

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.



شبهای پیشاور

تألیف

سلطان الواعظین شیرازی

جلد دوم

تحقیق و تصحیح

مؤسسه جهانی سبطین ﷺ



جلسه هشتم

لیله یکم شعبان المعظم ۴۵ جلسه هشتم

جلسه هشتم

لیله یکم شعبان المعظم ۴۵ جلسه هشتم

(اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم. آقایان محترم تشریف آوردند. بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سید عبد الحی: قبله صاحب! شب گذشته بیاناتی فرمودید که حَقّاً از مثل شمایی سزاوار نبود تفوّه باین نوع کلمات نمائید که بالاخره منجر بدوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد. خود بهتر می دانید که نفاق و دوپیت و افتراق کلمه باعث فنای مسلمین گردیده، کما آنکه اتفاق و یگانگی سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی: (با کمال تعجب) خوب است بیان فرمایید کدام قسمت از گفتار داعی سبب دوپیت و افتراق کلمه می باشد که اگر ایراد شما بجا است و غفلتی از داعی شده، متنبّه گردم و الاّ جواب عرض نموده رفع اشکال شود.

سید: در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس، مسلمین را به دو قسمت تقسیم و تعبیر به مسلم و مؤمن فرمودید، در صورتی که مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان لا اله الاّ الله محمّد رسول الله با هم برادرند، نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دودستگی داد که بضرر اسلام تمام می شود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاصّ و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و ما را مسلم می خوانند، چنانچه در هندوستان دیده اید، شیعه را مؤمن و سنی را مسلم می خوانند و حال آنکه اسلام و ایمان یکی می باشد؛ زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم به آنست و این همان حقیقت تصدیق و معنای ایمان می باشد. لذا جمهور امت اتفاق نموده اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید

که

اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

در فرق بین اسلام و ایمان

داعی: (پس از قدری سکوت و تبسم): متحیرم چگونه جواب عرض نمایم.

اولاً جمهوری که منظور نظر شماست و در بیان خود به آن اشاره نمودید، به معنای عموم امت نیست، بلکه مراد از جمهور بعضی از اهل سنت و جماعت می باشد.

ثانیاً راجع باسلام و ایمان متأسفانه بیان شما کافی نیست، چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنت و جماعت اختلاف عقیده دارند، بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند که اینک وقت، اجازه نقل تمامی اقوال فرقه های مختلفه را نمی دهد.

ثالثاً آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید، چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمایید؟ شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و الا مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم و الا این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمایید داعی، اسلام و ایمان ساخته ام و اسباب دودستگی و دوئیت را (به قول شما) فراهم نموده ام و حال آنکه این تقسیم و دودستگی را (به قول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده، مگر آقایان فراموش نموده اید، ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال را در قرآن مجید. مگر نه این است که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحاً می فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾

(عرب عای باده نشین گفتند: ((ایمان آورده ایم.)) بگو: ((شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده اید، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.))

البته می دانید که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی اسد حجاز، نازل گردیده که در سال قحط بمدینه منوره آمده و اظهار اسلام و ایمان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند، خداوند آنها را در این آیه تکذیب نموده، به این معنی که (ای رسول)

اعراب (بنی اسد و غیره) که بر تو منت گذارده و گفتند: ما ایمان آوردیم، به آنها بگو ایمان نیاورده اید، لیکن بگوئید: ما اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد احکام برای اتقاء است از قتل و سبی و اخذ تنعمات) و هنوز در نیامده است ایمان در دل های شما.

ظاهر این آیه شریفه حکم می کند که مسلمین دو دسته هستند: یک فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان به حقایق پیدا نموده اند که آنها را مؤمن گویند و فرقه دیگر، مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و یا طمع (مانند قبیله بنی اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند، ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد، در قلب و دل آنها اثری نیست و لو جواز معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است، ولی به حکم قرآن ﴿لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ﴾^(۱) یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست.

پس اقرار به کلمتین شهادتین و تظاهر به اسلام تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود.

سید: این بیان شما صحیح است، ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست کما آنکه ایمان بدون اسلام مورد اثر نمی باشد. مگر در آیه ۹۴ سوره ۴ (نساء) نمی فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^(۲)

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأمور به ظاهر هستیم که هر کس بگوید: لا اله الا الله محمد رسول الله، او را پاک و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننماییم. این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند.

داعی: اولاً این آیه درباره شخص معینی نازل گردیده (که آن اسامه بن زید و یا محلم بن جثامه لیشی بوده) که گوینده لا اله الا الله را در میدان جنگ، به خیال آنکه از ترس کلمه ای گفته و مسلمان گردیده، به قتل رسانیدند، و لکن تصدیق دارید افاده

۱- سوره هود، آیه ۱۶.

۲- نگویید به کسی که به شما اظهار اسلام نماید، تو مؤمن نیستی.

عموم می نماید بهمین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف بیّنی آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز بکفر و تبری از دین نمودند، مسلمان و پاک می دانیم و با آنها معاشرت اسلامی می نمائیم و از حدود ظاهر هم تجاوز نمی کنیم و بیاطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم

در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت، عرض می نمایم که میان اسلام و ایمان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم من وجه است؛ چه آنکه برای ایمان مراتبی می باشد و اخبار اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال را از میان بر می دارد و کشف حقیقت می نماید؛ چنانچه امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در روایت عمرو زبیری فرموده: **انّ للايمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البین نقصانه ومنه الراجح الزاید رجحانه، و منه التام المنتهی تمامه** ^(۱).

ایمان ناقص، همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دایره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین می گردد جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین می باشد.

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از: ایمان آن کسی که به واسطه واجد شدن بعضی از صفات ایمانی، ایمان او رجحان پیدا می کند بر ایمان آن کسی که فاقد آن صفات می باشد که ببعض از آن صفات در بعضی اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی و نهج البلاغه از مولی الكونین امیر المؤمنین و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که فرموده اند:

انّ الله تعالى وضع الايمان على سبعة أسهم على البر والصدق واليقين والرضاء والوفاء

۱- برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل است؛ بعضی از آن ناقصی است که ظاهر است نقصان او و بعضی از آن ایمان راجحیست که زاید است رجحان آن ایمان و بعضی از آن، ایمان تام و تمامی است که بمنتهای تمامت و کمال رسیده. (کافی، ج ۲، ص ۳۴ - نهج السعادة، ج ۷، ص ۲۱۵).

والعلم والحلم ثم قسّم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل محتمل^(۱).

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر می باشد، ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصفات می باشد.

و اما ایمان تمام، ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد.

پس اسلام، عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الأنبياء ﷺ باشد، ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده؛ چنانچه رسول اکرم ﷺ به فرقه ای از امت فرمود: **يا معشر من اسلم بلسانه ولم يخلص الايمان بقلبه^(۲)**.

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا می باشد ولی ما مأمور ببواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد، دوییت و جدایی و تفرقه بین آنها انداخت. فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او می باشد ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین نداریم و لکن ناچاریم علایم ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند، در پی عمل بروند از ظاهر بیاطن و از صورت به معنا رفته، حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط به عمل است؛ زیرا در حدیث وارد است که فرمود:

الایمان هو الاقرار باللسان والعقد بالجنان والعمل بالارکان^(۳)

پس اقرار بزبان و عقیده به قلب، مقدمه است برای عمل؛ پس اگر مسلمانی باشد گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله و متظاهر بصورت اسلام ولی تارک واجبات

۱- به درستی که خدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت (به عبارت دیگر مؤمن باید دارای هفت صفت باشد) که عبارت است از: بر و نیکویی و صداقت و راستی و یقین قلبی به خدا و رضا و وفا و علم و حلم و بردباری. پس این هفت صفت تقسیم شده است بین مردم؛ هر کس تمام این هفت صفت را دارد مؤمن کامل است. (کافی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱، باب درجات الايمان).

۲- ای جماعتی که اسلام آورده اید به زبان خود، ولی خالص نگردیده ایمان در قلب شما. (سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۵۵).

۳- ایمان (دارای سه رکن است) اقرار بزبان و عقیده بقلب و عمل بأركان. (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۵۵۵، با اندکی اختلاف الفاظ).

و عامل منہیات ما او را مؤمن نمی دانیم، هرچند در ظاهر او را طرد نمی نماییم، بلکه با او معاشرت اسلامی می نماییم.

ولی می دانم در آخرت که این دنیای دنی مقدمه آن عالم است، برای چنین آدمی راه نجات مسدود است، مگر صاحب عمل خالص صالح باشد؛ کما آنکه صریحاً در سوره العصر فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ-۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ- ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿۱﴾.

پس به حکم قرآن مجید، اساس ایمان عمل صالح است و بس، و اگر کسی عمل ندارد، و لو بزبان و قلب هم معتقد باشد، ایمان ندارد.

اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار خودتان اتخاذ سند نموده، عرض می کنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شماها، شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء ﷺ می نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می باشند؛ عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحباتند؛ نماز می خوانند؛ روزه می گیرند؛ حج بیت الله می روند و ترک محرّمات می نمایند؛ ادای خمس و زکاه می کنند و معتقد به معاد جسمانی می باشند، کافر و مشرک و رافضی می خوانید و از خود دور می نمایید؟ عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است!

پس تصدیق نمایید که وسیله افتراق کلمه و دویبت و نفاق شما هستید که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا بآنها کافر و مشرک و رافضی می گویند.

در صورتی که کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارید. آنچه می گویند

۱- قسم به عصر! که نوع انسان در خطر و خسران عظیمند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند. (سوره عصر، آیات ۲ و ۳).

تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری می باشد. قطع بدانید این تحریکات از بیگانگان است که می خواهند مسلمانان را باین حرفها از هم جدا و در اثر نفاق و دوییت بین مسلمانان، بر خر مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام (غیر از امامت و ولایت) که بین ما اختلافی نیست، اگر در فروع احکام اختلاف است، این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدیدتر از اختلاف با ما می باشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفی ها با مالکی ها یا شافعی ها با حنبلی ها را عرض نمایم، هرچه من فکر می کنم، دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمائید بر کفر و شرک شیعیان نمی بینم جز تهمت و افتراء و تعصّب محض! فقط گناه لا یغفر شیعیان در نظر برادران اهل تسنن که مخالفین، خوارج و نواصب، به تحریک امویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند، اینست که اوامر و احکام و احادیث رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به میل و هوای نفس، روی رأی و قیاس، تغییر و تبدیل نمی دهند و واسطه بین خود و رسول خدا، ابو هریره ها و انسها و سمره هائی را که فقهاء خودتان حتی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده اند، قرار نمی دهند.

علت پیروی شیعه از علی عَلِيٍّ و اهل بیت: و تقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه به امر و دستور خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیر و اهل بیت آن حضرت هستند. باب علمی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود بروی امت باز نموده، نمی بندند و باب دل بخواه باز کنند. بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد می آورند، این است که چرا پیروی از علی و ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر می نمایند و تقلید از ائمه اربعه و فقهای چهارگانه شما نمی نمایند!

و حال آنکه شما ابدأً دلیلی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی و یا شافعی باشند.

ولی بر عکس، اوامر و دستورات بسیار از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مؤکداً از طرق رواه و علمای شما (علاوه بر آنچه متواتراً در دست خودمان است) به ما رسیده که

اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و به امت امر فرموده تمسک به آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطّه و سایر احادیثی که شبهای قبل به مناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم. اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است.

حال شما یک حدیث بیاورید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تعصّب را کنار بگذارید، ببینید شیعیان چه گناهی دارند اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شما راجع به عترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده، درباره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود، ما قبول می کردیم.

به امر رسول خدا ﷺ بایستی امت متابعت نمایند از عترت آن حضرت، ولی چه کنیم سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک به عقیده ما است که اگر بخواهیم به همه آنها استشهاد نماییم، ماهها وقت لازم است. بازهم من باب نمونه، خبری یادم آمد بعرضتان می رسانم تا بدانید که شیعیان چاره جز راهی که رفته اند، نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده^(۱) از فرائد^(۲) حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده که رسول اکرم ﷺ به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علیّ انا مدینه العلم و أنت بابها و لن تؤتی المدینه الاّ من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبّنی و یبغضک لانک منّی و انا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیتک من علانیتی، سعد من أطاعک و شقی من عصاک و ریح من تولّاک و خسر من عاداک، فاز من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الائمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح

۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۵، ح ۶.

۲- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۵۱۷.

من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثلهم کمثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمه^(۱).

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می باشد، صریحاً می فرماید: ((اگر تمسک و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید، هرگز گمراه نخواهید شد)) و این حدیثی است که به طرق مختلفه، روات موثق شما آن را نقل نموده اند؛ چنانچه در شبهای قبل بقسمتی از روات و سلسله اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم. (مراجعه نمایید به جلسه سوم همین کتاب).

اینک به مقتضای وقت و اثبات حقیقت، تأکیداً عرض می کنم که ابن حجر مکی متعصب در صواعق ذیل آیه ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^(۲) در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ ینابیع الموده از صواعق نقل نموده که این حدیث به طرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید:

انّ لحدیث التمسک بالثقلین طرقاً کثیره وردت من نیف و عشرين صحابياً^(۳).

آنگاه گوید: ((در بعض از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقعی که حجره پر از اصحاب بود و در بعض دیگر در خطبه وداع بوده.)) بعد ابن حجر اظهار عقیده نموده که و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر علیهم ذلک فی تلک

۱- در این حدیث شریف صریحاً می فرماید: ((یا علی، تو باب علم منی و هرگز کسی بشهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد.)) می فرماید: ((گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است.)) اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته و در آخر حدیث می فرماید: ((مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخلف از آنها نمود غرق شد (یعنی هر کس تمسک و توسل به این خانواده جست، نجات یافت و هر کس تخلف از آن نماید هلاک خواهد شد) و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شد ستاره دیگر طالع و آشکار می شود تا روز قیامت)) (یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنمای خلق اند).

۲- در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان سخت پرسیده شوندگانند. آیه ۲۴، سوره ۳۷ (الصافات).

۳- بدان بدرستی که حدیث تمسک به ثقلین (قرآن و عترت پیغمبر) از طرق بسیاری وارد گردیده از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (صواعق، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل اول - ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۳۸).

المواطن و غيرها اهتماما بشأن الكتاب العزيز و العتره الطاهره^(۳).

و نیز در اول همان صفحه گوید: و فی روایة صحیحة انی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما و هما کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی و زاد الطبرانی انی سألت ذلک لهما فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصّروا عنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم^(۱).

و نیز با کمال تعصّبی که دارد، در آخر همین صفحه، بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید: ((رسول خدا ﷺ قرآن و عترت را ثقلین نامیده، برای آنکه اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و باوقارند.)) چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پربها و پرفایده باشد و از هر رذیله منزّه و حقاً قرآن و عترت چنینند؛ زیرا که هر کدام معدن علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است. و لهذا وصیت رسول اکرم ﷺ به پیروی و تمسّک بهر یک از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود: الحمد لله الذی جعل الحکمه فینا اهل البیت؛^(۳) یعنی حمد می کنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینه) اهل بیت من. و گروهی گفته اند: قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد، به سبب لزوم رعایت حقوق هر کدام و سبب سفارش فوق العاده آن حضرت به اهل البیت این است که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله اند؛ زیرا این دو، یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر آن حضرت وارد

۱- منافات و مانعی در کار نیست که پیغمبر ﷺ این حدیث را در محل های متعدده تکرار نموده باشد اهتماماً به شأن قرآن عزیز و عتره طاهره ﷺ. (ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۳۸).

۲- در روایت صحیحه است که فرمود: ((من می گذارم در میان شما دو امر را که اگر تبعیت بنمایید آن دو را هرگز گمراه نشوید. آن دو امر کتاب خدا، قرآن و عترت و اهل بیت منند.)) طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبر ﷺ فرمود: ((سؤال می کنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باشند)، پس مقدم ندارد بر آنها و سبقت نگیرید بر ایشان و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک شوید و یاد ندهید بآنها پس به درستی که آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و داناتر از شما هستند. (صواعق، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل اول).

۳- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۵.

شوند.

و مؤید این بیان، خبری است که سابقاً گذشت که فرمود: **و لا تَعْلَمُوهُمْ فَانَّهُمِ اعْلَمُ مِنْكُمْ**^(۱) یعنی هیچ وقت به عترت چیزی تعلیم ننمایید؛ زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما می باشند- و ایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمایید.

به علت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده است- و ایشان را بکرامات باهره و مزایای متکثره بجامعه معرفی فرموده است. و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک بعترت و اهل بیت اطهار است، نکته دقیقی می باشد باینکه تا روز قیامت هیچ وقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکام اند، منقطع نخواهد بود- انتهى.

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیه علمیّه و وظایف دینیّه عملیّه باشد مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آن حضرت نباشند، مع ذلک خودش عملاً کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند، بر خلاف دستور رسول الله مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند- ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ - نعوذ بالله من الفتن و التعصّب!؛

اینک از آقایان محترم انصاف می خواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأمأ قرار داده، تکلیف ما چیست؟ آقایان، راه باریک و پرخطر است! عادت اسلاف را بگذارید، علم و عقل و انصاف را حکومت دهید. آیا ما و شما می توانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم؟

سید: هرگز چنین امری نخواهد شد، چون ودیعه رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ می باشد.

داعی: احسنت! حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و

۱- المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۷.

۲- سوره حشر، آیه ۲ (پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم)

به جای او کتاب دیگر بصلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است. پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند؟ جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمایید ببینم آیا خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (تقلین و سفینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول الله ﷺ آنها را اطاعت بنماییم؟ سید: هرگز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی الله عنهم باستثناء علی کرم الله وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند، ولی از صلحاء صحابه رسول الله اند.

داعی: بفرمایید اگر رسول اکرم ﷺ امر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در اینست که پیروی از افراد دیگر بنماییم (و لو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند)، آیا اطاعت امر پیغمبر ﷺ واجب است یا اطاعت صلاح بین امت؟ سید: بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است.

تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست

داعی: پس در این صورت که رسول اکرم ﷺ فرموده ((پیروی از قرآن و عترت توأما بنمایید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید))، چرا دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت؟ آیا ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابو حنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل، عترت و اهل بیت پیغمبرند یا امام امیر المؤمنین علی علیه السلام و یازده امام از فرزندان آن حضرت از قبیل امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام و دیگران؟ انصافاً جواب صریح بدهید.

سید: بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند، ولی از صلحاء و فقهاء و برجسته امت بوده اند.

داعی: ولی باتفاق جمهور امت امامان اثنا عشر ما همگی از عترت صحیح النسب و اهل بیت خاص پیغمبرند که رسول اکرم ﷺ باقرار علماء بزرگ خودتان آنها را عدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً

می فرماید: ((آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید.))

با چنین دستورات اکیده، چه جواب خواهند گفت زمانی که پیغمبر از آنها سؤال نماید که چرا تَمَرّد امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم داشتید، با اینکه من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید.

پس شیعیان مذهب خود را حسب الامر رسول الله ﷺ از امیر المؤمنین باب علم پیغمبر ﷺ و از عترت و اهل بیت طاهره آن حضرت گرفتند که از زمان علی و حسن و حسین (که درک نمودند آن حضرت را) خلفا عن سلف برقرار بودند. ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی و در فروع مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا ﷺ در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند؟

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده، تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبر ﷺ که ادوار صحابه و تابعین بوده. ابدأ نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهت دیگر که نمی دانم چه بوده جلوه گر میدان شدند. ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ از زمان خود آن حضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین (علیهم السلام) جزء اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر بودند.

آیا سزاوار است پیروان علی و حسن و حسین و ائمه از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین را که بامر آن حضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند، مشرک و کافر و مهدور الدم بدانند؟! کردند کاری که نباید بکنند! مقدم داشتند کسانی را که اهلّیت نداشتند و از عترت پیغمبر ﷺ نبودند بر فقهای عترت و عدل قرآن مجید! ما هم معارضه با شما نداریم و شماها را کافر و مشرک نمی خوانیم، بلکه برادر دینی خود می دانیم. ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که بعوام بیچاره امر را مشتبه می کنید (و) اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ را که مطابق دستور آن حضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده اند، کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت می نامید؟

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از عترت طاهره گردیده اند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم، ولی چون عقل و خرد و دانش به ما حکم می کنند کورکورانه براهی نرویم و قرآن مجید کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده، در آیه ۱۸ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^(۱) بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم. هادی و راهنمای ما خدای عز و جل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر راهی پیش پای ما آوردند ما بهمان راه می رویم، فلذا دلایل و براهین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنابر آنچه در کتب معتبره شما رسیده (علاوه بر تواتر در روایت شیعه) به ما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم، در پیروی آل محمد و عترت و اهل بیت آن حضرت می باشد.

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام (ابو حنیفه، مالک، احمد حنبل، شافعی) باشیم، و لو از احادیث خودتان باشد، حقیر تسلیم می شوم و الحال مذهب خود را اعلام می نمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند. در سال ۶۶۶ هجری ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید بیکی از این چهار مذهب تقلید نمایند که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمی دهد.

نمی گویم حصر کردن تقلید باین چهار امام بدون نص و دستور خاص، ظلم فاحش است بجمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها، در حالتی که تاریخ نشان می دهد که در اسلام، فقها و علما بسیاری مخصوصاً در مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است، قطعاً اعلم و افقه از

۱- (ای رسول) به لطف و رحمت من بشارت آر آن بندگان که سخن بشنوند، انتخاب احسن کنند و متابعت و پیروی از نیکوتر بنمایند!

آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده.

واقعاً جای تعجب است که شما زیر بار نمی روید که پیروی نمائید از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علمای بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره بجامعه معرفی نمودند، ولی بدون هیچ دلیل و نصی، چشم بسته انحصار دادید تقلید و تبعیت را بآن چهار امام؟ و باب فقاقت و تقلید را مسدود نمودید.

سید: روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دادید تبعیت را به دوازده امام، ما هم انحصار دادیم بچهار امام. داعی: به به، احسنت! بسیار خوب بیانی نمودید! دعاگو هم روی همین قاعده شما تسلیم می شوم برهان و دلیل شما اگر دارید، بیان نمایید. در آیه ۱۱۱ سوره ۲ (بقره) می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

(۱)

اولاً ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علمای آنها در اعصار و قرون بعدیه منحصر به دوازده نمودند، بلکه نصوص وارده و اخبار متکثره که از طرق ما و شما رسیده، می رساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم عدد ائمه را دوازده قرار دادند.

عدد خلفا را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علماء خودتان بآن اشاره نموده اند؛ از جمله، شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ ینابیع الموده^(۲) به این عبارت نوشته فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه. ^(۳) بعد از نقل یک خبر گوید: ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمده من عشرين طریقاً فی ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری من ثلاثه طرق و فی مسلم من تسعه طرق و فی ابی داود من ثلاثه طرق و فی الترمذی من طریق

۱- بگو (به مخالفین) بیاورید دلیل و برهان خود را اگر راست می گوئید!

۲- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸، ح ۱، باب ۷۷.

۳- در تحقیق حدیث (که بعد از من دوازده خلیفه می باشد).

واحد و فی الحمیدی من ثلاثه طرق^(۱).

علاوه بر اینها، سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد^(۲) و خوارزمی^(۳) و ابن مغازلی در مناقب^(۴) و امام ثعلبی در تفسیر^(۵) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۶) و مخصوصاً میر سید علی همدانی شافعی در موده دهم از موده القربی^(۷) دوازده خبر از عبد الله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبد الله بن عباس و عبایه بن ربیع و زید بن حارثه و ابو هریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام که جمعا بطرق مختلفه از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل نموده اند که فرمود: ((عدد خلفا و ائمه بعد از من دوازده می باشد. تمام آنها از قریش)) - و در بعض آن اخبار از بنی هاشم - است و در بعض از آنها نامهای آنها را معین نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده، اینک بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبری دارید، بیان نمایید، و لو یک خبر، ما نسبت به همان یک خبر شما تسلیم می شویم. گذشته از اینکه شما خبری راجع به ائمه اربعه ندارید، ما بین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است؛ چنانچه در شبهای گذشته، به مناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما، اوصیاء رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و منصوص من جانب الله اند. ابدأ طرف مقایسه با امامان چهارگانه شما نیستند؛ زیرا امامان شما جنبه فقاهت

۱- یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفای بعد از پیغمبر، دوازده خلیفه می باشند که تمام آنها از قریش اند. در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق و در جمع بین الصحیحین حمیدی از سه طریق خبر دوازده خلیفه را نقل نموده اند.

۲- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۵۶۳.

۳- مناقب (خوارزمی)، ص ۳۰۴، ح ۳۰۰.

۴- مناقب (ابن مغازلی)، ص ۱۰۳.

۵- تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۳۳۵.

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۴۴.

۷- موده القربی، ص ۲۹، موده ۱۰.

و اجتهاد دارند و بعضی از آنها مانند ابو حنیفه باقرار و اعتراف علمای خودتان، اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند، بلکه اهل قیاس بودند که خود دلیل بر بی سوادى می باشد (مراجعه شود به جلسه چهارم همین کتاب) ولى ائمه اثنا عشر ما حجج الهیّه و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله ﷺ می باشند.

ما تقلید از آنها نمی کنیم، بلکه حسب الامر پیغمبر، پیرو طریقه آنها هستیم، ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده، احکامی صادر می نمایند و فتاوی آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها می نماییم.

با اینکه فقهای شما از خوشه چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند، شما روی تقلید و عادت، اساتید علم و عمل را گذارده، پیرو شاگردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و به رأی و قیاس عمل نمودند.

سید: از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما می نمودند؟

اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام

داعی: حساب تاریخ است؛ ثبت در کتب است؛ اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند؛ مراجعه فرمایید به کتاب فصول المهمه^(۱) تألیف عالم جلیل القدر نور الدین بن صباغ مالکی در فصل حالات امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آورده که آن حضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید: نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان و انتشر صيته و ذكره في سائر البلدان و لم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته ما نقل عنه من الحديث^(۲).

آنگاه گوید:

((جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و

ابو ایوب سجستانی

۱- فصول المهمه، ج ۲، ص ۹۰۸، فصل ۶.

۲- به قدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو برای درک فیض به سوی آن حضرت حرکت می نمودند. صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهرها منتشر گردیده و نقل نمودند علما از احدی از اهل بیت طهارت بقدری که از آن حضرت حدیث نقل نمودند.

و ابو حنیفه (امام حنفیها) و شعبه و غیرهم از آن حضرت روایت نمودند)) انتهى.

و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب^(۱) خود می نویسد:

بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمه دین از آن حضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانشش بهره برداری نمودند.

من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمه ذکر نموده، نام برده.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آن حضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، اکابر علمای منصف غیر

عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند مانند شهرستانی در ملل و نحل^(۲) و مالکی در فصول المهمه^(۳)

مخصوصاً شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید:

ان الامام جعفر الصادق فاق جميع اقرانه و هو ذو علم غریز فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن

الشهوات و ادب کامل فی الحکمه^(۴).

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول تمام این معانی را نقل نموده و گوید:

هو من عظماء اهل البيت و ساداتهم ذو علم جمّة و عبادة موفرة و اوراد متواصلة و زهادة بیّنة و تلاوة كثيرة يتسع معانی

القرآن الکریم و يستخرج من بحرہ جواهره و يستنتج عجایبه و يقسم اوقاته على انواع الطاعات بحيث يحاسب علیها نفسه رؤيته

تذكرة الآخرة و استماع كلامه زهد فی الدنیا و الاقتداء بهديه يورث الجنة نور قسماته شاهدانه من سلاله النبوه و طهاره افعاله

تصدع بأنّه من ذریه الرساله نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعه من الائمة و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری و ابن

جریج و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و شعبه و آیوب - السجستانی و غیرهم رضی الله عنهم - و عدوا اخذهم عنه منقبه

شرفوا بها و

۱- مناقب ابی طلحه، ص ۳۹۶.

۲- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۶.

۳- فصول امهمه، ج ۲، ص ۹۰۸، فصل ۶.

۴- بدرستی که امام جعفر صادق برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود؛ چون صاحب علم طبیعی و قریحه کامل در دین و زهد بالغ

در دنیا و ورع و پرهیزکاری از شهوات و فرهنگ کامل در حکمت بود.

فضیله اکتسبوها^(۱).

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را درباره آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می شود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند باینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آفتاب است. زبانها الکن است که بتواند بیان عشری از اعشار بلکه هزار یک از مقامات عالیه آن حضرت را بنماید!

نواب: قبله صاحب! معذرت می خواهم در بین فرمایشات شما سؤال می کنم، چون فراموش کارم از دستم می رود، اگر اجازه می فرمایید عرض کنم.

داعی: مانعی ندارد، بفرمایید، خواهش می کنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید دعاگو ابداً دل‌تنگ نمی شوم.
نواب: با اینکه مذهب تشیع بنا بر آنچه در این شبها بیان نمودید، اثنا عشری و دوازده امامی است، بچه علت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی الله عنه نامیده شده است و مذهب جعفری می گویند.

۱- آن بزرگوار از بزرگان و نوابغ اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج از حد توصیف بوده است؛ پیوسته متذکر بوده و دارای زهد بین و فوق العاده شایق تلاوت قرآن مجید بوده که هر آیه ای را قرائت می فرمود، تفسیر آن را بیان می کرد. اصحاب آن بزرگوار غواص مانند، جواهرات کلمات آن حضرت را از اقیانوس علم استخراج و از مطالعه آنها نتایج عجیب علوم را استفاده می کردند. اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بودند، تقسیم نموده و کاملاً عمل به آن تقسیم را رعایت می نموده و پیوسته به این حساب رسیدگی می کرد، مثل اینکه روز قیامت و در موقف حساب است و اصغای کلام آن حضرت زهد در این جهان و پیروی از دستوراتش موجب ورود در درجات اخروی بوده و نور گونه های صورت آن حضرت گواهی می دادند از خاندان نبوت است و از کردار پاکیزه آن حضرت که تمام ابراز حق و حقیقت بوده، کشف می شد که از ذریه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. گروهی بسیار از آن حضرت نقل حدیث و استفاده علوم می کردند که هر کدام خود یکی از ائمه و یا یکی از نوابغ عصر به شمار می آمدند مانند یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک بن انس و (سفیان) ثوری و ابن عیینه و شعبه و ایوب سجستانی و امثال آنها که در سایه احادیث و علوم اقتباس شده از آن حضرت، افتخار می کردند و فضیلت خود را بر اهل عصر باکتساب آن علوم و احادیث دانستند.

ظهور مذهب جعفری

داعی: رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین می نمودند، امیر المؤمنین علی علیه السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر باطاعت آن حضرت نمودند. ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جهاتی که عند العقلاء واضح است، سیاسته امر خلافت بآبی بکر و عمر و عثمان قرار گرفت، ولی در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) آبی بکر و عمر کاملاً با آن حضرت در جمیع امور شور می نمودند و مطابق فرموده های آن حضرت عمل می کردند. به علاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق به مدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات، علی علیه السلام آنها را مجاب می نمود، بالاخر تا آن حضرت حیات داشت به طرق مختلفه خدمات شایان خود را به دین مقدس اسلام نمود. ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیه آمد، مقام ولایت و امامت کاملاً به محاق افتاد با منتها درجه قساوت ظلم و تعدی بعترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد آوردند.

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام بسختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت اموی ها قرار گرفتند. تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق به دیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمی شدند، تا عاقبت هر یک را به طریقی شهید نمودند تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها به جان رسیده، برای بر انداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیه درگیر شد.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند، روزنه فرجی باز شد. چنان به خود مشغول شدند که دیگر آن سختگیری های شدید را بعترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی نمودند.

فلذا امام به حق ناطق از این فرصت نتیجه کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های امویها پیدا شده بود، خارج، آزادانه در مسجد منبر تشریف برده بنشر علوم و احکام و قواعد

دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث بدون مانع پای منبر آن حضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده می نمودند.

اصحاب خاص و دانشجویهای برگزیده پای منبر آن حضرت، از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه.

امام یافعی یمنی در تاریخ خود آن حضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل، تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیه و دانش آن حضرت نبوده. یکی از شاگردان محضر او جابر بن حیان صوفی از علوم صادره از آن حضرت کتابی مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده - انتهی

اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند؛ مانند ابو حنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحاق و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلاً اشاره شد) که هر یک بقدر استعداد خود از محضر انور آن حضرت بهره مند می شدند.

چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آن حضرت پیش آمد نمود که بدون مانع بتواند بنشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و بر ملا پردازند؛ چه آنکه بنی امیه مانع آباء آن حضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی ائمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمد و عترت طاهره (که سر چشمه از رسول خدا ﷺ می گرفت) به وسیله آن حضرت بارز و آشکار گردید.

فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد به مذهب جعفری، و الا ما بین امام صادق و آباء اربعه و ابناء سته آن حضرت که تماماً باتفاق عم بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیهم اجمعین امامان بر حق بودند، فرقی نبوده.

درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت

ولی جای بسی تأسف است که چنین امام با عظمتی را که دوست و دشمن

اقرار با علمیت و اَکملیت او نموده اند، پیشینیان شما حاضر نشدند بعنوان اعلم و افقه و اَکمل از همه بشناسند، بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد ائمه اربعه قرار دهند و حال آنکه آن حضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که مورد تصدیق علمای خودتان هم می باشد) چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم ﷺ بوده، حق تقدم بر دیگران داشته.

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم به شماره آوریم، معلوم نیست که پیروان هر یک از ائمه اربعه شما تنها برابری با پیروان امام صادق علیه السلام بنمایند.

به قدری علمای متعصب شما با نظر بی اعتنائی عملاً به عترت پیغمبر خود (با آن همه سفارشات) نگریستند که حتی فقهاء بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند روایتهای این فقیه اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند، بلکه از هیچ یک از امامان از عترت طاهره و از علما و فقهای بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فخر و یحیی بن عبد الله بن حسن و برادرش ادریس و محمد بن جعفر الصادق و محمد بن ابراهیم (معروف بابن طباطبا) و محمد بن محمد بن زید و عبد الله بن حسن و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند، نقل حدیث و روایت نمودند!

ولی روایتهای ابو هریره معلوم الحال و عکرمة خارجی و یک عدّه کذاب جعل را که علمای خودتان تصدیق به آن دارند (ما هم در شبهای قبل اشاره به حالات آنها نمودیم) بجان و دل پذیرفته و از آنها نقل نموده اند! و حتی ابن البیع نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السلام) روایت نموده.

تأثر فوق تأثر

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدین امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک از عترت و اهل بیت رسول الله نبودند، مسلمان

پاک بدانند و هر یک از آن فرق در طریقه خود آزاد باشند با آنکه در اصول و فروع با هم اختلافات بسیار دارند، ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند!

و در بلاد سنی حتی در مکه معظمه که خداوند درباره آن مکان مقدّس می فرماید: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^(۱)، آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند! چه خوش گوید حافظ شیرازی:

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی
پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم دوییت را ما ایجاد نمی کنیم، بلکه آنچه می شود از طرف شما می شود که زیاده از یکصد ملیون جمعیت مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین با شما شرکت دارند، از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب می دارید! (در این موقع مؤذن اعلام نماز داد. آقایان بفریضه عشاء مشغول شدند. بعد از فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود).

حافظ: حقیقت امر همین است که فرمودید. من آدم بی انصاف و حق کش نیستم در قسمتهای مهمّی از بیانات شما، حقیر معترفم که افراطکاریهای متعصّبانه زیاد شده و مخصوصاً در این لیالی، بدون تملّق و چاپلوسی مخلص که به سهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملاً روشن گردیدم، ولی در عین حال با اجازه خودتان می خواهم جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حریم اهل تسنن و آن این است که چرا شما مبلّغین و دانشمندان شیعه، عوام خود را منع نمی کنید از رفتار و گفتارهایی که عاقبتش کفر است تا بهانه به دست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان جاری نمایند؛ چون غالباً انسان به واسطه یک کلام بیجا و یا گفتار بی محل، مورد حملات قرار می گیرد و بی خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید، بلکه خود شیعیان اند که بهانه بدست می دهند و کلماتی می گویند که تاثیر در قلوب نموده لذا نسبت کفر به آنها داده

۱- سوره آل عمران، آیه ۹۷.

می شود.

داعی: رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است، از چه قبیل است؟ متمنی است توضیح دهید تا معماً حل گردد.

چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول الله می زند

حافظ: گفتار شیعه آنها از قبیل طعن و انتقاداتی است که نسبت بصحابه خاص رسول الله ﷺ و بعض ازواج طاهرات آن حضرت رضی الله تعالی عنهم می نمایند که محققاً کفر محض است؛ چون که سالها در اعلا کلمه توحید، در رکاب ظفر انتساب آن حضرت، با کفار جهادها نمودند. بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده و قطعاً مستحق جنان خواهند بود؛ خصوصاً آنهایی که به مقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^(۱)، به شرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شکّی نیست که آنها قولاً و فعلاً مورد توقیر رسول الله ﷺ بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود و در حقیقت بمقتضای آیه شریفه ۳ و ۴ سوره النجم که می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^(۳) ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۲) منکر پیغمبر ﷺ و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققاً کافر است.

داعی: میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث و سؤال یا بقول خودتان گله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم آنگاه حرف دست مردم جاهل و یک دسته معاند عنود بیفتد و قضاوت بر خلاف نمایند. خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل می شد تا جواب مطابق صواب عرض می کردم. حالا هم تمنا می کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی در این موضوع، صرف نظر نمایید. یک روز صبح خودم خدمتتان می رسم دو نفری قضیه را حل می کنیم.

۱- هر آینه به تحقیق خدا از مؤمنانی که زیر درخت (حدیبیه) با تو بیعت کردند خوشنود گشت.

۲- هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.

حافظ: بنده بی تقصیرم، چون آقایان حاضر چند شب است به من فشار می آورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد، لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم. چون شما متانت در کلام دارید گمان می کنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکنتی بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمائید که حق با ماست.

نواب: صحیح است! همگی انتظار داریم حل این معما گردد.

داعی: چون امر می فرمائید اطاعت می نمایم، ولی از مثل شما شخص فاضل محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصله ای که در لیالی ماضیه به عرض رسانیدم و جهات کفر آور را بیان نمودم، بازهم نسبت کفر به جامعه شیعیان بدهید؛ در صورتی که در شبهای اول کاملاً برای شما روشن نمودم که شیعه اثناعشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند، هرگز کافر نخواهند بود و چون جملاتی را در هم بیان فرمودید، ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده، هر یک را علی حدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غایبین مجلس، خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند، بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود

اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعض از ازواج رسول الله ﷺ می نمایند موجب کفر آنها گردیده، نفهمیدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید. قطعاً اگر طعن و انتقاد مستند به دلیل و برهان باشد، که ابداً مذمت ندارد تا چه رسد بآنکه کفر آور باشد.

و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد، بازهم سبب کفر نمی گردد. بر فرض به مؤمنی و لو صحابی باشد، بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند، کافر نخواهند شد، بلکه فاسق می شوند مانند آنکه شراب بخورند یا زنا کنند. بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است؛ چنانچه این حزم

ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری در کتاب الفصل فی الملل و النحل^(۱) گوید:

((کسی که به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام دهد، از روی جهل و نادانی، معذور است و اگر روی بصیرت و بینایی باشد، فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده؛ وقتی کافر می شود که به قصد آنکه چون اصحاب رسول خدا ﷺ می باشد دشنام دهد که منتهی می شود به عداوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آن وقت کافر خواهد شد. و الاً صرف دشنام به صحابه موجب کفر نمی گردد؛ چنانچه خلیفه عمر رضی الله عنه به پیغمبر عرض کرد: اجازه بده گردن حاطب منافق را بزنم (با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود) مع ذلک برای این دشنام و نسبت نفاق به او دادن، کافر نشد.)) انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن ببعضی از افراد صحابه بفرض صدق و یقین شما، کافر خواند؟ و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما، بر خلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی در مواقف و جوهی را که متعصبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند، رد کرده و آنها را نظر متعصبانه دانسته.

و امام محمد غزالی صریحاً می نویسد: ((سب و شتم صحابه ابدأ کفر نمی باشد، حتی سب شیخین هم کفر آور نمی باشد.))

و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: ((اینکه جمعی متعصب گویند: سب کنندگان صحابه کافرند، مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلوم است؛ چه آنکه بعضی از دانشمندان به صحابه حسن ظن داشتند، بدی های اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند: صحابه رسول الله از گمراهی و فسق مصون بودند و حال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگهائی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار باعمال زشت می نموده و منحرف می شدند؛ حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند. پس اگر کسی با نقل دلیل نقد، و انتقادی از آنها بنماید، موجب کفر نخواهد شد؛ چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم پوشی نموده، نقل نمودند. ولی برخی اعمال آنها را نقل نموده و مورد

۱- الملل و النحل، ج ۳، ص ۲۲۷.

انتقاد قرار می دهند، هرگز نمی توان گفت آنها کافر هستند، برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده، معصوم و بی گناه نبوده است.)) - انتهی نقل به معنا.

علاوه بر اینها، ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول^(۱) شیعیان را از فرق اسلامی به شمار آورده، شما چگونه اثبات کفر بر آنها می نمایید؟

از جمله دلایل بر عدم کفر سبّ کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان، آن است که زمان حیات خلفا، اشخاصی به آنها سبّ و شتم می نمودند و دشنامهای رکیک می دادند، مع ذلک خلفاء امر بکفر و قتل آنها نمی دادند؛ چنانکه حاکم نیشابوری در مستدرک^(۲) و امام احمد حنبل در مسند^(۳) و ذهبی در تلخیص مستدرک و قاضی عیاض در کتاب شفاء^(۴) و امام غزالی در جلد دوم احیاء العلوم^(۵) نقل می نمایند که در زمان خلافت ابوبکر، روزی مردی وارد شد بر او و شدیداً بر او فحاشی نمود و دشنام داد، به طوری که حاضرین متأثر شدند. ابو برزه اسلمی گفت: ((خلیفه اجازه بده او را به قتل رسانم، چه آنکه کافر گردید!)) ابی بکر گفت: ((نه چنین است. احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر ﷺ.))

واقعاً آقایان اهل تسنن دایه از مادر مهربان ترند؛ خود خلیفه سبّ و شتم و دشنام را می شنود و حکم به کفر و امر بقتل نمی نماید؛ ولی آقایان محترم، عوام بی خبر را اغوا می کنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّم اند چون سبّ صحابه می نمایند.

اگر سبّ صحابه کفرآور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که بفرد اکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سبّ و لعن نمودند کافر نمی خوانید؟! پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها می باشد.

اگر سبّ صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفرآور است، پس چرا آقایان حکم

۱- جامع الاصول، ج ۳، ص ۷۱.

۲- مستدرک، ج ۴، ص ۳۳۵.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۹.

۴- شفاء، ج ۴، باب اول.

۵- احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۵۶.

به کفر عایشه امّ المؤمنین نمی نمایید که تمام علما و مورخین خودتان نوشته اند پیوسته به خلیفه عثمان سبّ و شتم می نمود و علناً می گفت: اقتلوا نعثلاً فقد کفر؛ یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس به تحقیق کافر شده.

اگر یک فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند، چون کافر بود، فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر می نمایید. ولی در حضور خود عثمان، عایشه او را نعتل و کافر خواند؛ نه خلیفه، نه صحابه او را منع و زجر نمودند؟ شما هم او را مورد مذمت قرار نمی دهید.

نواب: قبله صاحب! مگر نعتل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفت؟

داعی: فیروزآبادی که از علمای بزرگ خودتان است، در قاموس اللغة^(۱) در معنی نعتل گوید: ((نعتل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پریشی بود در مدینه که عثمان را باو تشبیه می نمودند))، و شارح قاموس علامه قزوینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید: ((ابن حجر در تبصرة المنتبه ذکر کرده است که ان نعتل یهودی کان بالمدینه هو رجل لحيانيّ یشبه به عثمان؛ یعنی نعتل یهودی پریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو می نمودند.))

از همه بالاتر اگر دشنام دادن به صحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر می شود، پس چرا خلیفه ابی بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین به فرد، اکمل از صحابه علی بن ابی طالب عليه السلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمی شوید، بلکه ابی بکر را تقدیس می نمایید و حال آنکه باید تقبیح نمایید.

حافظ: چرا تهمت می زنید؟ کجا خلیفه ابی بکر رضی الله عنه بخلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده؟

داعی: ببخشید ما اهل تهمت نیستیم. تا بچیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نماییم. خوب است مراجعه نمایید به شرح نهج البلاغه^(۲) که ابی بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین عليه السلام گفت:

انما هو ثعالبه شهیده ذنبه مربّ لكلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما هرمت

۱- قاموس اللغة، ج ۳، ص ۶۲۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۷.

یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغی^(۱).

اینک آقایان مطابقه کنید فحشهای خلیفه ابی بکر را بمولی الموحدین امیر المؤمنین، با طعن و انتقادی که یک شیعه به آنها بنماید، چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن بیکی از اصحاب کفر آور است، بایستی ابی بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفر آور نیست، شما نمی توانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوی فقها و خلفای بزرگتان، دشنام دهندگان، کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنان که امام احمد حنبل در جلد سوم مسند^(۲) و ابن سعد کاتب در کتاب طبقات^(۳) و قاضی عیاض در شفاء^(۴) نقل نموده اند که عامل خلیفه، عمر بن عبد العزیز، از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطاب خلیفه ثانی سبّ نموده و دشنام داده، اجازه می دهید او را بکشیم. در جواب نوشت ((خون هیچ مسلمانی مباح نمی شود برای سبّ و شتم نمودن به مسلمانی، مگر دشنام دهنده برسول خدا ﷺ دشنام داده باشد))

علاوه بر این اقوال، عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر به کفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا به جنگ رسول الله ﷺ برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد، مع ذلک کافر نمی شود و نمی توان حکم کفر بر او جاری نمود. چه آنکه ایمان، عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد، نمی توان فهمید تظاهر به کفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته.

۱- جز این نیست که او (علی علیّه السلام) روباهی می باشد که شاهد او دم او است! ماجراجو و برپا کننده فتنه می باشد! و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را بفتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از ضعفاء و یاری از زنها می طلبد؛ مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت، چنانچه ابن ابی الحدید توضیح می دهد) که دوست می داشت به نزدیکان خود زنا بدهد. (ولی در سایر تواریخ باین عبارت آمده که ابی بکر گفت: ((انما هی ثعالبه شهیدها ذنبا)).

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳- طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۷۹.

۴- شفاء، باب ۱، جزء چهارم.

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند، مخصوصاً ابن حزم آندلسی در کتاب الفصل^(۱) مبسوطاً این عقاید را نقل نموده است. پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحد پاکدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل به تمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر می نمایند؟ به فرض آنکه بعضی از آنها سب و شتم و دشنام با دلیل و برهان (به خیال خودشان) به بعضی از صحابه بنمایند، شما نمی توانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم به کفر آنها بنمایید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند مسند احمد حنبل^(۲) و سیره الحلییه^(۳) و صحیح بخاری^(۴) و صحیح مسلم کتاب جهاد^(۵) و اسباب النزول^(۶) واحدی و غیرهم، بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابی بکر و غیره بهم دشنام می دادند، بلکه یکدیگر را می زدند و رسول خدا ﷺ مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله ﷺ در کتب علمای اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه).

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام به احدی از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر بدون دلیل و برهان، سب و لعنی بنمایند، فاسق می شوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد.

اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم ﷺ بوده

ثانیاً فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم رسول اکرم ﷺ بوده اند؛ صحیح است، داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش

۱- الفصل، جزء چهارم.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳- سیره الحلییه، ج ۳، ص ۱۳۵.

۴- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵.

۵- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۴۱.

۶- اسباب النزول، ص ۲۱۵.

متفقند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند؛ چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طایی را تقدیر فرمودند. ولی این مطلب هم مسلم است که آن حضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند، مربوط به همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده. بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان، دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند؛ چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان، با آنکه معلوم الصدور هم باشد، جایز نیست؛ چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام با آنکه از عمل عبد الرحمن بن ملجم مرادی و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو می فرمود: ((توقاتل من هستی)) و در یک مجلس صریحاً فرمود:

ارید حیاتہ و یرید قتلہ غدیرک من خلیل من مرادی^(۱)

مع ذلک در مقام عقوبت او بر نیامد، پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید، افاده تام نمی نماید.

جواب از بیعت الرضوان

ثالثاً فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آن حضرت بیعت نمودند، مستحق مدح اند نه مذمت، چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده اند که مدلول آیه مذکوره عند التوفیق رضاء املیه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی؛ زیرا خود می دانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عده ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول صلی الله علیه و آله از عده ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی

۱- من زندگانی او را خواهان و او قتل مرا طالب است و این غدار ظاهر دوست، از طایفه مراد است. (چنانچه ابن حجر مکی هم در ص

۱۳۵ صواعق آخر باب ۹ نقل نموده است).

از آنها مخلد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند؟

پس معلوم می شود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده، بلکه معلق بایمان خالص و عمل صالح بوده؛ یعنی آنان که با اعتقاد قلبی به توحید و نبوت بیعت نمودند، مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند؛ و اما کسانی که یا ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند، مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلد در آتش خواهند بود.

پس بنابراین، بیعت تحت شجره تنها کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصی که مخلد در آتشند، معلوم می شود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعضی از افعال حسنه مرضیه از صحابه صادر می شد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود، مورد مدح واقع می شود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد، و اگر عمل زشتی هم از مؤمن و لو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعه شیعیان افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مدعن بخوبی آن اعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند، در حالتی که اذعان باعمال نیک آنها دارند، از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا ﷺ و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آن حضرت و حاضر شدن به جنگها (و لو آنکه فتح بدست علی ع واقع می شد) و سایر اعمال نیک صادره از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان می باشد.

حافظ: خیلی حیرت آور است که می فرمایید: از صحابه رسول خدا ﷺ افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا ﷺ فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده: ان اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم.^(۱) قطعاً شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم

۱- به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند و بهر یک از آنها اقتدا کنید، هدایت شده اید. (شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۱).

جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید

داعی: حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است. ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصراً بحث کنم و بعد به جواب اصلی شما بپردازم. و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن نقداً نمی باشد؛ زیرا ما را به کلی از مطلب دور می نماید. فقط بحث در مدلول حدیث می باشد.

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیارت نموده و یا بضبط حدیث از آن حضرت موفق گردیده اند، صحابه و اصحاب می گویند، خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده اید، این است که روی حسن نظر، تصور فرموده اید صحابه و اصحاب رسول الله عموماً پاک و منزّه از جمیع عیوب بوده اند و حال آنکه این طور نبوده؛ اصحاب آن حضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار به حال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سور قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده. اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده اند و بعضی از آنها مانند هشام بن محمد سایب کلبی که از اعیان علماء شما می باشد، کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده اند، مردمان دو رویی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آن حضرت بودند. در این صورت چگونه می توانیم بتمام اصحاب آن حضرت نظر نیک داشته باشیم که بهر یک از آنها اقتدا نماییم، نجات یابیم؟

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند، ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آمدند؟

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علما از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است. داعی: بی لطفی فرمودید! عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید این قضیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد. مراجعه نمایید به کتاب دلایل النبوة^(۱) تألیف حافظ ابو بکر أحمد بن حسین بیهقی شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان می باشد. داستان بطن عقبه را مسنداً با سلسله روایت و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند^(۲) از ابو طفیل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) ضبط نموده اند و بطور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر ﷺ

نواب: قبله صاحب! قضیه عقبه چه بوده است و چه اشخاصی می خواستند رسول خدا ﷺ را به قتل رسانند. متمنی است و لو مختصراً بیان فرمایید؟

داعی: اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوه تبوک، چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه بقتل رسول اکرم ﷺ گرفتند؛ در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند، خواستند تصمیم خود را عملی نمایند. جبرئیل رسول خدا را خبر داد. آن حضرت حدیفه نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید. وقتی آن عدّه آمدند و با هم حرف زدند، همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند. حدیفه خود را بآن حضرت رسانید و آنها را معرفی نمود. حضرت فرمود: ((رازدار باش! خدا نگهدار ما می باشد.)) اول شب حضرت مقدّم بر اردو حرکت نمود، عمّار یاسر مهار شتر را گرفته، حدیفه شتر را از عقب می راند. وقتی براه باریک رسیدند، آنها دبه های خود را پر از ریگ کرده

۱- دلایل النبوة، ج ۲، ص ۴۴۲.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۰۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴.

(یا شیشه های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آن حضرت را بدره عمیق پرتاب نماید، ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود. آنها هم فرار نموده و در جمعیت، خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند؟ پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده؟! آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانی که پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آن حضرت نموده اند، دیگر غمض عین کنند عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی می باشند؟!

پیغمبر ﷺ امر به پیروی از دروغگویان ننموده

آیا ابو هریره کذاب که شبهای قبل اشاره بحالات او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت: از پیغمبر ﷺ زیاد حدیث به دروغ نقل می کند، جزء اصحاب نبوده و ناقل احادیث بسیار نبوده. همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن جندب و غیره که وضع حدیث می نمودند، از اصحاب نبودند؟ آیا رسول خدا ﷺ امت را امر می نماید پیروی کنید از کذاب و جعل تا هدایت شوید؟! اگر این حدیثی که شما مدرک عظمت اصحاب قرار دادید، صحیح است که بهر یک از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند، بفرمایید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام یک کنیم تا هدایت شویم؟ اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند، ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم؟

حافظ: اولاً اصحاب پاک رسول الله با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند، غور و دقت نمایید، هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر است، از آنها پیروی کنید.

داعی: بنابراین بیان شما، اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم، قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود. پس این حدیث بخودی خود عقلاً از درجه اعتبار ساقط می گردد؛ چه آنکه

نمی شود بهر یک از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت.

مخالفت اصحاب در سقیفه

و اگر این حدیث صحیح است، شما چه ایرادی به شیعیان دارید؛ زیرا اینها پیروی نمودند طریقه عدّه ای از اصحاب را مانند سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفه نخعی و خزیمه ذو الشهادتین و امثال آنها را که قبلاً در شبهای گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابی بکر نمودند و بلکه مخالفت و محاجّه هم کردند.

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند، کدام دسته حق بودند؟ قطعاً یک دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید می گوید: به هر یک از اصحاب اقتدا کنید هدایت می شوید!

مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر

مگر سعد بن عباده انصاری از اصحاب نبود که با ابی بکر و عمر بیعت نکرد؟ به اتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی، رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتدا با او کردن و مخالفت با ابی بکر و عمر بحکم این حدیث راه هدایت می باشد.

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه حق پیغمبر نبود (و به عقیده شما مسلماً خلیفه چهارم) و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟! آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند پیروی و اقتداء بکدام یک از آنان سبب هدایت بوده؟! اگر بگویید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط پیموده اید؛ زیرا جمع بین ضدین محال است که دو فرقه محارب هر دو اهل هدایت و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد.

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام بودند، هدایت یافته و

طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما، که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارانند؛ زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که بجنگ امام و خلیفه بر حق برخاستند. آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفه پیغمبر ﷺ و جنگ با کسی که آن حضرت درباره او فرمود: حربی ننگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا ﷺ نبوده؟! پس چطور ممکن است، بفرمایید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل می آورد؟

معاویه و عمرو بن عاص علی رضی الله عنهما را سب می نمودند

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفه پیغمبر جنگیدند؟ به علاوه در منابر و مجالس حتی در خطبه، نماز جمعه علی رضی الله عنه را سب و لعن می نمود، با آنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **من سب علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله** ^(۱).

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید، اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سب کنندگان علی رضی الله عنه که فی الحقیقه سب کنندگان خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند)، هدایت یافته و اهل بهشت اند.

فاضل تفتازانی در شرح مقاصد مفصلاً در این موضوع بیانی دارد گوید: ((چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم می شود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل بلذات شهوانیه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.))

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده، مرتکب فجایع اعمال گردیدند. ولی بعضی از علما از جهت حسن ظن صحابه، اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند! از این قبیل دلایل محسوسه بر ابطال این حدیث منقوله شما

۱- کسی که دشنام دهد علی رضی الله عنه را پس بتحقیق مرا سب و دشنام داده و کسی که مرا سب و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده. (المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱).

بسیار است که دیگر وقت اجازه بیش از این گفتار نمی دهد.

پس قطعاً این حدیث از موضوعات است؛ چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسله اسنادش خدشه نموده اند.

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در شرح الشفاء^(۱) این حدیث را نقل نموده و گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبد البر از طریق او آورده اند که باسناد این حدیث حجّتی نمی باشد.

و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت این حدیث بوده. و نیز گوید: ((ابن عدی در کامل^(۲) به اسناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.))

و همچنین گوید: ((بیهقی^(۳) روایت نموده که متن این حدیث مشهور است، ولی اسانید او ضعیف است)) - انتها. چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غضین مجهول الحال و حمزة ابن ابی حمزه نصیری که متهم به کذب و دروغ گویی بوده اند، می باشند لذا ضعف حدیث ثابت است و نیز ابن حزم گفته است. ((این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.))

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء به استناد به آن نمی باشد، و بر فرض بگوییم این حدیث صحیح است، قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده، بلکه مراد اقتداء بخوبان و نیکوکاران از اصحاب بوده که بحکم آن حضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره علیهم السلام نمودند.

۱- شرح الشفاء، ج ۲، ص ۹۱.

۲- الكامل، ج ۳، ص ۲۰۰.

۳- سنن الکبری، ج ۸، ص ۱۳۸.

صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد، اگر نقد و انتقادی از بعض صحابه بشود، مورد مذمت نخواهد بود؛ چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم. پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند. حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند، ولی مسلماً همگی آنها عدول بودند. معصیتی از آنها صادر نمی شد.

داعی: بی لطفی فرمودید که بطور مسلم آنها را عادل و مبراً از معاصی دانستید؛ زیرا که اخبار منقوله در کتب معتبره علمای خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی می شدند.

حافظ: ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم، چنانچه شما دارید بیان فرمایید.

داعی: گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند، در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی می شدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا می نمایم؛ زیرا که بزرگان از علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل می نمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عده ای از کبار صحابه، مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ: به طور قطع، این خبر از مجعولات مخالفین است؛ زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد از حکم به حرمت!

داعی: قطعاً از مجعولات مخالفین نیست، بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب: قبله صاحب! چنین مجلسی اگر بوده، حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است. شما می توانید این مطلب را برای ما باز نمائید.

داعی: بلی این مطلب کاملاً در نزد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده.

نواب: متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معماً گردد.

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی: ابن حجر در فتح الباری^(۱) می نویسد: ((ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را بآن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابی بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود!))

نواب: آیا نام های مدعوین را ذکر نموده اند؟ چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود.
داعی: ۱. ابو بکر بن ابی قحافه؛ ۲. عمر بن الخطاب؛ ۳. ابو عبیده جراح؛ ۴. ابی بن کعب؛ ۵. سهل بن بیضاء؛ ۶. ابو ایوب انصاری؛ ۷. ابو طلحه (دعوت کننده و صاحب البیت)؛ ۸. ابو دجانہ سماک بن خرشه؛ ۹. ابو بکر بن شغوب؛ ۱۰. انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله و ساقی مجلس بوده؛ چنانچه بیهقی در سنن از خود انس نقل می نماید که گفت: ((من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم.)) (هم همه شدید در مجلس).
شیخ: (با عصبانیت) به ذات پروردگار این خبر از ساخته های دشمنان ما می باشد.

داعی: (با تبسم) خیلی تند رفتید و قسم بی جایی یاد نمودید! تقصیر شما هم نیست، مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه به کتب را بخود می دادید، می دیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند؛ پس استغفار کنید.
ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه می گوییم، نقل قول علمای خودتان را می نمایم، به بعضی از اسناد این واقعه که در نظر دارم، اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح^(۲) خود و مسلم ابن حجّاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمر صحیح^(۳) خود و امام احمد حنبل در مسند^(۴) و ابن کثیر

۱- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۸۹.

۳- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۶.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۶.

در تفسیر^(۱) خود و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور^(۲) و طبری در تفسیر^(۳) و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۴) و در فتح الباری^(۵) و بدر الدین حنفی در عمدة القاری^(۶) و بیهقی در سنن^(۷) و دیگران شرح قضایا را مفصل و مبسوط نقل نموده اند.

شیخ: شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم.

داعی: روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم می شود بعد از ورود آیات تحریم بعضی از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را می خوردند؛ چنانچه محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود مسنداً از ابی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت: ((خداوند سه مرتبه آیات خمربه نازل فرموده: مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره) ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^(۸) نازل گردید، ولی مسلمین متنبّه نگردیده و می خوردند شراب را، حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند و کلمات بی معنی می گفتند. خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) را نازل فرموده که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾^(۹)

باز هم می خوردند شراب را، ولی در حال مستی به نماز نمی ایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا به روایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه، أبو بکر بود) و اشعاری در مرثیه کشته گان بدر گفت، رسول الله ﷺ شنیدبا حال غضب تشریف آوردبا چیزی که در دست مبارکش بود خواست او را بزنند، گفت پناه می برم به خدا از

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۹۴.

۲- در المنثور، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳- تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۷۴، ح ۴۱۴۸.

۴- اصابه، ج ۶، ص ۱۹۸.

۵- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۹.

۶- عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۱۸.

۷- سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۸۵-۳۲۱.

۸- ای بیغمیر از تو از حکم شراب و قمار می پرسند بگو: این دو کار، گناه بزرگ است و سودهایی برای مردم دارد، ولی زیان گناه آن بیش از منفعت آن است. (تفسیر جامع البیان، ج ۲، ص ۳۷۴، ح ۴۱۴۸).

۹- ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی بنماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید (و چه می کنید).

غضب خدا و پیغمبرش! به خدا قسم دیگر نمی خورم. آنگاه نازل گردید آیه ۹۰ سوره ۵ (مائده) که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۱).

ما حصل از آنچه عرض شد، آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند؛ یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جدی بودند، به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس، فریب شیطان خوردند، فاسد شدند.

پس آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد به صحابه هستند، دلایل منطقی دارند، می گویند. مطاعن زشت و ناپسند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته، به همین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع، چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد، مورد قبول است. یکی از صفات مذمومه این است که آدمی حب و بغض بی جا به کار برد. یعنی روی محبت و علاقه ای که به فردی یا افرادی دارد، اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماماً با چشم خوبی به بیند و بگوید ابداً بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ: بسیار خوب، بفرمایید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده، چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد، ما هم قبول می نمایم.

در نقض عهد نمودن صحابه

داعی: عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه می فرمایید صفات مذمومه آنها چه بوده! اینک برای تأیید عرایضم، به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد، اشاره می نمایم؛ و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که

۱- ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی (که رسمی بود در جاهلیت) تماماً پلید و از عمل شیطان است، البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.

خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده. علاوه بر آنکه در آیه ۹۱ سوره ۱۶ (نحل) وفای به وعده و عهد را واجب نموده که می فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا﴾^(۱).

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^(۲).

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است، نقض عهد نمودن گناه بزرگ است، خصوصاً نقض عهد با خدا و به امر خدا و بدستور رسول خدا ﷺ که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت، اقبیح قبایح بوده است.

حافظ: کدام عهد و بیعتی بوده که بامر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و یاران پیغمبر ﷺ نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند. گمان می کنم اگر توجه نمایید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیات عوام شیعه می باشد، و الاً صحابه رسول الله ﷺ میرای از این اعمال بوده اند.

محمد و علی عليهما السلام صادقین در قرآنند

داعی: مکرر عرض کرده ام که شیعیان چون ناچارند پیروی از موالی صادق و مصدق خود بنمایند، و الاً شیعه نخواهند بود، پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خبر نمی نمایند و دروغ نخواهند گفت؛ برای آنکه موالی آنها به تمام معنی صادق و مصدق بودند که قرآن مجید به صدق آنها شهادت داده، بنا بر آنچه علمای بزرگ

۱- (امر در این آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی نمودید؛ به آن عهد وفا کنید سوگند پیمان را که مؤکد و استوار گردید، مشکنید.

۲- آنان که پس از پیمان بستن (با خدا و رسول) عهد خدا را شکستند و هم آنچه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صلح و دوستی و ولایت علی عليه السلام) پاک بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند، مر ایشان راست لعنت دوری از رحمت و ابتلاء بعذاب دوزخ!

خودتان از قبیل امام ثعلبی^(۱) و جلال الدین سیوطی در تفسیر^(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ^(۳) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۴) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع المودّة^(۵) از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایة الطالب^(۶) مسندا و نیز از تاریخ محدث شام^(۷) همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۸).

محمد و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین، پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه از اهل بیت آن حضرتند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی، اهل جعل و دروغ نیستند؛ زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلایل صدق و راستی بر حقاقت خود نداشته باشد.

آنچه را شیعیان می گویند، همان است که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند. اگر ایرادی هست، اول باید به علمای خودتان بگیرید که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علمای خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود نوشته بودند، هرگز داعی در هم چو مجلسی، تفوه بچنین کلامی نمی نمودم.

حافظ: کدام یک از علمای جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده؟ به حرف که مطلب درست نمی شود.

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۰۹.

۲- در المنتور، ج ۳، ص ۲۹۰.

۳- ما نزل القرآن فی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۲۷۳.

۴- مناقب، ص ۲۸۰.

۵- ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۵.

۶- کفایة الطالب، ۲۳۶، باب ۶۲.

۷- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶۱.

۸- ای اهل ایمان خدا ترس باشید و پیرو باشید با مردمان راستگو (که محمد و علی و ائمه از عترت آنها باشند).

داعی: حرف نیست، بلکه برهان و منطق و حقیقت است. در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاء ﷺ امر به آن نمود، شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علمای فریقین (شیعه و سنی) معترفند که روز هیجدهم ذی الحجة الحرام در حجة الوداع سال دهم هجرت، زمان برگشتن از مکه معظمه، تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم می گفتند، جمع نمود. حتی جلورفته گان قافله را به امر آن حضرت برگرداندند و عقب ماندگان هم رسیدند که به سند شیعه و اکثر علمای و مورخین بزرگ خودتان، هفتاد هزار نفر و به سند بعضی از علمای شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش^(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه^(۲) و دیگران ۱۲۰ هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند، خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مباح و فضایل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و غالب آیاتی که درباره علی علیه السلام نازل شده، قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را به خوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نموده، آنگاه فرمودند: **معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه**^(۳). آنگاه دستها را برداشت و دعا کرد: **اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله**^(۴). سپس امر فرمود خیمه ای برپا کردند و امیر المؤمنین را امر

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۹۲.

۲- تذکره الخواص، ص ۳۷.

۳- ای جماعت مردم، آیا من اولی بتصرف از شما در نفسهای شما نیستم؟ (اشاره به آیه شریفه **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**). عرض کردند: چرا. فرمود: ((هر کس را من مولای او هستم (یعنی اولی به تصرف در امر او هستم) پس این علی علیه السلام مولای اوست.)) (یعنی اولی بتصرف در امر او می باشد).

۴- خداوندا! دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد؛ یاری کن کسی که علی علیه السلام را یاری کند و واگذار کسی که علی علیه السلام را واگذارد.

فرمود در خیمه بنشینند و تمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید؛ زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم. اوّل من بایع ذلک الیوم علیاً کان عمر ثمّ ابا بکر ثمّ عثمان ثمّ طلحه ثمّ زبیر و کانوا یبایعون ثلاثه ایام متواتره^(۱).

حافظ: آیا می شود باور نمود که امر با این پراهمیتی که شما بیان نمودید، واقع شده باشد و علماء بزرگ آن را نقل ننموده باشند.

داعی: هیچ انتظار نداشتیم که شما این قسم بیان نمایید، در حالتی که قضیه غدیر خم کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا می باشد و کسی انکار این معنی را نمی نماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید؛ چه آنکه جمهور علمای ثقات شما این وقعه مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که به بعض آنها که در نظر دارم، برای وضوح مطلب اشاره می نمایم، تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از اکابر علمای خودتان می باشد.

روایات معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم.

۱. امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب؛^(۲)

۲. امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان؛^(۳)

۳. جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور؛^(۴)

۴. ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول؛^(۵)

۵. محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر؛^(۶)

۱- اول کسی که آن روز بیعت کرد عمر و پس از آن ابی بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و این پنج نفر هر سه روز که پیغمبر در آن بیابان توقف فرمود، متوالیاً بیعت نمودند.

۲- تفسیر کبیر (رازی)، ج ۱۲، ص ۴۹.

۳- کشف البیان، ج ۴، ص ۹۲.

۴- در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۲.

۵- اسباب النزول، ص ۱۱۲.

۶- تفسیر کبیر (طبری)، ج ۶، ص ۱۱۲.

۶. حافظ أبو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی عليه السلام؛^(۱)

۷. در حلیه الاولیاء؛^(۲)

۸. محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود؛^(۳)

۹. مسلم بن حجاج نیشابوری در تاریخ خود؛^(۴)

۱۰. ابی داود سجستانی در سنن؛^(۵)

۱۱. محمد بن عیسی ترمذی در سنن؛^(۶)

۱۲. حافظ ابن عقده در کتاب الولاية؛^(۷)

۱۳. ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود؛^(۸)

۱۴. امام أئمة الحديث احمد بن حنبل (رئيس الحنابلة) در مسند؛^(۹)

۱۵. ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در سرّ العالمین؛^(۱۰)

۱۶. ابن عبد البرّ در استیعاب؛^(۱۱)

۱۷. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل؛^(۱۲)

۱۸. ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب؛^(۱۳)

۱۹. نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه؛^(۱۴)

۱- ما نزل القرآن فی علی عليه السلام، ص ۱۲۱.

۳- تاریخ الكبير (بخاری)، ج ۴، ص ۱۹۳.

۵- سنن سجستانی (ابی داوود)، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۲۰۸۳.

۷- کتاب الولاية (حافظ)، ص ۶.

۹- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۵۲.

۱۱- استیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹.

۱۳- مناقب (ابن مغزلی)، ص ۱۹، ج ۲۴.

۲- حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۹۴.

۴- تاریخ (مسلم)، ج ۱، ص ۶۱.

۶- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷.

۸- تاریخ (ابن کثیر)، ج ۵، ص ۲۰۹-۲۱۰-۲۱۳.

۱۰- سرّ العالمین، ص ۲۱.

۱۲- مطالب السؤل، ص ۹۵.

۱۴- فصول المهمه، ج ۱، ص ۴۲.

۲۰. حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنه؛^(۱)
۲۱. ابو المؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب؛^(۲)
۲۲. مجد الدین بن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول؛^(۳)
۲۳. حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن؛^(۴)
۲۴. سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده؛^(۵)
۲۵. شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقه و کتاب المنح الملکیه و مخصوصاً در صواعق با کمال تعصّبی که داشته گوید: انه حدیث صحیح لا مریه فیہ و قد اخرجہ جماعه کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیره جداً^(۶).
۲۶. محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن؛^(۷)
۲۷. حافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری در مستدرک؛^(۸)
۲۸. حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط؛^(۹)
۲۹. ابن اثیر جزری در اسد الغابه؛^(۱۰)
۳۰. یوسف سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّة؛^(۱۱)
۳۱. ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید؛^(۱۲)

-
- ۱- مصابیح السنه، ج ۲، ص ۱۹۹.
- ۲- مناقب (خوارزمی)، ص ۸۰-۹۲.
- ۳- جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۰.
- ۴- خصائص العلوی، ص ۹۵- سنن نسائی، ج ۵، ص ۴۵.
- ۵- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۸.
- ۶- این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست. به تحقیق که روایت نموده اند این حدیث را جماعتی مانند ترمذی و نسائی و احمد و طرق آن بسیار می باشد جداً. (صواعق محرقه، ص ۱۲۲).
- ۷- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳.
- ۸- مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰.
- ۹- المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۱۲.
- ۱۰- اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۳.
- ۱۱- تذکره الخواص، ص ۳۷.
- ۱۲- عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳۲. علامه سمهودی در جواهر العقدين؛^(۱)
۳۳. ابن تیمیّه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنّه؛
۳۴. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و تهذیب التهذیب؛^(۲)
۳۵. ابو القاسم محمد بن عمر جار الله زمخشری در ربیع الأبرار؛^(۳)
۳۶. ابو سعید سجستانی در کتاب الدرّایه فی حدیث الولاّیه؛
۳۷. عبید الله بن عبد الله حسکانی در دعاة الهدی إلى اداء حق الموالاة؛
۳۸. رزین بن معاویه العبد ری در جمع بین الصحاح السنّه؛
۳۹. امام فخر رازی در کتاب الأربعین گوید: ((اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف))؛
۴۰. مقبلی در احادیث المتواتره؛
۴۱. سیوطی در تاریخ الخلفاء؛^(۴)
۴۲. میر سید علی همدانی در مودة القربی؛^(۵)
۴۳. ابو الفتح نظری در خصائص العلوی؛^(۶)
۴۴. خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب؛
۴۵. جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین؛^(۷)
۴۶. عبد الرؤوف المناوی در فیض القدير فی شرح جامع الصغیر؛^(۸)
۴۷. محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱ کفایت الطالب؛^(۹)
۴۸. یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات؛

-
- ۱- جواهر العقدين، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۹.
- ۲- ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۴.
- ۳- مودة القربی، ص ۱۲۷.
- ۴- کتاب الاربعین (شیرازی)، ص ۱۳۷.
- ۵- کفایة الطالب، باب ۱، ص ۶۳.
- ۶- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۶.
- ۷- تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۹.
- ۸- خصائص العلوی، ص ۱۱۵.
- ۹- فیض القدير فی شرح جامع الصغیر، ج ۶، ص ۲۸۲.

۴۹. ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین؛^(۱)
۵۰. قاضی فضل الله بن روزبهان در ابطال الباطل؛^(۲)
۵۱. شمس الدین محمد بن احمد شربینی در سراج المنیر؛
۵۲. ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل؛^(۳)
۵۳. حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ خود؛^(۴)
۵۴. حافظ ابن عساکر ابو القاسم دمشقی در تاریخ کبیر؛^(۵)
۵۵. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه؛^(۶)
۵۶. علاء الدین سمنانی در عروة الوثقی؛
۵۷. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود؛^(۷)
۵۸. مولی علی متقی هندی در کنز العمال؛^(۸)
۵۹. شمس الدین ابو الخیر دمشقی در أسنی المطالب؛^(۹)
۶۰. سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف؛^(۱۰)
۶۱. نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن؛^(۱۱)

طبری و ابن عقده و ابن حدّاد

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود به عرضتان رسانیدم. و الا زیاده از سیصد نفر از اکابر

علماء خودتان بطرق مختلفه حدیث غدیر خم و نزول

-
- | | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۷، ح ۴۴. | ۲- ابطال الباطل، ص ۱۵۸. |
| ۳- ملل و نحل (شافعی)، ج ۱، ص ۱۶۳. | ۴- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴. |
| ۵- تاریخ کبیر، ج ۱، ص ۳۷۵. | ۶- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲۸۹. |
| ۷- تاریخ (ابن خلدون)، ج ۱، ص ۱۹۷. | ۸- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۹. |
| ۹- اسنی المطالب، ص ۴۹. | ۱۰- شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۰. |
| ۱۱- غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۷۰. | |

آیات تبلیغ و اکمال و مناشده در رحبه و غیره را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله ﷺ نقل نموده اند که اگر بخواهم فهرست تمام روایات و اسامی آنها را به عرضتان برسانم، خود یک کتاب مستقلی خواهد شد. برای نمونه گمان می‌کنم همین مقدار اسامی کافی باشد در اثبات تواتر و بعضی از اکابر علمای شما کتاب مستقلی در این باب نوشته اند، مانند ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولاية که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از ۷۵ طریق روایت نموده.

و حافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف باین عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولاية^(۱) این حدیث شریف را به یک ۱۳۵ طریق از ۱۲۵ تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است.

و ابن حداد حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولاية مشروحاً واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است.

خلاصه همگی علما و محققین فضلی خودتان (به استثنای عده قلیلی از متعصبین عنود) با سلسله روایات از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجة الوداع رسول اکرم ﷺ علی بن ابی طالب را به ولایت نصب نمود تا جایی که خلیفه عمر بن الخطاب از همه اصحاب بیشتر خوش حالی می نمود! و دست آن حضرت را گرفت و گفت: بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة^(۲).
از جمله امور مسلمة است که این حدیث شریف، از متواترات است نزد فریقین.

نصیحت جبرئیل عمر را

و مخصوصاً میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلی و موثقین فقها و

۱- کتاب الولاية، ص ۶.

۲- بخ بخ اسم فعل است برای مدح و اظهار رضایت بجیزی گفته می شود و تکرارش برای مبالغه است در رضای بآن چیزی که در نظر است و لذا عمر گفت: ((به به یا علی بن ابی طالب صبح کردی در حالتی که آقای من و آقای هر مؤمن و مؤمنة شدی!))

علمای خودتان در قرن هشتم هجری بوده، در مودت پنجم از کتاب موده القربی نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که گفت نصب رسول الله ﷺ علیاً علماً؛ یعنی نصب نمود رسول خدا ﷺ علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را بمولائی بجامعه معرفی نمود و بعد از دعا درباره دوستان و دشمنان آن حضرت، عرض کرد: اللهم انت شهیدی علیهم؛ خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبایی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود به من گفت: لقد عقد رسول الله عقداً لا يحلّه الا المناق فاحذر ان تحلّه ^(۱).

من به رسول خدا ﷺ عرض کردم وقتی شما درباره علی سخن می رانید، پهلوی من جوان خوش رو و خوشبویی نشسته بود و با من چنین گفت: حضرت فرمود: انه ليس من ولد آدم لكنه جبرئيل اراد ان يؤكّد عليكم ما قلته في عليّ ^(۲).

اینک از آقایان محترم انصاف می طلبم! آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست، به امر خدای تعالی، دو ماه نگذرد، نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس، حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند؟ آتش بدر خانه اش ببرند و شمشیر برویش بکشند، اهانتها نمایند و باکراه و اجبار و هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری به مسجد ببرند؟

حافظ: ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب، انتظار نداریم که نسبت هواپرستی به اصحاب رسول خدا ﷺ بدهید و حال آنکه اصحاب را آن حضرت اسباب هدایت قوم قرار داده که می فرماید: اصحابی کالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم ^(۳).

۱- عهد بست پیغمبر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق. پس حذر کن عمر که تو ناقض و بازکننده این گره محکم نباشی! (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله منافقین خواهی بود).

۲- او از اولاد آدم نبوده، بلکه جبرئیل امین بود که باین صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را که من گفتم درباره علی ^(۳). (ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۸۴، ح ۸۱۱).

۱- به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند؛ بهر یک از آنها اقتدا کنید، هدایت شده اید.

حدیث اقتداء بأصحاب مخدوش است

داعی: اولاً تمنا می کنم تکرار مطلب نفرمائید، الحال استشهاد باین حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق جایز الخطاء بودند. پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند، تعجبی ندارد اگر روی برهان، نسبت هواپرستی ببعض از آنها داده شود.

ثانیاً برای اینکه فکر شما روشن شود و نیز یادآوری نمایم که بعدها بچنین احادیثی استشهاد نجویید، جواب عرض می کنم. چون تجدید کلام نمودید، داعی هم تکرار می نمایم. بنا بر گفتار و تحقیق اکابر علمای خودتان، این حدیث مخدوش است قبلاً هم عرض نمودم. چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روای آن، نام حارث بن قزین مجهول الحال و حمزة بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب و دروغ برده شده قابل نقل نمی باشد.

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقاد تعدیل احادیث، حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود بشمار آورده اند.

بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

ثالثاً داعی خارج از ادب و نزاکت هرگز سخنی نخواهم گفت و نمی گویم، مگر آنچه را که علماء خودتان نوشته اند. خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعه نمایید، چنانچه قبلاً عرض نمودم، ببینید. صریحاً می نویسد: ((چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم می شود که بعض از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده، بلکه ظالم و فاسق بودند.))

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که به مصاحبت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نایل آمدند، محترم شمرد، بلکه احترام به اعمال و کردار آنها است. اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و بر خلاف اوامر و دستورات آن حضرت رفتار نمودند محترم خواهند بود و خاک قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع بحرب با امیر المؤمنین علی

عَلِيٍّ نقل گردیده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ((جنگ

با علی عَلِيٌّ جنگ با من است))، اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد، چه آنکه با سلسله اسناد صحیحه در کتب معتبره اکابر علمای خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبره علماء شیعه)، ناچار باید تصدیق کنید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند، مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و سمره بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که به جنگ علی عَلِيٌّ برخاستند؛ زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است، پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعضی از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند، بیجا نگفته ایم، بلکه با برهان و دلیل گفته ایم. علاوه بر این، ما در گفتار باینکه بعضی از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند، منفرد نیستیم. بلکه اتخاذ سند از اکابر علمای خودتان می نمایم.

قول غزالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب سر العالمین تألیف حجه الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی را مطالعه نمایید، هرگز بما ایراد نمی نماید. ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آن را برای اثبات حق به عرضتان برسانم که گوید:

اسفرت الحجه وجهها و اجمع الجماهير علی متن الحدیث عن خطبه يوم غدیر خم باتفاق الجميع و هو يقول من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن لقد اصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنه؟! هذا تسليم و رضی و تحکیم - ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرئاسه و حمل عمود الخلافه و عقود البنود و خفقان الهوى فى قعقه الرايات و اشتباك ازدحام الخيول و فتح الامصار سقاهم كاس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ !! و لما مات رسول الله قال قبل وفاته ايتونى بدوات و بياض (و بيضا نسخه) لازيل عنكم اشكال الامر و اذكر لكم من المستحق لها بعدى قال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر!! و قيل يهذو فاذا بطل تعلقكم بتأويل النصوص فعدتم الى الاجماع و هذا منقوض ايضا فان العباس و اولاده و عليا و زوجته و اولاده لم يحضروا حلقه البيعه و خالفكم اصحاب السقيفه فى مبايعه

الخزرجی ثم خالفهم الانصار^(۱).

پس آقایان محترم، متوجه باشید که شیعیان نمی گویند مگر همان چیزی را که علمای بزرگ منصف خودتان می گویند، منتها چون بما نظر بد دارید، بحرفهای حسابی ما هم خورده می گیرید، ولی بعلماء خودتان خورده نمی گیرید که چرا نوشتند، بلکه ندیده گرفته و می گذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف، حق را ظاهر نموده و وقایع را به طور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

۱- (ما حصل معنی آنکه نسبت بخلاف، اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده، همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این رو، هر گونه شک زائل و تردید مرتفع و بطور قطع و یقین، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جانشین و خلیفه بلافصل شناخته شده) چه آنکه اجماع دسته جات مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت بمورد بحث منعقد است و باین ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است زیرا همین که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن فرسای خود پایان آورد فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده، تبریکات لازمه را ضمن بیانات ((بخ بخ لک یا علی)) تقدیم نمود. بدیهی است این نحوه تبریک گفتن، تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت بوقوع خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (و مثبت ادعای شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یک عالم بشاشت و شادمانی سر تسلیم پیش آورد تشریفات تبریک را فراهم نمود، سپس نفس اماره بر آنها غالب حب ریاست و جاه طلبی، عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب خرگاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند؛ چرا که شهوتشان به حرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچمهای نیرو را در احتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند توسعه کشور و فتح بلاد بنمایند تا نام خود را بصفحات تاریخ به ودیعه بگذارند فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و بقیهرا برگشتند قرآن را پشت سر احکام و سنت پیغمبر را ملعبه خود نموده دین را به دنیا فروختند. چه زشت معامله باطلی با خدا کردند که جز اخفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت! اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای نوشتن دستور جامع وقتی کاغذ و دوات طلبید در پاسخ ان الرجل لیهجر شنید (یعنی پیغمبر هذیان می گوید) پس خلافت ابی بکر فاقد منطق و دلیل است. اگر حربه اجماع را بمنظور تصحیح خلافت به کار برید، البته منقوض است؛ چه آنکه عباس و پسرانش و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با زن و فرزندانش هیچ کدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند. همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز متمرّد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خزرجی نموده و از سقیفه خارج شدند، پس از آن انصار هم مخالفت نمودند.

شیخ: کتاب سرّ العالمین منتسب بامام غزالی نیست و مقام او بالاتر از آنست که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالیمقام باشد.

سر العالمین کتاب غزالی است

داعی: عدّه ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی می باشد. آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است، در نقل مطالب و با احتیاط قلم را به کار برده و در امر جماعت هم متعصّب است، در تذکرة خواص الامة در همین موضوع، استشهاد به قول امام غزالی از سرّ العالمین نموده، و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده و ثانیاً با گفته های او که مفصلاً زاید بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم، نقل نموده، موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او می نمود.

ولی متعصّبین از علمای شما، وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار می گیرند و عاجز از جواب منطقی می شوند، یا می گویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیع باو می دهند و اگر بتوانند، آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده به کلی از میان می برند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند؛ زیرا:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

اشاره به حال ابن عقده

چنانچه تاریخ نشان می دهد بسیاری از اکابر علمای خودتان، روی حق گویی و حق نویسی در زمان حیاتشان، بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علمای متعصّب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند؛ مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او می نویسند، سیصد هزار

حدیث با سندهای آن حفظ داشته و بسیار ثقه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد، مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می‌گفته، او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند؛ چنانچه ابن کثیر و ذهبی و یافعی درباره او نوشته اند: انّ هذا الشيخ كان يجلس في جامع براهنا و يحدث الناس بمثالب الشيخين و لذا تركت رواياته و الا فلا كلام لاحد في صدقه و ثقته.^(۱)

و خطیب بغداد در تاریخ خود او را تعریف می‌کند، ولی در آخر بیانات خود گوید: آنه کان خرج مثالب الشيخين و كان رافضياً^(۲).

پس آقایان تصور نمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان می‌نمایند، بلکه اکابر علمای خودتان مانند امام غزالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می‌نمودند.

اشاره به مرگ طبری

از این قبیل علما و دانشمندان در تاریخ ازمه بسیار بودند که در اثر حق‌گویی و حق‌نویسی بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند؛ مانند محمد بن جریر طبری، مفسر و مورخ معروف قرن سیم که مفخر اکابر علمای شما بوده. وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی در بغداد از دنیا رفتن چون مانع بودند در روز جنازه اش را بردارند و مورد خطر بود، لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

کشته شدن نسائی

از همه وقایع عجیب تر، وقعه قتل امام ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمه صحاح سته می‌باشد و از مفاخر اکابر علمای شما در

۱- شیخ ابن عقده می‌نویسد در جامع براهنا (که الحال مسجد براهنا بین بغداد و کاظمین معروف است) و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را برای مردم نقل می‌کرد، برای همین عمل او، ما ترک نمودیم روایات او را و الا احدی در صداقت و راست‌گوئی و موثق بودن او حرفی نزده است! (تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۸۰).

۲- یعنی آنکه چون معایب و مثالب شیخین (ابی بکر و عمر) را نقل می‌نمود، رافضی شد

اواخر قرن سیم هجری بوده است.

مختصر از مفصل آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد. دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی ها، علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (مظلوم) را سب و لعن می نمایند. خیلی متأثر شد. تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در حافظه دارد، به زیر قلم آورد.

فلذا کتاب **خصائص العلوی** را در اثبات مقامات عالیه و فضایل متعالیه آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطه در آن را می خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می داد. یکی از روزهایی که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود، ملت جاهل متعصب هجوم آوردند او را از منبر بزیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودند او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه اش را بردند در مکه دفن نمودند!

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تعصبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول می نمایند، به جرم آنکه چرا حق گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته اند. غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند، مثل حق مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاصه معذرت می خواهم از مطلب خارج شدم. غرض اینست که مقام ولایت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فقط به زیر قلم علمای شیعه جاری نگردیده، بلکه اکابر علمای خودتان هم نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حضور هفتاد هزار و یا ۱۲۰ هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود و به امارت و امامت بمردم معرفی فرمود.

اشکال در کلمه مولا

حافظ: در مورد این قضیه و اصل حدیث شک و شبهه و اشکالی نیست ولی نه به این اهمیت و آب و تابی که شما بیان نمودید. علاوه بعضی اشکالات در متن

حدیث موجود است که مطابقه با هدف و مقصد شما نمی کند از جمله در کلمه مولی می باشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی بمعنای اولی بتصرف می باشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه مولی در این حدیث بمعنای محب و ناصر و دوست می باشد که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون می دانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد، خواست توصیه او را بنماید و به امت برساند که هر کس را من محب و دوست و ناصر او می باشم، علی عَلِيٌّ هم محب و دوست و ناصر آن می باشد و اگر بیعتی از مردم گرفت، برای آن بود که بعد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی کرم الله وجهه را اذیت نکنند.

داعی: گمان می کنم گاهی به حکم اجبار، تبعیت از اسلاف و عادات می نمائید و الا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را به کار اندازید و توجهی به قراین نمایید، حق و حقیقت کاملاً واضح و آشکار می باشد.

حافظ: با کدام قراین می خواهید ثابت کنید، متمنی است بیان فرمایید.

داعی: قرینه اول قرآن مجید و نزول آیه ۷۱ سوره ۵ (مائده) می باشد که

در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۱).

حافظ: از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد؟

داعی: فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۲) و حافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر^(۳) غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولاية و حافظ أبو عبد الله محاملی در امالی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین^(۴) و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية^(۵) و حافظ ابن مردویه در

۱- ای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت.

۲- در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸-۵۲۸.

۳- تفسیر (ابن ابی حاتم)، ج ۴، ص ۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹.

۴- ما نزل من القرآن فی المر المؤمنین عَلِيٌّ، ص ۲۳۹، ح ۳۴۵-۳۵۰.

۵- کتاب الولاية (سجستانی)، ج ۱، ص ۲۱۷.

تفسیر آیه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل^(۱) و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی^(۲) و معین الدین میبیدی در شرح دیوان^(۳) و قاضی شوکانی در فتح القدر^(۴) و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۵) و امام فخر رازی در تفسیر کبیر^(۶) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی^(۷) و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین^(۸) و نظام الدین نیشابوری در تفسیر^(۹) خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در روح المعانی^(۱۰) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۱۱) و علی بن احمد واحدی در اسباب النزول^(۱۲) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱۳) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة پنجم از مودة القربی^(۱۴) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع المودة^(۱۵)، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبرترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام روز غدیر خم نازل گردید. حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تعصبی که دارد نوشته

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- خصائص العلوی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳- شرح دیوان، ص ۴۱۵.

۴- فتح القدر، ج ۲، ص ۶۰.

۵- کشف البیان، ج ۴، ص ۹۱.

۶- تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۵۰.

۷- ما نزل القرآن فی علی علیه السلام، ص ۲۴۰ و ۲۴۵.

۸- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸، باب ۳۳.

۹- تفسیر نیشابوری، ج ۶، ص ۱۷۰.

۱۰- تفسیر روح المعانی، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۳؛ ج ۴، ص ۱۷۲.

۱۱- فصول المهمه، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۱.

۱۲- اسباب نزول، ص ۱۱۲.

۱۳- مطالب السؤل، ص ۹۵.

۱۴- مودة القربی، ص ۱۸.

۱۵- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۴۹.

است: فقد ثبت هذا في الصحاح؛ یعنی پس بتحقیق ثابت آمده این قضیه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت و فرمود: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه. و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه^(۱) خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت: ما در زمان رسول خدا ﷺ این آیه را چنین قرائت می کردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾^(۱).

و نیز سیوطی در در المنثور^(۳) از ابن مردویه و ابن عساکر^(۴) و ابن ابی حاتم^(۵) از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدير^(۶) نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا ﷺ همین قسم آیه را می خواندیم

خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که می فرماید: اگر این امر را تبلیغ نمائی و بمردم نرسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ ننموده ای صراحه معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت و وصایت و اولی بتصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا ﷺ.

نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم

قرینه دوم نزول آیه ۵ سوره ۵ (مائده) می باشد که در تکمیل دین می فرماید:

۱- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲- ای پیغمبر ﷺ آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان (که آن عبارت است از اینکه علی علیه السلام اولی به تصرف در امور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای.

۳- در المنثور، ج ۲، ص ۵۲۸.

۴- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۵۲۸.

۵- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹.

۶- فتح القدير، ج ۲، ص ۶۰.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱).

حافظ: آنچه مسلم است، این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علما، نزول در روز غدیر را متعرض نشدند.

داعی: تمنا می کنم در بیانات خود تعجیل بنفی نفرمائید شاید راهی باثبات باشد مطالب را با قید احتیاط تلقی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح نگردد.

البته تصدیق می کنم که بعضی از علماء شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده، ولی جمع کثیری از اکابر علماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عده ای از علمای خودتان گویند: محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده باشد: یک مرتبه غروب عرفه و یک مرتبه در غدیر؛ چنانچه سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة^(۲) گوید: احتمال آن آیه نزلت مرتین مره بعرفه و مره یوم الغدیر کما نزلت (بسم الله الرحمن الرحيم) مرتین مره به مکه و مره بالمدينة^(۳).

و الا اکابر از موثقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۴) و در اتقان^(۵) و امام المفسرین ثعلبی در کشف البیان^(۶) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی^(۷) و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی^(۸) و ابن کثیر شامی در تفسیر^(۹) خود از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری عالم، مفسر مورخ قرن

۱- امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه.

۲- تذکرة الخواص، ص ۳۷، ذیل حدیث من کنت مولا- الخ.

۳- احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد: یک مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز عید غدیر؛ چنانکه بسم الله الرحمن الرحيم دو مرتبه نازل گردید: یک مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه.

۴- در المنثور، ج ۲، ص ۴۵۸، ذیل آیه ۳ مائده.

۵- الاتقان، ج ۱، ص ۳۱.

۶- کشف البیان، ج ۴، ص ۱۶.

۷- ما نزل القرآن فی علی علیه السلام، ص ۲۳۹، ح ۳۴۵-۳۵۰.

۸- خصائص العلوی، ص ۴۳.

۹- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵. ذیل آیه ۳ مائده.

سیم هجری، در تفسیر کتاب الولاية^(۱) و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل^(۲) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة و ابو اسحاق حموی در باب ۱۲ فرائد السمطين^(۳) و ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية^(۴) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد^(۵) و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب^(۶) و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب^(۷) و در فصل چهارم مقتل الحسين^(۸) و دیگران از علماء خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم ﷺ بحکم عالی اعلی علی عليه السلام را بمردم معرفی و نصب بولایت نمود و آنچه بدان مأمور بود، رسانید در شأن علی و آن قدر علی عليه السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شد آنگاه امر فرمود به امت که سلّموا علی علیّ بامرہ المؤمنین؛ یعنی سلام کنید به علی به امارت مؤمنین، و امت همگی اذعان به آن نمودند. هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید. خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از نزول این آیه بسیار مسرور شد. لذا توجه به حاضرین نموده، فرمود:

الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و الولاية لعلیّ ابن ابی طالب بعدی (۹).

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحاً این قضیه را نقل نموده اند. اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید، از نزول آیات کریمه و حدیث شریف، بر شما واضح و روشن می گردد که

-
- ۱- کتاب الولاية، ص ۲۱۸.
 - ۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۲۱۳.
 - ۳- فرائد اسمطین، ج ۱، ص ۷۳.
 - ۴- کتاب الولاية، ص ۱۳۱.
 - ۵- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.
 - ۶- مناقب ابن مغزلی، ص ۱۸-۱۹.
 - ۷- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۵، باب ۱۴.
 - ۸- مقتل الخوارزمی، ص ۸۱، فصل ۴، ح ۳۵.
 - ۹- خدای بزرگ که دین را کامل و نعمت را تمام نمود، راضی شد برسالت و پیغمبری من و ولایت برای علی بعد از من. (مناقب، ص ۱۳۵، ح ۱۵۲).

کلمه مولا به معنای امامت و ولایت و اولاد به تصرف می باشد.

و اگر مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف بودن نبود، جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول خدا ﷺ صادر گردیده، ثابت می کند که مولی و ولی، به معنای اولی به تصرف می باشد که می فرماید: ((بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السلام است.))

ثالثاً قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم، در محل بی آب و آبادانی که سابقاً مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده، تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلورفته گان قافله را امر کند برگردانند مقابل آفتاب سوزان که پاها را بدامنها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند، منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی^(۱) و ابن مردویه^(۲) در مناقب خود و طبری در کتاب الولاية^(۳) و دیگران نقل نموده اند، در اثبات فضایل و مقامات امیر المؤمنین اداء نماید تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرای خشک و گرم آنها را نگاهدارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فردا بعد فرد با علی علیه السلام بیعت کنند نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی دوست و ناصر شما است.

در صورتی که نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را بعلی نداند و مکرر توصیه و سفارش نشنیده باشد (که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد) دیگر در هم چو مکان گرمی، با نزول آیات و تأکیدات بلیغه، لزومی نداشت که مردم را در زحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد علی را دوست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنید، این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهه اهم و ارجحی نداشته باشد، لغو می آید و عمل لغو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز صادر نمی گردد.

پس عند العقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبت و دوستی فقط نبوده، بلکه امر مهمی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵.

۲- مناقب حافظ، ص ۱۲۰.

۳- کتاب الولاية، ص ۲۲۰.

ولایت و امامت و اولی به تصرفی در امور مسلمانان بوده است.

نظر سبط ابن جوزی در معنای مولا

چنانچه جمعی از اکابر علماء خودتان از روی دقت و انصاف، تصدیق این معنی را نموده اند؛ از جمله سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة^(۱) از برای کلمه مولى ده وجه و معنی ذکر نموده. آنگاه در آخر آن جملات گوید: ((هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله ﷺ نمی نماید؛ و المراد من الحديث الطاعة المحضه المخصوصه فتعین وجه العاشر و هو الاولی و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلى اولی به^(۲)). و صراحت دارد باین معنی قول حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید تقفی اصفهانی در کتاب مرج البحرين که روایت نموده است این حدیث را باسناد خودش از مشایخ خود و گفته است که پیغمبر ﷺ گرفت دست علی علیه السلام را فرمود: من كنت وليه و اولی به من نفسه فعلى وليه^(۳). آنگاه سبط ابن جوزی گوید: و دلّ علیه أيضا قوله عليه السلام الست اولی بالمؤمنين من انفسهم و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته^(۴).

نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولا

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۵) اواسط فصل پنجم از باب ۱ گوید: ((از برای کلمه مولى معانی متعدده می باشد، از قبیل اولاً بتصرف و ناصر

۱- تذکرة الخواص، ص ۳۷.

۲- مراد از حدیث، طاعت محضه مخصوصه است. پس متعین وجه و معنای دهم است و آن اولی بتصرف بودن است و معنی چنین شود کسی را که من اولی بتصرف باو هستم از نفس او، پس علی علیه السلام اولی بتصرف باو می باشد.

۳- کسی را که من ولی و اولی به تصرف باو از نفس او می باشم، پس علی علیه السلام ولی و اولی بتصرف او می باشد.

۴- جمله الست اولی بالمؤمنين من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود، دلیل دیگر است بر اینکه کلمه مولى بمعنی اولی بتصرف است و این خود نص صریح است در اثبات امامت و قبول اطاعت علی علیه السلام.

۵- مطالب السؤل، ص ۸۲، فصل ۵ از باب ۱.

و وارث و صدیق و سید)) آنگاه گوید: ((این حدیث شریف از اسرار آیه مباهله است؛ چه آنکه خداوند علیّ اعلا، علیّ علیه السلام را بمنزله نفس پیغمبر خوانده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدائی نبوده و جمع نموده است آن دو را با هم بضمیر مضاف بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ اثبت رسول الله لنفس علی بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فانه صلی الله علیه و آله و سلم) اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دلّ علیه لفظ المولی لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقد جعله لعلیّ و هی مرتبه سامیه و منزله سامعه و درجه علیّه و مکانه رفیعّه خصّصه صلی الله علیه و آله و سلم بها دون غیره فلهذا صار ذلك الیوم عید و موسم سرور لأولیائه ^(۱) انتهى بیانہ.

حافظ: نظر به فرموده خودتان چون لفظ مولی به معانی متعدده آمده، پس تخصیص مولا به معنای اولی به تصرف از بین تمام معانی بلا مخصص باطل می باشد.

داعی: البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول، بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت به معانی متعدده آمده، معنای واحد در آنها حقیقی می باشد و باقی معانی مجاز است. بدیهی است در هر جا، حقیقت مقدم بر مجاز می باشد.

پس روی این اصل، در لفظ مولی و ولیّ، معنای حقیقی اولی به تصرف می باشد؛ چنانچه ولیّ النکاح بمعنی متولی امر نکاح است. و ولی المرأه زوجها و ولی الطفل أبوه. به معنای اولاد به می باشد. ولیعهد سلطان به معنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی.

۱- ثابت نمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نفس علی علیه السلام باین حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین. پس بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولاً بتصرف در امور مؤمنین است و یاور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قرار داد آن را درین حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن ابی طالب علیه السلام و این مرتبه سامیه و منزلت عالیّه و درجه و مکان بلندی است برای آن حضرت که تخصیص داده است او را پیغمبر منحصرأ به این خصیصه برای همین معنا، فلذا آن روز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آن حضرت. (مطالب السؤل، ص ۸۲، فصل ۵ از باب ۱).

علاوه این اشکال به خودتان وارد است؛ چه آنکه لفظ ولیّ و مولی را که ذو معانی می باشد، اختصاص داده اید به محب و ناصر. پس این تخصیص بلا مخصّص قطعاً باطل است و این ایراد بیشتر به خودتان وارد است تا بما؛ زیرا اگر ما تخصیص دادیم، بلا مخصّص نیست، بلکه روی قرائن و دلائل بسیار است که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله همان دلائلی است که علماء بزرگ خودتان مانند سبط ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند.

و بالاترین دلیل، قراین داخله و خارجه است که مخصّص این معنا می باشد؛ چنانچه ببعض از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایة علی و امامة امیر المؤمنین. چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در در المنثور^(۱) آن احادیث را جمع نموده.

احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتداییه نبود، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر بآن احتجاج نمی نمود و مخصوصاً در جلسات شوری استشهاد به آن نمی کرد؛ چنانچه خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم بن محمد حموی در باب ۵۸ فرائد^(۲) و حافظ ابن عقده در کتاب الولایة و ابن حاتم دمشقی در درّ النظیم^(۳) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۴) مفصلاً نقل نموده اند، بالاخص در رحبه که سی نفر از اصحاب به آن شهادت دادند. چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند^(۵) و ابن اثیر جزری در اسد الغابه^(۶) و ابن قتیبه

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۵۲۸.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۵.

۳- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴- درّ النظیم، ص ۳۳۲.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷۰.

۶- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۰.

۷- اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۶۷.

در معارف^(۱) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۴) و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۵) و محب الدین طبری در ذخائر العقبی^(۶) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۷) و علامه سمهودی در جواهر العقیدین^(۸) و شمس الدین جزری در اسنی المطالب^(۹) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودة^(۱۰) و حافظ ابن عقده در کتاب الولاية و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السلام را در رحبه کوفه با مسلمانان نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود: ((سوگند می دهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا به گوش خود درباره من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهد.)) سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند: ((ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و به مردم فرمود: أ تعلمون انّی اولى بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم قال من كنت مولاہ فهذا علی مولاہ)) - الخ.^(۱۱) سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت: ((پیری مرا گرفته، فراموش نمودم.)) حضرت نفرینشان نمود و مخصوصاً درباره انس فرمود: ((اگر دروغ می گویی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند!)) پس انس از جای برخواست مگر آن

۱- معارف، ص ۱۹۴.

۲- کفایة الطالب، ص ۵۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۸.

۴- حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶.

۵- اصابة، ج ۲، ص ۴۰۸.

۶- ذخائر العقبی، ص ۶۷.

۷- خصائص العلوی، ص ۱۳۶.

۸- جواهر العقیدین، ج ۲، ص ۱۷۰.

۹- اسنی المطالب، ص ۳.

۱۰- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۷، ح ۲۷-۲۸.

۱۱- آیا می دانید که من سزاوار ترم به مؤمنان از خود آنها؟ گفتند: آری. فرمود: ((هر کس را من مولای او هستم این(علی علیه السلام) مولای اوست))

که بدنش مبروص و پیش شد! (در بعض اخبار دارد کور و پیس شد)
بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن به آن، دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوبه باشد، بوده است. (در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای آداء نماز عشاء برخاستند و بعد از آداء فریضه و استراحت و صرف جای).

قرینه چهارم ((ألست أولى بكم من أنفسكم))

داعی: رابعاً قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام می نماید که مراد از مولی اولی به تصرف می باشد؛ زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول اکرم ﷺ قبل از بیان مطلب فرمود: ((ألست أولى بكم من أنفسكم)) یعنی آیا من اولی به تصرف نیستم بشما از نفس های شما (اشاره بآیه ۶ سوره ۳۳ احزاب) است که فرموده: ﴿التَّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^(۱). و در حدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود: ما من مؤمن إلا أنا أولى به في الدنيا والآخرة^(۲).

همگی گفتند: ((بلی تو اولی بتصرفی از ما به نفس های ما.))

بعد از آن فرمود: من كنت مولاة فهذا علي مولاة. پس سیاق کلام می رساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله ﷺ بآمت داشته است.

حافظ: در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد: ألست أولى بكم من أنفسكم.

داعی: عبارات و ألفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین مختلف است. در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علمای اثناعشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند.

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم، سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة^(۳) و

امام احمد بن حنبل در مسند^(۴) و نور الدین بن صباغ

۱- پیغمبر ﷺ سزاوارتر و اولی بتصرف است بمؤمنین از نفسهای ایشان

۲- نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه من اولی بتصرف هستم باو در دنیا و آخرت.

۳- تذکرة الخواص، ص ۳۶.

۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱.

مالکی در فصول المهمّة نقل از امام احمد و زهری و حافظ ابو بکر بیهقی و ابو الفتح اسعد بن ابی الفضائل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضایل الخلفاء الاربعه و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب^(۱) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب^(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودّة^(۳) نقل از مسند احمد و مشکوٰۃ المصابیح^(۴) و سنن ابن ماجه^(۵) و حلیه الاولیاء^(۶) حافظ ابو نعیم اصفهانی و مناقب ابن مغزلی شافعی و کتاب الموالات ابن عقده و دیگران از اکابر علمای شما به مختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار، حدیث غدیر را نقل نموده اند که در تمامی آنها جمله ألت اولی بکم من أنفسکم، موجود است و برای تیمّن و تبرک، ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابلہ) در مسند^(۷) نقل نموده مسنداً از براء بن عازب به عرضتان می رسانم که گفت: ((با رسول خدا ﷺ بودیم در سفری تا رسیدیم به غدیر. آن حضرت در میان جمعیت ندا داد: الصلوة جامعہ، عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی می داد، آن حضرت امر می فرمود، ندا می کردند الصلوة جامعہ. امت جمع می شدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ می فرمود) آنگاه میان دو درخت را برای پیغمبر اختصاص دادند پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود: ألتّم تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال أ لستم تعلمون انّی اولی بکلّ مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنيئاً لك يا بن أبى طالب اصبحت و امسيت مولی كل مؤمن و مؤمنه^(۸).

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۵.

۲- کفایة الطالب، ص ۵۶.

۳- ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۸.

۴- مشکوٰۃ المصابیح، ج ۳، ص ۲۴۶.

۵- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳.

۶- حلیة الوالیاء، ج ۵، ص ۲۶.

۷- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱.

۸- آیا شما نیستید که می دانید من اولی بتصرف به مؤمنین هستم از نفسهای ایشان. گفتند: ((بلی یا رسول الله)) فرمود: ((آیا شما نیستید که می دانید من اولی بتصرف هستم بهر مؤمنی از نفس او؟)) گفتند: بلی. (آنگاه که اقرار از آنها گرفت) فرمود هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی همان اولویت را دارد (آنگاه دعا کرد) خدایا دوست بدار کسی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست بدارد و دشمن بدار =

و نیز میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القربی و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابو نعیم در حلیه بمختصر تفاوتی در الفاظ، همین حدیث را ضبط نموده اند و مخصوصاً حافظ ابو الفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمّة از او نقل نموده، به این عبارت آورده که خاتم الانبیاء ﷺ فرمود: **أیها الناس إنّ الله تبارک و تعالی مولای و انا اولی بکم من انفسکم الا و من کنت مولاه فعلى مولاه** ^(۱).

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام ابو عبد الرحمن نسائی در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده اند و در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول اکرم ﷺ ضمن خطبه فرمود: **أستتم تعلمون أنّی اولی بکل مؤمن و مؤمنه من نفسه قالوا بلی نشهد لانت اولی بکل مؤمن من نفسه قال فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و اخذ بیید علی** ^(۲).

و نیز ابو بکر احمد بن علی خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در تاریخ بغداد ^(۳) حدیث مفصّلی از ابو هریره نقل نموده که هر کس روز هیجدهم ذی الحجة الحرام (یوم الغدیر) روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد. آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است.

= کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد. پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی علیه السلام را بعد از این بیانات و گفت به آن حضرت: ((گوارا باد تو را پسر ابی طالب صبح و شب نمودی در حالتی که مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی!))

۱- ای مردم، خدای تبارک و تعالی مولای من است و من اولی به تصرف هستم به شما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم. پس علی علیه السلام همان اولویت را دارد. (مودة القربی، ص ۱۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۲۸- فصول المهمه، ج ۱، ص ۲۴۲)

۲- آیا نمی دانید که من اولی بتصرف هستم بهر مؤمن و مؤمنه از نفس او؟ همگی گفتند: ((بلی شهادت می دهیم که تو اولی بتصرفی بهر مؤمن از نفس او.)) آنگاه فرمود: هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم، پس این (علی) اولاً به تصرف در او می باشد)) و گرفت دست علی را (تا همه دیدند). (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳ - خصائص نسائی، ص ۱۳۶).

۳- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

گمان می‌کنم برای نمونه به همین مقدار کافی باشد نقل این اخبار تا آقا نفرمائید که در اخبار نامی از قرینه (الست اولی بکم من انفسکم) نمی‌باشد.

اشعار حسان در حضور رسول اکرم ﷺ

قرینه پنجم، اشعار حسان^(۱) بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم ﷺ در همان مجلس که علی را بولایت نصب و معرفی نمود، با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی و دیگران می‌نویسند، حضرت وقتی اشعار را شنید فرمود: یا حسان لا تزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا او نافتح بلسانک^(۲).

چنانچه حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری، متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدر الائمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین عليه السلام و جلال الدین سیوطی در رساله الازهار فیما عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابو الفتح نطنزی در خصائص العلویه و حافظ جمال الدین زرنندی در نظم درر السمطین و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حموی در باب ۱۲ فرائد السمطین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية و یوسف سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایة الطالب و دیگران

۱- حسان بن ثابت اشعر شعراء مخضرمین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و مخصوصاً آن حضرت برای او در مسجد منبر نصب نموده و هجو کفار را از او استماع می نمود و می فرمود: ((أجب عنی))، یعنی از طرف من به ایشان جواب ده. ابن عبد البر در استیعاب گوید: ((روزی حسان در مسجد انشاد شعر می کرد، عمر بن الخطاب رسید و با تغییر گفت: أ تنشد الشعر فی مسجد رسول الله آیا در مسجد رسول خدا شعر می گویی حسان گفت قد کنت انشد فیہ عند من هو خیر منک؛ یعنی من انشاد شعر در مسجد بحضور کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) می نمایم، پس عمر ساکت شد. پیغمبر می فرمود: شعر حسان را نتوان شعر گفت، بلکه تماش حکمت است؛ غالباً او را مدح می فرمود.)) (تذکره الخواص، ص ۳۹).

۲- ای حسان مادامی که بما اهل بیت یاری نمودی بمدحی یا کلمه خوبی مؤید بروح القدس می باشی. (یعنی این اشعار تو امروز از نفحه روح القدس بوده).

از علما و مورخین خودتان از ابی سعید خدری نقل می نمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصراً ذکر شد و نصب امیر المؤمنین علیه السلام حسان بن ثابت عرض کرد: **أ تَأْذِنُ لِي أَنْ أَقُولَ آيَاتًا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَلْبُ بَرَكَةِ اللَّهِ؛** یعنی آیا اذن می دهی که ابیاتی در این باب بگویم حضرت فرمودند بگو ببرکت خداوند یعنی با لطف و عنایت پروردگار متعال پس رفت بالای زمین بلندی ارتجالاً شروع کرد به گفتن این ابیات:

بَخِمَ فَاذْبَعُ بِالرَّسُولِ مَنَادِيَا	يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ
فَقَالُوا وَلِمَ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا	وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيَّكُمْ
وَلِمَ تَلْفُ مَنْ فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيَا	الهِكَ مَوْلَانَا وَانْتَ وَلِيْنَا
رَضِيْتِكَ مِنْ بَعْدِي أَمَامَا وَهَادِيَا	فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَآنْتِي
فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صَدَقَ مَوَالِيَا	فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ
وَكَنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مَعَادِيَا ^(۱)	هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالْ وَلِيُّهُ

این اشعار از اوضح دلایل است که نشان می دهد در همان موقع روز، اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی علیه السلام و اگر مولی به معنی امام و هادی و اولی به تصرف نبود، قطعاً بایستی حضرت موقعی که شنید حسان ضمن اشعار گفت: رضیتک من بعدی اماماً و هادياً بفرماید حسان اشتباه کردی و مقصود مرا نفهمیدی؛ زیرا هدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی به تصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده، بلکه مرادم محب و ناصر بوده! گذشته از آنکه تکذیب نمودند، با جملات لا تزال مؤیداً بروح القدس، تصدیق آن را نمودند. به علاوه ضمن خطبه، با کمال وضوح بیان امامت و خلافت آن حضرت را نمودند.

۱- روز غدیر خم نبی اکرم ندا می کرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی آن حضرت را فرمود: ((کیست مولی و ولی شما؟)) (یعنی اولی بتصرف در امور شما) گفتند: ((خدا مولای ما و تو ولی مائی و احدی انکار و عصیان این معنا ندارد.)) پس به علی فرمود: ((برخیز یا علی، بدرستی که راضی شدم بعد از من تو هادی و امام خلق باشی. پس هر کس را من ولی و اولی بتصرف در امر او می باشم، این علی ولی و اولی بتصرف در امر او می باشد. پس تمام شما امت علی را یار صدق و راستی مانند غلامان باشید.)) آنگاه دعا کرد: ((خدایا دوست دار دوست او را و دشمن باش آن کس را که دشمن علی می باشد!)) (تذکره الخواص، ص ۳۹).

لازم است آقایان محترم مراجعه کنند به خطبه ولایت که رسول اکرم ﷺ در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایه تمام را نقل نموده که فرمود:

اسمعوا و اطیعوا فانّ الله مولاکم و علیّ امامکم، ثمّ الامامه فی ولدی من صلیه الی یوم القیامة. معاشر الناس هذا اخی و وصیّی و واعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی- و علی تفسیر کتاب ربّی^(۱).

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در موقع شنیدن این اشعار، علاوه بر بیانات خود آن حضرت، دلیل قاطع است که مقصود آن حضرت محبّ و ناصر نبوده، بلکه همان بوده که حسنّ ضمن اشعار بیان نموده، یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین. فلذا فرمود: ((حسنّ بتأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.))

در عهدشکنی صحابه

علی ای تقدیر، فرمایش آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و یا بعقیده شما بمعنای محبّ و ناصر باشد مسلم است که اصحاب بامر آن حضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند. چنانچه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنی است) پس چرا آن عهد و بیعت را شکستند. بر فرض فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده، شما را به خدا انصاف دهید! آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت که عهد بستند، همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا ﷺ بودند، آزار نموده بترسانند و او را جبراً بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزاند و بچه نارسش را سقط نمایند؟!

۱- بشنوید و اطاعت نمائید! پس به درستی که خدای عز و جل مولای شما و علی علیه السلام امام بر شما می باشد. پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی علیه السلام. ای جماعت مردم علی علیه السلام برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر کسی که ایمان به من آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من.

آیا همین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن همه تأکیدات بلیغه؟ آیا این عملیات بعد از وفات آن حضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر نبوده؟! آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (به عقیده شما) به آخر نرسانیدند، آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند؟

اگر حبّ و بغض جاهلانه را به کنار بگذاریم، حقّ و حقیقت آشکارا جلوه گر است.
گر پرده ز روی کارها بر دارند معلوم شود که در چه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمائید آیا فرار نمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگران از مورخین خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده؟

و الله شماها بی جهت به ما اشکال می نمایید! شیعیان همان می گویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتابها همان می نویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند. اگر انتقادی از علمای شیعه نسبت به صحابه وارد است، همان هایی است که علمای خودتان نوشته اند.

قضاوت منصفانه باید کرد

پس چرا شماها خلفاً عن سلف بما حمله بی جا می نمایید؟ شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علمای سنی نوشتند، کافر می شویم قتلیمان واجب می شود برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقبیح می نماییم؟

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفض می گردد، قطعاً تمام صحابه رافضی بودند، نه فقط شیعیان؛ چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را

مورد طعن قرار داده و تقبیح اعمال هم نموده اند حتی خلیفه ابی بکر و عمر.

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود، مشروحاً اقوال آنها را بیان می نمودم؛ اگر مایلید بخوبی پی ببرید باینکه اصحاب رسول الله ﷺ مانند سایر مردم جایز الخطا بوده اند، هر یک تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر یک در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده مطعون و مذموم واقع شدند، مراجعه نمایید به شرح نهج البلاغه^(۱) ابن ابی الحدید از جواب مفصل زیدی را با اعتراض ابو المعالی جوینی راجع به صحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده، ببینید تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سب می نمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنت و جماعت می باشد، در مسأله حبّ و بغض است. چون شماها بعض از صحابه مهر و محبت و علقه و علاقه مفرط دارید، روی قاعده حبّ الشیء یعمی و یصم، بدی در آن ها نمی بینید؛ چون با دیده محبت نظر می کنید، لکه های بد آنها را هم خوب می بینید، فلذا سعی می نمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمایید و جوابهایی که داده می شود، در مقابل مطاعن واضح خنده آور است.

ولی ما خدا را به شهادت می طلبیم که با بغض و کینه و عداوت، به اصحاب رسول الله ﷺ نظر نمی کنیم، بلکه بوقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطق می نگریم؛ خوبی ها را خوب و بدی ها را بد، دیده قضاوت بحق می نمایم.

آقایان محترم! ما و شما معتقد بقیامت و یوم الجزا هستیم. چهار روزه عمر دنیا ارزشی ندارد می گذرد! فکری برای آن روز باید نمود.

و الله ما شیعیان مظلومیم! بیجهت امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمایید، شیعیان موحد را کافر و رافضی نخوانید! آیا سزاوار است بیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را به بهانه یوچ رافضی و مورد حمله قرار دهید؟ در حالتی که اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد می دانید و

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۲.

کافر می خوانید، اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید؛ چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند.

فرار صحابه در حدیبیه

مثلاً در قضیه حدیبیه، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱) و سایر مورخین خودتان می نویسند: بعد از قرار داد صلح، اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند و با رسول اکرم ﷺ معاتباتی نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می خواستیم جنگ کنیم، چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: ((اگر میل بجنگ دارید مختارید.)) فلذا حمله کردند. چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب متقابل دادند چنان شکستی از کفار به آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر ﷺ هم نتوانستند. بایستند. از آنجا هم فرار نموده، به صحرا رفتند. حضرت به علی رضی الله عنه فرمود: ((شمشیر بردار جلو قریش را بگیر!)) همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند برگشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده، خیلی از عمل خود خجل و شرمنده بنای عذر خواهی را گذاردند.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: ((مگر من شما را نمی شناسم! آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن می لرزیدید؟ خداوند ملائکه را بیاری ما فرستاد. آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بکوهها بالا می رفتید و مرا تنها گذاردید هرچند شما را خواندم نیامدید؟))

خلاصه حضرت تمام سستی ها و بی ثباتی های آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی می نمودند. بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: ((حضرت این عتابها را با عمر نمود بعد از اینکه تکذیب نمود وعده های آن حضرت را.)) آنگاه نوشته اند از بیانات پیغمبر ﷺ معلوم می شود خلیفه عمر رضی الله عنه باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۲.

حالا آقایان، ملاحظه بفرمایید این قضیه ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوییم، فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان می خوانید که چرا می گویند و توهین به خلیفه می نمائید؟ ولی به ابن ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست. هرچه ما بگوییم قصد توهین نداریم، بلکه وقایع تاریخی را نقل می نمایم چون شما به ما نظر بد دارید، مؤثر واقع نمی گردد. چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است:

و عین الرضا عن کلّ عیب کلّیه و لکنّ عین السخط تبدی المساویا^(۱)

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم دنیا می گذرد ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید.

حافظ: چه ظلمی به شما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید؟

داعی: ظلم ها بسیار، هتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غمض عین نمایم، حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه سلام الله علیها هستم، هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و ما معتقد به آن روز هستیم، راجع بسیاری از ظلمها و تعدّیها دادخواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی می شود.

حافظ: خواهش می کنم تحریک اعصاب نکنید! چه حقی از شما رفته و چه ظلمی به شما شده، بیان نمائید؟

داعی: ظلم و تعدی و اخذ حق ما مخصوص به امروز نیست، بلکه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوارمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم این پایه گذارده شده که حق ثابتی که خدا و پیغمبر به جدّه مظلومه ما زهرای اطهر سلام الله علیها برای نان فرزندانش واگذار نمود غضب نمودند و بناله مظلومانه جدّه ما ابدًا ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب آن یادگار پیغمبر با دل پردرد از دنیا رفت.

حافظ: عرض کردم جناب عالی خیلی زرنگ هستید. با کلمات و گفتار مهیج تحریک احساسات می نمایید. حق ثابت فاطمه رضی الله عنها چه بوده که غضب نمودند. قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعای خود را

۱- چشم رضا پوشیده از هر عیبی است و لکن چشم سخط و غضب می بیند بدیها را.

ثابت نمائید، هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمی آید! خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده، مدعی خود را ثابت نمائید.

داعی: آنجا محکمه عدل است. اغراض و تعصبات راه ندارد و با نظر پاک بی آرایش قضاوت می کنند. اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بی طرف، گوش بعرایض داعی بدهید، قطعاً تصدیق بحقائیت ما خواهید نمود.

خدا می داند که من اهل جدل نیستم

حافظ: به حق خدا و بحق بزرگی که جدّ امجد شما رسول خدا ﷺ بما دارد که من شخصاً عناد و لجاج و تعصّبی ندارم. در این شبها که بفیض ملاقاتتان نایل آمدیم، باید کاملاً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم. هرکجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم، سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم. خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما به حرف حق و حساب است، و الا اگر می خواستیم بازیگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نماییم می توانستیم بیانات و دلایل شما را در دست اندازهای مغلطه کاری انداخته و رد نماییم؛ چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند. ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام، مخصوصاً از آن ساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (و لو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما به قصد دیگر آمدیم) جذبه حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما، چنان در من اثر نمود که با خدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملاً تسلیم گردم، و لو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکند.

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم، واضح و آشکار می گویم و از کسی باک ندارم که دلایل و براهین و درد دل های شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده، امیدوارم با حبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم و در مقابل رسول خدا ﷺ سفید رو باشم.

داعی: از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت. فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلباً علاقه خاصی به شما پیدا

نمودم. اینک می خواهم از جنابعالی تقاضایی نمایم، امید است مورد قبول واقع شود.
حافظ: خواهش می کنم بفرمایید.

داعی: تقاضای دعاگو اینست که امشب شما را قاضی قرار دهم؛ آقایان دیگر هم بعنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی، منصفانه قضاوت فرمایید که آیا عرایض داعی حق است و می توانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر؟ و لو ممکن است موضوعی که می خواهم وارد بحث آن گردم، قدری طولانی تر از هر شب شود، ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهّال و حاشیه نشینهای بی خبر می گویند: ((امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده، ما چرا باید در او گفتگو نمایم)) و حال آنکه نفهمیدند مقاولات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث می باشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق می شود. علاوه، دعوای ارثی قانوناً در هر زمانی به وسیله احدی از ورّاث می تواند مطرح محاکمه قرار گیرد و چون داعی احدی از ورّاث هستم، می خواهم از شما سؤالی نمایم، متمنی است جواب منصفانه بفرمایید.

حافظ: با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم.

داعی: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بفرزند خود هبه کند و ببخشد، اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه.

حافظ: بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر، ظلم و غاصب قطعاً ظالم است.

داعی: اگر پدری به امر خدا ملکی را بفرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملک را از فرزند متصرفش بگیرند، چه صورت دارد؟

حافظ: بدیهی است به طریقی که شما بیان می کنید، غصب کننده مرتکب اقیح قبایح ظلم گردیده، ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و مغصوب کیست و چیست؟ خوب است روشن تر بفرمایید.

داعی: از اوضح واضحات است ظلمی که بجده ما صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام وارد شده، به احدی نشده.

در حقیقت فدک و غضب آن

که بعد از فتح قلاع خیبر، بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفت قریه در هم بوده در دامنه کوههای مدینه تا سیف البحر کنار دریا، هم غله غله خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته، عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه اش معلوم می شود که حدی بکوه احد نزدیک مدینه منوره حدی بعریش حدی بسیف البحر حدی بحومه دومه الجندل) آمدند خدمت رسول اکرم ﷺ و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد. چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان در فتوح البلدان^(۱) و احمد بن یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ^(۲) خود و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۳) (چاپ مصر) نقلاً از ابو بکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر^(۴) و دیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده اند.

نزل آیه ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾

بعد از برگشتن بمدینه طیبه، جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را بر آن حضرت خواند که ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾^(۵). رسول اکرم ﷺ تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست؟ جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد، خداوند می فرماید: ادفع فدکا إلی فاطمه؛ فدک را به فاطمه ع واگذار کن. رسول اکرم ﷺ فاطمه ع را طلبید و فرمود: ان الله امرنی ان ادفع الیک فدکا؛ خداوند مرا امر فرموده فدک را به شما واگذارم فلذا در همان

۱- فتوح البلدان، ص ۴۱ و ۴۶.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۴.

۴- تاریخ کبیر، ج ۲، ص ۳۰۳.

۵- حقوق خویشان و ارحام خود را اداء کن و فقراء و رهگذران بیچاره را بحق خودشان برسان و هرگز اسراف و تبذیر ننمای.

مجلس فدک را بفاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ: آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید؟

داعی: امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف الیبیان^(۱) و جلال الدین سیوطی در تفسیر^(۲) خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن کثیر عماد الدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ^(۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده^(۴) از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار^(۵) نقل می کنند که لَمَّا نَزَلَتْ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ الْكَبِيرَ^(۶).

تا رسول اکرم ﷺ حیات داشت فدک در تصرف فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بود. خود بی بی اجاره می داد و مال الاجاره را باقسطا ثلاثه می آوردند بی بی فاطمه بقدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر می داشت، بقیه را در میان فقراء بی هاشم و زائد آن را بسایر فقرا و ضعفا بمیل خود ارفاقاً تقسیم می نمود. بعد از رحلت رسول خدا ﷺ مأمورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده، ضبط نمودند!

شما را بخدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد؟

حافظ: این اول مرتبه ایست که از شما می شنوم رسول خدا فدک را بامر پروردگار بفاطمه واگذار کرد.

داعی: ممکن است شما ندیده باشید، ولی ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علمای شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند باز هم توضیحاً عرض

۱- کشف الیبیان، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲- در المنثور، ج ۴، ص ۳۲۰.

۳- تاریخ دمشق، ج ۴۷، ص ۴۸۳.

۴- ینابیع الموده، ص ۳۵۹، باب ۳۹، ح ۱۸.

۵- جمع الفوائد، ج ۲، ص ۹۸.

۶- چون نازل شد آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ رسول اکرم ﷺ فاطمه را خواند و فدک بزرگ را باو عطا نمود.

می‌نمایم که حافظ ابن مردویه و واقدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال‌الدین سیوطی در در المنتور^(۱) و مولی‌علی متقی در کنز العمال^(۲) و در حاشیه مختصری که در مسند امام احمد بن حنبل نوشته در مسأله صلّه رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی‌الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه^(۳) از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده‌اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد، پیغمبر ﷺ فدک را به فاطمه عَاطِيَةَ واگذار نمود.

استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن

حافظ: آنچه مسلم است خلفاء فدک را باستناد حدیث معروفی که خلیفه ابی بکر گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه،^(۴) ضبط نمودند.

داعی: اولاً ارث نبوده و هبه بوده.

ثانیاً این عبارتی را که به عنوان حدیث نقل نمودید، به جهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ: دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلم چیست؟

داعی: دلایل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف می‌باشد:

اولاً سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوه باین جملات نموده؛ زیرا اگر فکر کرده بود،

عبارتی می‌گفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد هرگز نمی‌گفت: نحن معاشر الانبياء لا

نورث؛ زیرا می‌دانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون می‌آید.

چنانکه می‌گفت: ((انا لا اورث))؛ یعنی فقط من که خاتم الانبياء هستم ارث قرار نداده‌ام، راه فرار در گفتار باز

بود، ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیا

۱- در المنتور، ج ۴، ص ۳۲.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۶۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۸۸.

۴- ما جماعت انبياء ارث قرار نمی‌دهیم؛ هرچه از ما بماند صدقه است (یعنی به امت واگذار می‌شود). (المواقف، ج ۳، ص ۵۹۸).

ارث قرار نمی دهیم، ناچار می شویم برای پی بردن بصحت و سقم حدیث بنا بفرموده خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده، مردودیت آن ثابت می شود؛ چه آنکه می بینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارت انبیاء موجود است می رساند که انبیاء عظام همگی اراث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف می کردند. پس مردودیت این حدیث واضح می شود.

چنانچه عالم محدث ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری که به توثیق ابن ابی الحدید در شرح نهج از اکابر علما و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنن بوده در کتاب سقیفه^(۱) و ابن اثیر در نهایه^(۲) و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط^(۳) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۴) از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک به طرق و اسانید بسیار که بعضی از آنها از امام پنجم ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقه کبری سلام الله علیها و در ص ۹۳ مسندا از عایشه ام المؤمنین و در ص ۹۴ نقلا از محمد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه علیه السلام سلام الله علیها و دیگران از علمای شما خطبه و خطابه و محاجه حضرت زهرا مظلومه علیه السلام را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود بقسمی که نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند بهو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلایل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود: ((اگر این حدیث صحیح است و انبیا اراث نداشتند، پس این همه آیات اراث در قرآن مجید برای چیست؟))

۱- کتاب سقیفه، ص ۹۹-۱۰۰.

۲- نهایه، ج ۳، ص ۲۳۶.

۳- معم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰۴.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۸۸.

دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث

یک جا می فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾^(۱) و در قصه حضرت زکریا فرموده ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا* يَرْتُفِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^(۲)؛

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى﴾^(۳).

آنگاه فرمود: یا بن ابی قحافه، اُ فی کتاب اللّٰه ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریاً افعلی عمد ترکتم کتاب اللّٰه و نبذتموه وراء ظهورکم^(۴).

آیا من فرزند بیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم می کنید؟ پس این همه آیات ارث عموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده؟

مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقی است تا روز قیامت مگر نه در قرآن می فرماید: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^(۵) ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^(۶) ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^(۷).

آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته؟ اُ فخصکم اللّٰه بآیه اخرج ابی منها ام

۱- میراث برد سلیمان از داود؛ آیه ۱۶، سوره ۲۷(نمل).

۲- از لطف خاص خود فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما، که او وارث من و همه آل یعقوب باشد؛ آیه ۵ سوره ۱۹(مریم).

۳- یادآور حال زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بار الها مرا تنها نگذار! (و بمن فرزندی که وارث من باشد عطا فرما) که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را باو عطا فرمودیم، آیه ۸۹ و ۹۰ سوره ۲۱(انبیاء).

۴- پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ افتراء بزرگی بر خدا بسته اید! آیا با علم و دانائی و از روی عمد عمل بکتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید؟ (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۵).

۵- در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر می باشند؛ آیه ۷۵، سوره ۸(انفال)

۶- حکم خدا در حق فرزندان شما اینست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند؛ آیه ۱۱، سوره ۴(نساء).

۷- دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیاست، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل. این کار فریضه و سزاوار مقام پرهیزکاران است آیه ۱۷۶ سوره ۲(بقره).

انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومہ من ابی و ابن عمی؟! (۱)

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماماً ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راه ها بی چاره نمودند، ناله اش بلند شد فرمود: ((امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید و بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود. خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت.))

فنعم الحكم الله و الزعيم محمد (ﷺ) و الموعد القيمه و عند الساعه يخسر المبطلون و لا ينفعم اذ تندمون و لكل نباء مستقر ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُحْزِيهِ وَيَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ (۲).

حافظ: کدام کس جرأت داشت به ودیعه و بضعه رسول خدا ﷺ فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما می فرمایید در مغلطه کاری به بی بی فحش دادند؟ حقیر که این بیان شما را باور نمی کنم. مغلطه کاری ممکن است، ولی فحش غیر ممکن است. شما هم تکرار نفرمایید.

داعی: بدیهی است کسی چنین جرأتی نداشت، مگر خلیفه شما ابی بکر که در مقابل دلایل ثابتہ بی بی مظلومه ﷺ چون جوابی نداشت، همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد، نه به فاطمه ﷺ فقط بلکه بشوهر و ابن عمش، محبوب خدا و پیغمبر ﷺ امیر المؤمنین علی ﷺ هم اهانت نمود!

حافظ: گمان می کنم این نوع از تهمت‌ها از طرف عوام شیعه و متعصبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی: اشتباه فرمودید! از طرف عوام شیعه نبوده، بلکه از طرف خواص

۱- آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده؟ آیا شما بخاص و عام قرآن از پدرم محمد ﷺ و پسر عمم علی بن ابی طالب ﷺ داناترید؟!.

۲- خداوند بهترین حکم کننده و محمد ﷺ کفیل و آقا و رئیس می باشد و وعده گاه ما و شما قیامت است و آن روز است که اهل باطل زیان می بینند و ندامت و پشیمانی نفعی بشما نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که می دانید عذاب خوارکننده و ابدی بر چه کس ورود و حلول می نماید. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۶).

و علمای بزرگ سنت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصب شود، به قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند، بلکه محال است. و لو هر اندازه عوام و متعصب باشند، جعل خبر نمی نمایند. پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علمای خودتان هم نقل نموده اند.

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را ببینید تا تصدیق نمائید اکابر علمای منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده اند؛ چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۱) (چاپ مصر) از ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح، منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه علیها السلام و اهانت‌هایی که بآن دو ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نموده، ضبط نموده است.

احتجاج علی با ابی بکر

چنانچه دیگران هم نوشته اند، بعد از اینکه بی بی مظلومه علیها السلام خطبه را تمام کرد، علی علیه السلام در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو بابی بکر نمود و فرمود: ((چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالک بوده است؟))

ابی بکر گفت: ((فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملک او می باشد البته باو می دهم و الا محروم خواهم نمود.))

حضرت فرمودند: أ تحکم فینا بغیر ما تحکم فی المسلمین؛ آیا حکم می کنی درباره ما بغیر آنچه حکم می کنی در میان مسلمانان؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود البینه علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه.^(۲) تو قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رد نمودی و بر خلاف دستور شرع انور از فاطمه علیها السلام که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاکنون متصرفه بوده، شاهد می خواهی؟ مگر عمل و قول فاطمه علیها السلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست. خبرنا لو ان شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشه ما کنت صانعه بها قال

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۷.

۲- شاهد و گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه. (سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۵۰).

اقیم علیها الحدّ کسائر النساء قال ﷺ کنت اذا عند الله من الکافرين لا تک رددت شهاده الله لها بالطهاره حیث قال ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۱). مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده؟ گفت: چرا. فرمود: ((آیا فاطمه ای که خدا شهادت به طهارت او داده، برای مال ناقابل دنیا دعوی بیجا می نماید. شهادت طاهره را رد می نمائی و قبلت شهاده اعرابیّ بال علی عقبه، ولی قبول می کنی شهاده اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول می کند!))

این جملات را فرمود و متغیراً به منزل رفت. از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه می گفتند:

حق با علی و فاطمه است. به خدا قسم علی راست می گوید! این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر ﷺ می نمایند؟

کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه ﷺ

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل می کند که چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و به صدا در آمدند، بعد از رفتن علی و فاطمه ﷺ ابی بکر رفت بالای منبر و گفت: ایها الناس این چه هیاهوییست که برپا کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید؟ چون شهادتش را رد کرده ایم این حرفها را می زند انما هو ثعالبه شهیده ذنبه^(۲) «مربّ لكلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغی!»^(۳).

۱- ما را خیر بده که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه ﷺ (العیاذ بالله ثم العیاذ بالله) فاحشه و عمل بدی از او سرزده، با او چه معامله خواهی کرد؟ گفت: ((بر او حد می زنی مانند سایر زنها.)) حضرت فرمود اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آنکه رد کرده ای شهادت خدا را درباره فاطمه ﷺ به طهارت؛ چنانچه می فرماید در قرآن: جز این نیست که خداوند اراده می نماید که شما را پاک و پاکیزه کند و ببرد از شما هر رجس و بدی را.)) (ابو بکر بن اب قحافه، ص ۳۲۶).

۲- در سایر کتب دارد که گفت: ((انما هی ثعالبه شهیده ذنبها.)) یعنی فاطمه ﷺ روباھی است که شاهد او دم او می باشد (یعنی العیاذ بالله علی ﷺ).

۳- جز این نیست که او (علی ﷺ) روباھی می باشد. که شاهد او دم او باشد ماجرا جو و برپا کننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را بفتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از ضعف و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحّال است

آقایان تعجب می کنید از کلمه فحش و اهانت! مگر این کلمات، جسارت و دشنام و اهانت نبوده است نسبت روباه و دم روباه و ام طحال زن زناکار نسبت به علی و فاطمه علیها السلام دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بودند؟! آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت بشیعیان بیچاره بدبین هستید و آنها را رافضی و کافر می خوانید که چرا انتقاد می کنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است؟

قضاوت منصفانه لازم است

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمی کنید که حقیقت را ببینید. آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله سزاوار و شایسته بوده است! اگر یک مرد ولگرد بی بروبار به آدمی دشنام بدهد، فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است. کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبتهای رکیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم الحال آن قدر دلها را نمی سوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم!! آقایان ما در آن زمان نبوده ایم. نامهایی از علی و ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابو هریره و غیره می شنویم نسبت به هیچ یک دوستی و دشمنی نداریم، فقط به دو چیز نظر می کنیم: یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه به اعمال و افعال و گفتار آنها می نمائیم و قضاوت منصفانه به حق می کنیم. مانند شما آقایان محترم، زود باور نیستیم و تسلیم بلاجهت نمی شویم؛ نمی توانیم با دیده خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع

(که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح می دهد) که دوست می داشت نزدیکان او زنا بدهند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۷).

بی مورد نماییم.

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد، هر رنگی را بجای خود می بیند. نه آنکه رنگهای سیاه و زرد و سرخ را سفید ببیند؛ چون طالب سفید است-آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید، خوب را خوب و بد را بد خواهید دید. تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی، در منتها درجه قباحت است، کسی که خود را خلیفه مسلمین می داند و یک مدت زمانی مصاحب رسول الله ﷺ بوده، برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات رکیک و دشنامهای بسیار قبیح بر زبان جاری کند آن هم بدو محبوب خدا و پیغمبر ﷺ!

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابی بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجب ماست، بلکه علمای منصف خودتان هم به تعجب آمدند؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: ((از این گفتار خلیفه تعجب نمودم. از استاد خود، ابو یحیی نقیب جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات به که بوده.)) گفت: ((کنایه و تعریض نبود، بلکه صراحت در کلام بود.)) گفتم: ((اگر صراحت داشت. سؤال نمی نمودم.)) فضحک و قال بعلی بن ابی طالب ع قلت هذا الکلام کله لعلی یقوله؟ قال نعم انه الملك یا بنی ^(۱).

آقایان با انصاف، عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمایید! اگر کسی بیدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید مثل روباه و دم روباه و زن زنا کار به آنها بزند، دل شما از او پاک می گردد؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد می کنیم با زایمان ما مانع است که نگوییم و ننویسیم، مگر آنچه واقع شده و

۱- پس خندید و گفت (این نسبت ها را) به علی ع داد. گفتم: ((این سخنان ناشایست تمامش نسبت به علی بود.)) گفت: ((بلی پسر سلطنت همین است.)) (یعنی عقیم و دنباله بریده است. اشخاص ریاست طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که ریاست و آقایی باشد، هر عمل زشت و ناشایسته ای را می کنند). (شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۷).

مورد تصدیق اکابر علمای خودتان هم می باشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید: آقای حافظ، روباه و آقای شیخ، دم آن می باشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف می زند، چه قدر بشما سخت می گذرد؟

آقایان چشم ها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله ﷺ بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید: علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم روباه می باشد (یا بر عکس بنا بر گفتار سایر روایت) و مانند زن فاحشه زنا کار میان مردم حرکت می کند. بر مولای ما امیر المؤمنین و جده ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت، خدا می داند! الان تمام بدن داعی می لرزد. می بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف می زنم. بیش از این حال گفتار در این باب ندارم. درد دل ما بسیار است؛ این زمان بگذار تا وقت دگر.

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و حرف حساب و صحیح دشنام بدهد و بکلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر ﷺ را اهانت نماید؟ معلوم است؛ فحش حربه عجز است؛ کسی که جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب می کند!! آن هم به علی علیه السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم ﷺ درباره او فرمود: **علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار** ^(۱) و بعد از دشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند!

آزار به علی علیه السلام آزار به پیغمبر ﷺ است

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر ﷺ درباره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند درباره هر یک از علی و فاطمه علیهما السلام علی حده فرمود: ((اذیت آنها اذیت من است، که خلاصه کلمات آن می شود که

۱- علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام می گردد. (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۷، ح ۳۲۹۰۹).

رسول اکرم ﷺ فرمود: من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی الله^(۱) و نیز فرمود: من آذی علیاً فقد آذانی^(۲).

دشنام دادن به علیؑ دشنام به پیغمبر است

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آن حضرت فرمود: من سبّ علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله^(۳).

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایة الطالب حدیث مفصلی از ابن عباس مسنداً نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب می نمودند، فرمود: ((شنیدم از رسول خدا ﷺ که به علیؑ فرمود: من سبک فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله اکبّه الله علی منخریه فی النار^(۴)).

و بعد از این حدیث، احادیث دیگری مسنداً نقل می نماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند؛ چنانچه عنوان باب ۱۰ را به این عبارت آورده: الباب العاشر فی کفر من سبّ علیاً ﷺ^(۵). و نیز حاکم در مستدرک^(۶) همین حدیث را باستثنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث، سب کنندگان به علیؑ سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش می باشند.

۱- هر کس این دو تن (علی و فاطمه علیهما السلام) را آزار کند، مرا آزرده و کسی که مرا آزار دهد، خدا را آزرده. (شرح احقاق الحق، ج ۲۹، ص ۶۰۹).

۲- کسی که علی را بیازارد مرا آزرده. (مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳).

۳- هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است. (کفایة الطالب، ص ۸۳، باب ۱۰).

۴- کسی که ترا دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسی که خدا را دشنام دهد خدا او را برو در آتش اندازد. (کفایة الطالب، ص ۸۳، باب ۱۰).

۵- باب دهم در کفر کسی که علی را سب و دشنام دهد. (کفایة الطالب، ص ۸۳، باب ۱۰).

۶- المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱.

بس است! قیامت گرچه دیر آید بیاید. چون جدّه مظلومه ما سکوت نموده و محاکمه را موکول به روز قیامت در محکمه عدل الهی نمود، ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم، بر سر دلایل خود بر رد حدیث مورد استشهاد شما.

علی باب علم و حکمت است

دلیل دوم بر مردودیت حدیث لا نورث، آن است که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی) که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **انا مدینه العلم و علی بابها؛ انا دار الحکمه و علی بابها**^(۳).

روی قواعد عقل و دانش، حتماً بایستی باب علم رسول الله از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصاً آنچه مربوط باحکام است بالاخص راجع بارت که نظم و اختلال جامعه امت مربوط به اوست، آگاهی کامل داشته باشد و إلا باب علم نخواهد بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بفرماید: **من اراد العلم فلیأت الباب**.

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنابر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است، علی عَلِيٍّ را اقبای از امت معرفی نموده و فرموده باشد: **علی اقبایکم؛ یعنی علی عَلِيٍّ در علم قضاوت از همه شما امت اولی می باشد. آیا خنده آور نیست که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است، اما از ارت و حقوق اطلاع کامل ندارد و احکام ارت را به او نگوید؟ در صورتی که قاضی باید به جمیع علوم مخصوصاً به علم فقه و حقوق که قانون ارت از اهم آنها است، آگاه و مطلع باشد.**

چگونه می توان باور نمود که حدیثی آن هم راجع بارت مخصوصاً مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، علی عَلِيٍّ وصی و باب علم آن حضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابی بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد؟ آیا عقل شما قبول می نماید که بگویند یک فرد عادی بی سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوصی خود بدهد، ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارت بیازماندگان

۳- من شهرستان علمم و علی عَلِيٍّ در آن می باشد؛ من خانه حکتم و علی عَلِيٍّ در آن می باشد؛ هر کس اراده دارد از علم من بهره ای بردارد، پس باید برود در خانه علی عَلِيٍّ.

است، بوصی نگوید و بیک فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود؟

تا چه رسد به مقام منیع رسول الله ﷺ آن هم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثتش، حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید. یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را به هم می زند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت، باب علم و حکمت آن حضرت نیز بوده نفرماید!!

شیخ: هیچ یک از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمی باشد؛ چون که حدیث مدینه مورد قبول اکابر علماء نمی باشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است؛ چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسندا از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نمودند که گفت: ((در وقت احتضار سر پیغمبر ﷺ به سینه من بود تا از دنیا رفت.)) یعنی من شاهد بودم که وصیتی ننمود!!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول الله ﷺ بسینه او بوده است، مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود، قطعاً ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود؛ پس موضوع وصیت بکلی منتفی می باشد!

داعی: راجع به حدیث مدینه بی لطفی فرمودید؛ زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً به حد تواتر آمده و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروزآبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف گنجی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ بسی بسیار و بی شمار

و از متواترات مسلمّه است و قطعاً انکار وصایت را نمی نماید، مگر عنود لجوج و متعصّب جهول.

نواب: خلیفه پیغمبر ﷺ خود وصی آن حضرت است که بکارهای خانوادگی آن حضرت هم رسیدگی می نماید چنانچه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی می کردند و مخارج زوجات رسول الله را می دادند، از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد؟

داعی: صحیح فرمودید، بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله ﷺ فرد واحد بوده، چنانچه دلایل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته به عرضتان رسانیدم و وصایت آن حضرت با نصوص جلیّه واضح و آشکار است که بامر آن حضرت در موقعی که دیگران در پی دسیسه بازی بودند، مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود، بعد هم به ادا و ردّ امانات موجوده نزد آن حضرت پرداخت و این مطلب از اوضح و اضحات و مورد اتفاق جمیع علمای ما و شما می باشد.

نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است، به چند حدیثی مختصر اشاره نمایم:

۱. امام ثعلبی در مناقب و تفسیر^(۱) خود و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۲) و میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودّة القربی^(۳) از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل می نمایند که گفت: ان رسول الله ﷺ لما عقد المؤاخاه بین اصحابه قال هذا علیّ اخي فی الدنيا و الآخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه ضرّی من احبه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی^(۴).

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۴.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸.

۳- مودّة القربی، ص ۱۹.

۴- رسول اکرم ﷺ در روزی که عقد اخوت و برادری بین اصحاب قرار داد فرمود: ((این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و اداءکننده دین من خلاصه بین من و علی جدایی نیست؛ نفع او نفع من، و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.))

۲. شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیع المودة^(۱) را اختصاص باین موضوع داده و ۲۰ خبر از امام ثعلبی و حموی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغزلی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می نماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض می کنم:

از مسند امام احمد حنبل^(۲) نقل می نماید (و سبط ابن جوزی هم در تذکرة خواص الامة^(۳) و ابن مغزلی شافعی در مناقب نیز این خبر را آورده اند) که انس بن مالک گفت: ((به سلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که وصی او کیست؟))

فقال سلمان يا رسول الله من وصيک؟ فقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يا سلمان من كان وصي موسى؟ فقال يوشع بن نون قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان وصي و وارثي يقضي ديني و ينجز موعدي علي بن ابي طالب^(۴).

۳. و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل می کند که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَانَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَوَارِثِي**^(۵).

(و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۶) ضمن باب ۶۲ مسنداً همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید: ((این حدیث نیکویی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده)).

۴. و از شیخ الاسلام حموی نقل می کند از ابی ذر غفاری که گفت: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أنا خاتم النبيين و أنت يا علي خاتم الوصيين الي

۱- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۴.

۲- تذکرة الخواص، ص ۴۸.

۳- همان.

۴- سلمان عرض کرد: ((یا رسول الله وصی شما کیست؟)) فرمود: ((ای سلمان وصی موسی که بود؟)) عرض کرد: ((یوشع بن نون،)) فرمود: ((وصی من و وارث من و اداءکننده دین من و وفاکننده بوعده من علی بن ابي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.))

۵- از برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده بدرستی که علی وصی و وارث من است.

۶- کفایت الطالب، ص ۲۶۰، باب ۶۲.

یوم الدین^(۱).

۵. و نیز از خطیب خوارزمی^(۲) نقل می نماید از امّ سلمه امّ المؤمنین که گفت: ((رسول اکرم ﷺ فرمود: انّ الله اختار من کلّ نبی وصیّاً و علیّ وصیّی فی عترتی و اهل بیّتی و امتی بعدی^(۳))).

۶. و از ابن مغزلی فقیه شافعی نقل می کند از اصیغ بن نباته (که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت: ((مولانا امیر المؤمنین در بعض از خطبه های خود فرمود: ایها الناس انا امام البریّه و وصیّ خیر الخلیقه و ابو العتره الطاهره الهادیه انا اخو رسول الله ﷺ و وصیّه و ولیّه و صفیّه و حبیبه انا امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و سیّد الوصیّین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی طاعه الله و ولایتی و لایه الله و اتباعی اولیاء الله و انصاری انصار الله))^(۴).

۷. و نیز ابن مغزلی شافعی در مناقب از عبد الله بن مسعود نقل می نماید که رسول اکرم فرمود: انتهت الدعوه الیّ و الی علیّ لم یسجد احدنا لصنم قطّ فاتخذنی نبیّاً و اتخذ علیّاً وصیّاً^(۵).

۸. میر سید علی همدانی شافعی در موده چهارم از موده القربی از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند که گفت: بایعنا رسول الله (ص) علی قول ان لا اله الا الله وحده

۱- فرمود پیغمبر من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی علیّاً خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت.

۲- مناقب (خوارزمی)، ص ۱۴۷، ح ۱۷۱. (روایت ذکر شده در کتاب: ((ان الله اختار من کلّ امة نبیّاً و اختار لكلّ نبی وصیّاً فانا نبی هذه الامة و علی وصیّی فی عترتی و اهل بیّتی و امتی من بعدی)).

۳- خداوند اختیار نمود برای هر پیغمبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.

۴- ای مردم، منم امام خلائق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادیه؛ منم برادر رسول خدا و وصی او و ولی او و صفی او و حبیب او؛ منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان و آقا و سید اوصیاء جنگ با من جنگ با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم با خداست اطاعت من اطاعت خداست؛ و دوستی من دوستی خداست و پیروان من دوستان خدا هستند و یاران من یاران خدا هستند. (مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۳۸).

۵- منتهی شد دعوت (رسالت) به من و علی علیّاً که هیچ کدام از ما دو نفر سجده به بت ننمودیم، مرا پیغمبر و علی علیّاً را وصی قرار داد. (مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۳۹).

لا شریک له و انّ محمّدا نبیّه و علیّا وصیّه فأیّ من الثلاثة ترکناه کفرنا^(۱).

۹. و نیز در همان کتاب مودّة القربی است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: انّ الله تعالی جعل لكلّ نبیّ وصیّا جعل شیث وصیّ آدم و یوشع وصیّ موسی و شمعون وصیّ عیسی و علیّا وصیّ و وصیّ خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضیّ^(۲).

۱۰. صاحب ینابیع از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل می کند از ابو ایوب انصاری که گفت در موقع مرض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطمه سلام الله علیها آمد و گریه می کرد، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا فاطمه انّ لکرامه الله ایّاک زوّجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما انّ الله عزّ و جلّ اطّلع الی اهل الارض اطّلاعه فاخترنی منهم فبعثنی نبیّا مرسلّا ثم اطّلع اطّلاعه فاختر منهم بعلک فاوحی الیّ انّ ازوّجه ایّاک و اتّخذه وصیّا^(۳). ابن مغزلی، فقیه شافعی در مناقب بعد از نقل این خبر این جملات را زیادتیر نقل نموده که فرمود: یا فاطمة انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الاولین و لا یدرکها احد من الآخیرین. منّا افضل الانبیاء و هو ابوک و وصیّنا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزه عمّک و منّا من له جناهان یطیر بهما فی الجنّه حیث یشاء و هو جعفر ابن عمّک و منّا سبطان و سیّدا شباب اهل الجنّه ابناک و الذی نفسی بیده انّ مهدیّ هذه الامّه یصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدک^(۴).

۱- بیعت نمودیم با رسول خدا بر اینکه بگوئیم و شهادت بدهیم بوحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست و اینکه محمد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اوست و علی عَلِيٌّ وصی او. پس هر یک از این سه را ترک نماییم، کافر شده ایم. (مودّة القربی، مودّة چهارم، ص ۱۶).

۲- به درستی که خدای تعالی قرار داد برای هر پیغمبری وصی و قرار داد شیث را وصی آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی عَلِيٌّ را وصی من و وصی من بهترین اوصیاء می باشد. منم دعوت کننده (به حق) و علی عَلِيٌّ است روشن کننده (حق) و حقیقت). (مودّة القربی، ص ۱۶).

۳- ای فاطمه، از کرامت‌های خدای تعالی بتو اینست که همسر تو قرار داد کسی را که اسلامش از همه اقدم و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیادتیر بود بدرستی که خدای عز و جل آگاه است بر اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود. مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق و مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را. پس وحی نمود بسوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم. (ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۷۹).

۴- ای فاطمه عَلِيٌّ به ما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که به احدی از اولین عطا نشده و احدی از آخرین آنها را درک نمی کند =

ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادتراً آورده که فرمود بعد از نام مهدی علیه السلام: **یملأ الارض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت جوراً و ظلماً یا فاطمه لا تحزنی و لا تبکی فان الله عز و جل ارحم بک و ارف علیک منی و ذلک لِمکانک و موقعک من قلبی قد زوجک الله زوجاً و هو اعظمهم حسبا و اکرمهم نسبا و ارحمهم بالرعیة و عدلهم بالسویة و ابصرهم بالقضیة** ^(۱).

گمان می کنم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد، و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده، بسی بسیار و بیشمار است.

در وقت وفات سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام بود

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند: در وقت وفات سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به سینه ام المؤمنین عایشه بود، به کلی مردود است؛ برای آنکه معارض است با اخبار بسیاری که علاوه بر آنکه در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه بنحو تواتر آن را نقل نموده اند، در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم آمده که در وقت وفات، سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سینه مولانا

= از ما است افضل از همه پیغمبران و آن پدر تو می باشد و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو می باشد و شهید ما بهترین شهداء است و او حمزه عموی تو می باشد و از ما است کسی که برای او دو بال است که پرواز می کند با آن دو بال در بهشت هر وقت بخواهد و او جعفر پسر عموی تو می باشد و از ما است دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو می باشند بآن خدائی که جان من در دست او است بدرستی که مهدی این امت که عیسی بن مریم عقب او نماز می گذارد از اولاد تو می باشد.

۱- پر می کند زمین را از عدل و داد بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم و جور؛ ای فاطمه علیها السلام محزون مباش گریه مکن؛ زیرا که خداوند رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من و این از برای موقعیت و مکان تو است از قلب من به تحقیق تزویج نموده است تو را همسری که او بزرگتر از همه می باشد از حیث حسب، و گرامی تر از همه است از حیث نسب، و مهربان تر از همه برعیت و عادل تر از همه بمساوات و بیناتر از همه بقضاوت بین دو نفر و بیشتر می باشد. (فرائد اسمطین، ج ۲، ص ۸۴، ح ۴۰۳).

امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را به سینه علی علیه السلام باز نموده.

شیخ: در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند؟

داعی: خوب است مراجعه نمائید به ششم کنز العمال^(۱) و طبقات^(۲) محمد بن سعد کاتب و مستدرک^(۳) حاکم نیشابوری و تلخیص ذہبی و سنن ابن ابی شیبہ و کبیر^(۴) طبرانی و مسند^(۵) امام احمد حنبل و حلیہ الاولیاء^(۶) حافظ ابو نعیم و کتب معتبره دیگر که همگی به اختلاف الفاظ و مطالب، نقل می نمایند از امّ المؤمنین امّ سلمه و جابر بن عبد اللہ انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم علی علیه السلام را طلبید و سر مبارکش در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.

و از همه این اخبار مهمتر بیان خود امیر المؤمنین علیه السلام است که در نهج البلاغه آمده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۷) آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده: و لقد قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ان رأسه لعلی صدري و لقد سالت نفسه فی کفی فامررتها علی وجهی^(۸).

و نیز در ضمن دفن صدیقه کبری علیه السلام است که فرمود در خطاب به رسول اللہ :

فلقد وسدتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدري نفسک^(۹).

اینها تمام دلایل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است؛ چه

۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۰.

۲- طبقات، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳- مستدرک، ج ۴، ص ۷.

۴- المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۲۱.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

۶- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶-۶۷.

۷- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۳۳۶.

۸- هرآینه بتحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قبض روح شد در حالتی که سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آن حضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتم کشیدم. ولی ابن ابی الحدید در ج ۱۰، ص ۲۶۶ ذیل بیان آن حضرت گوید: ((در حالتی که سر آن حضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آن حضرت جاری شد و علی علیه السلام به صورت خود مالید.))

۹- هرآینه به تحقیق تو را در خوابگاه قبر تکیه دادم و روح تو ما بین گلو و سینه من خارج شد؛ و ابن ابی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی علیه السلام خارج شد.

آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قوی است که شاید ان شاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی بدستم بیاید بعرضتان برسانم.

تحقیق در امر وصایت

و از همین احادیث هم کاملاً جواب دوم آقای نواب مفهوم می شود که فرمودند: با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی می باشد؟

زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند، مخصوصاً آن احادیثی را که می فرماید: ((همان خدایی که اوصیای انبیای عظام را معین نموده، علی علیه السلام را به وصایت من مقرر داشته))، می فهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین می نماید. بلکه مراد همان وصایت به معنای خلافت است که متصرف در جمیع شؤون اجتماعی و انفرادی امت باید باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است.

مقام وصایت آن حضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان می باشد و انکار این معنا ننموده اند، مگر عده قلیلی از معتصبین معاندین که انکار همه ی فضایل آن حضرت را نموده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغ گوید: فلا ریب عندنا انّ علیاً علیه السلام کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ان خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد ^(۱).

اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت می باشد؛ از جمله، دو شعر از عبد الله بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه ان قیل هل من منازل

۱- شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و اگر چه مخالف این معنی است کسی که در نزد ما از اهل عناد می باشد (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۱).

و نیز از خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید:

وصی رسول الله من دون اهله وانت علی ما کان من ذاک شاهده

و نیز از جمله اشعار ابو الهیثم بن تیهان صحابی است گوید:

ان الوصی اماننا و ولینا برح الخفاء و باحت الاسرار

برای اثبات مرام بهمین مقدار اکتفا می‌نمایم؛ چنانچه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب، مراجعه کنید به آن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید: ((اگر ملالت نمی‌آورد، اوراق بسیاری بر می‌کردم از اشعاری که ذکر وصیت در او می‌باشد.))

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل ما دون مقام نبوت است همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ: چنانچه این اخبار صحیح است، چرا در کتب آثار، به وصیت نامه از رسول خدا ﷺ به نام علی کرم الله وجهه بر نمی‌خوریم مانند وصیت نامه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مردن؟

داعی: موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده، بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علمای شیعه از طریق اهل بیت طهارت علیهم السلام به طریق تواتر ثبت و ضبط گردیده، ولی چون شب اول قرار شد به اخبار یک طرفه استدلال ننماییم، ناچار ببعض از آن اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم، اشاره می‌نمایم.

اشاره به دستور وصیت

و اگر بخواهید بتمامی اخبار راجع بوصیت رسول خدا ﷺ و دستوراتی که به مولانا امیر المؤمنین داده شده، پی ببرید، مراجعه نمایید به طبقات ابن سعد^(۱) و کنز العمال^(۲) متقی و نیز در کنز و در مسند^(۳) امام احمد بن حنبل و در مستدرک^(۴) حاکم و

۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۳.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۰، ح ۳۲۹۵۲.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴.

۴- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴.

بالاخره در سنن و دلایل بیهقی^(۱) و استیعاب^(۲) ابن عبد البر و کبیر^(۳) طبرانی و تاریخ ابن مردویه^(۴) و دیگران از اکابر علمای خودتان که به عبارات مختلفه در ازمنه متفاوته دستورات آن حضرت را نقل نموده اند که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود: یا علیّ انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی^(۵) و انت تغسلنی و تؤدّی دینی و توارینی فی حفرتی^(۶).

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات به آن حضرت بسیار داده شده، آثار علائم عمل بوصیت است که بنا به امر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را ادا نموده؛ چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

شیخ: روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^(۷) لازم بود در وقت وفات، وصیت بنماید و وصی خود را معین کند، پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وصیت نمود، هم چنانکه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند؟

داعی: اولاً مراد از ﴿إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾ معاینه موت و مرگ نیست؛ یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد؛ زیرا در آن حالت کمتر کسی است که به هوش باشد و بتواند بوظایف خود با شعور کامل عمل نماید. پس مراد، اسباب و آثار و علامات

۱- دلایل النبوة، ج ۶، ص ۳۴۱.

۲- استیعاب، ج ۴، ص ۳۰۷.

۳- المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۲۱.

۴- تاریخ ابن مردویه، ص ۱۱۰.

۵- یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری می کنی.

۶- تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء می کنی و مرا در قبر پنهان می نمائی.

۷- دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیویست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بچیزی شایسته عدل. این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است. آیه ۸۰، سوره ۲ (بقره).

مرگ است از پیری و ضعف بدن و مرض و غیره.

ثانیاً: این بیان شما تأثر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را بیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست. و آن مصیبت بزرگ اینست که جدّ امجد بزرگوارم رسول الله ﷺ با آن همه تأکیدات بلیغی که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود: من مات بغير وصیّه مات میتة جاهلیّه،^(۱) تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد، مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد، نوبت که به خود آن بزرگوار رسید، با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیت های خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده، گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود، در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دودستگی امت را بگیرد؛ متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذاشتند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمایید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت ننمود؟!

اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ: گمان می کنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد؛ زیرا عقل باور نمی کند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا ﷺ داشته؛ چه آنکه صریح قرآن کریم است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۲) و در آیات متعدده امر باطاعت او امر آن حضرت نموده که ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^(۳) بدیهی است سربیزی از اطاعت امر رسول خدا ﷺ کفر است. هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند؛ ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت بامر آن حضرت انتشار یافته است.

۱- کسی که بدون وصیت بمیرد مرده است به مردن اهل جاهلیت.

۲- آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید، و هر چه نهی کند شما را از آن، پس واگذارید آیه ۷، سوره ۵۹ (حشر).

۳- اطاعت کنید خدا و رسول را.

منع نمودن پیغمبر را از وصیت

داعی: تمنا می‌کنم عمداً سهو نفرمایید. از اخبار مجعوله نیست، بلکه از اخبار صحیحه مسلمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند، حتی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاطکاری که در نقل اخبار داشتند که مبدا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفینشان قرار گیرد، در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ عند الموت فرمود: ((دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید!))

عده ای از حضار مجلس باغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغییر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت

شیخ: من که نمی‌توانم باور کنم این مطلب را! کدام کس می‌توانسته چنین جرأتی به کار برد که در مقابل گفته رسول خدا ﷺ ایستادگی نماید و حال آنکه اگر یک فرد مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید، مانع آن نمی‌گردند تا چه رسد بر رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرد و مخالفتش کفر آور است؛ چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی ممانعت نمی‌نماید؛ چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود. باز عرض می‌کنم که حقیر نمی‌توانم زیر بار چنین خبری بروم.

داعی: حق دارید باور نکنید! نه شما تعجب می‌نمایید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت به آنها باشد، او را مانع شوند، ولی چه می‌توان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر ﷺ را از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است، بلکه اصحاب آن حضرت در این مصیبت مولمه گریه ها نمودند؛ چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از اکابر علمای خودتان روایت نموده اند که عبد الله بن عباس (حبر امت) پیوسته اشک می ریخت و می گفت: یوم الخمیس ما یوم الخمیس؛ و آن قدر گریه می کرد که زمین از اشک چشم او تر می شد.

سؤال نمودند: ((چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آن روز تو را بگریه می آورد؟)) می فرمود:

چون مرض بر رسول خدا ﷺ مستولی شد امر فرمود دوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید. بعض از حضار مجلس مانع شدند به علاوه گفتند: محمد (ﷺ) هذیان می گوید! آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد؛ چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذارند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند!!

شیخ: چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا ﷺ نمود؟

داعی: خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت گردید.

شیخ: خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید؛ چون که از این بیانات خیلی ناراحت بودم و بر دلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام شیعه است، ولی بملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری می نمودم، اینک آنچه در دل دارم ظاهر می نمایم و بجناب عالی توصیه می کنم که باین نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید.

داعی: داعی هم بشما توصیه می کنم فکر نکرده، نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید. از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بدبینی به ما، نسبت جعل بشیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی به جعل نداریم؛ زیرا در کتابهای خودتان آن قدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

در منابع حدیث منع وصیت

و در همین موضوع مورد بحث هم اگر به کتب معتبره علمای خودتان مراجعه نمایید، می بینید که اکابر علمای خودتان این قضیه را نقل نموده اند؛ از قبیل بخاری در صحیح^(۱) و مسلم در آخر کتاب وصیت^(۲) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند^(۳) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۴) و کرمانی در شرح صحیح بخاری^(۵) و نووی در شرح صحیح مسلم^(۶) و ابن حجر در صواعق^(۷) و قاضی ابو علی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزالی^(۸) و قطب الدین شافعی و محمد بن عبد الکریم شهرستانی و ابن اثیر^(۹) و حافظ ابو نعیم اصفهانی^(۱۰) و سبط ابن جوزی^(۱۱) بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند، که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مریض شده، جمعی از اصحاب به عیادت آن حضرت رفتند؛ فرمود: ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی.^(۱۲)

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین که سبط ابن جوزی هم در تذکره از او نقل نموده و بعض دیگر از رجال علمای شما چنین آورده اند که فرمود: دوات و سفیدی بیاورید، لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعض اخبار دارد که فرمود): لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی) فقال عمر دعوا لرجل فانه لیهجر!!

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۲۹ و ۴۴۹.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۲.

۵- شرح صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹.

۷- صواعق المحرقة، مقدمه کتاب.

۹- الکامل، ج ۲، ص ۳۲۰.

۱۱- تذکرة الخواص، ۶۵.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۱.

۶- شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۸۹-۹۳.

۸- سر العالمین، ص ۱۰-۱۱.

۱۰- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶-۶۷.

۱۲- دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید.

حسبنا کتاب الله^(۱).

اصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند؛ بعضی طرفدار عمر؛ یعنی گفتار او را تقویت نمودند. جمعی طرفدار رسول اکرم ﷺ بقسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آن حضرت (مجسمه خلق عظیم) متغیر شد، فرمود: قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع؛ برخیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر ﷺ بعد از ۲۳ سال زحمات طاقت فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی، خلیفه عمر شد که بگفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دودستگی نمود!! که تا امشب آمده، ما و شما برادران مسلمان را به عنوان دودستگی مقابل هم قرار داده است!!

شیخ: از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمی رفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید!

داعی: شما را بخدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدبینی را ببندید و از روی انصاف بگویید، آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم، یا خلیفه عمر که به ساحت قدس خاتم الانبیاء ﷺ منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله ﷺ دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان می گوید! چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام:

أ تبصر فی العین منی القذی و فی عینک الجذع لا تبصر^(۲)

۱- تا زایل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است به امر بعد از من (یعنی امر خلافت) (بنویسم برای شما کتابی که اختلاف پیدا نکنید در او بعد از من). پس عمر گفت: ((واگذارید این مرد را (یعنی رسول خدا ﷺ را) زیرا که او هذیان می گوید؛ کتاب خدا ما را بس است!!))

۲- آیا در گوشه چشم من ذره خاشاک را می بینی ولی در چشم خودت شاخه نخله خرما را نمی بینی؟ کنایه از اینکه پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی (و اشکال می نمایی) ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی.

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمی فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^(۱) یعنی آن حضرت را به نام نخوانید، بلکه رسول الله بگویید. آن وقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی بنام هم نخواند بلکه به عبارت این مرد اشاره به آن حضرت نمود! شما را بخدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه!!

شیخ: از کجا معلوم است که هجر بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود.

تعصب آدمی را کور و کر می کند

داعی: جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصاً اکابر علمای خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول^(۲) و ابن حجر در شرح صحیح بخاری^(۳) و صاحب الصحاح و دیگران همه گفته اند: هجر به معنای هذیان است. آقای من، آدمی باید برهنه شود از لباس تعصب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار ببیند، نه دفاع بیجا بنماید.

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور می دهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بخوانید، کسی عمداً بگوید: ان الرجل لیهجر! مقام آن حضرت را آن قدر کوچک نماید که بگوید این مرد، هذیان می گوید، بر خلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده؟ آیا نسبت به رسول الله ﷺ که تا دم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمی گردد مخصوصاً که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد، اهانت هذیان گویی بنماید، دلیل بر عدم معرفت و ایمان به مقام آن حضرت نمی باشد؟

شیخ: آیا سزاوار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته.

داعی: اولاً چرا جنابعالی وقتی شنیدید نسبت هذیان برسول الله ﷺ دادند

۱- محمد (ﷺ) پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست و لیکن رسول الله و خاتم انبیاء می باشد (کنایه است باینکه همیشه باید آن حضرت را با ادب و احترام یاد نمود. رسول الله و خاتم النبیین خواند) (نه مردک به آن حضرت اشاره نمایند).

۲- جامع الاصول، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۸۶.

متأثر نشدید! که حتماً بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری به آن حضرت بیزاری بجوید؟ ولی وقتی بیک مرد عادی که منتها درجه مقامش این است که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و با دست عده ای مردم بعدها به مسند خلافت قرار گرفته، چنین اشاره ای شد، متألم شدید؟ و حال آنکه این کلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده، بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد به مسلمان خوش دل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او می آید که آدم مؤمن، به رسول الله ﷺ چنین نسبتی نمی دهد.

اعتراف علمای عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته

چنانچه علمای منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا^(۱) و کرمانی در شرح صحیح بخاری^(۲) و نووی در شرح صحیح مسلم^(۳) نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلاً ایمان برسول الله ﷺ نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده؛ چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیای عظام، در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند؛ خواه در حال صحت یا در حال مرض، حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود. پس مخالفت با آن حضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت به مقام آن حضرت می باشد - انتهی کلامهم.

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله ﷺ

و اما آنکه فرمودید: چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود؟ این کلام هم از داعی تنها نبوده، بلکه علمای منصف خودتان تصدیق این معنا را نموده اند. عالم جلیل حسین میبیدی در شرح دیوان گوید:

۱- شفاء، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- شرح صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹.

۳- شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۹۵.

((اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله ﷺ بود، در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید.))

و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل^(۱) خود گوید:

((اول خلافتی که در اسلام واقع شد، منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول الله ﷺ برای نوشتن وصیت.))

و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۲) اشاره باین معنی نموده.

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر -رضی الله عنه- باشد گمان نمی کنم سوء ادبی بکار بوده، بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است؛ گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید، حرفهای نامرتب می زند که از آنها تعبیر بهذیان می نمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی: به خوبی می دانید که یکی از صفات خاصه نبوت، عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر ﷺ سلب نمی گردد؛ خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید می خواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است، قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^(۳) **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ وَأَيُّهُ مَبْرُكٌ**؛^(۳) و آیه مبارکه **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾**^(۴) و آیه **﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ﴾**،^(۵) کشف حقیقت بر شما می شود، خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آن حضرت که اسباب هدایت امت گردد، مخالفت پروردگار بوده است.

۱- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۱.

۳- و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید؛ آن چه می گوید چیزی جز وحی که نازل شده نیست. (سوره نجم، آیه ۳-۴).

۴- آن چه رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.

۵- بگو خدا را اطاعت کنید و از پیامبرش فرمان برید. (سوره نور، آیه ۵۴).

مسئلاً کلمه هذیان، دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است. آقایان انصاف دهید! اگر از گوشه مجلس ما یک فردی به شما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان می گوید. شما این جمله را چه نوع تلقی می کنید، با اینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیان هم بگوییم؟ آیا این کلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار می دانید یا خلاف ادب و توهین و توأم با جسارت؟ اگر کلامی خارج از ادب و احترام است، تصدیق نمایید نسبت به خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشدّ عمل و جسارت بکار رفته و قابل انکار نیست که انزجار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از لوازم اسلامیت هر مسلمانی می باشد. با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید! عقل و انصاف شما چگونه حکم می نماید درباره کسی که آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نخوانده و احترام نگذارد، بلکه گفته این مرد هذیان می گوید!! شیخ: بر فرض که قائل به خطا شویم، چون خلیفه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده، قطعاً مصون و قابل عفو و گذشت است.

داعی: اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده؛ چون آن روز که عمر این حرف را زد، خلیفه نبود، بلکه خواب خلافت را هم نمی دید؛ بعد از وفات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعجله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر می دانید عده ای ابی بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند، و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن، أبو بکر عمر را بخلافت منصوب نمود. ثانیاً فرمودید: اجتهاد نموده، خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنا ندارد، بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است.

ثالثاً فرمودید: برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود. این خطای گفتار امثال شما علما که تعصب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است!

آقای عزیز، حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا می باشد یا بر عهده عمر

بن الخطاب؟ آیا عقل شما قبول می نماید که رسول خدا ﷺ نداند که وصیت نوشتن برای امت با قید (به اینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) بر خلاف دین و شریعت است!!! ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت، مانع از وصیت آن حضرت شود!!! ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾

خود می دانید خطا در ضروریات دین عین خطا می باشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ: لا بد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر رسول خدا ﷺ چیزی بنویسد، ایجاد اختلاف می شود و فتنه برپا می گردد، لذا روی خیر خواهی بنفع خود پیغمبر منع از آوردن دوات و کاغذ نموده؟!

عذر بدتر از گناه

داعی: عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید. یاد می آید در موقع تحصیل استادی داشتیم جامع منقول و معقول، از فضلی دهر، فاضل قزوینی، حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) می فرمود: ((غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یک غلط صد غلط گردد.)) عیناً می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه می نمایید، خطا و غلط فاحشی را غلط ها جلوه می دهید. از این کلام شما همچو معلوم می آید که رسول اکرم ﷺ با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال به غیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت، توجهی به صلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آن حضرت نموده، اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره ۳۳ (احزاب) را مورد دقت قرار دهید که می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^(۱) قطعاً حرف

۱- هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول ﷺ حکم کنند؛ (یعنی قولاً و عملاً جلوی امر آن حضرت را بگیرند) اراده و اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول ﷺ کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است!

خود را پس خواهید گرفت و به عمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تمرّد امر رسول الله ﷺ و منع از وصیت نمودن و جسارت به کلمه هذیان، عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر به اخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ: صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت: حسبنا کتاب الله؛ یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت می کند؛ احتیاجی بنوشته رسول خدا ﷺ نمی باشد!

داعی: اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه به قرآن مجید یا تعمد به آزدن رسول اکرم ﷺ و مانع شدن از عملی که مخالف با خیالات آنها بوده است؛ زیرا اگر معرفت کامل به قرآن مجید داشتند، می دانستند که قرآن به تنهایی کفایت امور نمی نماید؛ چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده، ولی جزئیات آنها را موقوف به بیان مبین فرموده، و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است یک فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی، از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید؟

علاوه بر اینها، اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود، چرا در قرآن فرموده: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۱) مگر نه اینست که در آیه ۸۳ سوره ۴ نساء فرموده: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(۲) پس مسلم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبیین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین می باشند؛ چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم، وارد است که خاتم الانبیاء ﷺ مکرر فرمود: حتی دم مرگ:

۱- سوره حشر، آیه ۷.

۲- اگر به رسول و صاحبان حکم (پیشوایان اسلام بعد از رسول) رجوع میکردند، همانا تدبیر آنان که اهل بصیرتند میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند.

اَنِّي تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي اهل بیتی، لَنْ یفترقا حَتَّى یردا عَلَیَّ الحَوْضِ ان تمسکتُم بهما فقد نجوتُم
- لَنْ تَضَلُّوا اَبدا (۱).

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تَفَطَّن و تَفَكَّر نمی نمایند که رسول خدا (آنچه می گوید از جانب خدا می باشد به حکم آیه ﴿وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی﴾ قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمی داند در مقام، بیان آن را توأم می کند با عترت طاهره خود و صریحاً می فرماید: ((اگر به هر دو (قرآن و عترت) تمسک جستید، نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد.)) ولی خلیفه عمر گفت: ((قرآن تنها کفایت می کند.))

اینک آقایان محترم، انصاف دهید و قضاوت به حق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرستاده به حق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید به قرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر می باشند و سبب هدایت می باشند تا روز قیامت؛ ولی عمر گفت: ((قرآن به تنها ما را کافی است.)) نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را هم قبول ندارد!

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است. قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نماییم.

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذاشته اید؟! اگر کتاب خدا فقط کافی بود، پس چرا در آیه ۴۳ سوره ۱۶ (نحل) فرموده: ﴿فَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۲) ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد از ذکر قرآن یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل ذکر عترت آن حضرت می باشند.

چنانچه در لیالی ماضیه با دلایل و اسناد عرض کردم، علمای بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر، یعنی

۱- من که (رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و اگر باین دو تمسک جستید، نجات می یابید (در عبارت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو چیز بزرگ، قرآن و عترت من می باشند.

۲- اگر شما نادانید، سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند).

عترت پاک رسول الله ﷺ اند که عدیل القرآن می باشند.

شما با نظر بدبینی بگفته های ما ننگرید و تصور نمائید فقط مائیم که باین گفته ها خورده می گیریم، بلکه اکابر علمای خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند می زنند.

اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای شما است در کشف الغیوب گوید:

((این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمودن، و تعجب می نمائیم از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن در میان ما هست براهنما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست، احتیاجی به طبیب نمی باشد! بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است؛ چه آنکه هر کس از کتب طبیّه نتواند سر در آورد، قطعاً باید رجوع نماید بطبیبی که عالم بآن علم است.))

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانی که عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن می فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(۱).

به همین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت؛ یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است-انتهی

پس اول و آخر گفتار خلیفه مخدوش و منفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی برسول الله نمودند که نگذارند وصیت نماید.

۱- اگر به رسول الله ﷺ و به صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع می کردند، همانا (تدبیر کار را آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند)؛ آیه ۸۵، سوره ۴ (نساء).

۲- بحار النوار، ج ۳۰، ص ۵۴۶ و ج ۷۹، ص ۱۹۹.

مانع نشدن از عهدنامه ابی بکر در وقت مردن

و اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند، صحیح است. همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر در وقت مردن به عثمان بن عفان گفت: ((بنویس آنچه من می گویم که این عهدنامه من است بسوی این مردم.)) و او نوشت آنچه را که ابی بکر تقریر نمود.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند؛ احدی او را انکار نمود، مخصوصاً عمر نگفت: ((حسبنا کتاب الله؛ ما چه احتیاجی به عهد نامه ابی بکر داریم؛ زیرا قرآن ما را کفایت می نماید!)) ولی خاتم الانبیاء ﷺ را مانع از وصیت شدند، به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت می کند؛ ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاه نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت و جلوگیری از ضلالت و گمراهی امت می گردید، کفایت می نماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آن روز روی برهان و دلیل نبوده، بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است.

مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله ﷺ دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند، بلکه تمام مسلمین حقاً باید خون گریه کنند که نگذارند خاتم الانبیاء ﷺ وصیت کند و تکلیف امت را معین نماید، بلکه مزد رسالتش را ساعت آخر عمر بدادن دشنام و اهانت اداء نمودند!!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید، قطعاً امر خلافت بسیار واضح می شد و تأیید می گردید گفته های قبل آن حضرت، ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت بآن حضرت جلوگیری نمودند!

شیخ: از کجا معلوم است که آن حضرت می خواست راجع بخلافت چیزی بفرماید؟

داعی: اولاً مطلب بارز است که در دم مرگ، از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یادآوری نماید که موجب هدایت امت گردد؛ زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود؛ فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً به گفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن فرماید؛ چنانچه عرض کردم امام غزالی در مقاله چهارم سرّ العالمین آورده که آن حضرت فرمود: ایتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی؛ و دیگر جمله لن تضلوا بعدی، می رساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نماییم که آن حضرت می خواست راجع به خلافت و امامت چیزی بگوید، ولی قطعاً می خواسته بیانی برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی را بگیرد؛ چرا ممانعت نمودند؟ بر فرض خواستند ممانعت نمایند، آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ ببخشید رشته سخن طولانی شد. به اختیار حقیر نبوده، بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السلام وصی آن حضرت بوده و دستوراتی هم داده، منتها در مرض موت تماماً لوصیة خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید بازیگران سیاسی فهمیدند چه می خواهد بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذاردند!!

مخصوصاً تماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است: ((همان خدایی که برای انبیای اولو العزم، چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده، برای منهم علی علیه السلام را وصی قرار داده.)) و نیز فرموده است: ((علی علیه السلام وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من.)) و این خود دلیل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام به معنای خلافت است پس علی علیه السلام وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.

شیخ: این اخبار چنانچه صحیح باشد، متواتر نیست؛ چگونه به آنها اتخاذ

سند می نمایید؟

داعی: مسأله تواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که عدیل القرآنند ثابت و مسلم است، اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجّه می دانند. از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد، قطعاً تواتر معنوی موجود است.

و از مجموع این اخبار متکثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معذورم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعض از آنها که در نظر داشتم، اکتفا نمودم) معلوم می شود که رسول اکرم ﷺ نصّ بر وجود علی علیه السلام بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است.

علاوه، شما که بتواتر اهمیت می دهید و هرگاه بخواهید، حربه ای در مقابل ما قرار می دهید و هرکجا از جواب می مانید بحبل تواتر می چسبید، بفرمایید تواتر حدیث ((لا نورث)) را از کجا ثابت می نمایید؟
و حال آنکه ناقل این حدیث (به قول شما) ابی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند.

ولی در هر دوره اقلّ ده ها میلیون از مسلمانان موحدّ پاک دل، منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله ﷺ و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند، حجّه بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلایل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که ببعض از آنها اشاره شد که اهمّ از همه دلایل، انکار و مخالفت صدیق و صدیقه، علی و فاطمه علیهما السلام در حضور خود ابی بکر بوده، و البته وقتی باب علم و وصی رسول الله ﷺ و امام اهل تقوی به فرموده رسول الله تکذیب حدیثی را بنمایند، حجّت تمام است و ساختگی بودن آن محرز می باشد.

اگر انبیا عموماً و خاتم الانبیا خصوصاً ارثی نداشتند، پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آن حضرت فرمود: **لَکَلِّ نَبِیِّ وَصِیٌّ وَوَارِثٌ وَانَّ عَلِیًّا وَصِیٌّ وَوَارِثٌ؛^(۱)** وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد؟

اگر می گویند مراد ارث مالی نیست، علمی می باشد (و حال آنکه با دلایل

۱- برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و علی علیه السلام وصی و وارث من است.

علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت می شود که اولاً وارث علمی پیغمبر ﷺ اولی و احقّ به مقام خلافت می باشد تا دیگران که عاری از علم آن حضرت بوده اند. ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را وصی و وارث خود قرار داده، بلکه به حکم اخباری که علمای خودتان نقل نموده اند (که بعضی از آنها اشاره شد) خدا او را به این سمت معین فرموده، چگونه ممکن است این حدیث را بوسی و وارث خود (و به عقیده شما وارث علمی خود) نفرموده باشد تا تولید اختلاف نشود، ولی به کسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد؟!

خیلی عجب است! در احکام دینی بمجردی که علی علیه السلام حکمی می نمود ابی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آن جناب را حجه دانسته تصدیق می کردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل می کردند. چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوتهای آن حضرت را در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند بمثلهای رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت می کشد.

حافظ: خیلی تعجب است که می فرمائید خلفاء - رضی الله عنهم - احکام دینی را نمی دانستند و - علی کرم الله وجهه - آنها را یادآور می شد.

داعی: تعجبی ندارد؛ زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد، مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد.

علاوه دعاگو تنها قائل باین عقیده نیستیم، بلکه اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند. برای روشن شدن مطلب یک فقره از آن پیش آمدها را به عرضتان می رسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد گمان کنند که ما قصد اهانت داریم.

حکم علی علیه السلام درباره زنی که بچه شش ماهه زایید

امام أحمد حنبل در مسند^(۱) و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخایر العقبی^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) و شیخ سلیمان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده^(۴) از احمد بن عبد الله و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت می کنند

((ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأه التي ولدت لسته اشهر، فقال علی علیه السلام فی کتاب الله ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ ثم قال ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ فالحمل سته اشهر فترکها و قال لو لا علی لهلك عمر))^(۵).

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل می نماید: ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما^(۶).

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل می شد، علی علیه السلام حکم حقیقی می کرده و آنها هم قبول نموده، عملی می نمودند.

پس آقایان محترم! فکر کنید چه چیز باعث شد که در اینجا قول علی علیه السلام را قبول نکردند، بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند. قطعاً (به قول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که با هو و جار و جنجال حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث، عمل و فعل خود خلیفه ابی بکر است؛ زیرا اگر حدیث صحیح بود، بایستی آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانده، همه را ضبط نمایند وراثت آن حضرت حق تصرف به هیچ چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشتند. مع ذلک ابی بکر

حجره فاطمه را به او داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آن حضرت را از باب میراث به آنها داد. مثل معروف یک بام و دو هوا همین است یؤمن ببعض و یکفر ببعض؟!

علاوه بر اینها، اگر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند که گفته رسول الله ﷺ است، پس چرا بعد از ضبط فدک که صدقه مسلمین بود (به عقیده آنها) ابی بکر نوشت من فدک را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.

حافظ: این بیان شما تازگی دارد، من نشنیدم که خلیفه فدک را برگردانده باشد سند این مطلب در کجا است.

رد نمودن ابی بکر فدک را به فاطمه ع و مانع شدن عمر

داعی: گمان می کنم جنابعالی به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند عرضی نمی نمایم و نیز گمان می کنم که شما کمتر وقت مطالعه کتب را دارید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱) و علی بن برهان الدین شافعی در تاریخ سیره الحلییه^(۲) می نویسد: ((ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد)) (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد). فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک؛ گریه کرد (به حال فاطمه) و نوشت من فدک را به فاطمه ع رد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد فدک، خود در دوره خلافت فدک را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و عباسیین) فدک را به ورثه فاطمه ع رد نمودند.

حافظ: این بیان شما خیلی اسباب تعجب است! چگونه ممکن است خلیفه عمر که به فرموده شما جداً مانع از رد فدک به فاطمه شد، چون صدقه مسلمین بود تا آنجایی که (به قول شما) نامه را پاره کرد، خود فدک را بوراث

فاطمه رد

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۵.

۲- سیره الحلییه، ج ۳، ص ۴۸۸.

نماید؟

داعی: حق دارید تعجب نمایید! ممکن است شما ندیده باشید. من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند، به شما معرفی می نمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیم.

رد نمودن خلفا فدک را با ولادهای فاطمه (علیها السلام)

علامه سمهودی محدث و مورخ معروف مدینه منوره، متوفی ۹۱۱ در تاریخ المدینه^(۱) و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در معجم البلدان^(۲) نقل می نمایند که ابی بکر در زمان خلافت، فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد به علی (علیه السلام) و عباس.

اگر ابو بکر به عنوان فیء مسلمانان حسب الامر رسول الله ﷺ فدک را تصرف نمود، عمر بچه دلیل حق مسلمانان را بیک نفر واگذار نمود؟

شیخ: شاید به عنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان گذارده شود.

داعی: این توضیح جنابعالی توضیح بما لا یرضی صاحبه می باشد، زیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده، بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان می نویسند عمر فدک را به علی (علیه السلام) و عباس واگذار کرد.

و اما علی (علیه السلام) که فدک را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان یک فرد مسلمان و الاً یک فرد مسلمان نمی تواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید.

شیخ: شاید مراد عمر بن عبد العزیز بوده است.

۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹.

واگذار نمودن عمر بن عبد العزیز فدک را

داعی: (با تبسم) علی علیه السلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند. حکم عمر بن عبد العزیز علی حده است؛ چنانچه علامه سمهودی در تاریخ المدینه^(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) از ابو بکر جوهری نقل می نمایند که چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، به عامل خود در مدینه نوشت: ((فدک را به اولادهای فاطمه علیها السلام واگذار کن!)) فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را خواست و به آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۳) این عبارت را نوشته که: کانت اول ظلامه ردها؛ یعنی این رد کردن عمر فدک را به اولادهای فاطمه علیها السلام اول ظلم کرده و غارت شده ایست که رد نموده شد به آنها. مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا یزید بن عبد الملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس، عبد الله سفاح، اول خلیفه عباسی، فدک را واگذار کرد به اولادهای امام حسن علیه السلام و آنها به عنوان حق الارث میان بنی فاطمه علیها السلام تقسیم می نمودند.

رد نمودن عبد الله و مهدی و مأمون عباسی فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند، فدک را از آنها گرفت. چون پسرش مهدی خلیفه شد به آنها واگذار نمود. موسی بن هادی که خلیفه شد، ضبط کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی، او امر کرد آن را به آل علی و بنی فاطمه علیها السلام واگذار کردند. یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل حرف (ف-د) عین سجد مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه منوره: انه کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعطی ابنته فاطمه رضی الله عنها فدک و تصدق علیها بها و ان ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاه و السلام^(۴).

۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

۳- همان.

۴- به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عطا نمود فدک را به دخترش فاطمه علیها السلام و این امری ظاهر و معروف بوده در نزد اولاد آن حضرت. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹).

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود، برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود:

اصبح وجه الزمان قد ضحكا بر د مأمون هاشم فدکا^(۱)

در اثبات نحله بودن فدک

با دلایل قاطعه ثابت گردید که فدک، نحله فاطمه علیها السلام بوده که روز اول بدون هیچ مجوز شرعی غصب نمودند. لذا بعضی از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست با اولادهای بی بی مظلومه علیها السلام رد نمودند.

حافظ: اگر فدک نحله فاطمه رضی الله عنها بود، پس چرا ادعای ارث نمود و از نحله حرفی نزد؟!

داعی: در مرتبه اول بی بی فاطمه علیها السلام دعوای نحله نمود، چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند، وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند، ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ: گمان می کنم اشتباه می فرمایید؛ چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحله حرفی زده باشد.

داعی: اشتباه نکرده، بلکه یقین دارم، نه در کتب شیعه فقط، بلکه در کتب اکابر علمای خودتان هم ثبت است؛ چنانچه در سیره الحلبیه^(۲) تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی، متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است: ((اول فاطمه علیها السلام به عنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به او بخشیده با ابی بکر مناظره کرد، چون شهود شرع پسند نداشت! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد.))

پس ادعای ارث مؤخر از نحله بوده است و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر^(۳) ضمن ادعای فاطمه علیها السلام و یاقوت حموی در معجم البلدان^(۴) و ابن ابی الحدید

۱- امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود.

۲- سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۷.

۳- تفسیر کبیر، ج ۲۹، ص ۲۸۴.

۴- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.

معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۱) از ابو بکر جوهری و ابن حجر متعصب در آخر صواعق محرقة^(۲) ضمن کلام در شبهه هفتم از شبهات رفضه، نقل می نماید که اول ادعای فاطمه علیها السلام نحله بود، چون شهودش مردود شد، متأثر گردید. فرمود: ((دیگر با شما سخن نخواهم گفت!))^(۳).

و همین قسم هم شد، دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید؛ وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند. عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمودند (ولی به روایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی علیها السلام بر بی بی نماز گذارد).

در قول مخالفین که ابی بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ: در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد، حرفی نیست، ولی ابی بکر صدیق رضی الله عنه را هم نمی توان زیاد مقصر دانست؛ زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید. چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که به منزله دو مرد است شهادت بدهند. چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند، نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند.

داعی: ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد. لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فردا شب.

نواب: قبله صاحب! یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حدّ علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته، همین موضوع است، متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید، مطلب را قطع نکنید، چه آنکه قطع مطلب

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۷.

۲- صواعق المحرقة، ص ۳۷.

۳- حتی ابن تیمیه و ابن قیم و غیر آنها از اکابر علمای جماعت اقرار نموده اند که بی بی فاطمه علیها السلام ادعا نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فدک را بمن بخشیده است.

رشته توجه را قطع می نماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابداً مانعی نیست، بلکه با میل و شوق مفرضی حاضریم و تا این قضیه حل نشود، ما از اینجا نخواهیم رفت. مبسوطاً صحبت فرمایید، مگر آنکه واقعاً خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمی شویم.

داعی: برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست، هیچ گاه خستگی در حقیر پیدا نمی شود. ملاحظه حال آقایان حاضرین را می کنم، چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند: بیانات شما ملال آور نیست، خصوصاً در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقه مند به آن هستیم).

داعی: جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود، حکم صادر نشد. در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند.

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولاً آقای ابو بکر که بفرموده شما مقید بامور شرعی بودند، بفرمایید در کجای دستورات شرعیه وارد است که از متصرف شاهد بخواهند. بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه علیها السلام متصرفه بوده. آیا این عمل ابی بکر که تمام علمای خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه علیها السلام شاهد طلبید، مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده؟ مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد، نه متصرف؟ آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟! منصفانه قضاوت نمایید.

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلّمه ما من عام الا و قد خصّ قابل استثناء و تخصیص بردار است.

حافظ: آیا بچه دلیل می فرمایید که آیه شهادت تخصیص بردار است؟

خزیمه ذو الشهادتین

داعی: دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده

است در موضوع خزیمه ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر ﷺ مقابل مرد عرب که در قضیه بیع اسب مدعی رسول الله ﷺ شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر ﷺ او را ذو الشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد.^(۱) پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بردار است جایی که خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصّص آیه واقع شود، علی و فاطمه علیها السلام که به نصّ آیه تطهیر، صاحب مقام عصمت بوده اند، اولی به استثناء بودند؟ قطعاً معصوم و معصومه صدیق و صدیقه مصون از کذب و دروغ می باشند و حتماً ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است!

رد نمودن شهود فاطمه را

فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فدک نحله من است و پدرم به من بخشیده و در حیات خود آن حضرت متصرفه بوده ام؛ بر خلاف دستور شرع انور، از صدیقه طاهره معصومه علیها السلام متصرفه شاهد خواستند! بی بی مظلومه علیها السلام هم امیر المؤمنین علیه السلام و امّ ایمن و حسنین علیهم السلام را به شهادت آورد. آنها را رد نمودند. آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود؟

اگر فاطمه هیچ شهادی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقانیت او بود. به علاوه که خداوند در آیه تطهیر، شهادت بیکی بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای به کذب است. علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السلام شهادت بر حقانیت زهرای اطهر علیها السلام داد که قطعاً ردّ شهادت علی ردّ بر خداست؛ زیرا خدای عالی اعلا، علی علیه السلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده. من نمی دانم بچه جرأت شهادت مصدّق خداوند را رد کردند! و حال آنکه در قرآن مجید امر می فرماید: با علی علیه السلام باشید؛ یعنی پیرو او باشید و او را صادق خوانده، مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده. فلذا در آیه ۱۱۹ سوره

۱- سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۱۶۷.

۹ (توبه) می فرماید:

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱).

حافظ: این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند؟

مراد از صادقین در آیه محمد و علی (علیه السلام) هستند

داعی: اکابر علمای شما در کتب و تفاسیر خود گویند: این آیه در شأن محمد و علی (علیه السلام) نازل گردیده که مراد از صادقین، محمد و علی (علیه السلام) و در بعض اخبار علی (علیه السلام) و در بعض دیگر عترت طاهره (علیهم السلام) می باشند. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۲) و جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۳) از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبد الملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۴) روایت می کنند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هو محمد و علی (علیه السلام). و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده^(۵) چاپ اسلامبول از موفق بن احمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده که: الصادقون فی هذه الآیه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بینه.^(۶)

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای شما است در فرائد السمطین^(۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب^(۸) و محدث

۱- ای جماعت مؤمنین، بترسید از خدا و باشید با راستگویان (که مراد محمد و علی و عترت طاهره (علیهم السلام) بودند چنانچه در جلسه هشتم همین کتاب اشاره نمودیم).

۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳- الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۰۹.

۴- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۵- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۴۸.

۶- راستگویان در این آیه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت طاهرین آن حضرت اند.

۷- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴ و ص ۳۷۰.

۸- کفایة الطالب، ص ۲۳۶، باب ۶۲.

شام در تاریخ^(۱) خود مسنداً نقل می نمایند که: مع الصادقین ای مع علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲. آیه ۳۳ سوره ۳۹ (زمر) که می فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^(۲).

جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۳) و حافظ ابن مردویه در مناقب^(۴) و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء^(۵) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب^(۶) و ابن عساکر در تاریخ^(۷) خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که: الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳. آیه ۱۹ سوره ۷۵ (حدید) ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَنُوا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَآتُوا حَقَّهُمْ

وَنورهم﴾^(۹).

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی^(۱۰) از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آن حضرت از جمله صدیقان است.

۴. آیه ۶۹ سوره ۴ (نساء) ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶۱.

۲- آن کس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آنکه تصدیق نمود بآن (علی بن ابی طالب) آنها پرهیزگارانند.

۳- در المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸.

۴- مناقب ابن حافظ بن مردویه، ص ۳۱۴.

۵- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۶- کفایة الطالب، ص ۲۳۲، باب ۶۲.

۷- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۹.

۸- آن کس که آورد سخن راست را محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آنکه تصدیق نمود او را (علی بن ابی طالب) علیه السلام بود. (در المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸).

۹- آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند بحقیقت راستگویان عالمند و بر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند.

۱۰- ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص ۲۴۶، ح ۶۷.

مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا ﴿١١﴾.

مراد از صدیقین در آیه شریفه علی عليه السلام می باشد؛ چنانچه روایات متکثره از طرق ما و شما وارد است که علی عليه السلام صدیق و راستگوی این امت است، بلکه افضل صدیقین است.

علی افضل صدیقین است

گچنانچه اکابر علمای شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیر^(۲) و امام ثعلبی در کشف البیان^(۳) و جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۴) و امام أحمد بن حنبل در مسند^(۵) و ابن شیرویه در فردوس^(۶) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۷) و ابن مغزلی شافعی در مناقب^(۸) و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در صواعق^(۹) در فضایل علی عليه السلام نقل نموده از بخاری، از ابن عباس به استثنای جمله آخر، روایت نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ حَزَقِيلُ مَوْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ، وَ حَبِيبُ النَّجَّارِ صَاحِبُ يَسَّ وَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ^(۱۰).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ینابیع المودة^(۱۱) از مسند امام احمد

۱- آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند.

۲- تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۵۷.

۳- تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۲۴۳.

۴- الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۲.

۵- فضائل احمد، ج ۲، ص ۶۲۷.

۶- فردوس، ج ۲، ص ۵۸۱.

۷- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۲.

۸- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۴۶.

۹- صواعق محرقة، ص ۱۲۵.

۱۰- راستگویان سه نفرند: حزقیل، مؤمن آل فرعون، و حبیب نجار، صاحب یس، و علی بن ابی طالب و او افضل از آنها می باشد.

۱۱- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۳.

و أبو نعیم و ابن مغزلی شافعی^(۱) و اخطب خوارزمی در مناقب^(۲) از ابی لیلی و ابو ایوب أنصاری و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق^(۳) از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب^(۴) مسنداً از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید: ((محدث شام در تاریخ^(۵) خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء ترجمه حالات علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جمعاً از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت نموده اند که فرمود:

الصدیقون ثلاثة حبيب النجار مؤمن آل يس، الذي قال (يا قوم اتبعوا المرسلين) و حزقيل مؤمن آل فرعون، الذي قال (أ تقتلون رجلا ان يقول ربِّي الله) و علي بن أبي طالب و هو افضلهم^(۶).

واقعاً هر انسان عاقلی بحیرت فرو می رود که عادت و تعصب چگونه بر علم و انصاف شما آقایان غالب آمده! با اینکه خودتان با روایات متعدده طبق آیات قرآنیه ثابت می نمایید که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ افضل الصدیقین بوده است، مع ذلک دیگران را صدیق بخوانید! و حال آنکه یک آیه بر صدیق بودن آنها نقل نگردیده است.

شما را به خدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید! که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید او را صدیق خوانده که هرگز دروغ نگوید و نیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (به اقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند بلکه اهانت هم بنمایند!!

آیا عقل باور می کند کسی که رسول خدا او را صدیق این امت خوانده، بلکه افضل صدیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته، روی

۱- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۴۶.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۰.

۳- صواعق محرقة، ۱۲۵.

۴- کفایة الطالب، ص ۱۲۴.

۵- تاریخ دمشق، ص ۲۴.

۶- راستگویان سه نفرند: حبيب نجار مؤمن آل يس که گفت: ((ای قوم متابعت کنید پیغمبران را)) و حزقيل مؤمن آل فرعون که می گفت: ((آیا می کشید مرد مؤمن خداپرست را)) و علی بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و او افضل از آنها می باشد.

هوای نفس دروغ بگوید آن هم شهادت دروغ بدهد؟!

علی علیه السلام با حق و قرآن می گردد

آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: ((حق با علی علیه السلام و علی علیه السلام با حق توأما می گردند))؛ چنانچه خطیب بغدادی در تاریخ^(۱) خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس^(۲) و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد^(۳) و ابن قتیبه در الامامة و السياسة^(۴) و حاکم أبو عبد الله نیشابوری در مستدرک^(۵) و امام احمد بن حنبل در مسند^(۶) و طبرانی در اوسط^(۷) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۸) و فخر رازی در تفسیر^(۹) و ابن حجر مکی در جامع الصغیر^(۱۰) و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم صواعق^(۱۱) در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقلا از اوسط^(۱۲) از ام سلمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینابیع المودة^(۱۳) از جمع الفوائد و اوسط و صغیر طبرانی و فرائد حموینی^(۱۴) و مناقب خوارزمی^(۱۵) و ربیع الابرار زمخشری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵

-
- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱. | ۲- فردوس ج ۳، ص ۲۳۰. |
| ۳- مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۱۲. | ۴- الامامة و السياسية، ج ۱، ص ۷۳. |
| ۵- مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴. | ۶- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴. |
| ۷- معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۳۵. | ۸- مناقب خوارزمی، ص ۱۷۷. |
| ۹- تفسیر رازی، ج ۱، ص ۱۱۱. | ۱۰- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷. |
| ۱۱- صواعق المحرقة، ص ۱۲۶. | ۱۲- اوسط طبرانی، ج ۵، ص ۱۳۵. |
| ۱۳- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۲۶۹. | ۱۴- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۷۷. |
| ۱۵- مناقب خوارزمی، ص ۱۷۷. | |

ینابیع المودّة از جامع الصغیر^(۱) جلال الدین سیوطی و نیز در تاریخ الخلفاء^(۲) و در فیض القدر^(۳) از ابن عباس و در مناقب السبعین^(۴) حدیث ۴۴ از صاحب فردوس^(۵) و در صواعق^(۶) از ام سلمه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۷) بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمد بن ابی بکر از رسول اکرم ﷺ روایت نموده اند که فرمود: علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض^(۸).

برخی به این عبارت نقل نمودند: که الحقّ لن یزال مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا^(۹). و نیز ابن حجر در صواعق^(۱۰) اواخر فصل دوم از باب ۹ نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ در مرض موت فرمود: انی مخلّف فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ثم اخذ بید علیّ فرفعها، فقال هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض فاستلھما ما خلفت فیھما^(۱۱).

و نیز عموماً نقل می نمایند که فرمود: علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یدور معه حیثما

۱- جامع الصغیر سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲- تاریخ خلفاء، ص ۱۷۳.

۳- فیض القدر، ج ۴، ص ۴۷۰.

۴- مناقب السبعین، ص ۲۳۷.

۵- فردوس، ج ۳، ص ۲۳۰.

۶- مواحق محرقة، ص ۱۲۶.

۷- کفایة الطالب، ص ۲۶۵.

۸- علیّ علیّ با قرآن و قرآن با علیّ علیّ می باشد و از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

۹- حق هرگز از علیّ علیّ جدا نمی شود و پیوسته حق برای همیشه با علیّ علیّ و علیّ علیّ با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد.

۱۰- صواعق محرقة، ص ۱۲۶.

۱۱- من دو چیز را در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر عترت و اهل بیت من اند. آنگاه دست علیّ علیّ را گرفت بلند نمود فرمود: ((این علیّ علیّ با قرآن و قرآن با علیّ علیّ می باشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس من از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم.))

دار^(۴).

و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة ضمن حدیث غدیر نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف ما دار. آنگاه اظهار نظر نموده و گوید: فیہ دلیل علی أنّہ ما جرى خلاف بین علی علیه السلام و بین احد من الصحابه الاّ و الحقّ مع علی عليه السلام^(۲).

اطاعت علی عليه السلام اطاعت خدا و پیغمبر است

و نیز در همان کتابهایی که عرض کردم، به علاوه در سایر کتب معتبره شما نقل است که در مکانهای بسیار و محلّهای متعدده و به عبارات مختلفه، خاتم الانبیاء ﷺ می فرمود: من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من انکر علیا فقد انکرنی و من انکرنی فقد انکر الله^(۳).

و أبو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: لقد کان علیّ علی الحقّ فی جمیع احواله یدور الحقّ معه حیث دار^(۴).

آیا رد و انکار و اعتراض بعلی عليه السلام با این همه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان، رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است؟!

۱- علی عليه السلام با حق و حق با علی عليه السلام دور می زند.

۲- و بگردان حق را با علی عليه السلام هرکجا و هر طور که می گردد. در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی عليه السلام و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود، حق با علی عليه السلام خواهد بود. (تذکرة الخواص، ص ۳۸-۳۹).

۳- هر کس علی عليه السلام را اطاعت نماید، مرا اطاعت کرده و کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که علی عليه السلام را انکار نماید، مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید؛ خدا را انکار کرده. (تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۷- ذخائر العقبی، ص ۱۶- کنز

العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۳ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۶- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱).

۴- علی عليه السلام در جمیع احوال بر حق است و حق با علی عليه السلام دور می زند. (به همین جهت اهل نهروان را کافر می داند، چون در مقابل علی عليه السلام قیام کردند). (الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۳).

مگر نه این است که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب^(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) روایت می نمایند که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود: من اکرم علیاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیاً فقد اهان الله؟^(۴).

منصفانه قضاوت عادلانه کنید

آقایان با انصاف! قضایای وارده را مطابقت کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیعیان بی گناه آن قدر بدبین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید: خلیفه مجبور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود، نمی توانست بدون اقامه شهود شرع پسند، به محض ادعا، مال مسلمین را بفاطمه سلام الله علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از متصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد خواست!).

اولاً قبلاً عرض کردم مال مسلمین نبود، بلکه ملک متصرفی و نحله فاطمه علیها السلام بود.

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراءکننده دستور شرع بود که بایستی سر مویی خلاف نکند، پس چرا تبعیض می نمود بمحض ادعا، بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان می داد؟ ولی این حکم و احتیاطکاری خلیفه و سخت گیری فقط درباره ودیعه رسول الله ﷺ فاطمه مظلومه علیها السلام بایستی اجراء شود؟ در صورتی که صداقت قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می نماید که از علی بن الفارقی، مدرس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم: اُ کانت فاطمه صادقاً قال نعم؛ آیا فاطمه

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۳۳.

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۵.

۴- هر کس علی علیه السلام را اکرام کند، مرا اکرام کرده و کسی که مرا اکرام کند، خدا را اکرام کرده و کسی که علی علیه السلام را اهان کند، مرا اهان کرده و کسی که مرا اهان کند، خدا را اهان نموده.

صادقه و راست گو بود؟ (در ادعای خود) گفت: بلی. گفتم: در صورتی که صادقه و راستگو بود، پس چرا خلیفه فدک را باو واگذار نکرد؟! تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز به مجرد ادعا، فدک را به فاطمه علیها السلام واگذار می کرد، فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد، آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید، چون که قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود.^(۱) انتهی کلامه.

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و انصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه علیها السلام بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند!!

حافظ: بچه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد؟.

قضیه جابر و اعطای مال باو موجب عبرت عقلا می باشد

داعی: بجابر وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وعده داده از مال بحرین به من بدهد، بدون آنکه ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند ۱۵۰۰ دینار از مال مسلمانان، یعنی از بیت المال به او دادند.

حافظ: اولاً این خبر را حقیر ندیده ام، شاید در کتابهای شماها باشد؛

ثانیاً از کجا معلوم است شاهد نخواستہ باشد؟

داعی: خیلی تعجب است که شما ندیده اید! زیرا از جمله دلایلی که علماء خودتان اقامه می نمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است. همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است؛ چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یکفل عن میّت دینا، می گوید: انّ هذا الخبر فيه دلالة على قبول خبر العدل من الصحابة و لو جرّ ذلك نفعاً لنفسه لانّ ابا بکر لم یلتمس من جابر شاهدا علی صحّه دعواه^(۲).

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۴۸.

۱- در این خبر دلالتی است بر قبول خبر عدل صحابی و لو جر نفع به سوی خود بنماید، برای اینکه اُبی بکر از جابر شاهد نخواست بر صحت ادعایش. (فتح الباری، ج ۴، ص ۳۸۹).

همین خبر را مبسوطتر بخاری در صحیح خود نقل نموده است: فی باب من یکفل عن میّت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبیّ من البحرین^(۱).

نوشته است وقتی مال بحرین را به مدینه آوردند، منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم ﷺ وعده داده، یا طلبی از آن حضرت دارد، بیاید بگیرد. جابر آمد گفت: ((رسول اکرم ﷺ به من وعده داده که از مال بحرین به من بدهد، زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید.)) فوری بدون شاهد به محض ادعا ۱۵۰۰ دینار باو دادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۲) در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او، همین قضیه جابر را نقل نموده.

شما را به خدا آقایان با انصاف این عمل تبعیض نبوده است!

اگر نظر خصوصی در کار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاء بجابر بدهد بر فرض که فدک (به قول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرفی فاطمه علیها السلام بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه و دیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشکنند و ادعای او را قبول نموده، فدک را به او رد نمایند.

علاوه بر اینها، بخاری در صحیح و سایر علمای و فقهای شما، خبر عدل صحابی را قبول می نمایند، و لو جرّ نفع به سوی خود بنماید ولی ادعاء و گفتار علی علیه السلام را مردود می دانند بعذر اینکه یجر النفع الی نفسه!! مگر علی علیه السلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود؟ پس اگر منصفانه دقیق شوید، تصدیق می فرمایید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ: گمان می کنم علت آنکه ابی بکر رضی الله عنه از جابر شاهد نطلبید، آن بود که چون جابر از اصحاب نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تربیت شده آن حضرت بوده و قطعاً از آن حضرت شنیده بود: من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار^(۱)

با این وعید شدید، هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آن حضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول الله ﷺ نقل نماید.

داعی: آیا جابر نزدیک تر بود بر رسول خدا ﷺ یا علی و فاطمه علیها السلام که مربای تربیت آن حضرت بودند؟
حافظ: بدیهی است علی و فاطمه علیها السلام که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر ﷺ بودند از هر کس به آن حضرت نزدیک تر بودند.

داعی: پس تصدیق بفرمایید که علی و فاطمه علیها السلام اولاً بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبر ﷺ دعوی دروغ نمایند و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند؛ زیرا که بالقطع و یقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب، چون که مشمول آیه تطهیر، و معصوم بوده اند و آیه تطهیر، صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بودند.

به علاوه، اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند. راجع به مولانا امیر المؤمنین قبلاً عرض کردم که رسول اکرم ﷺ او را صدیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده.

و اما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه علیها السلام اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در از عایشه روایت می نماید که گفت: ما رأیت احداً قطّ اصدق من فاطمه غیر ابیها ^(۱).

اشکال در نزول آیه تطهیر

حافظ: این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است، چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتاب های ما کاملاً

۱- هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش. (حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵).

مأنوس هستید، تصدیق بفرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید. چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله ﷺ نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد، قطعاً ضعیف است!

جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست

داعی: این ادعای جنابعالی به جهاتی مردود است:

اولاً اینکه فرمودید، صدر و ذیل آیه چون مربوط به ازواج است، پس علی و فاطمه علیهما السلام خارجند از شمول آیه شریفه.

جوابش آن است که در عرف عام، بسیار اتفاق می افتد که در اثنای کلام روی سخن را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر می کنند و بعد از آن به کلام اول برمی گردند.

علاوه بر اینکه در اشعار فصحا و بلغا و ادبای عرب جاری است. حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار است، مخصوصاً در خود همین سوره احزاب دقت فرمایید که در خطاب بزوجات عدول به خطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب به آنها برگشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم.

ثانیاً اگر این آیه درباره زوجات رسول الله بود، بایستی ضمیر تأنیث مربوط به آنها آورده بفرماید: لیذهب عنکن و یطهرکن. چون به صیغه تذکیر آمده، معلوم می شود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ نازل گردیده؛ نه زوجات آن حضرت.

نواب: مگر به گفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست، پس چرا ملاحظه او نشده و ذکر تأنیث در او نیامده.

داعی: آقایان (اشاره به علما) می دانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه علیها السلام در جمعیت باعتبار تغلیب است؛ چه آنکه تغلیب در جایی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند؛ آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف

نیست، بلکه کاملاً قوی است.

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله ﷺ نازل شده بود در جمع مؤنث، صیغه مذکر بکلی غلط بود. علاوه بر اینها، روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم می کند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آن حضرت است نه زوجات؛ چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق محرقه گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل گردید لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر جمع مذکر است.

زوجات پیغمبر ﷺ داخل اهل بیت نیستند

گذشته از این دلایل واضح، زوجات رسول الله ﷺ داخل اهل بیت نیستند؛ چنانچه در صحیح مسلم^(۲) و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله ﷺ از اهل بیت اند؟ زید گفت: ((نه بخدا قسم! زیرا که زن مدتی با شوهر خود می باشد چون طلاقش داد بخانه پدرش می رود و به قوم پدری ملحق می شود و از شوهر بکلی جدا می گردد. بلکه اهل بیت او خویشان او می باشند که صدقه برایشان حرام است و بهر خانه و بهر کجا بروند، از اهل بیت او جدا نمی باشند.))

ثالثاً گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلاً از عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام، اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند.

اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت آمده

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۳) و امام فخر رازی در تفسیر کبیر^(۴) و

۱- صواعق المحرقه، ص ۱۴۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳.

۳- تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۶، ۴۱.

۴- تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۲۹۶-۲۹۸.

جلال الدین سیوطی در درّ المنثور^(۱) و خصائص الکبری^(۲) و نیشابوری در تفسیر^(۳) و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الکنوز و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۴) و ابن عساکر در تاریخش^(۵) و امام احمد حنبل در مسند^(۶) و محب الدین طبری در ریاض النضرة^(۷) و مسلم بن حجّاج در صحیح^(۸) و نیهانی در شرف المؤید^(۹) (چاپ بیروت) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۰۰ کفایت الطالب^(۱۰) با نقل شش خبر مسندا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۳ ینابیع المودة^(۱۱) از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبہ و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرنندی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ریبب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و واثله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل می نمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل گردیده.

و حتی ابن حجر مکی با کمال تعصّبی که دارد در صواعق^(۱۲) از هفت طریق با اعتراف به صحت، این وقعه مهمّه را نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در کتاب رشفه الصّادی من بحر فضائل

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱- در المنثور، ج ۵، ص ۳۷۶-۳۷۸. | ۲- خصائص الکبری، ص ۴۹. |
| ۳- تفسیر نیشابوری، ج ۲۲، ص ۱۰. | ۴- اصابه، ج ۴، ص ۲۰۷. |
| ۵- تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۲. | ۶- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷. |
| ۷- ریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۸۸. | ۸- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰. |
| ۹- شرف المؤید، ص ۱۰. | ۱۰- کفایة الطالب، ص ۳۷۱-۳۷۷. |
| ۱۱- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۲۴. | ۱۲- صواعق المحرقة، ص ۱۴۶-۱۴۳. |

بنی‌النبی‌الهادی^(۱) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجّاج و ابن ابی شیبّه و سهودی با تحقیقات عمیقّه از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل گردیده. به علاوه استدلالاً ثابت می‌کند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که صدقه بر آنها حرام است، تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه می‌باشند!

و در جمع بین الصحاح السنّه عن موطأ مالک بن انس الاصبیحی و صحاح بخاری و مسلم^(۲) و سنن ابی داود^(۳) و سجستانی^(۴) و ترمذی^(۵) و جامع الاصول^(۶) بالاخره عموم علماء و محدثین و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده. اگر چند نفری عناد ورزیده، حق کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته اند، لطمه باین همه اخبار متکاتره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمی‌زند.

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمه عَلَيْهَا و نزول آیه تطهیر

منتها بعضی مبسوطاً با نقل حریره نوشته اند و بعضی به اختصار نقل نموده اند؛ از جمله: امام ثعلبی در تفسیر^(۷) و امام احمد بن حنبل در مسند^(۸) و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی و مسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که گفت: ((رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در منزل من بود که

۱- رشفة الصادی، ص ۶۸.

۳- سنن ابی داوود، ج ۲، ۲۹۲.

۵- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳، ح ۳۲۵۸.

۷- تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۴- سنن سجستانی، ج ۱، ص ۲۳۵.

۶- جامع الاصول، ج ۳، ص ۳۲۶.

۸- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷.

فاطمه عليها السلام ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالتی که حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آن حضرت بود، در زیر پای مبارکش عباى خبیری گسترده بود و من در حجره نماز می کردم؛ پیغمبر به فاطمه عليها السلام فرمودند برو شوهرت و پسرهایت را با خود بیاور طولی نکشید علی و حسنین عليهم السلام آمدند مشغول خوردن حریره شدند. در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آن حضرت قرائت نمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۱)؛ آنگاه حضرت زیادتى عبا را بر آنها کشید و دست مبارک سوي آسمان بلند نموده عرض کرد: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً^(۲).

ام سلمه گوید: ((من سرم را پیش بردم در داخل عبا، عرض کردم منم با شمايم: انا معكم يا رسول الله قال انك على خير؛ حضرت فرمود: تو نيكو زنی هستی و بر خیر و خوبی هستی)) (به این معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی ولی عاقبت بخیری).

پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار از کفر و شقاق و شرک و نفاق و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاکند؛ چنانچه امام فخر رازی در تفسیر^(۳) خود گوید: ((﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾^(۱) یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گردانید؛ ﴿وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ یعنی خلعت های کرامت خود را بشما پوشانید.))

واقعاً جای تعجب است از علمای بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل می نمایند که علی و فاطمه عليها السلام مشمول آیه تطهیر بودند و معراً و مبراً از هر رجس بودند که اهمّ از همه ارجاس، دروغ می باشد، مع ذلک تکذیب می نمایند دعوی امامت آن حضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را درباره فاطمه و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره عليها السلام را در باب فدک! نمی دانم

۱- اراده پروردگار است که هر آرایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزّه گرداند آیه ۳۳، سوره ۳۳ (احزاب).

۲- پروردگارا اینها اهل بیت و عترت منند؛ هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آنها را پاک کردنی!

۳- تفسیر رازی، ج ۱۱، ص ۱۷۸.

مردمان با انصاف در اینجا چگونه قضاوت می نمایند.

برگردیم بر سر مقصود، منصفانه قضاوت نمایید! آیا سزاوار بود ادعای علی علیه السلام و فاطمه ای علیها السلام را که خداوند درباره آنها می فرماید که از ارجاس ظاهریه و باطنیه پاک و منزّه هستند؛ یعنی معصوم از کبایر و صغایر می باشند، رد بنمایند، ولی ادعای جابر را که یک فرد مسلمان مؤمن عادی است، قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!

حافظ: هرگز نمی توان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی، با کمال قربی که برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشته، عمداً در مقام غصب فدک برآید! قطعاً انسان هر عملی می نماید برای مقصودی می باشد. خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرف او بوده است، چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آن را غصب نماید؟ داعی: بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده، بلکه مستأصل نمودن خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره علیهم السلام آن حضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند، باید به قسمی به خود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را نمایند؛ چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی می روند که دنیای آنها اداره شود. خیال می کردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند، دستشان از مال دنیا پر باشد، قطعاً مردم رو به آنها می روند. فلذا نه تنها فدک را سیاستاً غصب نمودند، بلکه تمام طرقی که منتهی بجلب اموال دنیوی می شد، بر آنها مسدود نمودند.

منع نمودن خمس را از اهل بیت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

از جمله طرق مغصوبه، حق ثابت خمس مؤکد به آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را به رسول الله و آل طاهرین آن حضرت علیهم السلام حرام نموده، به اجماع جمهور امت، باب خمس را بر روی آنها باز و صریحاً در آیه ۴۱ از سوره ۸ (انفال) فرموده.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمْسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ﴿١١﴾. تا افراد و ذراری آن حضرت تا قیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی بر عیای خود پیدا نمایند ولی بعد از وفات آن حضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آن حضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ابی بکر باتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد؛ فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد؛ چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود، خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند؛ چنانچه امام شافعی محمد بن ادريس در کتاب الامم در این باب گوید: و اما آل محمد الذين جعل لهم الخمس عوضا من الصدقة فلا يعطون من الصدقات المفروضات شيئا قلّ او كثر لا يحلّ لهم ان يأخذوها و لا يجزى عنم يعطيهموها اذا عرفهم؛ تا آنجا که گوید: و ليس منعهم حقهم في الخمس يحلّ لهم ما حرمّ عليهم من الصدقة (١٢).

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب بعد آنکه خمس زیاد شده، نتوان همه را به ذوی القربی داد، بلکه باید به مصرف تهیه وسایل حربیه برسد، دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا با امروز آنها را محروم از حق مسلم خدا داده نمودند.

حافظ: امام شافعی رحمه الله فرموده است: باید خمس به پنج قسمت شود؛ سهم پیغمبر به مصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتم و مساکین و ابن السبیل شود. داعی: در زمان رسول اکرم ﷺ به اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله نازل گردید و به مصرف آنها می رساندند.

پس در نظر فقهای امامیه تبعاً لعتره الائمه الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه، خمس

۱- ای مؤمنان بدانید که هرچه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم)، خمس آن خاص خدا و رسول ﷺ و خویشان او و یتیمان و گدایان و در راه سفرماندگان است.

۲- به آل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده، نباید از صدقات واجبه کم یا زیاد بآنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند، دادن صدقه بآنها کفایت دین از آنها نمی نماید.

و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول الله ﷺ) سبب حلیت صدقه محرمه بر آنها نمی شود.

به شش قسمت می شود؛ سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی بامام می رسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد، داده می شود که به مصالح شایسته مسلمین که صلاح بداند می رساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتمام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره علیهم السلام می باشد. ولی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این حق را از بنی هاشم سلب نمودند؛ چنانچه اکابر علمای شما مانند جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۱) و طبری^(۲) و امام ثعلبی در تفسیر کشف الیبیان^(۳) و جار الله زمخسری در کشاف^(۴) و قوشچی در شرح تجرید و نسایی در کتاب الفیء و دیگران همگی اقرار به این معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران باهوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد!!

حافظ: آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جایز نمی دانید؟ قطعاً خلیفه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک بمسلمین اجتهاداً اعمال نظر نمودند!!

داعی: بلی رأی مجتهد مجاز است، ولی نه در مقابل نصّ. آیا شما رأی و نظر خلیفه ابی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهید؟ آیا انصافاً جایز است خدا و پیغمبر حکمی نمایند، ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید؟ شما را به خدا انصاف دهید! آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید، به آن دستگاه سوء ظن قوی پیدا می نماید و می فهمد قضایا خیلی ساده نبوده، بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است؟

خدا علی علیه السلام را شاهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده

علاوه بر اینها، خداوند علی علیه السلام را شاهد و گواه پیغمبر قرار داده و در آیه ۱۷ سوره ۱۱ (هود) صریحاً می فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^(۵).

۱- در المنثور، ج ۳، ص ۳۳۵-۳۴۰.

۲- در المنثور، ج ۳، ص ۳۳۵-۳۴۰.

۳- تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۳۲۶.

۴- کشاف، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۵- آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی علیه السلام) که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است).

حافظ: آنچه در نظر داریم، مراد از صاحب بیّنه رسول خدا ﷺ و شاهد او قرآن کریم می باشد. شما با چه دلیل و برهان شاهد را به علی کرم الله وجهه تعبیر نمودید؟

داعی: دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده، تصرف در آیات قرآن یا تفسیر به رأی نمایم، بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی عليه السلام می باشد. علاوه، علما و مفسرین چنین نقل نموده اند. قریب سی حدیث از اکابر علمای خودتان مانند امام ابو اسحاق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش^(۱) نقل نموده و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور^(۲) از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطين^(۳) بسه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۶ از ثعلبی^(۴) و حموی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغزلی از ابن عباس و جابر بن عبد الله و دیگران نقل می نمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی بسه طریق و طبری^(۵) و ابن مغزلی^(۶) فقیه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی^(۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب^(۸) و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه، علی بن ابی طالب عليه السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید: ((از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست؟ گفت: هو علی یشهد للنبی و هو منه او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن (بزرگوار) از پیغمبر است.))

پس بنابر دلایل و اخبار معتبره که اکابر علمای خودتان تصدیق دارند، بر امت واجب بوده است قبول شهادت

علی عليه السلام را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر ﷺ قرار

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۲.

۲- در المنثور، ج ۵، ص ۵۸۶.

۳- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۶۱-۳۳۸.

۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۴.

۵- تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۹.

۶- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۰.

۷- شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۰۸.

۸- کفایة الطالب، ص ۲۳۵.

داده.

همان قسمی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای خزیمه بن ثابت مزیتی قائل شد که شهادت او را برابر دو نفر قرار داد و ذو الشهادتین خواند، خدای متعال هم در این آیه، مزیتی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داد. علاوه بر آنکه بحکم آیه تطهیر، علی عَلَيْهِ السَّلَام معصوم و خالی از هر خطا بود، هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمی داده.

نمی دانم چگونه جرأت کردند و بچه ملاک شرعی، شهادت او را رد نمودند؛ بلکه اهانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند: ((شهادت علی قبول نیست، لانه یجر النفع الی نفسه))؛ یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع به سوی خود می نماید، لذا شهادتش مردود است؛ گذشته از اهانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ابراز نمودند که بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمی خواهم در جزئیات مطلب وارد شوم. همین قدر عرض می کنم، آیا شما راضی می شوید بشنوید به مثل مولای متّقیان امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شخصیت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتنائترین اشخاص بدنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگویند که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند؟ خلاصه با جمله (انه یجر النفع الی نفسه) به مردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است، بنفع عیالش (العیاذ باللّهِ) شهادت دروغ بدهد. لهذا شهادتش قابل قبول نیست! خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده، ولی عدّه ای مردم بازیگر رد نمودند!

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام؟

درد دل‌های علی عَلَيْهِ السَّلَام

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه شقشقیّه درد دل می کند و

می فرماید: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی. ^(۱) این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

بی خود نبوده که می فرمود: و الله لابن ابي طالب انس بالموت من الطفل بثدي امه ^(۲). آن قدر دل پردردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الآخین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را بر فرق مبارکش زد در محراب عبادت می فرمود: فزت و ربّ الکعبة؛ یعنی راحت شدم به خدای کعبه.

آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود؛ کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند، ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علمای دانشمند، عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمایید و امر را بر مردم بی خبر مشتبه کنید با اینکه می دانید ایدای علی بن ابي طالب عليه السلام محققاً ایدای رسول الله است.

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی عليه السلام

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود به چند طریق و امام ثعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حموینی در فرائد نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من آذی علیاً فقد آذانی أیها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیمه یهودیاً او نصرانیاً ^(۳).

ابن حجر مکی ^(۴) از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف گنجی شافعی

۱- صبر نمودم مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد. (نهج السعادة، ج ۲، ص ۵۰۲).

۲- به خدا قسم! پسر ابو طالب انس و علاقه اش بمردن بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر. (نهج السعادة، ج ۱، ص ۴۲).

۳- کسی که اذیت کند علی را مرا اذیت کرده. ای گروه مردمان، کسی که علی عليه السلام را اذیت کند، مبعوث شود روز قیامت یهودی یا نصرانی!

۴- صواعق المحرقة، ص ۱۲۳، فصل دوم، باب ۹، ح ۱۶.

در باب ۶۸ کفایت الطالب^(۱) مسنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود: من آذی علیاً فقد آذانی^(۲).
 حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم؛ چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله ﷺ عبادت است. این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند^(۳) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی^(۴) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی^(۵) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۶) و ابن مغازلی شافعی در مناقب^(۷) و حاکم ابو القاسم حسکانی^(۸) از حاکم ابو عبد الله حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارطاه بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین عليه السلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب عليه السلام نقل نموده اند و هر یک از این روایت مذکوره، موی خود را بدست گرفته و گفتند: رسول اکرم ﷺ این قسم موی مبارک خود را به دست گرفت و فرمود: یا علی من آذی شعره منک فقد آذانی و من آذی الله فقد آذی الله و من آذی الله فعليه لعنة الله^(۹).

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی^(۱۰) از کبیر^(۱۱) طبرانی و صحیح ابن حبان^(۱۲) و حاکم با قول به صحت

-
- ۱- کفایة الطالب، ص ۲۷۶، باب ۶۸.
 - ۲- ۲) هر کس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده.
 - ۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۳.
 - ۴- مودة القربی، ص ۲۹.
 - ۵- ما نزل القرآن فی علی عليه السلام، ص ۸۰.
 - ۶- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸.
 - ۷- مناقب (خوارزمی)، ص ۳۲۸.
 - ۸- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴۷.
 - ۹- یا علی، هر کس به مویی از تو ایذا رساند، به من ایذا رسانیده، و هر کس به من ایذا رساند، به خدا اذیت رسانیده، و هر کس خدا را اذیت کند، بر او باد لعنت خداوند.
 - ۱۰- رشفة الصادی، ص ۲۰.
 - ۱۱- المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۶.
 - ۱۲- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶.

حدیث از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله** (۱).

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آن حضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است.

(در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی به صورت هاشان جاری گردید. حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری می شد).

آقایان قدری فکر کنید؛ دقیق شوید؛ خودتان را در معرض عمل قرار دهید، ببینید که در میان جمعیت امت (آن هم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشستند و او تنها بالای دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او بآمر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آوردند). آن ساعتی که شهادت علی علیه السلام را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولادهای فاطمه صدیقه مظلومه علیه السلام را ضبط نمایند، بر آن دو امانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس، دشمن شاد بیرون رفتند.

این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه علیه السلام چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت!

حافظ: بدیهی است در اوایل امر بی بی دل‌تنگ و غضبناک شد، ولی عاقبت امر اصلاح شد، چون دید خلیفه حکم به حق نموده، از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت!

تا دم مرگ فاطمه علیه السلام از ابی بکر و عمر راضی نبود

داعی: اگر امر چنین است پس چرا اکابر علمای خودتان بر خلاف این معنی می نویسند؛ مانند بخاری^(۲) و مسلم^(۳) دو عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند:

۱- هر کسی مرا اذیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال!

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲.

فوجدت ای فغضبت فاطمه علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما توفیت، دفنها زوجها علی لیلًا و لم یؤذن بها ابا بکر و صلی علیها^(۱).

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۹ کفایة الطالب^(۲) همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در الامامة و السیاسة^(۳) آورده که فاطمه علیها السلام در بستر بیماری بابی بکر و عمر فرمود: ائی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیته النبی لاشکونکما. ^(۴) و نیز در همان کتاب نوشته است: غضبت فاطمه من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت^(۵).

در مقابل این اخبار، اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعاگو بیان نمائید.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳.

۲- وجد در لغت چنانکه فیروزآبادی در قاموس گوید، بمعنای خشم و غضب است؛ یعنی فاطمه علیها السلام در حال خشم و غضب ابی بکر را ترک نموده و بر او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود. آنگاه امیر المؤمنین علی علیها السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه بی بی بگذارد.

چنانچه بخاری در صفحه ۹ ضمن جزء پنجم صحیح باب غزوه خیبر و نیز در ص ۸۷ جلد هفتم در باب ((قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه)) نقل نموده است که فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت.

۳- کفایة الطالب، ص ۳۶۶، باب ۹۹. ۴- الامامة و السیاسة، ص ۱۴.

۵- خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم که شما دو نفر (ابی بکر و عمر) مرا به سخط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود!

۶- غضبناک شد فاطمه علیها السلام از ابی بکر و ترک نمود او را به همین حال غضب تا زمان مرگ!

۷- مسند احمد، ج ۴، ص ۵. ۸- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۵۲، باب ۵۵.

در مودة القربی^(۱) و ابن حجر در صواعق^(۲) نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله ﷺ مکرر می فرمود: فاطمه بضعه منی و هی نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التي بین جنبی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاها^(۳). ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۴) ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول الله ﷺ فرمود: فاطمة بضعه منی یؤذینی ما آذاها و یریبنی ما ارباها^(۵).

محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۶) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۷) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۸) نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود: انما فاطمه ابنتی بضعه منی یریبنی ما ارباها و یؤذینی ما آذاها^(۹).

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در محاضرات الادباء^(۱۰) نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: یا فاطمة بضعه منی فمن اغضبها فقد اغضبنی^(۱۱).

حافظ ابو موسی بن المثنی بصری، متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود

۱- مودة القربی، ص ۳۱.

۲- صواعق المحرقة، ص ۹۰، باب ۱۱، فصل سوم.

۳- فاطمه علیها السلام پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است. کسی که فاطمه علیها السلام را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید، خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه علیها السلام را به غضب آورد مرا به غضب آورده؛ اذیت می کند مرا کسی که او را اذیت نماید.

۴- اصابة، ج ۸، ص ۲۶۵.

۵- فاطمه علیها السلام پاره تن من است؛ مرا اذیت می نماید کسی که او را اذیت نماید- بمن بدی می نماید کسی که باو بدی نماید.

۶- حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰.

۷- خصائص العلوی، ص ۱۲۱.

۸- جز این نیست که فاطمه علیها السلام دختر من پاره تن من است. کسی که به او بدی نماید، بمن بدی نموده و کسی که او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده.

۹- فاطمه علیها السلام پاره تن من است؛ هر کس او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده.

و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۱) و ابو یعلیٰ موصلی در سنن^(۲) و طبرانی در معجم^(۳) و حاکم نیشابوری در مستدرک^(۴) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابه^(۵) و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام^(۶) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۷) و محبّ الدین طبری در ذخایر^(۸) و ابن حجر مکی در صواعق^(۹) و ابو العرفان الصّبّان در اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دخترش فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمود: یا فاطمة، انّ الله يغضب لغضبك و یرضی لرضاک^(۱۱).

و محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح^(۱۱) در باب مناقب قرابه رسول الله از مسور بن مخرمه نقل نموده که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: فاطمه بضعه منی فمن اغضبها فقد اغضبنی^(۱۲).
از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم^(۱۳) و سنن ابی داود^(۱۴) و ترمذی^(۱۵) و مسند^(۱۶) امام احمد بن حنبل و صواعق^(۱۷) ابن حجر و

۲- مسند ابو یعلیٰ، ج ۱۳، ص ۱۳۴.

۴- مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۹.

۶- تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.

۸- ذخائر العقبی، ص ۳۷.

۱- اصابه، ج ۸، ص ۲۶۵.

۳- المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۴۰۵.

۵- فضائل الصحابه، ص ۷۸.

۷- تذكرة الخواص، ص ۲۷۹.

۹- صواعق الخواص، ص ۱۹۰.

۱۰- ای فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بدرستی که خداوند غضب می کند بغض تو و راضی می شود برضای تو.

۱۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۸.

۱۲- فاطمه پاره تن من است پس کسی که او را به غضب آورد، مرا بغضب آورده.

۱۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰، ۹۳.

۱۴- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۹۰، ۹۳.

۱۵- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰.

۱۶- مسند احمد، ج ۴، ص ۵.

۱۷- صواعق المحرقة، ص ۱۹۰، باب ۱۱، فصل سوم.

ینابیع المودة^(۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه علیها السلام بسیار رسیده است. چگونه این اخبار را جمع می کنید با آن اخباری که فاطمه علیها السلام از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت؟

شیخ: این اخبار صحیح است، ولی درباره علی - کرم الله وجهه - رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازدواج گیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او غضبناک شد، فرمود: ((هر کس فاطمه علیها السلام را بیازارد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد، مغضوب خداست)) و مرادش علی علیه السلام بوده است!!!

جواب از خطبه نمودن علی علیه السلام دختر ابی جهل را

داعی: فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار است؛ از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد به دو قوه قویه ایست که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است: یکی عقل و خرد و دیگری فکر است؛ یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد؛ به این معنا که هرچه شنید، فوری مورد قبول قرار ندهد، بلکه ببرد در کارخانه فکر و عقل حلاجی کند؛ اگر عقل او را پذیرفت، بپذیرد و الا رد نماید. لذا در قرآن مجید فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^(۲).

یک خبری را گذشتگان شما نقل نمودند، بدون آنکه در دستگاه با عظمت عقل، جرح و تعدیلش کنند. امشب هم شما روی عادت و تبعیت صرفه از گذشته گان، این جملات را می گوئید، بدون تفکر و تعقل! اینک مجبورم مختصراً جوابی عرض کنم.

اولاً علمای خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلاً عرض شد) که علی علیه السلام مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد؛ یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و

۱- ینابیع المودة، ج ۲، باب ۵۵.

۲- بشارت ده (ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم به حق) آن بندگانی که چون سخن بشنوند، پیروی کنند نیکوتر آن را. آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت، خردمندان عالم اند. آیه ۱۷-۱۸ سوره ۳۹ (زمر).

لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبراً می باشد.

و دیگر آنکه در آیه مباحله خداوند او را به منزله نفس پیغمبر ﷺ خوانده که ليله ماضیه مفصلاً در این باب بحث نمودیم. از طرف دیگر، باب علم رسول الله ﷺ بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دساتیر آن خبر داشته و می دانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره ۳۳ (احزاب) فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ﴾^(۱).

چگونه ممکن است عقل باور کند آن حضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا ﷺ آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم، غضب کند بر کسی که محبوب خداست؟ آن هم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه ۳ سوره ۴ (نساء) ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾،^(۲) عمومیت دارد بین انبیا و اوصیا و جمیع امت. و اگر بر فرض امیر المؤمنین علیاً چنین خیالی می کرد، بر او جایز بود شرعاً و رسول اکرم ﷺ برای یک امر مباحی هرگز غضب نمی نمود و چنین کلماتی نمی فرمود^(۳).

پس هر انسان عاقل، بعد از تفکر و تحقیق می فهمد که این حدیث از موضوعات امویها می باشد که اکابر علمای خودتان هم اعتراف به این معنا دارند.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۴) از شیخ و استاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد و گوید:

معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جعل اخبار قبیحه درباره علی علیاً بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزاری جویند.

۱- و نباید هرگز رسول الله را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.

۲- به نکاح خود از زنان آرید آن کس را که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار.

۳- گرچه از اخبار شیعه استفاده می شود که بر امیر المؤمنین علیاً جایز نبوده در حیا حضرت زهرا علیاً زنی دیگر اختیار نماید، لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۵-۲۸۶.

از جمله آنها ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروة بن زبیر و ببعض از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا می رسد به نام ابو هریره گوید: ابو هریره کسیست که روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی علیه السلام خواستگاری نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود: جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمی شود؛ فاطمه علیها السلام پاره تن من است، کسی که او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده. کسی که می خواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید!!

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید: و الحدیث مشهور من روایه الکرابیسی؛ یعنی این حدیث مشهور است به روایت کرابیسی به این معنی که هر روایت بی اساسی را کرابیسی می خوانند.

و ابن ابی الحدید گوید: «این حدیث در صحیحین بخاری^(۱) و مسلم^(۲) از مسور بن محزومه الزهر روایت شده» و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علمای شیعه می باشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة گوید: «این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت علیهم السلام و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول نمی باشد.»

زیرا بنابر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده، مبعض علی علیه السلام منافق است. منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش می باشد. پس روایت او مردود است.

به علاوه اخبار در مذمت ایذا کنندگان به فاطمه علیها السلام فقط اختصاص به نقل از کرابیسی یا ابو هریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمی باشد، بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۷، باب الدعاء النبی.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۲، باب فضایل حضرت فاطمه علیها السلام.

مسند^(۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از مودة القربی^(۲) حدیثی از سلمان محمدی نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: حبّ فاطمة ینفع فی مائة من المواتن ایسر تلک المواتن الموت و القبر و المیزان و الصراط و الحساب؛ فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه و من رضیت عنه رضی الله عنه و من غضبت علیه ابنتی فاطمة غضبت علیه. و من غضبت علیه غضب الله علیه و یل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علیاً و یل لمن یظلم ذریتها و شیعتهما!^(۳)

برای شاهد و نمونه کافیت همین مقدار از اخبار که ذکر شد. اینک آقایان محترم بفرمائید این اخبار صحیحه که در کتب معتبره فریقین بسیار است، با اخباری که قبلاً عرض کردم که اکابر علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه علیها السلام بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت، چگونه باید جمع کرد.

حافظ: این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده. اولاً راجع بحدیث کرایسی راجع بخواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را، عقده ای بود در دل من و نمی توانستم باور کنم؛ ولی خیلی ممنون شدم که امشب حلّ معماً فرمودید.

اشکال در اینکه غضب فاطمه علیها السلام دینی نبوده و جواب آن

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است نه غضب عادتی و این

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۸.

۲- مودة القربی، ص ۳۵.

۳- دوستی فاطمه علیها السلام نفع و فایده می بخشد در صد موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است و قبر و میزان و صراط و حساب. پس کسی که راضی باشد دختر من فاطمه علیها السلام از او، من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم، خدا از او راضی می باشد و کسی را که فاطمه علیها السلام بر او غضب نماید، من بر او غضبناک می باشم و بر هر کس من غضبناک باشم، خداوند بر او غضبناک است. وای بر آن کس که ظلم کند به فاطمه علیها السلام و وای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و همسرش عنی و وای بر کسی که ظلم کند بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه علیها السلام.

غضب فاطمه -رضی الله عنها- بر ابی بکر و عمر -رضی الله عنهما- که در تمام کتب صحیحه ما رسیده،
غضب دینی نبوده؛ یعنی برای یک عمل خلاف مقررات دینی فاطمه -رضی الله عنها- بر شیخین -رضی الله
عنهما- غضب نموده! و البته هر کس فاطمه عَلَيْهَا را به غضب دینی بیاورد، قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواهد بود. ولی این غضب فاطمه -رضی الله عنها- یک نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حسّاسی
وقتی به هدف و مقصد خود نرسید، در او پیدا می شود.

چون فاطمه -رضی الله عنها- در خواست فدک نمود و خلیفه موافقت بر دّ فدک نمود، بالطبع متأثر شد و آن
ساعت غضبناک گردیده، ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل
بر رضایت آن بی بی مجلّه همانا سکوت آنها بوده است!!
و حتّی علی -کرم الله وجهه- وقتی هم به خلافت رسید، با قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط نمود و
این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است!!

داعی: مطالبی فرمودید که هر یک جواب مفصل دارد. چون از وقت هر شب خیلی گذشته است، و لو کسالتی
در آقایان محترم نمی بینم، ولی خوب است موافقت فرمایید جواب ها بماند برای فردا شب.
(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند: هرگز موافقت نداریم، چون بجای حسّاس رسیده ایم. تا نتیجه این
مطلب بزرگ معلوم نشود، نمی رویم).
داعی: اطاعت می نمایم، ولی از جواب مفصل به اقتضای وقت صرف نظر می نمایم، فقط به مختصری می
پردازم.

قلب و جوارح فاطمه عَلَيْهَا مملوّ از ایمان بود

اولاً اینکه فرمودید: غضب فاطمه صدّیقه عَلَيْهَا غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده، اشتباه نمودید و بدون تفکر و
تحقیق و تأمل فرمودید؛ برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
رسیده، مؤمن کامل هرگز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بفاطمه ممجّده به آیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل
اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه علیها السلام به مقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان ابنتی فاطمة ملاً لله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها ^(۱).

غضب فاطمة علیها السلام دینی بوده

هرگز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم به اوامر حق است، چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکمی حکم به حق کند، یعنی حکم خدا را جاری نماید، بر او غضب نماید آن هم غضبی که با حقد و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ؛ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم کنندگان بناحق بر جنازه من نماز گذارند.

اولاً فاطمه ای علیها السلام که خداوند حکم به طهارت او می نماید، هرگز ادعای دروغ نمی نماید که حاکم حکم، علیه او بنماید.

ثانیاً اگر غضب بی بی فقط تغییر حالت بود، بایستی زود زایل شود، مخصوصاً بعد از عذر خواهی که از او نمودند، بایستی از دلش بیرون برود؛ چون که پیغمبر فرموده است: المؤمن لیس بحقود. یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خبر دارد که می فرماید: «مؤمن اگر گرفتار خطایی گردد، بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمی دارد» تا چه رسد به فاطمه صدیقه طاهره ممجده به آیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله، بشهادت خداوند متعال، پاک و مبراً بوده هرگز حقود و کینه ور نبوده است.

و از طرفی هم، اتفاق فریقین است که فاطمه علیها السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت. پس معلوم می شود که غضب بی بی دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده، لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

۱- خداوند متعال پر کرده است قلب و جوارح فاطمه علیها السلام دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانه های او. کنایه از اینکه فاطمه علیها السلام غرق در ایمان است. (دلائل الامامة، ص ۱۳۹).

سکوت فاطمه علیها السلام موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید: سکوت فاطمه علیها السلام علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده، ایضاً اشتباه فرمودید. هر سکوتی که موجب رضا نمی شود. بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم، مظلوم مجبور به سکوت می شود تا حفظ آبروی خود را در مقابل هو و جنجال بنماید و حضرت بی بی مظلومه فاطمه علیها السلام راضی که نبوده، به علاوه ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت؛ چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصاً دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشتند: فغضبت فاطمة علی ابی بکر فهاجرته و لم تتکلمه حتی توفیت ^(۱).

علی علیه السلام در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعاً فرمودید که چون علی علیه السلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بچه های فاطمه علیها السلام نداد، علامت رضا به حکم بوده، باز هم اشتباه فرمودید؛ چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت، آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که می خواست بکند و یا حکم به حقی کند یا بدعتی را از میان بردارد. به مجردی که اقدام به امری می نمود، فریادها بلند می شد. اگر آن حضرت فدک را به اولادهای فاطمه علیها السلام بر می گرداند، قطعاً فرصت به دست مخالفین، مخصوصاً معاویه و اتباعش افتاده، گفتارهای قبلی را که گفتند، علی علیه السلام برای خود جرّ نفع می نماید، ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی علیه السلام بر خلاف طریقه ابی بکر و عمر رفتار نموده. علاوه، صدور چنین حکمی از آن حضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که بر خلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید؛ چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد. چون قبل از آن حضرت خلفای قبلی منبر را از محلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گذارده بود، برداشتند و جای او را عوض کردند، وقتی آن حضرت

۱- غضب کرد فاطمه علیها السلام بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود. (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳).

به مقام خلافت ظاهری مستقر شد، خواست منبر را بجای اولی که رسول اکرم ﷺ گذارده بود، برگرداند، فریاد مردم برخاست و زیر بار نرفتند که بر خلاف سیره شیخین عمل شود، و لو مطابق عمل رسول الله ﷺ بود! و همچنین مردم را از نماز تراویح بجماعت منع نمود، باز فریادها بلند شد که علی رضی الله عنه می خواهد بر خلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب: قبله صاحب! نماز تراویح چه بوده که علی - کرم الله وجهه - مردم را از جماعت آن منع نمود؟

در نماز تراویح

داعی: تراویح در لغت جمع ترویحه، در اصل اسم برای جلسه می باشد، بعدها نامیده شده به جلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان، برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامی، فقط نمازهای فریضه و واجب را به جماعت می توانند بخوانند، ولی نمازهای مستحبی ممنوع است؛ زیرا خود پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: **انّ الصلاه باللیل فی شهر رمضان من النافله فی جماعه بدعه و صلاه الضحی معصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافله و لا تصلّوا صلاه الضحی فانّ قلیلا من السنه خیر من کثیر من بدعه الا و انّ کلّ بدعه ضلاله و کلّ ضلاله سبیلها الی النار^(۱).**

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری، وارد مسجد شد، دید چراغها روشن و مردم جمعند، پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم جمع شده اند برای نماز تطوع به جماعت، گفت: بدعه و نعمت البدعه؛ این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است!!

۱- (ای گروه مسلمانان) نماز نافله شبهای ماه رمضان بجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت می باشد. مردم، نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید. پس بدرستی که عمل کمی که مطابق با سنت پیغمبر باشد، بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد؛ بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم.

بخاری در صحیح^(۱) از عبد الرحمن بن عبد القاری نقل می نماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق می خوانند گفت به جماعت نماز را بخوانند بهتر است، و امر کرد ابی بن کعب با آنها نماز را به جماعت گذارد، شب بعد که به مسجد آمد، دید مردم امر او را اجراء نموده و به جماعت می خوانند، گفت: نعمت البدعه هذه؛ یعنی خوب بدعتی است این بدعت!!

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معمول نبوده، بلکه ممنوع بوده نبایستی عمل شود. تا زمانی که به کوفه تشریف آوردند، اهل کوفه از آن حضرت در خواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را به جماعت بخوانند. حضرت آنها را منع از آن عمل به جماعت نمود با وجودی که حضرت منع نمود، چون عادت کرده بودند، متنبه نشدند. همین که حضرت تشریف برد، جمع شدند یک نفر را از خودشان به امامت بر قرار نمودند که نماز را به جماعت بخوانند فوری خبر به حضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن علیه السلام را طلبید فرمود: «تازیانه بردار و این جمعیت را منع نما از آنکه نماز نافله را بجماعت بخوانند!» چون مردم حال را بدان منوال دیدند، ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی علیه السلام آمده ما را از نماز منع می نماید!

با آنکه خود می دانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول شده، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السلام نرفتند، با اینکه مطابق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود!

پس چگونه آن حضرت می توانست فدک را باولادهای فاطمه علیه السلام بدهد؟ اگر این عمل را می کرد و می فرمود: ظلماً غصب شده، باید بوارت مظلومه بر گردد، فوری فریادها بلند می شد که علی بن ابی طالب علیه السلام مایل به دنیا است حق مسلمانان را به نفع اولادهای خود ضبط نموده، لذا ناچار صبر را کما فی السابق پیشه نمود. چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود، احقاق حق را گذارد تا احقاق کننده حقوق خلائق، امام زمان مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - بیاید و حق آنها

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۲.

را بگیرد.

پس سکوت آن حضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آن حضرت عملیات خلفای قبل از خود را در امر فدک حق می دانست، اولاً با آنها محاجّه نمی فرمود و ثانیاً درد دل و اظهار نارضایتی نمی کرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم قرار نمی داد؛ چنانچه در نهج البلاغه است، ضمن نامه ای بعثمان بن حنیف انصاری که عامل آن حضرت و حکمران در بصره بود درد دل می کند می نویسد:

كانت في ايدينا فدك من كل ما اظلمته السماء فشحّت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله^(۱).
و اما اینکه فرمودید: فاطمه مظلومه عليها السلام در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت، بازهم خیلی اشتباه فرمودید؛ چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد؛ چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد، ثابت نمودیم که آن بی مظلومه عليها السلام تا دم مرگ بحال نارضایتی و غضب باقی بود.

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه عليها السلام

اینک هم برای خاتمه عرضم، خبر دیگری برای اثبات مطلب بعرضتان می رسانم که ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری، متوفای سال ۲۷۶ هجری در تاریخ الخلفاء الراشدين معروف به الامامة و السياسة^(۲) و دیگران از علمای شما از قبیل ابن ابی الحدید^(۳) و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که: قال عمر لأبي بکر انطلق بنا الى فاطمه فانا قد اغضبناها؛ یعنی عمر به ابی بکر گفت: «بیا با من برویم به سوی فاطمه عليها السلام، زیرا که ما او را به غضب آورده ایم!» (و در بعض اخبار است که ابی بکر بعمر گفت با من بیا برویم و ظاهراً این صحیح است).
خلاصه با هم رفتند درب

۱- از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن بخل ورزیدند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه عليها السلام و اولادهايش) بخشش نموده از آن گذشتند و خداوند نیکو حکم و داوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود).

۲- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۸.

منزل فاطمه مظلومه، بی بی اجازه ملاقات نداد؛ علی علیه السلام را واسطه قرار دادند، بی بی در جواب علی علیه السلام سکوت اختیار کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد و آمد شدند سلام کردند. بی بی مظلومه علیه السلام رو به دیوار کرد. ابی بکر گفت:

«ای حبیب رسول خدا، به خدا قسم خویشی رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست می دارم! ای کاش بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله مرده بودم! من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم، از جانب آن حضرت بوده که خودم شنیدم فرمود: نورث ما ترکنا فهو صدقه.»

حضرت فاطمه علیه السلام به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیادشان می آورم. شما را به خدا قسم آیا نشنیدید از آن حضرت که فرمود: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی؟»^(۱)

قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و آله؛ گفتند: بلی شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را. آنگاه بی بی مظلومه علیه السلام فرمودند: فانی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکونکما الیه^(۲).

ابی بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت: «به خدا پناه می برم از سخط تو و سخط آن حضرت!» آنگاه فاطمه علیه السلام با ناله فرمود: و الله لادعون الله علیک فی کل صلاة اصلیها ثم خرج باکیا؛ یعنی به خدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین می نمایم! ابی بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت. مردم اطرافش را گرفتند، دلداریش می دادند، گفت: «وای بر شما! همه خوش حال بخانه های خود پهلوی عیالاتان می روید، مرا واگذارید. لا حاجه فی بیعتکم، اقبلونی بیعتی؛ هیچ

۱- رضای فاطمه علیه السلام رضای من است و سخط فاطمه علیه السلام از سخط من است. پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه علیه السلام را، مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه علیه السلام را مرا راضی داشته و هر کس بخشم آورد فاطمه علیه السلام را بتحقیق مرا بخشم آورده.

۲- خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم، شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم نمودید، بلکه مرا بخشم آوردید. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمودم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود. (الامامة و السیاسیة، ج ۱، ص ۳۱).

احتیاجی به بیعت شما ندارم. مرا واگذارید؛ به خدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه علیها السلام! انتهی.

پس از این قبیل اخباری که اکابر علمای خودتان نوشته اند، معلوم می آید که فاطمه مظلومه علیها السلام از ابی بکر و عمر تا دم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پرغصه از دنیا رفت و ابداً رضایت از آنها پیدا نمود!

فاطمه را شب دفن نمودند

بالاترین دلیل بر غم و غصه بی بی مظلومه علیها السلام و نارضایتی او از وضع و شریف امت، آن است که به همسر خود مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام وصیت نمود: و ما تشهد احد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی و اخذوا حقّی فانهم عدوی و عدو رسول الله و لا تترك ان یصلی علی احد منهم و لا من اتباعهم و ادفنی فی اللیل اذا اوهنت العیون و نامت الابصار ^(۱).

چنانچه بخاری در صحیح ^(۲) گوید:

وصیت فاطمه علیها السلام را علی علیه السلام عملی نمود و شبانه او را دفن نمود. هرچند تفحص کردند و جستند، نیافتند که در کجا فاطمه علیها السلام را دفن نمودند.

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثرآور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره علیها السلام را حسب الوصیه خودش شبانه دفن نمودند. آقایان محترم، شما را به خدا انصاف دهید! پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آن همه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت بکار برد، وقت مردن یک دختر از خود بیادگار بگذارد و آن همه سفارشات هم لیلاً و نهاراً سرّاً و جهراً بنماید که در کتب معتبره اکابر

۱- نباید احدی از این مردمانی که بمن ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند؛ زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و نگذار احدی از این جماعت و نه از اتباع آنها بر من نماز بگذارند و همین که شب شد و دیده ها بخواب رفت مرا دفن بنما.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲.

علمای خودتان هم پر است که فرموده: «فاطمه پاره تن من است؛ ودیعه و امانت من است؛ مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد، من از شما ناراضی خواهم بود»، که میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی^(۱) گوید که پیغمبر خاتم ﷺ فرمود: «من محاکمه سخت می کنم روز قیامت با کسانی که فاطمه ﷺ را آزار نمایند. رضای فاطمه ﷺ رضای من است و غضب فاطمه ﷺ غضب من است. وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم!»

آنگاه این امت هیچ اعتنایی به دستورات و توصیه و سفارشات آن حضرت نمایند بقدری او را اذیت نمایند و حق ثابت او را ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْإِيَّامَ صَرْنُ لِيَالِيَا

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه، آن بی بی مظلومه ناکام، عزیز کرده و محبوب رسول خدا ﷺ از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که، اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيْعًا، عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد. آقایان محترم! منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه ﷺ بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی بی مظلومه ﷺ. آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمایید.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است (در این بیانات، همگی اهل مجلس گریان بودیم. مخصوصاً جناب حافظ که سر بزیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دامنش جاری و به کلمات استرجاع و استغفار مشغول و از آن شب بیعد دیگر به سخن نیامد. معلوم بود

۱- مودة القربی، ص ۳۵.

۲- آن قدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بر روزها ریخته می شد، تمام شب تار می گردید. (فصول المهمه، ج ۱، ص ۶۷۲).

بسیار متأثر گردیده و دلایل منطقی ما ایشان را که عالمی منصف بودند، منقلب نمود که منعاً با قبول تشییع در شب، آخر از ما جدا شدند. قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه به خود گرفت. چای آوردند، احدی نخورد. سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح مجلس خاتمه پیدا نمود.

جلسه نهم

لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

جلسه نهم

لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

(اول غروب چند نفر از آقایان بنام نواب عبد القیوم خان، غلام امامین مولا عبد الاحد غلام حیدر خان، سید احمد علی شاه. آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند: در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما کشف شود شد. چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم حبّ مسند و مقام هم نداریم، فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت بیراهه می رفتیم، حالا که حق آشکار شد، شرط انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم. لذا تصمیم گرفته ایم امشب در حضور همه آقایان حضار مجلس از طریقه آنها علنی تبری جوییم (چنانچه شب آخر تبری) جستند و رسماً اظهار تشیّع نمودند.

بعد از قدری استمالت، از آقایان تمنا نمودم تا مادامی که جلسات مناظره برقرار است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خودداری نمایند و منتظر باشند که آخر نتایج این جلسات به کجا انجامد. گفتند: نه تنها ما بلکه بر عده بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جرائد و مجلات و مطالعه مناظرات و دلایل طرفین، مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید و اظهار تشیّع نمودند. منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور گردند و بعضی از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر، مجبورند از تظاهر خودداری نمایند.

بعد از ادای فریضه اول مغرب، آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرایی کامل شد و مجلس که منعقد گردید، طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند. چون جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند).

شیخ: جناب صاحب! در این جلسات که ما بفیض ملاقات شما مستفیض

هستیم، علاوه بر علم و منطق زیبا، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالی جناب، شما همه را مجذوب نموده، اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد، سر تسلیم فرود آورد، چه رسد به دوستان. شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت گله می کنید. ولی توجهی به افعال و اعمال شیعیان نمی نمایید، بلکه پیوسته از آنها دفاع می نمایید، در حالی که اعمال قبیحه و شنیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد.

داعی: عادت داعی دفاع از حق است، هرکجا باشد؛ چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندان خود مخصوصاً حسنین علیهم السلام است که می فرماید: **قولا للحق و املا للآخره کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً**^(۱).

اگر گله از مخالفین خود و یا دفاعی از شیعیان نموده ام، روی حق بوده؛ آنچه داعی گله نمودم، با دلایل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم. اینک بر شما است ثابت نمایید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما بقسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمی باشد؟

اشکال به شیعیان که به عایشه نسبت خبث و فحش می دهند و جواب آن

شیخ: بزرگترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر می گردد و مورد تقبیح عقل و نقل است، بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت می دهند به امّ المؤمنین عایشه -رضی الله عنها- و حال آنکه مسلم است شرف فراش رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمی کنند که نسبت خبث و فحش و قذف به عایشه دادن به کجا منتهی می شود. نخوانده اند سوره نور را که خداوند می فرماید: **﴿الْحَبِیْثَاتُ لِلْحَبِیْثِیْنَ وَ الْحَبِیْثُوْنَ لِلْحَبِیْثَاتِ وَ الطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ أُولَئِکَ مُبَرَّرُونَ مِمَّا یَقُولُونَ﴾**^(۲).

۱- کلام به حق گویند و عمل برای آخرت نمایند؛ با ظالم دشمنی نمائید و مظلوم را یاری کنید. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۲).

۲- زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند و بالعکس زنان پاکیزه نیکو، لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو، لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سخنان بهتانی که ناپاکان درباره آنان گویند منزّه اند. (سوره نور، آیه ۲۶).

داعی: اولاً آنچه درباره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبت نسبت به شیعیان داده اید، دروغ محض و اشتباه بزرگ است - حاشا ثم حاشا! هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتیه است واضح که برای تحریک اعصاب، قرنهای میگذرد از حلقوم یک عدّه نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود می خواهند بگویند، بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها می گویند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عدّه ای هم بدون تحقیق، خلفاً عن سلف تهمت ها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار می دهند، مانند جناب عالی که ایراد و خورده گیری می نمایید. شما اگر تمام کتب علمای شیعه را ورق بزنید، ابداً نخواهید دید که احدی نسبت خبت و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است.

اشاره به قضیه افک و مبرا بودن عایشه از خبت و فحش و قذف

شما تفاسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمایید و ببینید در قضیه افک، چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند، در صورتی که اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند، برای نسبت فحش و قذف و خبت دادن، بهترین محل جهت حمله بام المؤمنین عایشه موضوع افک است و حال آنکه این قبیل تهمت ها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله ﷺ بیرون آمده؛ مانند مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و عبد الله بن ابی و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در براءت ذمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید.

برای استحضار خاطر شریف، عرض می کنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر یک از زنان رسول الله ﷺ، و لو عایشه و حفصه باشد بدهد، ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است؛ چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ به مقام مقدّس خود آن حضرت می باشد. علاوه بر اینها، شیعیان می دانند نسبت فحش و خبت و قذف به کافه مسلمین حرام است، چه رسد بحرم رسول الله ﷺ و لو عایشه و حفصه باشند.

زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند

ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید، آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند؛ چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد، آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد، آن دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید، این نقص به بسیاری از اشخاص برمی گردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط -علی نبینا و آله و علیهم السلام- و زوجه های ایشان و آسیه و فرعون باشند، که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) می فرماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود

صریحاً در این دو آیه شریفه می فهماند که زوجیت برای طرفین مثمر ثمر و منتج نتیجه نیست؛ چنانچه زن نوح شیخ الانبیاء علیه السلام و زن لوط به واسطه خیانتی که به شوهرهای خود نمودند، زوجیت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم می روند که آخر آیه صراحت دارد: ﴿وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾؛ یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش افکنید!

۱- خدای متعال برای کافران و منافقان زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و با آنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش درافکنید. باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست) و عرض کرد: بار الها خانه ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش!

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر ضرری باو وارد نیاید؛ شوهرش بجهنم و خودش به بهشت می رود.

پس زوجیت و همسری که شما سبب شرافت دانستید، حقیقت ندارد. البته زوجیت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحاً و خلقاً و سیرتاً مماثل هم باشند و الا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.

پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد، به همسرش بد گفت و مذمت اخلاق او را نمود، بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردم از اخلاق فاسده آن بدگویی نمایند به مقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.

شیخ: خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیانتان تناقض واضح شنیده شد!

داعی: نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم؛ زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که به دست ما داده اند. نظریات شخصی در عقاید به کار نمی بریم، مانند عقاید فلاسفه و حکما نیست که پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیات شخصی به کار برده و نظریات خود را اعمال کنند. افلاطون نظرش با استادش سقراط مطابقت نکند. نظریات فیض و فیاض با استادشان صدر المتألهین جور نیاید.

ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به وسیله باب علمش امیر المؤمنین علی عَلِيٍّ به ما رسید، متناقض نیست؛ ما هم متناقض نمی گوئیم.

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت همان می گوئیم

اگر جناب عالی مراجعه به جراید و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم در لیالی ماضیه دقت کنید، می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَام که پایه و اساس از قرآن مجید می گیرد، خارج نشده و نخواهم شد. نظریات شخصی خودم نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریه و فکرم عوض شود. آنچه تا به حال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده، لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد. حالا خوب

است بفرمایید ببینم جملاتی که به نظر شما تناقض آمده کدام بوده؟

شیخ: یک جا می فرمایید نسبت خبث و فحش به تمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید: زنه‌های نوح و لوط به شوهرهای خود خیانت کردند. این دو جمله متناقض نیست! و آیا این گفتار شما زننده نیست که نسبت خبث و فحش و خیانت به همسرهای انبیا بدهید.

داعی: حتم دارم عمداً سهو می فرمایید و وقت مجلس را می گیرید و خودتان می دانید که مغالطه فرمودید، ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم. با اینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه می دانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیا برای آن است که نکند توسعه یافته و بر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود.

در چگونگی خیانت زنه‌های نوح و لوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر به فحشا نمودید و حال آنکه بین فحشا و خیانت فرق بسیار است. زنان انبیا به کلی از فحشا معرّاً و میرّاً بوده اند؛ فقط صحبت در خیانت است.

اولاً همسر هر پیغمبری وقتی بر خلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند، البته خائن است.

ثانیاً دعاگو نگفتم خیانت کردند که شما مغالطه نموده، مورد اشکال قرار دادید. بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده: ﴿فَخَانَتْهُمَا﴾ و خیانت آنها خیانت فحشا نبوده زیرا که عرض کردم، زوجات انبیا عموماً از این نوع خیانت مبرا بودند، پس خیانت آنها بتمرد اوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و به مردم بدگویی از حضرت نوح می نمود و می گفت: شوهر من دیوانه است. چون من همیشه با او هستم، از حالات او به خوبی مسبوقم. فریب او را نخورید.

و زن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر می داد و اسرار خانه شوهر را بجایبیره و دشمنان حضرت می رسانید و باعث فتنه و فساد می شد.

معنای آیه شریفه

و اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما استشهاد بر له خود نمودید، چنین است. بنا بر تحقیق مفسّرین، و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک اند و مردان پاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که می فرماید:

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكَةٌ﴾^(۱) خلاصه آیه شریفه: ﴿الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ﴾، ابدأ مطابقت با مدّعی شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

اشاره به حالات عایشه

و اما ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته، نه از نظر حبّ و بغض به طرفی است، بلکه از جهت ندانسته کاریهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچ کدام از زوجات رسول الله ﷺ حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده. نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت، تاریخ زندگی خود را لکه دار نموده.

شیخ: خودتان انصاف دهید! آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید، از مثل شما شخص شریف متینی، جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملکوک نموده است.

داعی: زوجات رسول الله ﷺ به استثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما یکسانند امّ سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران، همه امّهات المؤمنینند. وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده.

این کلام داعی نیست، بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملکوک ضبط

۱- مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نمی کند و زن زانیه هم جز با مردانی زانی و مشرک نکاح نخواهد؛ یعنی این دو فرقه بهم متمایل می باشند.

نموده اند. افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نمی ماند. عاقبت آشکار می شود. منتها شماها روی حبّ و وداد، غمض عین نموده، مطابقه اخبار را ندیده گرفته، حمل به صحّت نموده، دفاع می نمائید.

ما همان می گوئیم که علمای خودتان می گویند. خیلی عجب است اگر علمای و مورّخین سنی بنویسند و بگویند، عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمی گیرد! ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید، هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار می دهید.

شما اگر ایرادی دارید، اول به علمای خودتان بنمایید، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند.

شیخ: لا بد از مخالفتی که با علی - کرم الله وجهه - نموده شما خورده بینی می نمایید.

داعی: اولاً خورده بینی نداریم، بلکه کلی بینی می باشد. مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی امّ المؤمنین عایشه از زمان خود رسول الله ﷺ سرچشمه می گیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبر را اذیت و آزار می نمود تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول الله ﷺ بوده است.

شیخ: عجب است امّ المؤمنین محبوبه رسول خدا ﷺ را آن قدر شما پست می دانید که حاضر شوید بگوئید: رسول خدا ﷺ را اذیت می نموده! چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعاً امّ المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^(۱)، به نظرش رسیده، چگونه در مقام اذیت و آزار آن حضرت بر آمده تا ملعون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت و عذاب سخت با ذلّت و خواری را برای خود در آخرت مهیا نماید؟ پس قطعاً این مطلب کذب محض و از تهمت های شیعیان می باشد!

۱- آنان که خدا و رسول ﷺ او را (به عصیان و مخالفت) آزار و اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلّت و خواری مهیا ساخته است.

داعی: خواهش می کنم آن قدر فحش ندهید؛ زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند؛ برای آنکه آن قدر دلیل واضح در دست است که احتیاج به دسیسه بازی ندارند.

اما راجع به آیه شریفه، تصدیق می کنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید، بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند! با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم، کشف بسیاری از حقایق می شود، اگر انصاف در کار باشد.

آزار دادن عایشه پیغمبر ﷺ را

اما موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا ﷺ را فقط در کتب علمای شیعه نمی باشد؛ بلکه اکابر علما و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا ﷺ و رنجاندن خاطر آن حضرت گردید. چنانچه امام غزالی در احیاء العلوم^(۱) باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خبر در مذمت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا ﷺ و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در کنز العمال^(۲) و ابو یعلی در مسند و ابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت به ملاقات دخترش عایشه. چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود، ابو بکر را به قضاوت طلبید. در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز می گفت. ضمناً به آن حضرت عرض می کرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن! چنان این حرف اهانت آمیز در ابو بکر مؤثر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد به منزل دخترش فهمید رسول الله ﷺ از عایشه دلتنگ است. گفت: «آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم.» پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: تکلمین او اکلم؛ تو حرف می زنی یا من حرف بزوم؟ در جواب عرض کرد: بل تکلم و لا تقل الا حقا؛ شما حرف بزیند، ولی نگویید مگر حرف حق و راست!!

۱- احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۳۶.

۲- کنز العمال، ج ۲، ص ۵۳۲.

و در جمله دیگر از کلامش بآن حضرت عرض کرد: انت الذی تزعم انک نبیّ الله؛ تویی آن کسی که گمان می کنی پیغمبر خدا هستی!!

آیا این جملات طعن به مقام نبوت نبوده؟ مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی دانست که چنین کلماتی نسبت بآن حضرت ادا می نمود.

از این قبیل اهانت ها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آن حضرت بوده. چرا علما و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله ﷺ حرفی نزدند و انتقادی ننمودند، حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند؟ فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده. ما درباره عایشه همان گوئیم که اکابر علمای خودتان گفته اند.

آیا کتاب های امام غزالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه نموده اید که علمای بزرگ خودتان او را متمرّد اوامر خداوند متعال و رسول الله ﷺ به حساب آورده اند؟ آیا تمرّد امر خدا و رسول خدا ﷺ نمودن موجب سعادت و خوشبختی می شود؟

آنگاه گله می کنید که چرا داعی گفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است. کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرّد امر خدا و رسول خدا ﷺ و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر ﷺ و جنگ کردن با وصی ثابت آن حضرت بوده؟ و حال آنکه در آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) خطاب بتمام زنان آن حضرت می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^(۱).

تمام زنان آن حضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمی آمدند؛ حتی اعمش هم روایت می کند.

گفتار سوده زوجه رسول الله

چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که به سوده

۱- در خانهایتان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خودآرائی نکنید.

زوجه رسول الله گفتند: «چرا حج و عمره نمی کنی و از این فیض عظمی بازمانده ای؟» سوده در جواب گفت که یک بار حج بر من واجب بود، به جای آوردم. بعد از این، حج و عمره من، اطاعت امر حق است که فرموده: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ پس از خانه بیرون نروم؛ چنانچه امر فرموده. حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند). مگر سوده یا عایشه و ام سلمه برای ما فرقی دارند؟ تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنینند، منتهی در اعمال فرق می کنند.

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما بهمین جهت احترام می نمایید)، بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا ﷺ بوده اند و زنان آن حضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند؛ چنانچه در آیه ۳۲ سوره ۳۳ (احزاب) صریحاً می فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ﴾

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر ﷺ، شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید)، بیک شرط و آن اینکه اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

مخالفت و جنگ عایشه با علی عليه السلام

پس سوده یک زن مطیعه و متقیه و فرمانبردار رسول الله ﷺ بوده است؛ عایشه هم زن متمرده آن حضرت بوده که بر خلاف دستور خدا و پیغمبر ﷺ فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی عليه السلام)، به بصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی عليه السلام بوده، گرفتند. و موهای سر و صورت و ابروان او را کردند و بعد از ضرب تازیانه مفصل اخراجش نمودند. صد نفر متجاوز از مردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند؛ چنانچه ابن اثیر و مسعودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفصل نوشته اند. آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد و خون هزاران نفر

به جهت قیام ایشان ریخته گردید.

آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر، زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده، ولی زوجه و همسر رسول الله ﷺ را به آن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند؟ آیا این عمل تمرد امر خدا و رسول الله ﷺ نبوده است؟!

فضایل علی عليه السلام قابل شماره نیست

آن هم در مقابل علی بن ابی طالب عليه السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آن همه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و احصا نیست.

چنانچه امام احمد بن حنبل^(۱) در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۲) و امام فخر رازی در تفسیر کبیر^(۳) و خطیب خوارزم در مناقب^(۴) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۵) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب^(۶) و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم موده القربی^(۷) از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و خبر امت عبد الله بن عباس نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ به علی عليه السلام فرمود: لو أنّ البحر مداد والریاض اقلام والانس کتاب والجنّ حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن^(۸).

جایی که رسول اکرم ﷺ در باب فضایل آن جناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آن حضرت را بنویسند، نتوانند، چگونه ما

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۴۵.

۳- تفسیر رازی، ج ۲۵، ص ۱۵۷.

۴- مناقب، ص ۳۲۸، ج ۳۲۸.

۵- ینابیع الموده، ص ۲۸۵، ح ۸۱۳.

۶- کفایة الطالب، ص ۲۵۱، باب ۶۲.

۷- موده القربی، ص ۱۸.

۱- اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسند و طایفه جن حساب کنند، نمی توانند شماره و احصا کنند فضایل تو را یا ابا الحسن! (کنیه علی عليه السلام بود).

می توانیم فضایل عالیّه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم؟
مع ذلک تا آنجا که توانسته اند و قدرت پیدا نموده اند، علاوه بر اکابر علمای شیعه علمای خودتان با کمال
ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تعصّب و عناد، مانند قوشچی و ابن حجر و روزبهان و غیر آنها،
کتاب های خود را پر نموده اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آن حضرت.

اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام

صحاح سته را دقیقاً مطالعه نمایید؛ به علاوه در مودة القربی^(۱) میر سید علی همدانی و معجم طبرانی^(۲) و مطالب
السؤال^(۳) محمد بن طلحه شافعی و مسند^(۴) و فضایل^(۵) امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و
مناقب^(۶) اخطب الخطبای خوارزمی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^(۷) و فصول المهمّه^(۸) ابن صباغ مالکی
مخصوصاً از حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی در کتاب معالم العترة النبویّة^(۹) از فاطمه علیها السلام که فرمود: در
شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد نزد ما و فرمود:

انّ الله عزّ و جلّ باهی بکم الملائکه عامّه و غفر لکم عامّه و لعلیّ خاصّة و انّی رسول الله غیر محابّ لقرابتی ان السعید کلّ
السعید من احبّ علیّاً فی حیاته و بعد موته و انّ الشقیّ من ابغض علیّاً فی حیاته و بعد مماته^(۱۰).

۱- مودة القربی، ص ۲۸.

۲- المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۴۱۵.

۳- مطالب السؤال، ۸۳-۹۵.

۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷.

۵- فضائل احمد، ج ۲، ص ۶۵۸.

۶- مناقب (خوارزمی)، ص ۷۹.

۷- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۵۴.

۸- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۵.

۹- معالم العترة النبویة، ص ۵۳.

۱- ۱) خدای عز و جلّ مباهات می کند بشماها ملائکه را عموماً و آمرزیده شماها را عموماً و علی علیه السلام را خصوصاً و من که رسول خدایم
بدون اینکه نظر محبت و دوستی بخویشانم داشته باشم بدرستی که سعید با تمام سعادت کسی است که دوست بدارد علی علیه السلام را در حیات
و بعد از وفاتش و شقی با تمام شقاوت کسیست که دشمن بدارد علی علیه السلام را در حیات و بعد از وفاتش.

و نیز در همان کتاب ها، خبر مفصلی را که گمان می کنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم، نقل می نمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم ﷺ که در آخر آن خبر به علی علیه السلام فرمود: کذب من زعم انه يحبني وهو مبغضك يا علي من احبك فقد احبني ومن احبني احبه الله ومن احبه الله ادخله الجنة ومن ابغضك فقد ابغضني ومن ابغضني ابغضه الله وادخله النار^(۱).

دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از ابی سعید خدری نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: حبك ايمان و بغضك نفاق و اول من يدخل الجنة محبك و اول من يدخل النار مبغضك.^(۲) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة سیم از مودة القربی^(۳) و حموینی در فرائد نقل می کنند که پیغمبر اکرم ﷺ در میان اصحاب فرمود: لا يحب عليا الا مؤمن و لا يبغضه الا كافر و جای دیگر فرمود لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق^(۴).

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۵) ضمن باب ۶۲ نقلا از تاریخ

- ۱- دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد. یا علی علیه السلام کسی که تو را دوست دارد، مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می دارد و کسی را که خدا دوست دارد داخل بهشت می کند؛ و کسی که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن دارد، خدا او را دشمن دارد و داخل آتش می کند. (فصول المهمة، ج ۱، ص ۵۸۵).
- ۲- دوستی تو یا علی ایمانست و دشمنی تو نفاق، و اول کسی که وارد بهشت می شود، دوست تو می باشد و اول کسی که وارد آتش می شود، دشمن تو می باشد.
- ۳- مودة القربی، مودة سوم، ص ۲۱.
- ۴- علی علیه السلام را دوست نمی دارد مگر مؤمن و او را دشمن نمی دارد، مگر کافر. آنگاه فرمود: تو را دوست نمی دارد یا علی علیه السلام مگر مؤمن دشمن نمی دارد مگر منافق.
- ۵- کفایة الطالب، ص ۲۴۵، باب ۶۲.

دمشق و محدث شام و محدث عراق از حدیفه و جابر از رسول اکرم ﷺ روایت نموده که فرمود: علی خیر البشر من ابی فقد کفر^(۱).

و نیز از عطا روایت نموده که سؤال نمودند از عایشه حال علی علیه السلام را گفت: ذاک خیر البشر لا یشکّ فیہ الا کافر^(۲). و می گوید حافظ ابن عساکر در تاریخ^(۳) خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی علیه السلام است همین خبر را از عایشه نقل نموده.

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۴) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۵) از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل می نمایند که گفت: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الا ببغضهم علیا^(۶).

و نیز در فصول المهمه نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود به امیر المؤمنین علی علیه السلام: حربک حربی و دمک دمی و انا حرب لمن حاربک لا یجبک الا طاهر الولاده و لا یبغضک الا خبیث الولاده لا یجبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق^(۷).

شیخ: این قبیل اخبار، اختصاص به علی - کرم الله وجهه - ندارد، بلکه درباره خلفای راشدین - رضی الله عنهم - هم - وارد شده است.

داعی: ممکن است از آن اخبار، نمونه ای بیان فرمایید تا کشف حقیقت گردد؟

شیخ: عبد الرحمن بن مالک مغول بسند خود از جابر نقل می نماید که رسول خدا ﷺ فرمود: لا یبغضن ابا بکر و عمر مؤمن و یحبهما منافق.

داعی: باز هم بیان جناب عالی موجب تعجب گردید! آقای من، مگر فراموش

۱- علی علیه السلام بهترین بشر است؛ هر کس ابا نماید (و قبول نکند)، کافر است.

۲- علی علیه السلام بهترین بشر است. شک در این معنی نمی نماید مگر کافر.

۳- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۵.

۴- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۷.

۶- ما در زمان رسول الله ﷺ منافقین را بغض و کینه علی می شناختیم.

۱- یا علی علیه السلام جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است؛ خون تو خون من است و من در جنگم با کسی که با تو جنگ نماید. یا علی علیه السلام دوست نمی دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمی دارد تو را مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق.

فرمودید قرار داد شب اول را که بنا شد استشهاد ما باحادیث یک طرفه نباشد؛ حال هم که می خواهید استشهاد یک طرفه نمایید، باحادیث صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روات کذاب و ضاع.

شیخ: شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمایید!

داعی: متأسفانه داعی تنها رد ننموده، بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نموده اند. خوب است مراجعه نمایید به میزان الاعتدال^(۱) ذهبی و تاریخ^(۲) خطیب بغدادی و ببینید که از بسیاری از ائمه جرح و تعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده اند که: انه کذاب افک و ضاع لا یشک فیه احد.

یعنی به درستی که (عبد الرحمن مذکور) دروغگو و تهمت زننده و وضع و جعل کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را به خدا انصاف دهید! آیا این خبر یک طرفه شما از یک مرد دروغگوی جعّال برابری می کند با آن همه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره نمودم.

خوبست مراجعه نمایید به جامع الکبیر^(۳) سیوطی و ریاض النضره^(۴) محب الدین و جامع ترمذی^(۵) و استیعاب^(۶) ابن عبد البر و حلیة الاولیاء^(۷) حافظ ابو نعیم و مطالب السؤل^(۸) محمد بن طلحه شافعی و فصول المهمّه^(۹) ابن صباغ مالکی و ببینید که هر یک به عبارات مختلفه از ابو ذر غفاری نقل نموده اند که گفت: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ﷺ الا بثلاث بتکذیبهم الله و رسوله و التخلف عن الصلاة و بغضهم علی

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۸۴.

۲- جامع الکبیر، ج ۶، ص ۳۹۰.

۳- جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹.

۴- حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۱۵.

۵- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۶.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۵۵.

۴- ریاض النضره، ج ۳، ص ۲۴۲.

۶- استیعاب، ج ۳، ص ۴۶.

۸- مطالب السؤل، ص ۸۸.

بن ابي طالب عليه السلام و عن ابي سعيد الخدري قال كنا نعرف المنافقين ببغضهم علياً و ما كنا نعرف المنافقين علي عهد رسول الله الا ببغضهم علياً ^(١).

و نیز امام احمد حنبل در مسند ^(٢) و ابن عبد البر در استيعاب ^(٣) و احمد خطيب بغدادی در تاريخ بغداد ^(٤) و ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه ^(٥) و امام نسائي در سنن ^(٦) و خصائص العلوي ^(٧) و حموينی در فرائد ^(٨) و ابن حجر در اصابه ^(٩) و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولياء ^(١٠) و سبط ابن جوزی در تذکره ^(١١) و سیوطی در جامع الکبير و محمد ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل ^(١٢) و ترمذی در جامع ^(١٣) عبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: يا علي لا يحبک منافق و لا يبغضک مؤمن؛ لا يحبک الا مؤمن و لا يبغضک الا منافق لا يحب علیاً المنافق و لا يبغضه مؤمن ^(١٤).

و ابن ابي الحديد در شرح نهج ^(١٥) از شيخ ابو القاسم بلخي شيخ معتزله نقل می نماید که گوید: و قد اتفقت الاخبار الصحيحة التي لا ريب فيها عند المحدثين علي ان

١- ما منافقين را در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی شناختیم مگر بسه علامت ١- تکذيب نمودن خدا و پیغمبر ٢. تخلف نمودن از نماز ٣. دشمنی با علی عليه السلام.

- | | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ٢- مسند احمد، ج ٢، ص ١٤. | ٣- استيعاب، ج ٣، ص ١٤. |
| ٤- تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ١٥٥. | ٥- شرح نهج البلاغه، ج ٤، ص. |
| ٦- سنن نسائي، ج ٦، ص ٥٣٥، ح ١١٧٥٣. | ٧- خصائص العلوي، ص ١٤٣. |
| ٨- فرائد السمطين، ج ١، ص ١٣٣. | ٩- اصابه، ج ٤، ص ٤٦٨. |
| ١٠- حلیة الاولياء، ج ٤، ص ١٨٥. | ١١- تذكرة الخواص، ص ٣٥. |
| ١٢- مطالب السؤل، ص ٨٨. | ١٣- جامع الاصول، ج ٨، ص ٦٥٧، ح ٦٥٠٢. |
- ١٤- يا علي منافق تو را دوست نمی دارد مؤمن تو را دشمن نمی دارد- تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق دوست نمی دارد علی را منافق و دشمن نمی دارد او را مؤمن.
- ١٥- شرح نهج البلاغه، ج ٤، ص ٥٦.

النبي ﷺ قال له لا يبغضك الا منافق و لا يحبك الا مؤمن^(۱).

و نیز در خطبه امیر المؤمنین عليه السلام را نقل می نماید که فرمود: لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا علي ان يبغضني ما ابغضني و لو صببت الدنيا بجماتها على المنافق علي ان يحبني ما احبني و ذلك انه قضى فانقضى علي لسان النبي الامي ﷺ انه قال يا علي لا يبغضك مؤمن و لا يحبك منافق^(۲).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده، برای نمونه بمقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتیم ذکر نمودم.

اینک از آقایان محترم تمنا می کنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و جنگ با علی عليه السلام آیا جنگ با رسول خدا ﷺ نبوده؟ آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را به جنگ علی عليه السلام از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت؟! بدیهی است احدی نمی گوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی می باشد؛ محققاً روی بغض و عداوت بوده. آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها ذکر شد، رسول اکرم عليه السلام یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی عليه السلام چگونه خواهد بود؟! متمنی است بدون نظر حبّ و بغض از روی انصاف قضاوت به حق نماید.

عجبا! خبری بخاطر آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در موده سیم از موده القربی^(۳) از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم عليه السلام فرمود: ان الله قد عهد الي من خرج علي علي فهو كافر في النار^(۴).

۱- اتفاقی جمیع محدثین است در اخبار صحیحه ای که شکی در صحت آن نمی باشد که پیغمبر عليه السلام به علی عليه السلام فرمود: ((دشمن نمی دارد تو را مگر منافق و دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن.))

۲- ((اگر با این شمشیر خود بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد، هرگز مرا دشمن نمی دارد و اگر تمام دنیا را بدهم به منافق که مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نمی دارد و این همان است که بر زبان رسول خدا عليه السلام گذشت که فرمود دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق.))

۳- موده القربی، ص ۱۵.

۴- خداوند عهد نموده با من که بدانید هر کس خروج بر علی عليه السلام بنماید، کافر است و جایگاه او در آتش می باشد. (ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۷۸۹).

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر ﷺ بر علی ع خروج نمودی، عذر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد گفت: نسیت هذا الحديث يوم الجمل حتى ذكرتہ بالبصره؛ یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد.

شیخ: با چنین بیانی که خود می کنید، پس چه اشکالی بر ام المؤمنین -رضی الله عنها- دارید؟ بدیهی است آدمی مرکز سهو و نسیان می باشد.

داعی: ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائره حرب مشتعل بود، حدیث را فراموش نموده، ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله ﷺ منعش نمودند که حرکت بیجا مکن؛ زیرا مخالفت با علی ع مخالفت با پیغمبر ﷺ است، باز هم حدیث یادش نبود؟!

آیا مورخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند، یادآور نشدند که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «عایشه بترس از آن راهی که سگهای حوآب بر تو پارس نمایند!» وقتی عازم بصره بود، اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سگ ها اطراف محل او را گرفته، پارس نمودند، سؤال نمود: «اینجا کجا است؟» گفتند: «حوآب.» متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد. چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا به بصره رسید و آن فتنه عظیم را برپا نمود؟ آیا می توانید گفت، فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود؟!

آیا این دلیل، لکه بزرگی نبود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که به هیچ آبی پاک نخواهد شد؟ چه آنکه عالماً عامداً ترمّد امر خدا و پیغمبر نمود و فریب طلحه و زبیر را خورد و به جنگ خلیفه و وصی پیغمبر ﷺ رفت با آنکه خودش می گفت: «پیغمبر فرموده هر کس با علی ع جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است؟!»

آیا جنگ با امیر المؤمنین ع وصی و خلیفه پیغمبر ﷺ و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را اول کار خلافت فراهم نمودن، آزار پیغمبر نبوده؟ مگر نه در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم ﷺ فرمود: من آذی علیاً

فقد آذانی و من آذانی فقد آذى الله أيها الناس من آذى عليا بعث يوم القيمة يهوديا او نصرانيا^(۱).

کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست، پس چرا اعتراض به شیعیان می‌نمایید؟ آیا خونهای مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه پاک رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قتل زیاده از صد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند، که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند، به گردن مسیب و مؤسس جنگ نبوده است که علامه مسعودی در مروج الذهب^(۲) باین عبارت نوشته: فقتل منهم سبعون رجلا غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبورا من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلما فی الاسلام^(۳).

و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر^(۴) و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند. یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در چاپهای جدید کتب، علمای شما دست به تحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط می‌نمایند) و علمای اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمائید یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید؛ زیرا شیعیان نمی‌گویند، مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده، به خدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند! فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه می‌نمایید و روی قاعده

۱- کسی که اذیت نماید علی عَلِيًّا را مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده. ای گروه مردم، کسی که اذیت کند علی را در قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث گردد.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳- (غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند بکشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند.

۴- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۸۲.

حب الشیء یعمی و یصم،^(۱) وقایع مهمّه تاریخی را تطبیق با اخبار نمی نمائید و پیوسته حسن نظر اعمال و دفاع بی مورد نموده و توجهی بحقایق نمی نمائید و یا اگر می نمائید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را به طریقی تبرئه می نمائید که یضحک به الثکلی.^(۲)

ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه می نگرییم و اخبار وارده در کتب فریقین را تطبیق با وقایع نموده، کشف حقایق می نماییم. در موقع تطبیق هم هرکجا که دیدید بی جا و مخدوش و مغرضانه است، اعتراض منطقی نموده، قبول نفرمایید، خیلی هم ممنون خواهیم شد

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنها- بشر بوده است، معصوم نبوده، البته فریب خورده خطایی از او سر زده، روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورده، ولی بعد توبه نموده، خداوند هم از او گذشت فرمود.

داعی: اولاً اقرار نمودید که کبار صحابه خطا کار و فریبنده بودند، و حال آنکه از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند، پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هر یک مانند ستاره ای هستند که اقتدای بآنها اسباب هدایت می شود، بخودی خود باطل می گردد. ثانیاً فرمودید: ام المؤمنین عایشه توبه نمود؛ این معنا ادعای محض است. قیام و جنگ و کشتار مسلمین عند العموم ثابت، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتکاء نمی باشد.

ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر

ولی آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه جنساً آرام نبوده، حرکات بچه گانه مترادفی داشته که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده. به قول شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده، پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط

۱- (یعنی دوست داشتن چیزی، انسان را کور و کر می گرداند).

۲- عزیز از دست داده به آن میخندد).

رسول الله ﷺ آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر می نماید؟

نه همان فقط رسول خدا ﷺ را می رنجاند و می آزد و یا سوار شتر شده مانند زنان دوره جاهلیت، و بجنگ وصی و خلیفه پیغمبر ﷺ رفت، که بگوئیم با زندگان مخالفت و ضدیت داشته، بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر امام حسن علیه السلام گرفت؛ چنانچه اکابر علما و مورخین خودتان نوشته اند، مخصوصاً یوسف سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه ^(۱) و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در اثبات الوصية ^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ^(۳) نقلاً از ابو الفرج و یحیی بن الحسن صاحب کتاب النسب و محمد خواند شاه در روضة الصفا ^(۴) و واقدی و منوفی احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و ابن شحنه در روضة المناظر و ابو الفداء و دیگران در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آن حضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر شد با جماعتی از بنی امیه و غلامان آنها، سر راه بر جنازه بستند. گفتند: «نمی گذاریم امام حسن علیه السلام را پهلوی قبر پیغمبر دفن نمایند!» ابن عباس بروایت مسعودی گفت: «تعجب است عایشه از حال تو»، اما کفاک ان یقال یوم الجمل حتی یقال یوم البغل یوماً علی جمل یوماً علی بغل بارزه عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نور الله و الله متم نوره و لو کره المشرکون ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ^(۵).

و بعضی نوشتند به او فرمود: تجملت تبغلت و ان عشت تفيلت لك تسع من الثمن و فی الكل تصرفت ^(۶).

۱- تذکرة الخواص، ص ۱۹۳.

۲- اثبات الوصية، ص ۱۳۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸.

۴- روضة الصفا، ج ۲، ص ۸۴.

۵- آیا کفایت نمی کند تو را روز جمل (یعنی سوار شدی به میدان جنگ آمدی) تا اینکه بگویند مردم روز استر (یعنی سوار استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی). یک روز سوار بر شتر و یک روز سوار بر استر شده، حجاب رسول خدا ﷺ را پاره کردی تصمیم داری نور خدا را خاموش نمایی و حال آنکه خداوند نور خود را بحد کمال می رساند هرچند مکره طبع مشرکین باشد.

۶- گاهی سوار شتر و روزی سوار استر می شوی، اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی شد (کنایه از اینکه به جنگ خدا خواهی رفت) و حال آنکه تو از هشت یک فقط نه یکی داری و عدوانا تمام را تصرف کردی.

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند، حضرت امام حسین علیه السلام جلوگیری نمود، فرمود: «برادرم وصیت نموده، حاضر نیستم بقدر شاخ حجامتی در عقب جنازه من خون ریخته گردد.» فلذا بامر آن حضرت برگرداندند جنازه را و در بقیع دفن نمودند.

سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

اگر توبه عایشه صحت دارد و بر جنگ با امیر المؤمنین پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، سجده شکر به جای آورد؟! چنانچه ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخر شرح حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیین آورده: لما ان جاء عایشة قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدت ^(۱).

اگر واقعاً توبه نموده و پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، اظهار فرح و شادمانی نمود؟ چنانچه محمد بن جریر طبری ^(۲) در حوادث سال چهارم هجری تاریخ خود و ابو الفرج اصفهانی در آخر حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیین آورده اند: زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی به او داد، گفت:

فألقت عصاها واستقرت بها النوى كما قر عينا بالاياب المسافر
القای عصا، کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر می باشد که وقتی آدمی در مکان معینی قلبش آرام و فکرش آسوده شد، گفته می شود: القی عصاه (چنانچه مسکویه در تجارب الامم و دمیری در حیوة الحیوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر، آن بود که خواست بگوید از بابت علی علیه السلام خیالم فارغ و سینه ام باز و فکرم راحت شد؛ چون پیوسته انتظار هم چو خبری را داشتم، مانند کسی که انتظار مسافر خود را داشته باشد که با آمدن مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد!

پس من هم از شنیدن خبر مرگ علی علیه السلام چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم

۱- چون خبر قتل و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام به عایشه رسید سجده (شکر) نمود. (مقاتل الطالبیین، ص ۲۸).

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۲.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۳۰.

راحت شد! آنگاه از خبرآورنده سؤال کرد که چه کس او را به قتل رسانید. گفتند: عبد الرحمن بن ملجم مرادی از قبیله بنی مراد. فوری گفت:

فان یک نائیا فلقد نعاہ غلام لیس فی فیہ التراب

یعنی اگر علی علیه السلام دور از من است، خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب دختر ام سلمه حاضر بود، گفت: «آیا سزاوار است درباره علی علیه السلام این قسم خوش حالی کنی و چنین کلماتی بگوئی و اظهار فرح و شادمانی بنمایی؟» دید بد شد در جواب گفت: «به خود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی این طور گفتم؛ چنانچه باز این حالت بمن دست دهد و بازگو نمایم، مرا یادآور شوید تا نگویم!» خوب است آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسأله توبه حقیقت نداشته، بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است، و الا با اظهار فرح سجده شکر نمی نمود.

آقایان محترم، این اعمال را حمل بچه چیز می نمایید؟ آیا جز این است که ام المؤمنین زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته.

مطلب دیگری یاد آمد. شما آقایان انتقاد از شیعیان می نمایید؟ و با نظر بغضاء بآنها می نگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء خودتان نقل نموده اند، واگو می نمایند.

کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

اگر از این جهت هم شده، باید به ام المؤمنین عایشه خوش بین نباشید؛ چه آنکه عموم اکابر علمای و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱) و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامم^(۲) و

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۰.

۲- تذکرة الخواص، ص ۷۱.

ابن جریر^(۱) و ابن عساکر^(۲) و ابن اثیر^(۳) و دیگران از علمای و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی می کرد تا آنجا که فریاد می زد: اقتلوا نعثلاً قتله الله فقد كفر^(۴). ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفت: قتل عثمان مظلوما و الله لأطلبنّ بدمه فقوموا معی^(۵).

ابن ابی الحدید می نویسد: انّ عائشه كانت من اشدّ الناس على عثمان حتّى أنّها اخرجت ثوبا من ثياب رسول الله فنصبتة في منزلها و كانت تقول للدّاخلين اليها هذا ثوب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لم يبيل و عثمان قد ابلى سنّته^(۶). و نیز ابن ابی الحدید گوید: «وقتی در مکه خبر قتل عثمان به عایشه رسید گفت: ابعده الله ذلك بما قدّمت يداه و ما الله بظلام للعبيد»^(۷).

پس باید نظر پاک باشد؛ اگر بدبینی بمیان آمد، همه عیبی از آن بیرون می آید. آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان به آن حضرت بیعت نمودند، گفت: لوددت انّ السّماء انطبقت على الارض ان اتمّ هذا قتلوا ابن عفان مظلوماً^(۸).

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلویحاً ام المؤمنین عایشه را نمی رساند؟
شیخ: این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها -

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۶.
 ۲- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۲۶۱.
 ۳- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۸۷.
 ۴- بکشید این پیر خرفت (یعنی عثمان) را! خدا بکشد او را پس بتحقیق کافر شده است!
 ۵- عثمان مظلوم کشته شد! بخدا سوگند مطالبه خون او را می کنم! پس قیام کنید و مرا یاری نمایید.
 ۶- بدرستی که عایشه از همه مردم نسبت به عثمان دشمن تر بود تا آنجا که پیراهن رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خدا را در منزل خود آویخته و بواردین اظهار می کرد: «این پیراهن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که هنوز کهنه نگردیده و عثمان سنت آن حضرت را کهنه و از کار انداخت.» (شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۰).
 ۷- خداوند او را از رحمت خود دور گرداند به سبب کردار ناپسندیده ای که باختیار خود بیادگار گذارد! و خداوند کسی است که ظلم بر بندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کیفر کردار او است).
 ۸- اگر امر خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید، دوست می دارم که آسمان بزمین آید و جهان فانی گردد. (شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۰).

زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلم و ثابت است:

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین -رضی الله عنها- را فریب دادند و آن روز متوجه به مقام ولایت علی -کرم الله وجهه- نبوده؛ چنانچه خودش گفت: «فراموش نمودم و در بصره یادم آمد.»
ثانیاً توبه نمود؛ قطعاً خداوند از گذشته ها می گذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد می کند.

داعی: در موضوع توبه تکرار گفتار نمی کنم و نمی گویم خون آن همه مسلمانان بی گناه ریخته شده و هتک نوامیس گردیده و نهب اموال شده، چگونه بدون محاکمه می گذرد. صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است، ولی فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه.^(۱) علاوه، تا دم مرگ خود معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده. فلذا بنا بر آنچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند، وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دفن نمایید؛ چه آنکه خود می دانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ظاهر ساختم؛ چنانکه حاکم در مستدرک^(۲) و ابن قتیبه در معارف^(۳) و محمد بن یوسف زرنندی در کتاب اعلام بسیره النبی و ابن البیع نیشابوری و دیگران نقل نموده اند که عایشه بعد الله زبیر وصیت کرد: ادفنونی مع اخواتی بالبقیع فانی قد احدث امورا بعده^(۴). اما اینکه فرمودید: ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی عَلَيْهِ السَّلَام را در بصره یاد آورد و منع پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از آن کار به خاطر نداشت، اشتباه فرمودید. خوب است کتب معتبره اکابر علمای خودتان را ببینید تا باشتباه خود پی ببرید؛ مخصوصاً شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^(۵) را مطالعه فرمایید تا حقیقت بر شما کشف گردد. اینک برای روشن شدن مطلب ببعض از مندرجات آن کتاب اشاره

۱- خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و به عکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد، سخت ترین عقوبتها را در موقع نقت و سختی می کند.

۲- مستدرک، ج ۴، ص ۲۱۶.

۳- معارف ابن قتیبه، ص ۱۳۵.

۴- دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع؛ زیرا من بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایجاد و احداث امور نمودم.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۳-۳۲۴.

می نمایم:

نصایح ام سلمه به عایشه

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل می نماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج به مکه مشرف بود. وقتی شنید عایشه بخونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس، تظاهر به نقل مناقب علی علیه السلام می نمود. عایشه به ملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده با خود هم دست نموده بصره بروند.

ام سلمه فرمود: «تا دیروز آن همه دشنام بعثمان می دادی و مذمت می نمودی و او را نعتل می خواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی علیه السلام برخاسته ای؟ آیا از فضایل آن حضرت غافلیم؟ اگر یادت رفته من اینک یادآوری می نمایم.»

یادآوری نمودن ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه

«یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجره تو آمدم. در آن بین علی وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نجوی نمود و نجوی طول کشید. تو خواستی بر آن حضرت هجمه نمایی، من منعت کردم. گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گفتمی در هر نه روز یک روز نوبه من است. آن هم تو آمده ای و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مشغول نموده ای؟» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک در حالتی که صورت مبارکش سرخ شده بود به تو فرمود: ارجعی ورائک و الله لا یبغضه احد من اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الا و هو خارج من الایمان!^(۱) پس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: «بلی یادم هست!!»

ام سلمه فرمود: «یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو می دادی و من غذای حیس تهیه می نمودم، آن حضرت سر مبارک بلند نمود فرمود: «کدام یک از شما صاحب شتر گنهکارید که سگهای حوآب بر او پارس نمایند و بر

۱- برگردد به عقب بخدا قسم! احدی از اهل بیت من و نه غیر از آنها از مردم با علی علیه السلام دشمنی ننماید مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است. (شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۲).

روی پل صراط برو افتاده گردد؟» من دستم را از حیس برداشته، عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ پناه می برم به خدا و به رسول خدا ﷺ از این امر!» آنگاه دست بر پشت تو زده، فرمود: «بپرهیز از آنکه تو باشی آن کس که این عمل کند!» عایشه گفت: «بلی یادم هست!»

ام سلمه گفت: «یادت بیاورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر ﷺ بودیم، روزی علی عَلِيٍّ کفش های پیغمبر ﷺ را می دوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم، ناگاه پدرت ابی بکر به اتفاق عمر آمدند اجازه خواستند، من و تو رفتیم عقب پرده آنها نشستند. بعد از گفتگوی چندی گفتند: یا رسول الله انا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا من يستخلف علينا لیکون لنا بعدک مفرعا فقال لهما اما ائی قد أری مکانه و لو فعلت لتفرقتم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل عن هارون بن عمران فسکتا ثم خرجا ^(۱).

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم. من عرض کردم: یا رسول الله من کنت مستخلفه علیهم فقال خاصف النعل فنزلنا فلم نر احدا الا علیا فقلت یا رسول الله ما أری الا علیا فقال هو ذلک ^(۲).

عایشه گفت: «بلی یادم هست.» ام سلمه گفت: «پس بعد از اینکه این احادیث را می دانی کجا می روی؟» گفت: «برای اصلاح بین مردم می روم!»

پس آقایان تصدیق نمایند ام المؤمنین عایشه فریب نخورده، بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده، با آنکه ام سلمه باو یادآوری نمود احادیث رسول الله ﷺ را، مع ذلک متنبّه نگردید با اقرار به مقام حقیقت

۱- ما حصل معنی آن که عرض کردند: «ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم. فلماذا تمنا داریم ما را تعلیم دهید و بفرمایید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما می باشد که بعد از شما مفرع و پناهگاه ما باشد.» حضرت به آن دو (ابو بکر و عمر) فرمود: «من مقام و مرتبه و مکان او را می شناسیم (یعنی جانشین خود را) ولی (فعلا) اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم، از اطراف او متفرق می شوید؛ همچنان که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند.» پس ساکت گردیده بیرون رفتند. (شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۲).

۲- چه کسی بر آنها خلیفه می باشد؟ فرمود: «آن کس که نعلین مرا پاره دوزی می کند.» پس از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم، دیدیم جز علی عَلِيٍّ کسی نبود. پس عرض کردم: «یا رسول الله ﷺ غیر از علی عَلِيٍّ کسی را نمی بینم» فرمود: «همان (علی عَلِيٍّ) خلیفه است.»

امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن فتنه بزرگ را برپا کرد که منجر بریختن خون مسلمانان بسیار گردید!!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجه است بر اثبات امامت و خلافت آن حضرت که وقتی ام سلمه عرض می کند: یا رسول الله ﷺ کیست آن کسی که او را خلیفه قرار می دهی بعد از خود فرمود: دوزنده نعلین من و آن جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبوده است.

گناه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادت‌تی قرار نمی گیرند و با دوربین حقیقت وقایع مهمه چهارده قرن قبل را می نگرند و بدون حب و بغض از آیات قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علمای فریقین نوشته شده است، استفاده نموده و قضاوت بحق می نمایند.

به همین جهت معتقدند باینکه و لو به صورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی علیه السلام زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته، ولی این عقب ماندگی، افضلیت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد.

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیده که ابی بکر (با دسایس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار، خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه السلام ظاهراً مسندنشین خلافت گردیدند!! ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند؛ یعنی عده ای از هم دستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را به گردن آنها انداختند. ولی مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

شیخ: بی لطفی می فرمایید! هیچ تفاوتی بین آنها نبوده. همان مردمی که خلفای ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان - رضی الله عنهم - را به مقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند، علی - کرم الله وجهه - را هم همان اشخاص به خلافت نصب نمودند.

اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است

داعی: تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است:

اولاً اشاره به اجماع فرمودید. بی لطفی می نمائید که تجدید مطلب می کنید؛ زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شبهای قبل کاملاً بعرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلافت هیچ یک از خلفا در ابتدای امر واقع نشد (مراجعه شود به جلسه هفتم همین کتاب).

دلایل دیگر بر بطلان اجماع

ثانیاً اگر اتکای شما به دلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای امت ثابت شرعی می دانید، علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا می رود، امت جمع شوند یا به اصطلاح امروزی ها، مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند. اجماع عموم (یا به قول شما) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتفافی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم می شود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.

و البته تصدیق می فرمایید چنین اجماعی ابداً برای هیچ یک از خلفای در اسلام واقع نشده، حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند) برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد؛ زیرا خلافت عمر به اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنص خلیفه ابی بکر بوده است. اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است، چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراء عمومی مراجعه نمودند؟

شیخ: بدیهی است چون ابی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود، قول خلیفه اول بتنهائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم؛ بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آرا امت در تعیین خلیفه بعدی نیست؛ بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد. لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع عمر را بخلافت برقرار نموده، خلیفه ثابت پیغمبر شد!

داعی: اولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (به عقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و می گویند وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نصّ او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت می کند، چرا این حق را از پیغمبر ﷺ ثابت النبوه که هادی بشر بوده است، ساقط نمودید؟

و چرا آن همه نصوص عالیّه واضحه ای را که صراحتاً و کنایتاً رسول اکرم ﷺ در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر علی ع نمود و در کتب معتبره خودتان پر است (و ما هم در شبهای قبل بیعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نصّ صریح در حدیث امّ سلمه به عرضتان رسید) نادیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر یک تأویلات بارده نمودید، مانند تأویل و تغییر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده؛ واقعاً جای تعجب است که روی چه اصل می فرمایید، قول ابی بکر در تعیین عمر بخلافت سندیت دارد، ولی قول رسول خدا ﷺ سندیت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات بارده می نمایید!

ثانیاً از کجا و بچه دلیل می فرمایید، خلیفه اول که به اجماع معین شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید؟ آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است. ثالثاً می گویند: خلیفه اول که به اجماع معین شد، در تعیین خلفای بعدی دیگر احتیاج به اجماع نمی باشد؛ همان خلیفه منصوب از جانب خلق، حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت می کند!

اعتراض بر مجلس شورا

اگر امر چنین است، پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد؟ بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد؛ عمر تعیین خلیفه نکرد؛ امر را بشورای شش نفری واگذار نمود! معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست! می دانید دلایل که اختلاف پیدا کرد، اصل موضوع از بین می رود.

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت، اجماع امت است و جمیع امت باید جمع

شوند و اتفاقاً رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد)، پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند؟ و اگر اجماع را در خلافت اولی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند، پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر بر خلاف رویه ابی بکر، تعیین خلیفه را به شورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آن هم چه مجلس شورایی که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده؛ عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد)، خلیفه عمر خود معین نمود.

اعتراض بر حکمیت عبد الرحمن بن عوف

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبد الرحمن بن عوف قرار داد!

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی، عبد الرحمن را آن قدر شاخصیت داد (جز آنکه خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد) که در دستور خود گفت: «هر طرفی که عبد الرحمن است حق است و با هر کس عبد الرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند!» وقتی

خوب دقت کنیم، می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده، منتها به صورت شورا در آورد!

و به قول امروزی ها، قانون دمکراسی بکلی بر خلاف این رویه و رفتار می باشد.

واقعاً جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم ﷺ مکرراً فرموده که شبهای قبل هم با سلسله اسناد ذکر

نمودم که: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ** ^(۱).

و نیز فرمود: **هَذَا عَلِيٌّ فَارُوقُ هَذِهِ الْأَمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ** ^(۲).

۱- عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَحَقِّ وَ حَقٌّ بِأَعْيُنِ الْعَالَمِينَ مَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (یعنی هر راهی علی علیه السلام برود آن راه حق است).

۲- این علی علیه السلام فاروق این امت است که جدایی می اندازد میان حق و باطل.

چنانکه حاکم در مستدرک^(۱) و حافظ ابو نعیم در حلیه^(۲) و طبرانی در الکبیر^(۳) و ابن عساکر در تاریخ^(۴) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۵) و محبّ الدین طبری در ریاض النضره^(۶) و حموینی در فرائد^(۷) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۸) و سیوطی در درّ المنثور^(۹) از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

ستكون بعدی فتنة فاذا كان ذاك فالزموا عليّ بن ابي طالب فانه اول من يصفحنى يوم القيمة و هو الصديق الاكبر و هو فاروق هذه الامه يفرق بين الحق و الباطل و هو يعسوب المؤمنين^(۱۰).

و در حدیث معروف عمّار یاسر است که با سلسله اسناد در لیالی ماضیه مفصلاً عرض نمودم که آن حضرت به عمّار فرمود:

ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس یا عمّار. علیّ لا یردک عن هدی و لا یدلک علی ردی یا عمّار طاعه علیّ طاعتی و طاعتی طاعه الله^(۱۱).

۱- مستدرک، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳- المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹.

۵- کفایة الطالب، ص ۱۸۷.

۷- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۰، ح ۱۰۲ و ۱۰۳.

۹- در المنثور، ج ۶، ص ۳۲۷.

۲- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۴- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱.

۶- ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۵۵.

۸- شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۱۵۷.

۱۰- زود است بعد از من فتنه ای برپا شود! در آن موقع بر شما لازم است التزام رکاب علیّ علیه السلام را اختیار نمایید؛ زیرا او اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید. او راست گو و فاروق این امت می باشد که تفریق می نماید بین حق و باطل؛ او است پادشاه مؤمنین.

۱۱- اگر تمام مردم به راهی می روند و علیّ علیه السلام به راه دیگر، پس راهی را برو که علیّ علیه السلام می رود و بی نیاز شواز مردم! ای عمار، علیّ علیه السلام تو را از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید! ای عمار، اطاعت علیّ علیه السلام اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است.

ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

آنگاه بر خلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه عمر، علی علیه السلام را در شورا می گذارد تحت امر و فرمان عبد الرحمن!

آیا می شود بآن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه را بر کنار و حق رأی آنها را در امر خلافت ساقط نمود، بس نبود، در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی علیه السلام وارد آوردند و اهانت بزرگی به آن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبد الرحمن قرار دادند!

آقایان محترم، منصفانه قضاوت نمایید مراجعه کنید بکتب رجال از قبیل استیعاب و اصابه و حلیه الاولیاء و امثال آنها، حالات علی علیه السلام را با عبد الرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید، ببینید عبد الرحمن لیاقت مقام حکمیت را داشته یا مولانا امیر المؤمنین علیه السلام؟ آنگاه پی ببرید به حق کشی هایی که روی دسته بندی های سیاسی به کار رفته و مقصود از آن بازی ها پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است!

خلاصه کلام، اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت، مجلس شوری لازم است، پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟

و تعجب است که در خلافت خلفای اربعه (راشدین) (ابی بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) چهار قسم عمل شده؛ آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل به خواه حق بوده، تصدیق نمایید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آید و با نظر انصاف و عمیقانه به حقایق بنگرید، تصدیق خواهید نمود، حقیقت غیر از آن است که ظاهراً جریان پیدا نموده.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدای

شیخ: چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (به قول شما) در او تعمق بیشتری نمود، خلافت علی - کرم الله وجهه - هم متزلزل می شود، برای آنکه همان اجماعی که خلفای قبل (ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را به خلافت

نصب و تقویت نمودند، علی -کرم الله وجهه- را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند.
داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح می باشد که نصوص قبلی از رسول خدا ﷺ در کار نبوده، و حال آنکه خلافت علی علیه السلام مربوط به اجماع امت نبوده، بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر ﷺ بوده.

خلافت علی علیه السلام منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده

و اگر آن حضرت زیر بار خلافت، رفت نه از جهت اجماع و اجتماع مردم بود، بلکه از جهت استرداد حق بود؛ زیرا هر ذی حقی که حقی را غصب نمایند، و لو سال ها بگذرد، هر وقت فرصتی به دست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفتن حق خود را بگیرد. فلذا آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید، صفحات جراید و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمایید. دلایل و نصوص خلافت را که ما در لیالی ماضیه یادآور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آن حضرت به مقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده، بلکه از جهت نصوص رسول الله ﷺ با آیات قرآنی و استرداد حق بوده.

شما نمی توانید یک خبر متفق علیه بیاورید که رسول اکرم ﷺ فرموده باشد، ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من اند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد.

ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موجود است که علی علیه السلام را به خلافت و وصایت معرفی فرموده که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه بعرضتان رسید.

شیخ: در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود: ابی بکر خلیفه من است.

داعی: گویا فراموش فرمودید، دلایل شبهای قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم. امشب هم شما را بلاجواب نمی گذاریم. شیخ مجد الدین فیروزآبادی

صاحب قاموس اللغة در کتاب سفر السعاده گوید: انّ ما ورد في فضائل ابي بكر فهي من المفتریات التي يشهد بديهه العقل بكذبها^(۱).

خلافت علی عليه السلام به اجماع نزدیک تر بود

علاوه بر اینها، اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت، برای هیچ یک از خلفای راشدین (از ابی بکر و عمر و عثمان و علی عليه السلام) و خلفای اموی و عباسی، اجماعی واقع نشد که تمام امت جمع گردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت اجتماع نمایند و متفقاً رأی بخلافت آنها بدهند، ولی بر حسب ظاهر، اگر به خلافت مولانا امیر المؤمنین عليه السلام بنگریم، می بینیم به اجماع نزدیک تر بود تا خلفای قبل و بعد؛ زیرا مورخین از علمای خودتان نوشته اند در خلافت ابی بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیده قبرکن معروف به جراح وارد بودند. بعد عده ای از قبیله اوس روی لجاجت و از جهت مخالفت با قبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندید امارت نموده بودند، بیعت نمودند و بعد به مرور، بعضی به تهدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی به تطمیع، بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا به آخر تبعیت از خلافت نمودند.

و اما خلافت عمر، فقط بدستور ابی بکر تنها بر قرار شد. اجماعی و اخذ آراء عمومی ابدأ در کار نبود بلکه خلافت سلطنت مآبانه انجام شد!

و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (دیکتاتوری) که عمر دستور داد، بر مسند خلافت نشست!! و اما در طریقه خلافت علی عليه السلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهت دادخواهی به دربار خلافت به مدینه آمده، اجماع بزرگی تشکیل داده بودند، شرکت نمودند و به اصرار همه آنها، آن حضرت بر مسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

نواب: قبله صاحب! اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین

۱- آنچه در فضائل ابی بکر نقل گردیده، از مفتریاتی است که بديهه عقل، گواهی بدروغ آنها می دهد. (اللالی الموضوعة، ج ۱، ص ۱۸۶-

خلافت بوده؟

داعی: خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت بر قرار بود، بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبایل، جهت عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائر ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مروان و دیگران که نزدیک به مقام خلافت بودند، به دربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند، به واسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن به نصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه، منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه به اتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند، به حالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آن حضرت را بالتماس و اصرار به مسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت، برای هیچ یک از خلفای ثلاث قبل از آن حضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه باتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یک فرد شاخصی بکشند و او را به خلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آن حضرت واقع شد، ما آن را دلیل خلافت برای آن حضرت نمی دانیم، بلکه دلیل ما بر خلافت آن حضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، مطابق سیره تمام انبیا که به امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین می نمودند.

ثالثاً فرمودید: بین امیر المؤمنین علی علیه السلام و سایر خلفا تفاوتی نبوده است. نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی علیه السلام و خلفا، بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی علیه السلام متمایز از سایر خلفا بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام داشته و به همین جهت متمایز از سایر خلفا بوده، آن است که آنها خلفای منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند، ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. بدیهی است

تعیین شده خدا و پیغمبر ﷺ حقاً ممتاز از تعیین شده خلق است. هر عاقلی می داند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفا و جمیع امت ممتاز می نماید، مقام علم و فضل و شرف و تقوای آن حضرت است که به اتفاق جمیع علمای امت (به استثناء عدّه قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است)، علی علیه السلام بعد از پیغمبر ﷺ اعلم و افضل و اقضی و اشرف و اتقای از همه امت بوده؛ چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شبهای گذشته از کتب معتبره خودتان نقل نمودم، با تأییدات قرآن مجید. اینک هم باز خبری در یادم آمد که در شب های قبل نگفتم، از برای شما می خوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند^(۱) و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب^(۲) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی^(۳) و حافظ ابو بکر بیهقی شافعی در سنن^(۴) خود و غیر آنها از رسول اکرم ﷺ مکرراً با الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود: علی علیه السلام اعلمکم و افضلکم و اقضاکم و الرادّ علیہ کالرادّ علیّ و الرادّ علیّ کالرادّ علی الله و هو علی حدّ الشکر بالله^(۵).

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه^(۶) نوشته است: «قول به تفضیل امیر المؤمنین علی علیه السلام قولی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق باین معنی نموده اند.»

(چون صدای اذان اعلام نماز عشا برخاست، آقایان برای نماز برخاستند. پس

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰ و ص ۱۵۴.

۲- مناقب، ص ۸۲، ح ۷۶، ص ۳۱۰، ح ۳۰۷.

۳- مودة القربی، مودة سوم.

۴- سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۲۳.

۵- علی علیه السلام اعلم و افضل و اقضای از همه شما می باشد. رد بر حکم و گفتار و رای علی علیه السلام رد بر من است و رد بر من، رد بر خداست و رد بر خدا، در حد شرک بخداست.

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۱۴-۱۸۸.

از ادای فریضه و صرف چای داعی افتتاح کلام نمودم).

اشاره به رؤس فضایل و کمالات

داعی: آقایان شما که مشغول نماز بودید، داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم بموضوعی بر خوردم که اینک به طریق سؤال طرح می نمایم.

بفرمایید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم می نماید در نظر شما بچه چیز است؟
شیخ: (بعد از قدری سکوت): البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است، ولی در درجه اولی که می توان رؤس فضایل و کمالات شمرد، بعد از ایمان به خدا و رسول ﷺ سه چیز را می توان به شمار آورد:

۱. نسب و نژاد پاک؛

۲. علم و دانش؛

۳. تقوی و پرهیزکاری.

داعی: احسن الله لكم الاجر! ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رؤس فضایل و کمالات انتخاب فرمودید، وارد بحث می شویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفا و غیرهم دارای یک خصایصی بودند، ولی هر یک از آنها که جامع این خصایص عالیه و امّات فضایل بودند، روی قواعد عقلیه و نقلیه حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصایص ثلاثه، مولانا امیر المؤمنین عليه السلام پرچم دار سیادت و سعادت بوده، تصدیق نمایید که با نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن بزرگوار اولی به امر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده، مگر بدسیسه بازی های سیاسی (که به عقیده ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه)^(۱) نامش را مصلحت گذاردند.

در نسب پاک علی عليه السلام

اولاً در موضوع نسب و نژاد، مسلم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۹.

احدی به شرافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نمی رسد و به قدری نسب و نژاد آن حضرت پاک و درخشنده و تابان می باشد که عقول عقلا را محو و حیران نموده، حتی متعصبین از اکابر علمای خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی گویند: ما محو و حیرانیم در کلمات علی - کرم الله وجهه - که می فرماید: **نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد** ^(۱).

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن به مقام خلافت ظاهری فرمود: لا يقاس بآل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من هذه الامه احد و لا يسوئى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدأ هم اساس الدين و عماد اليقين اليهم يفىء الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولايه و فيهم الوصيه و الوراثه الآن اذ رجع الحق الى اهله و نقل الى منتقله ^(۲).

این بیانات آن حضرت دلالت کامله بر اولویّت و حق تقدم خلافت آن حضرت و خاندان جلیل آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارد.

این جملات نه کلام خود آن حضرت است، بلکه مخالفین هم تصدیق این معنا را داشته اند؛ چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در موده هفتم از موده القریبی از ابی وائل از عبد الله بن عمر نقل می کند که گفت: «در وقت شماره اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، ما گفتیم ابی بکر و عمر و عثمان. مردی گفت: «پس نام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چه شد؟ گفت: علی من اهل البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فی درجته» ^(۳).

و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل می کند که گفت: شنیدم از عبد الله بن

۱- ماییم اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که احدی را نتوان قیاس به ما نمود. (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۴).

۲- احدی از این امت با آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طرف مقایسه نبوده اند و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش معارف علوم ایشان بهره مندند، با آنان برابر نمی شوند. آنان اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند. دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می شوند و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آیات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق ایشانست و بس؛ و درباره آنان وصیت (رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است، در این هنگام حق بسوی اهله برگشته و بجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

۳- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از اهل بیت (پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است) که احدی را مقایسه با او نتوان نمود. او با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و در درجه آن حضرت است. (موده القریبی، موده هفتم).

حنبل که گفت: سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه او گفت: «ابی بکر و عمر و عثمان.» پس گفتم: «بابا علی بن ابی طالب علیه السلام کجا است؟» گفت: هو من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء^(۱).
عجب تر آنکه نسب علی علیه السلام دو جنبه دارد: نورانی و جسمانی و از این حیث بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت منحصر به فرد بوده است.

در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت، حق تقدم با امیر المؤمنین علیه السلام است؛ چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام أحمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب با عظمت مسند^(۲) و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی^(۳) و ابن مغزلی شافعی در مناقب^(۴) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول^(۵) نقل می نمایند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه^(۶).

و میر سید علی همدانی فقیه شافعی مودة هشتم از مودة القربی را اختصاص به همین موضوع داده، به این عبارت: المودة الثامنة فی ان رسول الله و علیا من نور واحد اعطی علی من الخصال ما لم یعط احد من العالمین^(۷).

۱- علی علیه السلام از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله است) که نتوان با او مقایسه نمود ابی بکر و عمر و عثمان را.

۲- مسند احمد، (فضائل احمد، ج ۲، ص ۶۶۲).

۳- مودة القربی، ص ۲۶.

۴- مناقب بن مغزلی، ص ۹۱.

۵- مطالب السؤل، ص ۳۰.

۶- من و علی علیه السلام نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی، قبل از اینکه خلق کند آدم را به چهارده هزار سال؛ پس چون خلق فرمود آدم را خدای متعال، ما را که آن نور بودیم، در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی علیه السلام خلافت را ظاهر ساخت.

۷- مودت هشتم در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی از یک نور بودند و داده شده است به علی علیه السلام از خصال آنچه باحدی از عالمیان داده نشده است.

از جمله اخباری که در این موده نقل نموده و ابن مغازلی شافعی هم متعرض است، از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم ﷺ فرمود:

خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الوصیة.

در خبر دیگر بعد از این خبر می نویسد، خطاب به علی علیه السلام نموده فرمود: ففی النبوة و الرسالة و فیک الوصیة و الامامة یا علی^(۱).

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۲) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱ ینابیع الموده^(۳) از جمع الفوائد و مناقب ابن مغازلی شافعی و فردوس^(۴) دیلمی و فرائد السمطین^(۵) حموی و مناقب خوارزمی^(۶) به مختصر اختلافی در ألفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را قبل از خلقت خلائق به هزاران سال نقل می نمایند و اینکه هر دو یک نور بودند تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدند؛ قسمتی در صلب عبد الله قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آمد و نصف دیگر در صلب ابو طالب رفت، علی علیه السلام به وجود آمد. محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای نبوت و رسالت و علی علیه السلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند؛ چنانچه بیان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است در جمله اخبار وارده.

و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب^(۸) و فصل

۱- من و علی علیه السلام از یک نور خلق شدیم قبل از اینکه خلق شود عالم به چهار هزار سال. پس از آنکه آدم را خلق نمود خدای متعال، آن نور را در صلب او قرار داد، پیوسته با هم بودیم تا آنکه از هم جدا شدیم در صلب عبد المطلب؛ پس در من نبوت و در علی علیه السلام وصایت را قرار داد. پس در من نبوت و رسالت و در تو یا علی وصیت و امامت را قرار داد. (مناقب ابن مغازلی، ص ۹۱).

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۱۷.

۳- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۸۷۵، باب ۵۶.

۴- مناقب ابن مغازلی، ص ۹۱.

۵- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۴۳، ح ۷.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۵، ح ۱۷۰.

چهارم مقتل الحسين^(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۲) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۳) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۸۷ کفایت الطالب^(۴) پنج خبر مسنداً از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی به اسناد خود نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «من و علی از یک نور خلق شدیم و با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم» و بعضی از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و پرفائده می باشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خودداری می نمایم (کسانی که طالب اند به آن کتاب مراجعه نمایند).
 اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجلس فرموده و روایت هر یک بعبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد؛ چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم می شود.

در نسب جسمانی علی عليه السلام

و اما از جنبه جسمانی هم ابا و اماً دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن حضرت است.

آبا و اجداد آن حضرت، بر خلاف دیگران، تا به آدم ابو البشر همگی موحد و خداپرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است؛ از این قرار:

۱. بن ابی طالب ۲. بن عبد المطلب ۳. بن هاشم ۴. بن عبد مناف ۵. بن قصی ۶. بن کلاب ۷. بن مره ۸. بن کعب ۹. بن لوی ۱۰. بن غالب ۱۱. بن فهر ۱۲. بن مالک ۱۳. بن نضر ۱۴. بن کنانه ۱۵. بن خزیمه ۱۶. بن مدرکه ۱۷. بن الیاس ۱۸. بن مضر ۱۹. بن نزار ۲۰. بن معد ۲۱. بن عدنان ۲۲. بن اد ۲۳. بن ادد ۲۴. بن الیسع ۲۵. بن الهمیس ۲۶. بن بنت ۲۷. بن سلامان ۲۸. بن حمل ۲۹. بن قیدار ۳۰. بن اسماعیل ۳۱. بن ابراهیم خلیل الله ۳۲. بن تارخ ۳۳. بن تاحور ۳۴. بن شاروع

۱- مقتل الحسين، ص ۸۴، ح ۳۸.

۲- تذکره الخواص، ص ۵۰.

۳- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۷۳.

۴- کفایة الطالب، ص ۳۱۵، باب ۸۷.

۳۵. بن ابرغو ۳۶. بن تالغ ۳۷. بن عابر ۳۸. بن شالح ۳۹. بن ارفخشذ ۴۰. بن سام ۴۱. بن نوح ۴۲. بن لمک ۴۳. بن متوشلخ ۴۴. بن اخنوخ ۴۵. بن یارد ۴۶. بن مهلائل ۴۷. بن قینان ۴۸. بن انوش ۴۹. بن شیث ۵۰. بن آدم ابی البشر علیه السلام. (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد)

شیخ: اینکه فرمودید: آبا و اجداد علی - کرم الله وجهه - تا بآدم ابو البشر همگی موحد بودند، ظاهراً اشتباه فرمودید. امر چنین نیست. ما هم مأمور به ظاهر هستیم. برای آنکه می بینیم در آبای آن بزرگوار، مشرکین و بت پرستان بودند؛ از قبیل آزر پدر ابراهیم خلیل علیه السلام که به تصریح آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرًا أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أُرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^(۱).

اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام که آزر بوده و جواب آن

داعی: این بیان بدون تعمق و تفکر شما، جز تبعیت از اسلاف روی عادت، چیز دیگری به نظر داعی نمی رسد؛ زیرا که ما می بینیم که اسلاف و اقران شما، برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسبت آنها قطعاً به شرک و کفر می رسد، پاک کرده باشند، یعنی این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نقص ندانند، راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود مشرکی وارد، و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به شرک و کفر منتهی نمایند تا اسلاف و شیوخ خود را از این نقص مبرا سازند!

واقعاً جای بسی تأسف است چنین اعمال غرض ها از مردمان دانشمند و فهمیده، که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و وداد به اولیای خود، به چیز دیگر نتوان حمل نمود. و شما هم روی عادت، تبعیت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واگو می نمایید!!

و حال آنکه خود می دانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت

۱- یاد کن وقتی را که ابراهیم پیدرش آزر (عمو یا شوهر مادر و مربی او که عرب بر آنها اطلاق پدر کند) گفت: «آیا بت ها را به خدایی اختیار کرده ای؟ و من راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم. (آیه ۷۴، سوره انعام.

ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ: شما اجتهاد مقابل نص می نمایید. عقاید و نظریه علمای اُنساب را مقابل قرآن می آورید، با اینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی: ما هیچ گاه اجتهاد مقابل نص نمی نماییم، بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن به حقایق قرآن، لذا قدری دقت و امعان نظر بیشتری می نماییم به راهنمایی اهل بیت و عترت رسول الله ﷺ که عدل قرآن و مبیین آن هستند، می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است؛ چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب می کنند.

و درباره آزر دو قول است: یکی آنکه عموی حضرت ابراهیم ﷺ بوده، و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده، بعد از مردن برادرش تاریخ - پدر حضرت ابراهیم ﷺ - مادر آن حضرت را گرفت. فلذا از دو جهت حضرت ابراهیم ﷺ او را پدر خطاب می فرمودند: یکی از جهت عمو بودن و دیگر آنکه شوهر مادر آن حضرت بوده و تا دم مرگ او را پدر می خوانده.

شیخ: ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم، مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعی: به این محکمی صحبت فرمایید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتتان متزلزل گردد؛ چه آنکه در خود آیات قرآن مجید، نظایری هست که روی قواعد عرف معمول بیان گردیده که از جمله آنها آیه ۳۳ سوره ۲ (بقره) می باشد که شاهد بر عرض دعاگو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾^(۱).

۱- جناب یعقوب به فرزندان خود گفت: «شما پس از مرگ من کرا می پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است.»

شاهد مقصود از این آیه شریفه، کلمه اسماعیل است؛ برای آنکه به شهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحاق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او؛ ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را اب خطاب می کردند، او را پدر می خواند؛ چون فرزندان یعقوب علیه السلام عرفاً عمو را پدر می خواندند، لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند. خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده. روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السلام عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر می خوانده، در قرآن هم عرفاً او را پدر خوانده، والا به دلیل تاریخ و علم ضابط انساب، مسلم است که پدر حضرت ابراهیم علیه السلام تارخ بوده نه آزر.

در اباء و امهات پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرک نبوده بلکه همگی مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در اباء و اجداد پیغمبر مشرک و کافر نبوده، آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء) است که می فرماید: ﴿وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده و دیگران از علمای شما از ابن عباس (حبر امت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند در معنای آیه شریفه صلی الله علیه و آله که تقلبه من اصلاب الموحدين نبی الی نبی حتی اخرجہ من صلب ابيه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم^(۱).

و از جمله دلایل، حدیث مشهوری است که همه علمای شما نقل نموده اند حتی امام ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر^(۲) خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده^(۳) از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهبطنی اللہ الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینه و قذف بی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل اللہ ینقلنی من الاصلاب الکریمه الی الارحام الطاهره حتی اخرجنی من بین ابوین لم ینتقیا علی سفاح قط^(۴).

۱- می گردانید پیغمبر را از اصلاب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه به زنا.

۲- تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۱۸۴. ۳- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۱، باب ۲، ح ۱۳.

۲- خداوند مرا فرود آورد بسوی زمین در صلب آدم و قرار داد مرا در صلب نوح علیه السلام در کشتی و انداخت مرا در صلب ابراهیم علیه السلام و بیوسته نقل داد مرا از اصلاب کریمه به سوی رحمهای طاهره پاکیزه تا آنکه بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکردند یکدیگر را هرگز به زنا - آلوده نگردانید مرا به آلودگیهای جاهلیت.

و در خبر دیگر فرموده است: لم یدنسنی بدنس الجاهلیّه.^(۱)

و نیز در همان باب از کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریت احمر شیخ عبد القادر از علاء الدوله سمنانی حدیث مفصلی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند، که از رسول اکرم ﷺ سؤال از اول ما خلق الله نموده، حضرت جواب هایی می دهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا آخر حدیث که می فرماید: و هكذا ينقل الله نوری من طیب الی طیب و من طاهر الی طاهر الی ان اوصله الله الی صلب ابی، عبد الله بن عبد المطلب و منه اوصله الله الی رحم امی آمنه ثم اخرجنی الی الدنيا فجعلنی سیّد المرسلین و خاتم التبیین^(۲).

اینکه می فرماید: از طیب بسوی طیب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده می شدم، می رساند که در آباء و اجداد آن حضرت کافری نبوده؛ چه آنکه به حکم قرآن مجید که می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾، هر کافر و مشرکی نجس است. پس وقتی فرمود: لم ازل انقل من اصلاّب الطاهرين الی ارحام الطاهرات؛ یعنی پیوسته از اصلاّب طاهرين به سوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل می شدم، ثابت می کند که چون مشرکین نجسند، پس آبا و اجداد آن حضرت مشرک نبودند.

و نیز در همان باب ۲ ینابیع نقلاً از کبیر از ابن عباس نقل می کند که آن حضرت فرمود: ما ولدنی فی سفاح الجاهلیّه شیء و ما ولدنی الا نکاح کنکاح الاسلام^(۳).

آیا خطبه صد و پنجم نهج البلاغه را مطالعه نموده اید که مولی الموحدين امیر المؤمنین عليه السلام در وصف آباء رسول الله ﷺ چنین فرموده: فاستودعهم فی افضل

۱- به جاهلیت هرگز آلوده نشد.

۲- و همچنین نقل داد خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر پاک و پاکیزه به سوی پاک و پاکیزه. تا آنکه واصل نمود بصلب پدرم عبد الله و از او به رحم مادرم آمنه، پس بیرون آورد مرا بسوی دنیا و قرار داد مرا سید و آقای انبیاء و رسل و خاتم بر همه. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۵۸، ح ۸، باب ۲).

۳- من بوجود نیامدم به زناهای زمان جاهلیت، بلکه بوجود آمدم در اثر عقد و نکاح صحیح مانند عقد و نکاح در شریعت اسلام. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۸).

مستودع و اقرهم فی خیر مستقرّ تناسختهم کرایم الاصلاب الی مطهّرات الارحام کلّما مضی سلف قام منهم بدین الله خلف حتّی افضت کرامه الله سبحانه الی محمد ﷺ فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعزّ الأرومات مغرسا من شجره الّتی صدع منها انبیائه و انتخب منها امنائه^(۱).

اگر بخواهم از این قبیل دلایل برای شما بیاورم، تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم. گمان می کنم برای اثبات مقصود آن هم در مقابل آقایان با انصاف، کافی باشد که بدانند آبا و اجداد پیغمبر ﷺ تا به آدم ابو البشر ﷺ همگی مؤمن و موحد بوده اند. بدیهی است اهل البیت ادری بما فی البیت؛ اهل بیت طهارت و خاندان رسالت ﷺ آگاه ترند بحالات پدران از دیگران.

پس از اینکه ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر ﷺ همگی مؤمن و موحد بوده اند، به خودی خود ثابت است که آبا و اجداد علی ﷺ هم همگی مؤمن و موحد بوده اند؛ برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباری که علمای خودتان (علاوه بر تواتر در اخبار شیعه) نقل نموده اند که محمد و علی ﷺ یک نور بوده اند و در جمیع اصلاب و ارحام پاک و پاکیزه با هم بوده اند تا در صلب جناب عبدالمطلب از هم جدا گردیدند. در عالم نورانیت و جسمانیت با هم بودند، هر جا رسول خدا ﷺ بوده علی ﷺ هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی حکم می کند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک و پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است به رسول الله ﷺ اولاً و احق به مقام خلافت بوده است).

شیخ: اگر راه حلّی درباره آزر و تارخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء و اجداد رسول خدا ﷺ نموده اید، ولی چنین ثبوتی درباره علی -کرم الله وجهه-

۱- امانت نهاد خدای تعالی (انبیا را) در فاضل ترین موضع امانت که اصلاب آبی کرام ایشان است و قرار داد ایشان را در بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است؛ نقل کرد ایشان را از اصلاب پدران بزرگوار به رحم های پاک و پاکیزه مادران. هر بار سلفی از آنها گذشته، یعنی از دنیا رفت، خلفی از ایشان برخاست به اقامت دین خدا تا آنکه کرامت پروردگار که منصب نبوت است، رسید به محمد ﷺ پس بیرون آورد آن حضرت را از بهترین معدن ها از روییدن که آن طینت طیب و پاک نبوت است و عزیزترین اضل ها از روی نشانندن که آن ماده پاکیزه ای که مستعد رسالت است درختی که شکافته و هویدا کرده است، از آن شجره طیبه پیغمبران خود را و برگزیده است از آن درخت سعادت امینان خود را.

غیر ممکن است (و لو آنکه تا عبد المطلب را بگوئیم موحد بوده اند)، ولی درباره ابو طالب پدر علی - کرم الله وجهه - ابدأ راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

اختلاف در ایمان اَبی طالب

داعی: تصدیق می نمایم که درباره جناب ابو طالب ایجاد اختلافی در امت نمودند، ولی باید گفت: اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد. ^(۱) لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سب و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذا و آزار علی علیه السلام به کار برد که ریشه این قبیل مطالب شد، که بعدها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد و بی فکر شما، روی عادت و تعصب، تبعاً للاسلاف قائل بقول شما شدند و گمان نمودند که جناب ابو طالب بی ایمان از دنیا رفت.

و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت علیهم السلام که اقوالشان سندیت و اجماعشان حجیت دارد، چون عدیل القرآنند و بیشتر از محققین علمای منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقاً قائل به اسلام و ایمان جناب ابو طالب اند.

اجماع شیعه بر ایمان ابو طالب

و اما عقیده جامعه شیعه بطور اجماع وارد است که: انه قد آمن بالنبی فی اول الامر ^(۲). بالاتر از همه آنکه ایمان جناب ابو طالب از فطرت به ایمان بوده نه از کفر، مانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس و از مسلمات جامعه شیعه است،

۱- پروردگارا لعنت نما (یعنی رحمت خود را دور نما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

۲- به تحقیق که ابو طالب در همان اول امر ایمان آورد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

به پیروی از اهل بیت طهارت عليهم السلام آنه لم يعبد صنما قط بل كان من اوصياء ابراهيم ^(۱).
و در کتب معتبره علمای محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده؛ از جمله ابن اثیر در جامع الاصول گفته: و
ما اسلم من اعمام النبی غیر حمزه و العباس و ابي طالب عند اهل البيت عليهم السلام ^(۲).
بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد هر مسلمانی بایستی حجت باشد؛ چون عدیل القرآن اند و
یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسک بجوئیم تا گمراه نشویم بنابر حدیث
ثقلین و سایر احادیثی که لیالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است، مورد توصیه و سفارش رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

و دیگر آنکه به مقتضای قاعده اهل البیت ادری بما فی البیت، آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری
بودند، از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آگاه تر بودند تا مغیره بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و
نواصب و بی خبران.

و واقعاً جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتقین امیر المؤمنین که صداقت
و راست گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق می گویند: جناب اُبی
طالب مؤمن و موحد از دنیا رفت، قبول نمی کنید، ولی قول یک نفر دشمن سر سخت امیر المؤمنین و فاسق و
فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عده ای اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن ایستادگی نموده و
اصرار می نمایند؟!!

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شماس است، در شرح نهج البلاغه ^(۳) گوید: «اسلام ابو طالب مورد
اختلاف است؛ جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت.

علاوه بر اجماع جمهور علمای شیعه، بعض از شیوخ علمای ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر
اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که

۱- به درستی که او (ابو طالب) هرگز بت پرستی نکرد، بلکه از اوصیای ابراهیم خلیل الله صلی الله علیه و آله بود.

۲- اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد اهل بیت رسالت عليهم السلام غیر از حمزه و عباس و ابو طالب. (جامع الاصول، ج ۳، ص ۴۵۵).

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵.

ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت، آن بود که بتواند پیغمبر ﷺ را کاملاً یاری نماید و مخالفین به ملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.»

در حدیث ضحضاح و جواب آن

شیخ: مگر جنابعالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که می فرماید: انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار^(۱).
داعی: این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عده ای از اعدای آل محمد و اهل بیت طهارت علیهم السلام در زمان اموی ها، مخصوصاً در دوره خلافت سر سلسله اهل نفاق معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه و النیران و خوش آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده اند. بعدها بنی امیه و اتباع آن ها هم عداوتاً لعلی بن ابی طالب علیه السلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند و نگذاردند ایمان جناب ابو طالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد و بکلی از نظر جامعه محو کردند.

مجعول بودن حدیث ضحضاح

و عجب تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق فاجر اعدا عدو مولانا امیر المؤمنین علیه السلام مغیره بن شعبه بوده، که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) و مسعودی در مروج الذهب^(۳) و دیگران می نویسند: مغیره در بصره زنا کرد. روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند، سه نفر شهادت دادند؛ چهارمی که آمد شهادت بدهد، او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود. آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند!

یک چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد، از

۱- (۱) ابو طالب در آب کمی از آتش است.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۳.

دوستان صمیمی معاویة بن ابی سفیان این حدیث را روی بغض و کینه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و خوش آیند معاویة - علیه الهاویة - جعل نمود. حسب الامر معاویة و اتباع او، اموی ها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده، شهادت دادند که: انّ ابا طالب فی ضحاح من نار ^(۱).

و افرادی هم که در سلسله روایات آن قرار گرفته اند مانند عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علمای جرح و تعدیل خودتان مانند ذهبی در میزان الاعتدال ^(۲) مردود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلسین و کذّابین به شمار رفته اند. چگونه می توان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بع کذب و دروغ نقل نموده اند، اعتماد نمود؟

دلایل بر ایمان ابو طالب

و حال آنکه دلایل بسیاری بر ایمان جناب ابو طالب در دست هست که جای انکار نیست و قطعاً انکار دلایل واضحه را نمی کنند، مگر مردمان جامد یا عنود و لجوج در قبول حقایق:

۱. از جمله، فرمایش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود: انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنّه ^(۳).

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در شرح نهج ^(۴) نقل نموده. بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت هر کافل یتیم نیست؛ زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لاابالی و بی دین و مستحق آتش می باشند. پس مراد آن حضرت جناب ابو طالب و جد بزرگوارش جناب عبد المطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده اند و مخصوصاً آن حضرت در مکه

۱- ابو طالب در آب کمی از آتش است.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰.

۳- (دو انگشت مبارک را به هم چسبانید و فرمود) من و کفالت کننده یتیم، مانند این دو انگشت که بهم چسبیده اند در بهشت هستیم. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۵).

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۵.

معروف بود بیتیم ابو طالب که بعد از وفات جناب عبد المطلب، کفالت و نگهداری پیغمبر ﷺ از سن هشت سالگی بر عهده آن جناب قرار گرفت.

۲. خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) به طرق مختلفه نقل نموده اند و بعضی باین طریق آورده اند که آن حضرت فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و باین عبارت مرا بشارت داد که: انّ الله حرّم علی النار صلیبا انزلک و بطناً حملک و ثدیا ارضعک و حجرا کفلک.»^(۱)

میر سید علی همدانی در مودّة القربی^(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودّة^(۳) و قاضی شوکانی در حدیث قدسی، این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: انّ الله یقرئک السّلام و یقول انّی حرّمت النار علی صلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلک.»^(۴)

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبد المطلب و ابو طالب و فاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آن حضرت بودند؛ و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب پدر و مادر آن حضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آن حضرت بوده اند.

اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابو طالب

۳. از جمله دلایل، اشعاری است که عزّ الدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است، در مدح جناب ابو طالب سروده و در شرح نهج البلاغه^(۵) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است:

و لولا ابو طالب و ابنه لما مثل الیدین شخصا فقاما

۱- خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که ترا شیر داده و پهلو و کناری که ترا کفالت نموده.

۲- مودّة القربی، ص ۳۵.

۳- ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۹۶۹.

۴- پروردگار بتو سلام می رساند و می فرماید: «من حرام کردم آتش جهنم را بر پشتی که ترا فرود آورد و شکمی که ترا حمل کرد و بغل و کناری که ترا کفالت نمود» (مراد از صاحب صلب، عبد الله و صاحب بطن، آمنه و صاحب حجر عبد المطلب و ابو طالب علیهما السلام بودند).

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۶.

و هذا بيثرب جسّ الحماما	فذاك بمكّه اوى و حامي
و اودى فکان علىّ تماما	تكفّل عبد مناف بامر
قضى ما قضاها و ابقى شماما	فقل فى ثبير مضى بعد ما
و للّله ذا للمعالى ختامما	فلّله ذا فاتحها للهدى
جهول لغا او بصير تعامى	و ما ضرّ مجد أبى طالب
من ظنّ ضوء النهار الظلاما ^(۱)	كما لا يضرّ آيات الصباح

اشعار ابو طالب دليل بر اسلام او مى باشد

۴. از جمله اشعاری است که جناب ابو طالب خود در مدح آن حضرت سروده که دلالت واضح بر ایمان آن جناب دارد، که قسمتی از آن اشعار را ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل^(۲) نموده و بسیاری از اکابر علمای خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار، استدلال بر ایمان آن جناب نموده اند و حقاً هم ثابت است که آن جناب ایمان خود را در لفافه این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او مى باشد که گفته:

اعوذ بربّ البيت من کلّ طاعن	علینا بسوء او یلوح بباطل
و من فاجر یغتابنا بمغیبه	و من ملحق فى الدین ما لم نحاول
کذبتّم و بیت اللّله نبزی محمّدا	و لمّا نطاعن دونه و نناضل
و ننصره حتّی نصرّع دونه	و نذهل عن ابنائنا و الحلائل
و ابيض یستسقى الغمام بوجهه	ثمّال الیتامى عصمه للارامل

۱- ما حصل معنی آنکه اگر ابو طالب و پسرش علی علیه السلام نبودند، دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت. ابو طالب در مکه آن حضرت را یافت و حمایت نمود و علی علیه السلام در مدینه ملکوت نبوت را با تجسس بدست آورد و حمایت کرد. عبد مناف (ابو طالب) به امر عبد المطلب، پدر بزرگوارش، کفالت زندگانی آن حضرت را به عهده گرفت و ادامه داد و علی علیه السلام آن خدمات را خاتمه داد. =

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۶.

يلوذ به الهلاك من آل هاشم
 لعمرى لقد كلفت وجدا باحمد
 وجدت بنفسى دونه فحميته
 فلا زال للدينا جمالا لاهلها
 و ايده رب العباد بنصره
 فهم عنده فى نعمه و فواضل
 و احبته حبّ الحبيب المواصل
 و دافعت عنه بالذرى و الكواهل
 و شيئا لمن عادى و زين المحافل
 و اظهر ديننا حقه غير باطل^(۸)

و از جمله اشعار مهمه آن جناب که ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند و به آن اشعار استدلال به ایمان آن جناب گردیده، قصیده میمیه اوست که گوید:

يرجون منا خطّه دون نيلها
 يرجون ان نسخى بقتل محمّد
 كذبتم و بيت اللّه حتّى تفلّقوا
 و ظلم نبىّ جاء يدعوا الى الهدى
 ضراب و طعن بالوشيح المقومّ
 و لم تختضب سمر العوالى من الدم
 جماجم تلقى بالخطيم و زمزم
 و امرأتى من عند ذى العرش قيّم

=تأسفی ندارد که ابی طالب بقضای الهی در گذشت؛ زیرا بوی خوش خود (علی عليه السلام) را بیادگار گذارد. برای رضای خدا ابو طالب خدمت به دین خدا کرد و علی عليه السلام با آن خدمات خاتمه داد تا به اوج اعلا رسید.

۱- پناه می برم به خالق کعبه از گروهی که بیدی بر ما طعن می زنند و یا ما را نسبت بیاطل می دهند و از شر کسانی که غیبت ما را می کنند به معایبی، و از شر کسانی که اموری را به دین نسبت می دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست. به خالق کعبه دروغ گفتید! شما که نسبت دادید به من تبری از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یا بر علیه او جنگی برپا و شمشیری کشیده باشیم. قطعاً یاری و دفاع می کنیم از او تا جان خود را نثار او بکنیم؛ به طوری که از زن و فرزند خود فراموش کرده باشیم و چه بسیار که مردم به واسطه او استسقا نموده، از ابر رحمه آب یاری شدند؛ چرا که ایشان نگهبان یتیمان و پناه بی پناهانند؛ افتادگان بنی هاشم را پناهگاهست و ایشان را از هر گونه نعم بی نیاز می نماید. به جان خودم به قدری بواسطه وجود احمد و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در وجد و سرور غوطه ورم که وجد را به زحمت آورده ام زیرا او را به قدری دوست می دارم مانند کسی که دوست خود را به سینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او نمایم و دفاع از او دادم به اعضای رئیسه و غیر رئیسه خود. خداوند او را پاینده بدارد که جمال اهل دنیا است و نعمت دشمنان و زینت هر کوی و محفل است! خلاق عالمیان او را با توفیقات خود تأیید و یاری نمود و ظاهر و محقق کرد دین حقی را که باطل در او راه نداشت.

۲- مردم امیدوارند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و شمشیر کشیده محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بکشیم =

و از جمله دلایل واضحه که صراحت ظاهره بر ایمان آن جناب دارد و پرده را کاملاً برداشته و ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده این است که گوید:

يا شاهد الله على فاشهد أنى على دين النبى احمد
من ضل فى الدين فانى مهتد^(۱)

شما را به خدا! آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را می توان کافر خواند که صریحاً اقرار می کند و می گوید: «من بر دین محمد ﷺ هستم و یاری می کنم پیغمبر حقى را که ابداً باطلی در کلام او راه ندارد؟» شیخ: این اشعار از دو جهت مورد قبول و استشهاد نیست: اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد؛

ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابو طالب اقرار به اسلام و ایمان و اعتراف به شهادتین نموده باشد. پس بنقل چند شعری نتوان حکم اسلام بر او جاری نمود!

داعی: ایراد شما راجع به تواتر عجیب است. آنجا که مطابق میلان باشد خبر واحد را حجت می دانید و مورد عمل قرار می دهید، ولی وقتی بر خلاف میلان باشد، فوری حربه عدم تواتر را به کار می برید.

اگر آقایان قدری دقیق شوید، به خوبی متوجه می شوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد، ولی مجموع آنها متواتراً دلالت دارد بر امر واحدی که ایمان جناب ابی طالب و اعتراف بنبوّت و رسالت خاتم الانبیاء ﷺ باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن بهمین قسم معین می شود؛ مثلاً جنگها و شجاعتها و حملات مولانا امیر المؤمنین عليه السلام در غزوات، هر یک خبر واحد است، ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری به شجاعت آن حضرت می نماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک.

= و دین را نسخ کنیم و خود را در رکاب او خون آلود نکنیم، دروغ می گوئید! بخالق کعبه ما دست بردار نیستیم تا حطیم و زمزم پر از قطعات اجساد کشته گان گردد و ظلم بر پیغمبری که برانگیخته شده، به منظور هدایت خلاق و کتابی که از طرف خالق عرش نازل شد، غلط و بی مصرف است. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۶).

۱- ای گواهان خدا، شاهد باشید که من بر دین پیغمبر خدا احمد و محمد ﷺ استوارم. هر کس از آن خارج است باشد من به او هدایت شدم. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۲).

علاوه، شما که بتواتر علاقه مند هستید، بفرمایید تواتر حدیث مجعول ضحاح را از کجا ثابت می کنید؟

اقرار ابو طالب دم مرگ به لا اله الا الله

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی بارز و آشکار است؛ زیرا اقرار بتوحید و نبوت و اعتراف به مبدأ و معاد حتماً نباید با کلمات نثر مانند گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله باشد. بلکه اگر فرد بیگانه از دین، اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف به وحدانیت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد، قطعاً کفایت می کند، پس وقتی جناب ابي طالب فرمود: یا شاهد الله علی فاشهد - انی علی دین النبی احمد، حکم همان اقرار بکلمات نثر را دارد.

ولی علاوه بر اشعار، حین موت با کلمات نثر هم اقرار نمود؛ چنانچه سید محمد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم و بیهقی نقل نموده اند که در مرض موت، جمعی از صنایع کفار قریش از قبیل ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه به عیادت جناب ابو طالب رفتند. در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به عمش ابو طالب بگو، کلمه لا اله الا الله تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال. ^(۱) فوری ابو جهل و ابن ابی امیه گفتند: «ای ابو طالب آیا برمی گردی از ملت عبد المطلب؟» و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود: «بدانید ابو طالب بر ملت عبد المطلب می باشد.» آنها خوش حال بیرون رفتند آثار موت بر آن جناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لب های وی حرکت می کند گوش داد، دید می گوید: لا اله الا الله. عباس رو بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمود، عرض کرد: «برادر زاده»، و الله لقد قال اخي الکلمه التي امرته بها. به خدا قسم! برادرم (ابو طالب)

۱- البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عم اکرمش ابو طالب را دلالت بر کفر آن جناب (العیاذ بالله) ندارد. بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقین و یادآوری بنماییم بگفتن لا اله الا الله تا شیطان بر او غلبه نکند و آن مؤمن در وقت مردن با تجدید کلمه توحید موحد از دنیا برود. فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روی مهر و محبت و ادای وظیفه عم اکرمش را تلقین می نمود به گفتن لا اله الا الله، تا آنکه موفق شد و آن جناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه لا اله الا الله از دنیا رحلت نمود.

گفت آن کلمه ای را که تو باو امر کرده بودی، ولی چون عباس اسلام نیاورده بود، کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود-انتهی.

وقتی ما قبلاً ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند، متوجه می شوید که جناب ابو طالب در این جمله سیاستی به کار برد که فرمود: «من بر ملت عبدالمطلب هستم.» ظاهراً آنها را ساکت و خوش حال نمود، ولی در معنی اقرار به توحید بود؛ چه آنکه جناب عبدالمطلب بر ملت ابراهیم عليه السلام و موحد بود؛ علاوه بر آنکه صریحاً کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه به تاریخ حالات جناب ابی طالب بنگرید، بی اراده تصدیق بایمان آن جناب خواهید نمود.

گفتگوی پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابو طالب در ابتدای بعثت

اگر جناب ابو طالب کافر و مشرک و بت پرست بود، همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت شد و با عمویش جناب عباس به نزد ابو طالب رفت و فرمود: ان الله قد امرنی باظهار امری و قد انبأنی و استنبأنی فما عندک یا عم^(۱)، با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، دید آن حضرت بر خلاف دین او دین تازه ای آورده، علی القاعده (با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آن حضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند. و اگر نپذیرفت چون به طریق استمداد آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت، امر کند آن حضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو ندهد تا از قیام بآن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم هم کیشان خود را ممنون نماید، همان قسمی که آزر برادرزاده خود ابراهیم عليه السلام را طرد نمود.

ابتدای بعثت ابراهیم عليه السلام و گفتگو با عمش آزر

چنانچه در آیه ۴۳ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم

۱- به درستی که خداوند مرا باظهار امر خودم مأمور فرموده و بتحقیق مرا پیغمبر گردانیده. تو بجه طریق مرا یاری خواهی نمود یا بجه قسم با من رفتار می کنی؟

خلیل الرحمن - علیه و علی نبینا و آله السّلام - خبر می دهد که چون مبعوث به رسالت شد، نزد عمش آزر رفت و گفت: ﴿إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ و در پاسخ گفت: ﴿قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾^(۱).

ولی بر عکس جناب ابو طالب، در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء ﷺ گفت: اخرج ابن اخی فانک الرفیع کعبا و المنیع حزبا و الأعلى ابا و الله لا یسلک لسان الا سلقته السن حداد و اجتذبه سیوف حداد و الله تذللنّ لک العرب ذلّ البهم لحاضنه^(۲).

آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در تذکره ضبط نموده اند، به پیغمبر ﷺ خطاب نمود:

و الله لن یصلوا الیک بجمعهم	حتی أوسّد فی التراب دفینا
فانفذ لاسرک ما علیک مخافه	و ابشر و قرّب بذاک منه عیونا
و دعوتتی و زعمت أنّک ناصحی	و لقد صدقت و کنت قبل امینا
و عرضت دینا قد علمت بانّه	من خیر ادیان البریّه دینا
لو لا الملامه او حذاری سبّه	لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ^(۳)

خلاصه کلام، عوض آنکه به پیغمبر ﷺ تغیر نماید و آن حضرت را منع از آن

۱- بدان که مرا «از وحی خدا» علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم. آزر در پاسخ ابراهیم گفت: «تو مگر از خدایان من روگردان و بی عقیده شدی؟ چنانچه از مخالفت بتان دست برداری، تو را سنگسار کنم و گرنه سالها از من بدور باش.»

۲- قیام کن پسر برادر که مرتبه تو از حیث شرافت و سیادت، بلند تر و از حیث طایفه و قبیله عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی. به خدا قسم! هیچ کس تو را آزار نکند، مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شمشیرهای برنده از تو دفاع خواهیم نمود. بخدا قسم که عرب در مقابل تو بزانو درآید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۵).

۳- به خدا قسم که جمعیت قریش پیروی از تو نمی کنند تا بمیرند! تو بدون ترس و خوف اقدام بوظیفه خود نمای. مژده می دهم به تو فتح و ظفر را. مرا به دین خود دعوت نمودی، و یقین دارم که تو به حق مرا ارشاد نمودی؛ زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست. دینی را بمردم عرضه داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است. اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتیم، هرآینه می یافتی که چه اندازه در راه دین بذل و بخشش می نمودم. (تذکره الخواص، ص ۱۸).

عمل کند و تهدید به حبس و نفی و قتل نماید، بوسیله جملات و کلمات جذاب، از قبیل این اشعار و گفتار زیبا، تحریص و ترغیبش نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود؛ دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه. دعوت می نمایم ما را و می دانم به درستی که تو ناصح و راست گویی و قطعاً در این ادعا هم صادقی، همان طوری که قبل از این امین بودی. دانستم که به تحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمودم، اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه کافی باشد!
حالا آقایان محترم، خدا را در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گوینده این کلمات و اشعار را می توان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خداپرست حقیقی باید شناخت؟
چنانچه اکابر علمای خودتان بی اراده تصدیق به این معنا نموده اند.

باب ۵۲ ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر و بن بحر جاحظ معتزلی نقل می نماید که درباره جناب ابو طالب اظهار نظر نموده و گفته: و حامی النبی و معینه و محبه اشد حبا و کفيله و مربیه و المقر بنبوته و المعترف برسائته؛ و المنشد فی مناقبه ابیاتا کثیره و شیخ قریش ابو طالب^(۱).
پس از قدری دقت و تأمل، هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود به ایمان جناب ابو طالب - رضوان الله علیه - ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه - علیه الهاویه - هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار بلعن و سب سید الموحدین، امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر، حسن و حسین علیهما السلام می نمایند و آن همه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند، قطعاً اخباری هم جعل می کنند بر آنکه پدر بزرگوار آن حضرت کافر از دنیا رفته و اهل

۱- حمایت کننده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کمک دهنده او، رئیس قبیله قریش ابی طالب که بی نهایت او را دوست می داشت و کفیل زندگانی و مربی آن و اقرارکننده به نبوت و معترف برسالت او بود و اشعار بسیاری در مدح و منقبت آن حضرت سرود. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۵۹).

آتش است. تا همان طوری که از همه جهت دل آن حضرت را به درد آوردند، از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند؛ چنانچه ناقل این حدیث مجعول، مغیره بن شعبه ملعون، اعدا عدو امیر المؤمنین علیه السلام دوست صمیمی معاویه بوده.

و الاّ ایمان جناب ابو طالب عند عقلاء الفریقین، اظهر من الشمس است، منتها خوارج و نواصب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه، در هر دوره و زمانی إلى الحال، عقیده بکفر جناب ابی طالب را شهرت داده و تقویت نمودند و مردم بی خبر و بی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجب از همه که موجب بسی تأسف است، آنکه ابو سفیان و معاویه و یزید -علیهم اللعنه و العذاب- را که دلایل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است، مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته! ولی جناب ابو طالب را که این همه دلایل بر ایمان او بارز و آشکار است، کافر و مشرک بخوانند!

شیخ: آیا سزاوار است خال المؤمنین، معاویه بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لعنت نمایید؟ آیا دلیل شما بر کفر و لعن معاویه و یزید -رضی الله عنهما- که هر دو از خلفای بزرگ اند و مخصوصاً معاویه -رضی الله عنه- که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

داعی: اولاً بفرمایید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است؟

شیخ: واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبه، زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ام المؤمنین بوده است، قطعاً برادر او معاویه -رضی الله عنه- هم خال المؤمنین می باشد.

داعی: بفرمایید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه؟

شیخ: گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند، ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

چون محمد بن ابی بکر پیرو علی علیه السلام بوده، لذا او را خال المؤمنین نخوانند

داعی: روی این قاعده و بیان شما، برادران زنان و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

همگی خال المؤمنینند. پس چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید؛ و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدرتر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست، بلکه برای او شرافتی نمی باشد. اگر برادری ام المؤمنین شرافت است، پس حی بن اخطب یهودی پدر صفیه زوجه رسول الله ﷺ هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد، بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت ﷺ منظور است. چون معاویه -علیه الهاویه- با عترت طاهره ﷺ به جنگ برخاسته و امر به سب و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله حسن و حسین ﷺ که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند، نموده است و مرتکب آن همه کشتار از عترت طاهره ﷺ مانند امام حسن مجتبی و صحابه و شیعیان پاک گردیده، لذا خال المؤمنین می شود! (چنانچه ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین^(۱) و ابن عبد البر در استیعاب^(۲) و مسعودی در اثبات الوصیة و دیگران نقل نموده اند که اسماء جعده به دستور و وعده معاویه حضرت ابا محمد حسن بن علی ﷺ را زهر داد. حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته اند: وقتی خبر فوت آن بزرگوار به معاویه رسید، تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوش حالی تکبیر گفتند.) البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد!

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون ربیب و تربیت شده مقام ولایت و از شیعیان خالص الولای عترت طاهره ﷺ می باشد که در خطاب بآن خاندان جلیل القدر گوید:

یا بنی الزهرا انتم عدتی و بکم فی الحشر میزانی رجح
و اذا صرح ولائی لکم لا ابالی ای کلب قد نبیح^(۳)

۱- مقاتل الطالبین، ص ۸۰.

۲- استیعاب، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳- ای اولادهای فاطمه زهرا ﷺ، شما پناه گاه و امید گاه من هستید و بواسطه شما و دوستی شما روز قیامت میزان عمل من رجحان پیدا می کند و زمانی که صحت پیدا کند دوستی من به شما، باک ندارم، اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید.

با این که فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است، خال المؤمنین نخوانند، بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج -علیهم اللعنه- فتح مصر نمودند، از جناب محمد منع آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند. وقتی خیر بمعاویه رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابدأ تأثر پیدا نمی کنید که چرا آن ملاعین با خال المؤمنین محمد، فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر می شوید که چون خال المؤمنین، است بایستی محترم باشد!!

پس تصدیق نمایید جنگ با عترت پیغمبر ﷺ در کار بوده و هست.

محمد چون از دوستان عترت بوده است، او را خال المؤمنین نمی خوانید. و از کشتن او هم متأثر نمی شوید! ولی معاویه -علیه الهاویه- چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ بوده و علنی و بر ملا آنها را لعن نموده است، خال المؤمنین می خوانید از او طرف داری می نمایید!! به خدا پناه می بریم از تعصب و عناد و لجاج!

معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

ثانیاً معاویه کاتب الوحی نبوده، چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود، بلکه کاتب مراسلات بود. چون رسول اکرم ﷺ را خیلی آزار نموده و بدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابو سفیان مسلمان شد، نامه ها برای پدر نوشت و او را توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی. وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام در شبه جزیره العرب و خارج از آن مسلمان شود، میان مسلمانان موهون بود. جناب عباس عم اکرم رسول الله ﷺ از آن حضرت درخواست نمود که یک امتیازی بمعاویه بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

دلایل بر کفر و لعن معاویه

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلایل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و عملیات آنها. شیخ: دلایل از اخبار و آیات شنیدنی است، متمنی است بیان نماید تا حلّ معماً گردد. داعی: تعجب نکنید! معمای در کار نیست؛ دلایل بسیار است. به اقتضای وقت به بعضی از آنها اشاره می شود و الاً اگر تمام دلایل را نقل کنم خود کتاب مستقلّی خواهد شد. چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده: انّ معاویه یکتب بین یدی النبی ﷺ. یعنی معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید: کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویه یکتب للنبی صلی الله علیه و آله وسلم فیما بینہ و بین العرب. پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده.

آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید

۱. آیه ۶۰ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾.

مفسرین از علمای خودتان مانند امام ثعلبی^(۱) و امام فخر رازی^(۲) و دیگران آورده اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضرت صعود و نزول می نمایند. جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب به تو نمودیم، فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که به لعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی امیه) و ما به ذکر این آیات عظیم آنها را از خدا می ترسانیم، و لیکن بر آنها جز طغیان و کفر و إنکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابو سفیان و معاویه

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۶، ص ۱۱۱.

۲- تفسیر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۶.

بودند، شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند، قطعاً معاویه که یکی از اغصان و شاخه های محکم آن درخت است، ملعون می باشد.

۲. آیه ۲۲-۲۳ سوره ۴۷ (محمد ﷺ) است که می فرماید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾^(۱).

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحم را مورد لعنت قرار داده. کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه می باشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و بیگانه می باشد؛ به علاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او می باشد

۳. آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^(۲).

بدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول الله، حسن و حسین و صحابه خاص آن حضرت چون عمار یاسر و دیگران، اذیت و آزار پیغمبر است و بصراحت این آیه شریفه، معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده، ملعون در دنیا و آخرت می باشد.

۴. آیه ۵۲ سوره ۴۰ (مؤمن) که فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^(۳).

۱- به طریق استفهام تقریری فرماید: البته از شما منافقان می آید که چون منصب امارت و حکومت یابید (بسبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه و منال)، در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمایید. آن گروه منافقان مفسد و یاغی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید (تا به جهل و شقاوت بمیرند).

۲- آنان که خدا و رسول را (به عصیان و مخالفت و آزدن عزیزان آنها) آزار و اذیت می کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

۳- در آن روز ستمکاران را (پشیمانی) و عذر خواهی سود ندهد و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه بد (جهنم) مهیا است.

۵. آیه ۱۸ سوره ۱۱ (هود) که فرماید: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^(۱).

۶. آیه ۴۲ سوره ۷ (اعراف) که فرماید: ﴿فَأَذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^(۲).

و هم چنین آیات دیگری که راجع به ظالمین وارد است، به صراحت حکم می کند که هر ظالمی ملعون است. گمان نمی کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم های واضح و آشکار معاویه را. پس به همین دلیل که ظالم بوده، مورد لعنت خداوند متعال می باشد. پس با چنین نصوص صریحه، ملعون خدا را ما هم می توانیم لعن بنمائیم.

۷. آیه ۹۳ سوره ۴ (نساء) که فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^(۴).

کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی را متعمداً به قتل رساند، ملعون ذات باری تعالی می باشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود. آقایان انصاف دهید! آیا معاویه در قتل عام و خاص مؤمنین شرکت نداشته؟ آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحاب او را به امر او عمداً بقتل نرسانیدند؟! و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان العنزى را زنده بگور ننموده؟ چنانچه ابن عساکر^(۴) و یعقوب بن سفیان در تاریخ^(۵) خود و بیهقی در دلائل^(۶) نقل نموده اند و ابن عبد البر

۱- بدانید که لعن خدا بر ستمکارانست.

۲- منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد!

۳- هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود؛ خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد!

۴- تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۶- دلائل البیهقی، ج ۱، ص ۴۵۶.

در استیعاب^(۱) و ابن اثیر در کامل^(۲) نقل می نمایند که حجر از کبار فضلاى صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر به طریق زجر و صبر به قتل رسانید، به جرم آنکه چرا علی عليه السلام را لعن نمودند و بیزاری از او نجستند!

آیا ابا محمد حسن بن علی بن ابی طالب عليه السلام سبط بزرگ رسول الله صلى الله عليه وآله خامس اصحاب کسا از اکابر مؤمنین نبود؟ آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا به روایت مسعودی^(۳) و ابن عبد البر^(۴) و ابو الفرج اصفهانی^(۵) و محمد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره^(۶) و دیگران از اکابر علمای خودتان، معاویه - علیه الهاویه - سمی برای اسماء جعده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی عليه السلام را کشتی، یکصد هزار درهم - به تو می دهم و همسر فرزند خود یزید می نمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن عليه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با یزید خودداری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلى الله عليه وآله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آن حضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره بازهم تأمل دارید در لعن معاویه - علیه الهاویه -؟ آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین بامر معاویه نبود؟ آیا با اتفاق اکابر علمای شما رسول الله صلى الله عليه وآله به عمار فرمود: ستقتلک الفئه الباغیه؛ یعنی زود است تو را می کشند گروهی که اهل بغی و طغیانند!

آیا شک و تردید دارید که به امر معاویه کبار از مؤمنین که به هزاران نفر می رسیدند، به دست عمال معاویه به قتل رسیدند؟ آیا مؤمن پاکدل و شمشیر برنده دین، مالک اشتر را به امر معاویه سم ندادند؟ آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج، عمال قوی معاویه در مصر، مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین عليه السلام والی مصر بود، به زجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده

۱- الکامل، ج ۳، ص ۴۷۳.

۲- همان.

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۵.

۴- استیعاب، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵- مقاتل الطالبین، ص ۸۰.

۶- تذکره الخواص، ص ۱۹۱.

گذارده و آتش زدند؟! اگر بخواهم کشته گان مؤمنین را که به امر و دستور معاویه و عمال او به قتل رساندند بیان نمایم، نه یک شب بلکه شبها وقت طولانی می خواهد تا بیان نمایم.

کشتار بسر بن ارطاة سی هزار مسلمان مؤمن را به امر معاویه

از همه اعمال او قبیح تر، قتل عامی است که به امر معاویه، بسر بن ارطاة سفاک خونخوار بی باک، از شیعیان علی علیه السلام نمود؛ چنانچه ابو الفرج اصفهانی^(۱) و علامه سمهودی در تاریخ المدینه^(۲) و ابن خلکان و ابن عساکر^(۳) و طبری^(۴) در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۵) و دیگران از اکابر علمای شما نوشته اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه به صنعاء و یمن و هم چنین به ضحاک بن قیس الفهری و دیگران گفت، به عبارتی که ابو الفرج نقل نموده که: فیقتلوا کلّ من وجده من شیعه علیّ بن أبی طالب علیه السلام و اصحابه و لا یکفوا ایدیهم عن النساء و الصبیان^(۶).

فلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جرّار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران، و در بین راه آن قدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ ننگین شد که وقت اجازه نمی دهد مفصلاً شرح عملیات او را بدهم. تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبد المطلب که والی بود، خارج از شهر بود. به خانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او بنام سلیمان و داود را در آغوش مادر بدست خود برید!

۱- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- تاریخ المدینه، ج ۲۸، ص ۲۰۹.

۳- تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۴، ج ۵، ص ۱۲.

۵- شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۵.

۶- پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام را یافتند؛ حتی دست های خود را از زنان و بچه ها بازداشتند!

که ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱) گوید: «در این لشکرکشی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه به آتش سوزانیدند!!»

آیا آقایان بازهم در شک و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنی ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت می باشد؟

امر نمودن معاویه بسب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار

از جمله دلایل واضح بر کفر معاویه و ثبوت لعن بر او، سب و شتم و لعن نمودن آن ملعون بر امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را باین گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه، که اتفاقی ما و شما و جمهور امت حتی مورخین بیگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملا، حتی بر منابر معمول و جمع کثیری را به جرم لعن نمودن بقتل رسانیدند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت!!

و قطعاً آن کسی که امام الموحدین، اخو الرسول، زوج البتول، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است؛ زیرا که اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و امام ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر^(۵) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۶) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۷) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۸) و سلیمان بلخی حنفی در

۱- شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳.

۳- خصائص العلوی، ص ۹۹.

۴- تفسیر ثعلبی، ج ۶، ص ۱۲۸.

۵- تفسیر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲۵.

۶- شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۲۷۸.

۷- کفایة الطالب، ص ۸۲.

۸- تذکرة الخواص، ص ۴۸.

ینابیع الموده^(۱) و میر سید علی همدانی در موده القربی^(۲) و دیلمی در فردوس^(۳) و مسلم بن حجاج در صحیح^(۴) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۵) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۶) و حاکم در مستدرک^(۷) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۸) و ابراهیم حموی در فرائد^(۹) و ابن مغازلی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی^(۱۰) و ابن حجر در صواعق،^(۱۱) بالآخره اعظم علماء شما نقل نموده اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجملاً و مفصلاً که رسول اکرم ﷺ فرمود: من سبّ علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله^(۱۲).

بعضی از آنها تعمیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت علی علیه السلام موجب ملعون بودن آزارکننده می شود؛ مانند خبری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در ینابیع الموده^(۱۴) باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شبهای گذشته بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود: من اذی علیاً فقد اذانی و من اذانی فعليه لعنه الله^(۱۵).

۱- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲- موده القربی، ص ۱۵.

۳- فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۶۲.

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰.

۵- مطالب السؤل، ص ۸۷.

۶- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۹۰.

۷- مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱.

۸- مناقب، ص ۱۳۷، ح ۱۵۴.

۹- فراد، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۲۴۰.

۱۰- مناقب، ص ۹۴.

۱۱- ذخائر العقبی، ص ۶۶.

۱۲- صواعق المحرقه، ص ۱۲۳.

۱- هر کس سب و شتم کند علی علیه السلام را مرا سب و شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید، خدا را سب و شتم نموده.

۱۴- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۴۳۴.

۲- کسی که اذیت کند علی علیه السلام را پس بتحقیق مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، بر او باد لعنت خدا. (مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۲).

تا جایی که ابن حجر مکی در صواعق محرقة، بالاتر به نحو عموم، خبر سبّ و لعن عترت و اهل بیت علیهم السلام را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **من سبّ أهل بیتی فأتما یرتد عن الله و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله** ^(۱).

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز، مولانا امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن می نمود؛ چنانچه ابن اثیر در کامل و دیگران نقل نموده اند. و امام احمد بن حنبل در مسند بطرق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **من آذی علیاً بعث یوم القیمه یهودیاً او نصرانیاً** ^(۲).

البته خود آقایان بهتر می دانید که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سبّ و لعن و دشنام بخدا و پیغمبر کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

به حکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سب و لعن و شتم و دشنام بعلی علیه السلام و عترت و اهل بیت علیهم السلام من، سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است»، قطعاً معاویه ملعون و کافر است؛ چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۰ کفایة الطالب به اسناد خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش این است.

عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی علیه السلام را سبّ و شتم می نمایند. ایستاد در نزد آنها فرمود: **ایکم السابّ لله عزّ و جلّ؛ کدامیک از شما سبّ می نمودید خدای عز و جل را؟ گفتند: «احدی از ما چنین عملی ننموده!»** فرمود: **ایکم السابّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ کدام یک از شما سبّ می نمودید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را؟ گفتند: «احدی از ما آن حضرت را سبّ ننموده.»**

۱- کسی که سب و شتم نماید اهل بیت مرا، پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که مرا اذیت کند در عترت من، پس بر او باد لعنت خدا! (صواعق المحرقة، ص ۱۲۳).

۲- کسی که اذیت کند علی علیه السلام را، زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی؛ یعنی مسلمان نخواهد بود. (مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳).

فرمود: فأيكم السابّ عليّ بن أبي طالب؛ پس کدامیک از شما سب می نمودید علی بن ابی طالب عليه السلام را گفتند: «بلی آن ما بودیم که علی عليه السلام را سب می نمودیم.» فرمود: «گواه باشید بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم که من خود شنیدم از آن حضرت که به علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود: من سبک فقد سبني و من سبني فقد سب الله و من سب الله اكبه الله على منخريه في النار»^(۱).

محل انکار احدی از علمای مسلمین و بیگانگان نمی باشد که بامر معاویه -علیه الهاویه- این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملا حتی در خطبات بالای منبرها، چنانچه عرض شد، امیر المؤمنین مظلوم را سب و لعن می نمودند. چون سب به علی عليه السلام به حکم اخبار صحیحه معتبره سب به خدا و رسول است و بدیهی است سب کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعونند، بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن بر او وارد است.

دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلایل، اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل تفسیر^(۲) جلال الدین سیوطی و تفسیر امام ثعلبی^(۳) و مودة القربی^(۴) میر سید علی همدانی و مسند^(۵) امام احمد بن حنبل و صواعق^(۶) ابن حجر و مناقب خوارزمی^(۷) و فضائل^(۸) ابن مغازلی شافعی و ینابیع المودة^(۹) سلیمان بلخی حنفی

۱- کسی که سب و شتم نماید تو را یا علی عليه السلام، پس به تحقیق مرا سب و شتم نمود و کسی که مرا سب و شتم نماید، پس به تحقیق خدا را سب و شتم نموده و کسی که خدا را سب و شتم نماید، می اندازد خدای تعالی او را به صورت در آتش جهنم. (کفاية الطالب، ص ۸۳).

۲- در المنثور، ج ۶، ص ۶۶.

۳- تفسیر ثعلبی، ج ۶، ص ۱۲۸.

۴- مودة القربی، ص ۱۵.

۵- مسند احمد، ج ۲، ص ۶۳۹.

۶- صواعق المحرقة، ص ۱۲۳.

۷- مناقب، ص ۳۶، ح ۳۳۶.

۸- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸۱.

۹- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۵.

و شرح نهج البلاغه^(۱) ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط^(۲) طبرانی و ذخائر العقبی^(۳) امام الحرم و خصائص العلوی^(۴) امام ابو عبد الرحمن نسائی و کفایة الطالب^(۵) گنجی شافعی و مطالب السؤل^(۶) محمد بن طلحه شافعی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و فصول المهمه^(۷) ابن صباغ مالکی و دیگران متکاثراً به الفاظ و عبارات مختلفه درج گردیده که رسول اکرم ﷺ فرمود: لا یحب علیاً الا مؤمن ولا یبغضه الا کافر؛ و در بعض اخبار است الا منافق^(۸) که در شب های قبل مشروحاً نقل نمودم.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد، دلالت تامه دارد که دشمن علی علیه السلام در آتش است؛ زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم می باشد.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایت الطالب مسنداً نقل نموده، که محمد بن منظور طوسی گفت: «ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) بودیم مردی به او گفت: یا ابا عبد الله چه می گوئی در حدیثی که نقل می نمایند از قول علی - کرم الله وجهه - که فرمود: انا قسیم النار؛ یعنی من قسمت کننده اهل آتش می باشم.» احمد گفت: «کیست که انکار نماید این حدیث را؟ مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از رسول خدا ﷺ که به علی علیه السلام فرمود: لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق؛ یعنی تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق.» گفتیم: «بلی چنین است.» آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت: «پس مؤمن در کجاست؟» گفتیم: «در بهشت.» گفت: «منافق در کجاست؟»

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳.

۲- المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳- ذخائر العقبی، ص ۹۱.

۴- خصائص العلوی، ص ۱۰۴.

۵- کفایة الطالب، ص ۷۲.

۶- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۰۴.

۷- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۷.

۸- دوست نمی دارد علی علیه السلام را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر کافر(در برخی روایات است که مگر منافق).

گفتیم: «در آتش.» گفت: «پس صحیح است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قسمت کننده آتش است (یعنی دشمن علی منافق است به فرموده پیغمبر. و منافق به حکم آیه ۱۴۵ سوره ۴ (نساء) ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾^(۱) در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود. پس دشمن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در طبقه زیرین جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار به حکم همین آیه شریفه سخت تر خواهد بود).

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **من ابغض علياً فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله**؛^(۲) از این قبیل اخبار بقدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته.

شیخ: آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت و قدح باز کنید بفرد شایسته ای از صحابه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و ثنای اصحاب آن حضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی به آنان داده است و معاویه خال المؤمنین - رضی الله عنه - مسلماً از صحابه مکرم و مشمول آیات مدح و رضا و خوشنودی می باشد. آیا اهانت به صحابه، اهانت به خدا و رسول نمی باشد؟!

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند

داعی: چنانچه فراموش نفرموده باشید، در شب های گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم.^(۳) اینک هم برای آنکه بیان شما را بلاجواب نگذارم، مختصراً عرض می نمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده، ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید و بمعنای لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمایید، تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه اطلاق کلی ندارد که باین دلایل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک و عادل و منزّه از جمیع

۱- البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یآوری نخواهی یافت.

۲- هر کس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دشمن بدارد، پس بتحقیق مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، پس بتحقیق خدا را دشمن داشته است. (کفایة الطالب، ص ۸۳، باب ۱۰).

۳- رجوع شود به (جلسه هشتم) همین کتاب.

ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد و غیره بدانیم.

آقای من، لا بد بخوبی می دانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است؛ چنانچه فیروزآبادی در قاموس گوید: «صحابه بر وزن سمعه، یعنی زندگانی کرد با او در عرف عام زیاد می نمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم.»

پس مصاحب النبی باقتضای لغت عرب و شواهد بسیاری از قرآن حکیم و حدیث، کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده، خواه مسلم یا کافر، خوب یا بد، متقی یا فاسق، مؤمن یا منافق باشد.

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب النبی را بر مؤمنین پاک دامن که تمامی آنها اهل بهشت و مورد رضای پروردگار بودند، صحت ندارد و مطابقه با عقل و نقل نمی نماید.

برای روشن شدن مطلب، ناچارم به دلایلی مختصراً زایداً علی ما سبق، از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف از حق نشوید و بدانید اسم صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب، بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد اطلاق می شود:

۱. در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب به مشرکین فرماید: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾^(۱).

۲. در آیه ۴۶ سوره ۳۴ (سبا) فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاجِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا

بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾^(۲).

۳. در آیه ۳۲ سوره ۱۸ (کهف) فرماید: ﴿فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾^(۳).

۱- صاحب شما (محمد ﷺ) هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است.

۲- بگو بامت که من بیک سخن شما را پند می دهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دو نفری یا هر یک شما تنها در امر دین تان قیام کنید. درباره من و فکرت کار بندید که صاحب شما (رسول خدا ﷺ) را جنون نیست.

۳- (آن مرد کافر) به مصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت بر آمد و گفت من از توبه دارایی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم تر و عزیزترم.

۴. و نیز در آیه ۳۷ همین سوره فرماید: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾^(۱).

۵. در آیه ۱۸۴ سوره ۷ (اعراف) فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾^(۲).

۶. در آیه ۷۱ سوره ۶ (انعام) فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾^(۳).

۷. در آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب کافر زندانی فرماید: ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^(۴).

پس از این آیات شریفه ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم، معلوم می شود که مجرد نام صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب از حیث لغت، اختصاص به مسلم و مؤمن ندارد، بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد می شود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت، مصاحب و اصحاب می خوانند، بدیهی است اصحاب رسول الله ﷺ، یعنی کسانی که با آن حضرت معاشر بودند؛ چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است. البته در میان اصحاب و معاشرین آن حضرت، خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده، اطلاق به عموم ندارد.

۱- مصاحب و رفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفتگو و اندرز بدو (مصاحب کافر) گفت: «آیا به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفریده و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی؟»

۲- آیا این مردم فکر نکردند و نیندیشیدند که صاحب آنها (رسول الله ﷺ) آنچه که مردم باو نسبت می دهند از جنون، دارا نیست.

۳- بگو ای پیغمبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر محض است) و هیچ قادر بر نفع و ضرر نباشد بخوانیم، و باز بخوی جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت نمود، برگردیم تا مانند کسی که فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم. آن شیطان را اصحاب و یارا نیست که شخص را بسوی خود هدایت می کند. بگو هدایت خدا بحقیقت هدایت است.

۴- ای دو رفیق زندان من، از شما می پرسم، آیا خدایان بی حقیقت متفرق، مانند بتان و فراعنه و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر؟

بلکه مربوط بخوبان اصحاب است. ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آن حضرت را هیچ یک از انبیای عظام نداشتند؛ مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری و اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آنی از آن حضرت منحرف و منصرف نگردیدند.

ولی در میان اصحاب، مردمان بد دل، اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آن حضرت و اهل بیت طاهرینش علی علیه السلام را هم زیاد بودند. مانند، عبد الله بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص (عموی عثمان طریّد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) و ابو هریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمره بن جندب و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاة (سفاک خونخوار) و مغیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و ذی التدیّه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتنه ها کردند و به طریق قهقرا برگشتند و فسادها نمودند که معاویه - علیه الهاویه - یکی از آن افرادی است که در زمان حیات خود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را لعن نمود و بعد از وفات آن حضرت، وقت مناسبی بدست آورد به عنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سبب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده، مخصوصاً عدّه ای از اصحاب پاک آن حضرت، مانند عمّار در آن فتنه شهید گردیدند؛ چنانچه آن حضرت خود خبر داده، ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمی که آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضایل و مناقب و وعده به حسن عاقبت رسیده، آیات و اخبار، وعید شدید زیادی درباره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت می نماید به علاوه آنچه در زمان حیات آن حضرت را آزرده، بعد از وفات هم فتنه ها نموده مرتد گردیدند.

شیخ: عجب است! چگونه می فرمائید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتد گردیدند و فتنه و فساد نمودند؟

داعی: حقیر نمی گویم؛ آیات و اخبار می گوید؛ اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون می آید.

اولاً خداوند در آیه ۱۴۴ سوره ۳ (آل عمران) خبر از ارتداد آنها داده که فرماید:

﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۱).

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب، اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان و احمد بن حنبل و ابن عبد البر و غیرهم در مذمت و کفر و ارتداد و نفاق آنها فرداً یا جمعاً رسیده، چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره می‌نمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست، دیگر نفرمایید، چه دلیلی بر کفر سر سلسله منافقین و دشمن ترین دشمنان امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و سب کننده آن حضرت و کشنده خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که رسماً دشمنی با خدا و رسول او نموده می‌باشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبد الله بن مسعود از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نموده اند که فرمود: انا فرطكم على الحوض ليرفعن الي رجال منكم حتى اذا اهويت لانا و لهم اختلجوا دوني فاقول اي رب اصحابي فيقول لا تدرى ما احدثوا بعدك ^(۲)! و امام احمد بن حنبل در مسند ^(۳) و طبرانی در کبیر ^(۴) و ابو نصر سجزی در ابانه از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: انا اخذ بحجزكم اقول اتقوا النار و اتقوا الحدود فاذا مت تركتكم و انا فرطكم على الحوض فمن ورد فقد افلح فيؤتى باقوام فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب امّتي فيقول انهم لم يزالوا بعدك يرتدون على اعقابهم (و فی روایه للطبرانی فی الکبیر) بعد قوله يا رب امّتي فيقال انك لا تدرى ما احدثوا بعدك مرتدين على اعقابهم ^(۵).

۱- اگر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مرگ یا قتل در گذشت، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود؟

۲- پیش از شما من کنار حوض (کوثر) به انتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی‌بینم، عرض می‌کنم: پروردگارا، کجایند اصحاب من؟ خطاب رسد: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه ها نمودند و چه اموری در دین وارد نمودند. (مسند حمد، ج ۱، ص ۴۵۳ - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۸۷).

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۲. ۴- معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۸.

۵- آنچه مانع از ورود آتش است به شما فهمانیدم، بازهم می‌گویم بترسید از آتش دوزخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید! زمانی که بمیرم و شما را ترک گویم، پیش از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم! رستگار کسی است که در آنجا به من وارد گردد نشان می‌دهند. جمعیت‌هایی را به من که گرفتار عذاب الهی باشند، عرض کنم؛ پروردگارا اینها امت منند. خطاب رسد: بعد از تو اینها مرتد گردیده و به دین جاهلیت خود برگشتند؛ و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید: اینها امت منند. خطاب رسد: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه حادثه‌ها نمودند و چه اموری در دین وارد کردند؛ همگی مرتد گردیده بدین جاهلیت خود برگشتند.

واقعاً دل می سوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلاً دلایل بر کفر ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم)،^(۱) با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم)^(۲) مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها و تبرئه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشتند بنمایند. بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلایل و عملیات کفرآمیز آنها در کتب معتبره خودتان کاملاً ثبت است؛ حتی اکابر علمای منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر رد آنها نوشته اند.^(۳) و لکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب اَبی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحد را کافر معرفی نمایند!

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع هذلیات نیست، مگر از روی بغض و کینه بامیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که به اصرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زده باشند!!

و به دلایل ثابتۀ کفر و نفاق معاویه و یزید -علیهما اللعنه و العذاب- هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان دانند و دلائل سخیفی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!! ولی دلایل واضحه و اقرارهای صریحه جناب اَبی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر ایمان بخدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رد نموده و کفر او را ثابت می نمایند!

من نمی دانم خوارج و نواصب و امویها و بقایای محبّین آنها، تا کی و تا چند

۱- رجوع شود به (جلسه نهم) همین کتاب.

۲- رجوع شود به (جلسه سوم) همین کتاب.

۳- مانند ابو الفرج ابن جوزی و اخیراً عالم جلیل القدر منصف سید محمد بن عقیل علوی متوفای ۱۳۵۰ قمری کتابی تألیف نموده به نام **الصّاحح الکافیة لمن یتولی معاویه و تا بحال دو چاپ گردیده، چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعه النجاح بغداد بزیور طبع رسیده.**

باید بر برادران سنی ما حکومت نمایند و آنها را کورکورانه روی عادت و تعصّب بدنبال عقاید خود ببرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا ببینند!!

ایضا دلایل بر ایمان اَبی طالب علیه السلام

آیا اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که به فرموده آن حضرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای مسلمین حجه است و اکابر علمای خودتان اتفاق بر علم و زهد و ورع و تقوای آنها دارند، نگفته اند جناب ابو طالب اهل ایمان بود؟ و مؤمن از دنیا رفته است؟

آیا اصبع بن نباته که محل وثوق علماء و رجال شما بوده، از مولا و مقتدای مؤمنین علی علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: **والله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قط^(۱)**. یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و رو به کعبه عبادت نمودند و متمسک بدین حنیف ابراهیم خلیل الله علیه السلام بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی و اهل بیت طاهره علیهم السلام را بگذارید و به دنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشمنان سر سخت امیر المؤمنین علیه السلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابو طالب را تاویلات بارده بنمایید؟

از جمله دلایل بر تأیید مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده: جناب ابو طالب همیشه موحد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده، خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة^(۲) نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد، جناب ابو طالب خطبه عقد خواند، به عباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد به

۱- به خدا قسم پدرم ابو طالب و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف هرگز سجده به بت نمودند و بت پرستی نکردند.

۲- تذکرة الخواص، ص ۲۷۲، باب ۱۱.

وحدانیت حضرت باری تعالی دارد مطلع خطبه این است که فرمود:

الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم و زرع اسماعيل و ضئضئ معدّ و عنصر مضر و جعلنا حضنه بيته و سواس حرمه و جعل لنا بيتا محجوجا و حرما آمنا و جعلنا الحکام على الناس (الى آخر الخطبه) ^(۱).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودّة از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب نقل نموده که:

رای ابو طالب النبی ﷺ يتفل في فم علي اي يدخل لعاب فمه في فم علي فقال ما هذا يا ابن اخي فقال ايمان و حكمه فقال ابو طالب لعليّ يا بنيّ انصر ابن عمك و وازره ^(۲).

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست؟ علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی عليه السلام هم جلوگیری نکرد، بلکه بآن بزرگوار امر می کند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را.

ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده اند و ابن ابی الحدید مفصلاً در شرح نهج، شرح می دهد که روزی جناب ابو طالب به مسجد وارد شد، دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گذارد و علی در دست راست آن حضرت مشغول به نماز است، به فرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آن روز ایمان نیاورده بود، گفت: صل جناح ابن عمک؛ وصل کن خودت را بپهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار. جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نماز ایستاد. جناب ابو طالب

۱- حمد خدایی را که قرار داد ما را از ذریه ابراهیم و نتیجه اسماعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک الرقاب حرمش و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج به آنجا شتابند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را حکام بر مردم. (تذکره الخواص، ص ۲۷۲، باب ۱۱).

۲- ابو طالب دید پیغمبر آب دهان خود را در دهان علی ریخت. سؤال کرد: «برادر زاده این چه بود (یعنی چرا چنین کردی)؟» فرمود: «(این آب دهان) تمامش ایمان و حکمت بود.» پس جناب ابو طالب به علی عليه السلام امر کرد پسر عمّت را و وزیر او باش. (ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۴۱).

این ابیات را انشاد نمود:

انّ علیّاً و جعفرّاً ثقتی عند ملّم الزمان و النوب
لا تخذلا و انصرا ابن عمکما اخی لامّی من بینهم و ابی
و اللّٰه لا اخذل النبی و لا یخذله من نبیّ ذو حسب^(۱)

پس به اتفاق علما و مورخین خودتان، اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر و اجازه پدرش جناب ابو طالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده خود را منع از آن ادعای بزرگ نماید، حتی فرزندانش را هم منع نماید از ایمان آوردن بکسی که دین نوین آورده و دشمن دین او می باشد، آن هم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابو طالب که رئیس قریش بوده است؟! بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمّت ایمان آور و اقتداء کن با او و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید!! ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند، وقتی اهالی مکه و قریش محاصره اقتصادی را درباره بنی هاشم عملی کردند، جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم بیاری رسول الله صلی الله علیه و آله برخاستند و چهار سال در شعب اُبی طالب از آن حضرت محافظت و نگهداری نمودند؛ حتی در تمام مدت توقف در شعب، اول شبها هرکجا رسول الله صلی الله علیه و آله بخواب می رفت، جناب ابو طالب بعد از ساعتی می آمد آن حضرت را بیدار می کرد و به جای امن تری می برد و فرزند عزیزش علی علیه السلام را در بستر او می خوابانید- که اگر اول شب دشمنی آن حضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی بآن حضرت داشته باشد علی فدای آن حضرت گردد و وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد.

شما را به خدا قسم آیا مشرکی برای حفاظت موحدی که مدّعی مقام نبوت

۱- به درستی که علی علیه السلام و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاریها پشتیبان منند. وانگذازید (ای علی و جعفر) پسر عم خود را و یاری نمائید او را؛ زیرا که او پسر برادر ابوینی من است. به خدا قسم من از یاری پیغمبر دست بر نمی دارم و او را وانمی گذارم که پیغمبر صاحب حسب شریف می باشد! (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۰).

۲- ای صاحبان عقل پند بگیری!

است و مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی می داند، این قدر جدّیت به کار می برد؟ قطعاً جواب منفی است! این همه جدّیت ها و فداکاری ها از آثار ایمان کامل بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۲) از طبقات محمد بن سعد نقل می نمایند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر^(۳) و غیرهم با اسناد صحیح از محمد بن اسحاق روایت کرده اند که علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

چون ابو طالب وفات نمود، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خبر دادم. فبکی بکاء شدیداً؛ گریه شدیدی نمود. آنگاه به من فرمود: اذهب فغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه؛ برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار. خدا بیامرزد و رحمت نماید او را! شما را به خدا انصاف دهید! آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند؟ آیا سزاوار است بگوئیم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده؟ حتی می نویسند: و جعل رسول الله يستغفر له ایاما لا يخرج من بيته؛ یعنی روزها رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابو طالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش می نمود.

آیا ممکن است که آن حضرت آیه ۴۸ و ۱۱۶ سوره ۴ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد که خدای متعال فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^(۴).

چگونه ممکن است رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وجود چنین آیه ای که صریحاً پروردگار می فرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم، برای مشرک طلب رحمت و مغفرت بنماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص به مسلمین دارد و برای کفار ابداء جائز نمی باشد.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱۲.

۲- تذکرة الخواص، ص ۱۹.

۳- تاریخ دمشق، ج ۶۶، ص ۳۷.

۴- محقق است خدا کسی را که به او شرک آورد، هرگز نخواهد بخشید. سوای مشرک هر که را خواهد، می بخشد.

پس همین استغفار نمودن رسول الله ﷺ برای جناب ابو طالب و امر نمودن بعلی علیه السلام که خودت برو، پدرت را غسل بده و کفن بنما، دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابو طالب -رضی الله عنه. با دیده حق بین و انصاف، تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که:

ابا طالب عصمه المستجیر و غیث المحول و نور الظلم
 لقد هدّ فقدک اهل الحفاظ فصلى عليك ولى النعم
 و لقاك ربك رضوانه فقد كنت لتظهر من خير عم^(۱)

آیا باور می شود که این شخصیت بزرگ، کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خداپرستی (علی علیه السلام) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید؟!!

اینها تمام دلایلی است که ثابت می نماید جناب ابو طالب مؤمن از دنیا رفته، و الا رسول اکرم بامام معصوم امر نمی فرمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید؛ در حالتی که آن حضرت مجسمه حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است؛ دوستی و دشمنی برای خدا می نماید نه روی هوای نفس که چون عمومی من است (و لو مشرک و مخالف) امر پروردگار من است، برای او به شدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم.

شیخ: اگر ابو طالب مؤمن و موحد بود بچه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان ننمود.

داعی: بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابو طالب خیلی فرق و تفاوت بوده، چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه می کردند، بلکه می ترسیدند؛ البته اسلام و تظاهر او به ایمان، کمک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شر دشمنان شد.

۱- ای ابو طالب، تو پناه پناهندگان و رحمت بر افتادگان و روشنایی شب ظلمانی بودی؛ به موت تو ارکان دوستان و محببت متلاشی شد. رحمت حق بر تو نازل و تو را بجوار خود در بهشت برین واصل نمود- و تو بودی برای پیغمبر بهترین عموها (که او را و دین او را یاری نمودی). (تذکره الخواص، ص ۱۹).

اسلام عباس پنهانی بوده

و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد، چنانچه ابن عبد البر در استیعاب^(۱) نقل می نماید که عباس در مکه ایمان آورد، ولی از مردم پنهان می داشت تا زمانی که رسول اکرم ﷺ هجرت نمود. خواست با آن حضرت حرکت نماید، حضرت به او نوشتند که توقف تو در مکه برای من بهتر است. فلذا خبرهای مکه را به آن حضرت می رسانید و در غزوه بدر کبری کفار آن جناب را با خود آوردند. بعد از شکست کفار قریش، اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود.

و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع^(۲) ضمن باب ۵۶ نقلاً از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله طبری شافعی از فضایل ابو القاسم الهی آورده که اهل علم می دانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود، ولی اسلامش را کتمان می نمود. وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد، رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد»؛ چه آنکه با کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود. ولی پیغمبر ﷺ به او نوشت بماند و اخبار مشرکین را به آن حضرت بدهد. روزی که ابو رافع به آن حضرت خبر تظاهر به اسلام عباس را داد، حضرت او را آزاد نمود.

علت پنهان داشتن ابو طالب ایمان خود را

ولی جناب ابو طالب اگر ایمان خود را ظاهر می کرد، امر یک سره می شد؛ یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم ﷺ یآوری نداشت؛ تمام قریش و جامعه عربیت بر ضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را بر هم می زدند. لذا جناب ابو طالب، ایمان خود را سیاستاً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی با قریش، جلوی آنها و سایر اعدای را بگیرد، تا آنها هم محض احترام جناب ابو طالب،

۱- استیعاب، ج ۲، ص ۸۱۲.

۲- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۱۸.

تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آن حضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید. چنانچه همین قسم شد. تا آن جناب زنده بود، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود؛ همین که جناب ابو طالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: اخرج عن مکه فمالک بها ناصر بعد ابي طالب؛ از مکه خارج شو که بعد از ابي طالب یآوری در آنجا نداری.

شیخ: آیا در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام ابو طالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر؟

داعی: بلی کمال شهرت را داشته و تمام امت نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ: چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (به قول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد، به قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد؟

داعی: لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام ^(۱).

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشهور، ولی بعد از سالها به جعل حدیثی صورت اولیه خود را از دست داده باشد. بسیاری از امور بود، حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شایع و رایج، بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری به خود گرفته.

شیخ: ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید، نمونه ای برای ما ذکر نمایید.

داعی: شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمی دهد، ولی برای نمونه بیکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده، اشاره می نمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع و حج نساء است که به حکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی)

۱- این اول شیشه (حقیقت) نبود که در اسلام شکسته شد. (احقاق الحق، ص ۳۱۷).

در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع و مورد عمل بوده، حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده. فقط بیک جمله کلام خلیفه عمر که گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما،^(۱) به کلی منعکس گردیده؛ یعنی حلال خدا ۱۳۰۰ سال است حرام گردیده؛ چنان این کلام عمر از زمان خلافت او به بعد تقویت شد و بدون دلیل، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم ﷺ و صحابه آن حضرت، روی اطاعت کورکورانه پیروی شد که حقیقت اولیه خود را از دست داد که الی الحال میلیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنن متعه سنت سنیه رسول الله ﷺ و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعیه می دانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمی دانند و اگر ما با دلایل بیان کنیم، قبول نمی کنند که در زمان پیغمبر ﷺ و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده، فقط بگفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

جایی که حکم ثابت الهی مؤید به قرآن مجید و سیره رسول الله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلایل واضحه در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سنت بر حلیت آن بگفتار شخص عمر که ابدأ استناد به آیات و گفتار رسول الله ﷺ ندارد حرام و بدعت گردد شما می خواهید اسلام و ایمان جناب ابو طالب مبدل به کفر نگردد؟

شیخ: یعنی می خواهید بگوئید میلیونها مسلمانان جهان قرن ها بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا ﷺ عمل نمودند، و حال آنکه در همه جهان ما را سنی می خوانند؛ یعنی تابع سنت رسول الله ﷺ و شیعیان را رافضی گویند؛ یعنی روی گردان از سنت رسول الله ﷺ؟!!

موضوع رافضی و سنی در حقیقت سنی ها رافضی و شیعه ها سنی می باشند

داعی: ظاهراً شماها خود را سنی و شیعیان را رافضی می خوانید و حال آنکه

۱- دو متعه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب می نمایم عمل کنندگان به آن را. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۵۱؛ الطعن القامن: ما ذکره.)

اگر از عادت و تعصب بر کنار و منصفانه قضاوت نمایید، می بینید در معنا و حقیقت شیعیان سنی، یعنی تابع قرآن و سنت رسول الله ﷺ و مطیع اوامر آن حضرت می باشند و شماها رافضی، یعنی روی گردان از قرآن و سنت و اوامر آن حضرت می باشید.

شیخ: أحسنت! ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید؟

داعی: همان قسمی که شماها برادران سنی زیاده از صد ملیون مسلمانان پاک دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ را رافضی و کافر و مشرک می خوانید. در لیالی ماضیه به دلایل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم ﷺ دستور داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من. شما عمداً از عترت روی گردانده، پیرو دیگران شدید سیره و سنت آن حضرت را که در زمان حیات به حکم قرآن عملی می نمود، زیر پا گذارده و بحکم شیخین آنها را ترک نموده و عاملین بسنت و سیره آن حضرت را رافضی، بلکه مشرک و کافر خواندید که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ۴۱ سوره ۸ (انفال) فرموده: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ﴾^(۱)، و آن حضرت در زمان حیات، این حکم را عملی می فرمود و خمس غنائم را بخویشان و اقارب تقسیم می نمود، قطع نموده و از آن روی گردانیدید.^(۲) بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم، رشته سخن خیلی طولانی می شود.

بزرگتر دلیل بر این معنا که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله ﷺ می باشیم و شماها رافضی و روی گردان و ترک کننده سنت و سیره رسول الله و صحابه گرام می باشید، همین موضوع متعه است که به حکم خدا و سنت رسول الله ﷺ و عمل صحابه در زمان خود آن حضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده، ولی به جمله ای از کلام عمر که

۱- ای مؤمنان، بدانید که هر چه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنج یک آن خاص خدا و رسول ﷺ و خویشان او می باشد.

۲- رجوع نمایید به (جلسه هشتم) همین کتاب.

روی سیاست و نظر خاصی ادا نمود، حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا را زیر پا گذارده و ترک نمودید، مع ذلک خود را سنی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله ﷺ می باشیم، رافضی می خوانید و این امر را چنان بر بی خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک می خوانند. و عجب آنکه معنای مثل معروف، کاسه از آش گرم تر، شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل نمود. ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه آن حضرت باطل و بی اساس می باشد! شیخ: دلیل شما بر حلیت متعه و عقد انقطاع چیست؟! از کجا و بچه دلیل می گوئید: خلیفه عمر -رضی الله عنه- بر خلاف گفته خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل نموده؟

دلایل بر حلیت متعه

داعی: دلایل بر این معنی بسیار است:

اولاً قرآن مجید، و سند محکم آسمانی است که در آیه ۲۴ سوره ۴ (نساء) صریحاً می فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^(۱).

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد به مشروعیت خود باقی است، مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد و چون در این موضوع ناسخی نیامده، پس این حکم محکم تا ابد باقی و برقرار است. شیخ: از کجا این آیه مربوط بنکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور می دهد مهر و صداق آنها را پردازند؟

داعی: در این بیان خود بی لطفی و باصطلاح مغلطه نمودید؛ زیرا علمای بزرگ خودتان از قبیل طبری در جز پنجم از تفسیر کبیر^(۲) و امام فخر رازی در جزء سیم

۱- پس از اینکه بهره مند شدید از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید، مهر معین که مزد آنها است بانان بپردازید که فریضه و واجب است.

۲- تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۱۴.

از تفسیر مفاتیح الغیب^(۱) و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسّرین و علمای خودتان، آقایان به خوبی می دانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دایم و متعه منقطعه و ملک یمین.

اما در نکاح دایم در آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فرماید: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾^(۲).

و درباره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۵ سوره ۴ (نساء) فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^(۳).

و در باب متعه و عقد انقطاع آیه: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ نازل گردید و اگر این آیه مربوط به نکاح دایم باشد، لازم می آید که در یک سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این بر خلاف قاعده خواهد بود.

و چون راجع به متعه نازل گردیده، معلوم است که خود یک امر و حکم جدید است.

ثانیاً اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) به این که نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله ﷺ به آن دستور عمل می کردند و اگر این آیه مربوط به نکاح است، پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل به آن هستند؟ پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسّرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آن را ثابت می نمایند و ناسخی برای آن نیامده؛ چنانچه در

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۴۹.

۲- به نکاح خود درآوردید از زنان آن کس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید نتوانید عدالت نمایید، پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانکه کنیزی دارید، به آن اکتفا کنید که نزدیک تر است بعدالت.

۳- هر کس از شما را وسعت و توانایی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد، بس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید، زنی اختیار کنید. خدا آگاه تر است بمراتب ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یکسانید. پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدانچه معین شده بدهید.

کتاب معتبره خودتان ثبت است.

اخبار از طرق اهل تسنن بر حلیت متعه

از جمله در صحیح بخاری^(۱) و مسند امام احمد بن حنبل^(۲) از ابو رجا از عمران بن حصین نقل است که گفت: نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله و لم ینزل قرآن بحرمته و لم ینه عنها رسول الله حتی اذا مات قال رجل برأیه ما شاء. قال محمد (یقال أنه عمر)^(۳).

و در صحیح مسلم بن حجاج^(۴) باب نکاح المتعه است که: حدثنا الحسن الحلواني قال حدثنا عبد الرزاق قال أخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله الانصاری معتمراً فجنناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله و علی عهد ابی بکر و عمر^(۵).

و نیز در باب المتعه بالحج و العمرة مسنداً از ابی نضره روایت نموده که گفت: «من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد، فقال ابن عباس و الزبیر اختلفا فی المتعتین فقال جابر فعلناهما مع رسول الله (ص) ثم نهی عنهما عمر فلم نعهما^(۶)».

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند خبر ابی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵۸.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶.

۳- آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خدا ﷺ به آن عمل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده، و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع نمود. مردی به رأی و میل خود گفت هرچه دلش خواست. بخاری گوید: «می گویند این مرد عمر بن الخطاب بوده!!»

۴- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱.

۵- حدیث کرد مرا حسن حلوانی گفت: حدیث کرد مرا عبد الرزاق گفت: خبر داد مرا ابن جریح از عطا که گفت: جابر بن عبد الله انصاری برای عمره بمکه آمد به منزل او رفتیم. مردمان از او مسائل و حکایات می پرسیدند تا رسید صحبت به متعه، گفت: «بلی ما در زمان رسول خدا ﷺ و هم در زمان ابی بکر و عمر متعه می کردیم.»

۶- گفت: عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند. جابر گفت: «ما در زمان رسول خدا ﷺ هر دو را به جا می آوردیم؛ پس عمر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا نیاوردیم.» (صحیح مسلم، ج ۴، ص ۵۹).

نیز هر دو روایت دیگری می کنند از جابر که در جای دیگر گفته: کُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقَبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَ الدَّقِيقِ عَلٰی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَ ابو بکر حتّٰی نهی عمر فی شان عمرو بن حرّیث ^(۱).

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبد الله بن عباس روایت نموده که گفت:

«در زمان رسول اکرم ﷺ متعه می کردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه می خواست حلال می کرد و اکنون او در گذشت و قرآن به جای خود باقی است؛ پس چون به حجّی یا عمره ای شروع کردید آن را با تمام برسائید چنانچه خدا فرموده است و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد، سنگ سارش می کنم!»

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت می نماید متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن می کردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود.

و علاوه بر این اخبار، عدّه ای از اصحاب و غیره از قبیل ابی بن کعب و ابن عباس و عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدّی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی ^(۲).

چنانچه جار الله زمخشری در کشاف ^(۳) از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش ^(۴) ذیل همین آیه و امام فخر رازی در مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب ۱ نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم ^(۵) نقل می نمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت می نمود: فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی.

و امام فخر پس از نقل قول ابی بن کعب و ابن عباس گفته: و الامّه ما انکروا علیهما فی

۱- ما در زمان رسول خدا و ابی بکر متعه می کردیم بقبضه ای از خرما و گندم خورد شده و آرد، تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حرّیث. (مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱).

۲- پس از اینکه بهره مند شوید از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید.

۳- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۵۱۹.

۴- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۴۴، ج ۱۰، ص ۵۱.

۵- شرح صحیح مسلم، ج ۹، ص ۱۷۹.

هذه القراءة فكان ذلك اجماعاً على صحة ما ذكرنا^(۱).

آنگاه در ورق بعد جواباً گوید: فان تلك القراءة لا تدل الا على ان المتعه كانت مشروعة و نحن لا ننازع فيه^(۲).
شیخ: دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا ﷺ مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده؟
داعی: دلایل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقی است، بسیار است و از همه دلایل نزدیک تر به فهم
عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده،
علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل به آن می کردند، گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب
می باشد که عموم علمای خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا
احرمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار انهی عنهما^(۳).

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. عرض کردم که در زمان رسول خدا ﷺ بسیاری از احکام در اول امر
رایج بوده، ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود، ولی بعداً نسخ گردید.
داعی: چون مبنا و اساس دین قرآن مجید است، لذا هر حکمی که در قرآن امر به آن شده ناسخ آن هم باید در
قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء ﷺ باشد. بفرمایید در کجای قرآن این حکم نسخ شده؟
شیخ: آیه ۶ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آن است که می فرماید:

۱- امت انکار نمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت؛ پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم. (تفسیر رازی، ج ۱۰، ص ۵۱).

۲- این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول الله ﷺ) و ما نزاعی در این باب نداریم (که در زمان رسول
خدا ﷺ مشروع بوده منتها گوئیم که نسخ گردیده).

۳- دو متعه که در زمان رسول خدا ﷺ رایج و شایع بود، من هر دو را حرام و نهی از آنها نمودم، هر کس عمل به آنها بنماید، عقابش
خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش می نمایم! (چنانکه مسلم در ص ۴۶۷ جزء اول صحیح خود آورده) (و در احکام اسلام حکم
رجم و سنگسار راجع بعامل متعه جائی دیده نشده است پس خلیفه عمر چرا گفته، نمی دانم).

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^(۱).

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده:

۱. زوجیت.

۲. مالک شدن به ملک یمین.

پس بدلیل همین آیه متعه نسخ گردیده است.

داعی: در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمی باشد، بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیت است و زن متعه هم زوجه حقیقی مرد است و اگر متعه زوجه حقیقی نبود، خداوند در آیه مذکوره امر نمی فرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیه است و سوره نساء مدنیّه، محققا مکی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است در حالی که مقدم بر آیه متعه می باشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾!

اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم بعدم نسخ متعه نموده اند

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین، حکم بعدم نسخ نموده اند، مانند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد الله انصاری و سلمه بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبرة بن معبد و اکوع بن عبد الله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علمای خودتان هم پیروی از صحابه، حکم بعدم نسخ داده اند از قبیل جار الله زمخشری در تفسیر کشاف^(۲) در موقعی که نقل می نماید قول خبر امت عبد الله بن عباس را که گفته است: «آیه متعه از محکّمات قرآن است»، گوید: «یعنی نسخ نگردیده است.»

و مالک بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعیت و جواز متعه و عدم نسخ آن نموده است.

۱- مگر بر جفت هایشان (که زنان شرعی آنها باشد) یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست.

۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۵۲۰.

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری^(۱) و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده اند که در یک جا گفته است: هو جائز لانه کان مباحاً مشروعاً و اشتهر عن ابن عباس حلیتها و تبعه علی ذلک اکثر اهل الیمن و مکه من اصحابه^(۲).

و در جای دیگر گفته است: هو جائز لانه کان مباحاً فیبقی الی ان یظهر ناسخه^(۳). (معلوم می شود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته. دلایل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم می شود آنچه ساخته شده، از متأخرین است برای تقویت قول خلیفه عمر؛ و اعظام مفسرین شما مانند زمخشری و بغوی و امام ثعلبی بر عقیده ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد بحلیت و مباحیت متعه بودند.) شیخ: چون متعه شرایط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عدّه و نفقه را ندارد، پس زوجه حقیقی نیست.

تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است

داعی: معلوم می شود روی نظر بدینی، توجه کامل بکتاب فقهیه شیعه ننموده اید و الا این اشکال را نمی نمودید؛ چه آنکه می دیدید که تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است، مگر آنچه با دلیل خارج شود. و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا، به بعضی از شرایط و تکلیفات آن فضلاً و لطفاً تخفیف داده شده. و اما راجع به شرایط:

اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابتة زوجیت باشد. چه بسیار زنان اند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمی برند؛ مانند زوجه کتابیه و ناشزه و قاتله زوج خود

۱- فتح الباری، ج ۹، ص ۱۷۴.

۲- متعه جایز است برای آنکه مباح و مشروع می باشد و مشهور است از ابن عباس حلیت آن و متابعت نموده اند او را بیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده بحلیت و مباح بودن متعه را.

۳- متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان پیغمبر) و به حلیت و مباح بودن باقی است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود.

که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست. چون فتاوی فقها درباره آنها مختلف است؛ چنانچه فتاوی فقها شما هم در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عده نگهدارد و اقل مدت عده را ۴۵ روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد، باید عده وفات که چهار ماه و ده روز است نگه دارد، خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله، یائسه باشد یا غیر یائسه.

رابعاً حق النفقه جزء حتمی لوازم زوجیت نیست. چه بسا زنانی که در علاقه زوجیت هستند و از حق النفقه محرومند، مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود.

خامساً تمامیت مدّت، البته طلاق او می باشد و همچنین بذل مدّت نمودن زوج در بین مدّت نیز طلاق او می باشد.

پس این شرایطی که فرمودید، هیچ کدام موضوعیت ندارد. چنانچه نابغه البشر، علامه حلّی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین - قدس سره القدوسی - که از مفاخر علمای شیعه است، در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلایل را بر ردّ گفتار آنها به نحو اتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعاگو جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است، مراجعه کند بکتاب مباحثات سنّیه و معارضات نصیریّه و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه).

شیخ: از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا ﷺ حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی: متمنی است بیان فرمایید حکم نسخ در کجا وارد گردیده؟

شیخ: باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعض اقوال روز فتح مکه و در بعض روایات در حجّة الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی دیگر گفتند در عمره القضا حکم نسخ نازل آمده.

دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر ﷺ

داعی: همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار، دلالت کامله دارد بر

عدم ورود چنین حکمی؛ و چگونه ممکن است بچنین اخباری وثوق پیدا نمود. علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح السسته و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخیت آن را تا زمان خلافت عمر می رسانند.

و از همه دلایل واضح تر، همان است که شیوخ اکابر علمای خودتان نقل نموده اند قول خود خلیفه عمر را که: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما؛ اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله ﷺ در زمان آن حضرت بود، بایستی خلیفه بگوید: مطابق همان حکمی که رسول الله ﷺ فرموده و آیه قرآن دلالت بر آن دارد، هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ، ممنوع محرم را به جا آورد، من عقابش می نمایم. (قطعاً برای اجرا و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثرتر بوده) تا آنکه بگوید: دو متعه که در زمان رسول خدا ﷺ حلال بوده، من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود، چگونه صحابه پیغمبر ﷺ و شاگردان مدرسه و مکتب آن حضرت مانند عبد الله بن عباس (حبر امت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل به آن می کردند؟ چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که به کتابهای آنها اهمیت می دهید ثبت و ضبط نموده اند که بیعض از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم ﷺ تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل می کردند و می گفتند تا زمان وفات آن حضرت، چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه باشد نشنیدیم. فلذا عمل به آن می کردیم.

و صراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند^(۱) از ابی رجا از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

نزلت آیه المتعه فی کتاب الله و عملنا بها مع رسول الله فلم تنزل آیه بنسخها و لم ینه

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۸.

عنها النبي حتى مات^(۱).

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلاً به عرضتان رساندم، صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم ﷺ منع و نهی از متعه نگردیده.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت نرسیده، قطعاً متعه بمشروعیت خود باقی است الی الابد.

چنانچه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی در سنن^(۲) خود که یکی از صحاح سسته شما شمرده می شود و امام احمد بن حنبل در مسند^(۳) و ابن اثیر در جامع الاصول به اسناد عدیده نقل نموده اند که از عبد الله بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید: «چه می گویی در متعه نساء؟» گفت: «البته حلال است.» گفت: «پدرت خلیفه نهی از آن نموده.» گفت: «پیغمبر ﷺ امر فرموده اگر پدرم نهی نموده، قطعاً امر پیغمبر ﷺ مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول الله ﷺ می باشم.»

و اما راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده، گمان می کنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر، احادیثی وضع نموده و انتشار دادند، و الاً مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح و ردّ ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب، سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارید.

شیخ: قول خلیفه عمر -رضی الله عنه- خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنمایند؛ زیرا اگر خلیفه از رسول خدا ﷺ نشنیده بود نقل نمی نمود!

داعی: از یک عالم با فکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط به خلیفه عمر) ابراز به چنین عبارتی بسیار بعید است، برای اینکه در هر کاری فکر لازم است.

آقایان قدری دقیق شوید روی بیان خود که می فرمایید، قول خلیفه برای مسلمین سندیّت دارد که پیروی از آن نمایند. ما آنچه در کتب صحیحه معتبره

۱- آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما به آن عمل می کردیم با رسول خدا ﷺ و آیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر ﷺ هم نهی از آن ننمود تا وفات نمود.

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۳

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۱۰۳.

خودتان سیر نمودیم، حتی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم ﷺ فرموده باشد، قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت ﷺ، بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل، مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام که به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت علیهم السلام حکم بعدم نسخ داده اند.

و اما اینکه فرمودید: خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی نمود، بسیار مورد اشکال است.

اولاً اگر خلیفه عمر از رسول اکرم ﷺ چنین نسخی را شنیده بود، می بایستی از زمان آن حضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد. مخصوصاً وقتی می دید که کبار از صحابه عمل به آن می نمودند، به عنوان نهی از منکر هم شده بایستی به مردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خودداری نمایید. چرا نرساند و نهی از منکر ننمود؟

ثانیاً هر حکمی که به فرموده پیغمبر اکرم ﷺ در امت شایع شد، البته باید ناسخ آن هم به وسیله خود آن حضرت شایع گردد؛ چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست.

آیا عقلایی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده، نسخ آن را رسول خدا ﷺ به احدی نفرماید، مگر فقط به عمر تنها بفرماید. عمر هم به احدی نگوید تا آخر دوره خلافتش، روی مخالفت شخص معینی، سیاست حرمت آن را اعلام نماید؟

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (به قول شما) می کردند، مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود؟!

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (به قول شما) که به مردم ابلاغ نموده و امت عمل به آن می کردند، جز رسول خدا ﷺ دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا به او امر شده به امت برساند، نرسانده (به قول شما) محرمانه به عمر تنها گفته باشد، عمر هم به احدی نگفته، مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم به حرمت داده و خلیفه ابی بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره

خلافت خود جلوگیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟!

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بآن کافر نیست که بگوید: رسول خدا ﷺ در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می نمودند؟! ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر ﷺ نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن، نسبت آن حکم را به آن حضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمود: عقد متعه منسوخ است و احدی بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود. و قطعاً با استناد به فرموده رسول اکرم ﷺ اثرش بیشتر ظاهر می شد در میان امت. نه آنکه بگوید: «دو متعه که در زمان پیغمبر ﷺ حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار می نمایم.»

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر ﷺ مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه برگزیده خلق این حق را دارد؟!

هنوز نمی توانم بفهمم و عقلم حکم نمی کند که عمر با چه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و با چه جرئتی گفته: انا احرمهما! عجب آنکه خود رسول الله ﷺ در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود: من حلال یا حرام نمودم. هر وقت حکمی را ابلاغ می نمود، می فرمود: «خدای متعال به من امر فرموده به شما ابلاغ نمایم.» ولی خلیفه عمر با کمال جرأت و صراحت می گوید: متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما؟! ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾

مجتهد می تواند تغییر احکام دهد

شیخ: لا بد آقا می دانید که عدّه ای از محققین علمای ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر ﷺ در احکام شرعی مجتهد بوده است، لذا مجتهد دیگر می تواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده، حکمی را که حلال بوده، حرام و یا حرام را حلال نماید. بهمین جهت خلیفه عمر -رضی الله عنه- فرمود: انا احرمهما!! داعی: هیچ انتظار نداشتیم که آقایان برای اثبات یک غلطی، مرتکب غلط های

دیگر شوید. شما را بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است؟ آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آن قدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید؟! آیا این بیان شما غلو بر خلاف صریح آیات قرآن نمی باشد؟ که ناچار با ضیق وقت به بعض از آن آیات اشاره می نمایم. در آیه ۱۵ سوره ۱۰ (یونس) صریحا فرماید: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^(۱).

جایی که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نتواند به میل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد، خلیفه عمر که به کلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است، چگونه می توانسته تصرف در احکام نموده، حلال خدا را حرام نماید؟ و در آیه ۴ سوره ۵۳ (نجم) فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۲).

و آیه ۹ سوره ۴۶ (احقاف) که فرماید: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^(۳). دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشته اند که تصرف در احکام نموده و حلال خدا را حرام نمایند.

شیخ: قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید؛ زیرا همین امروز دیده می شود مردمانی برای لذت یک ساعت یا یک ماه یا یک سال، زنی را متعه می نمایند و بعد حامله یا غیر حامله را می کنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء می شود.

داعی: ببخشید آقا! این بیان شما خیلی مضحک و موجب تعجب است؛ زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لابیالی را در حرام و حلال احکام دخالت می دهید. اگر عملیات مردم شهوت پرست لابیالی سبب شود که حلالی حرام گردد،

۱- بگو به آنها مرا نرسد که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم، من پیروی نمی کنم، مگر آنچه وحی می شود بمن.

۲- هرگز بهوای نفس سخن نگوید و گفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست.

۳- بگو (ای پیغمبر) به امت، من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم و نمی دانم که با من و شما عاقبت چه می کنند. من پیروی نمی کنم، مگر آنچه به من وحی می شود.

باید عقد دایم هم حرام شود! برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یا جهت دیگر، دختران نجیبه ای را عقد دایم نموده، بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته اند. پس باید گفت: چون افرادی عامل چنین عملی می شوند پس عقد ازدواج اصلاً غلط می باشد.

باید در مردم تزریق دیانت نمود و آنها را آشنا به وظایف دینی نمود. وقتی شخص متدین شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی خواهد برود، مطابق دستور شرع انور می خواهد زنی را متعه و به عقد انقطاع در تصرف خود آورد، اول در پی تحقیق شرایط متعه می رود؛ چه آنکه می داند برای هر حکمی شرایطی می باشد. اول باید تحصیل شرایط نمود، آنگاه در پی عمل رفت.

فلذا در وقت قرار داد به قدری مهر برای زن قرار می دهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه در دوره عدّه خود که حدّ اقل ۴۵ روز است، راحت زندگی نماید.

دیگر آنکه بعد از متارکه در تمام مدّت عدّه، مراقب زن باشد که اگر حامله شده است، چون بچه از آن اوست، از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت به بچه خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرایط را ننمایند، دلیل بر این نیست که آقایان ساده دل بی فکر، حکم مسلمّ حلالی را نسخ شده فرض نمایند.

علاوه، اگر هم فرمایش شما صحیح باشد، قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر ﷺ از عمر بهتر می دانستند، چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند؟!

و اگر پیغمبر ﷺ نهی نکرده، خلیفه و امام و حجّه منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی، حلال خدا را حرام نماید، به استناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه ننمایند.

منع متعه سبب شیوع فحشا و زنا گردیده

اگر خوب دقت کنید، حکم متعه سبب شیوع فحشا نیست، بلکه منع از متعه، شیوع فحشاء آورده؛ برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دایم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر، حرام بلکه گناه بزرگ است، جلوی

شهوت و هوای نفس را هم نمی توانند، بگیرند چه می کنند؟ ناچار به عمل ناشایسته زنا مشغول می شوند. و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید، پرده های حرمت ها دریده، نوامیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر (زخم کوچکی که بافت های اطراف خود را فرا میگیرد) ^(۱) و غیره، فراوان می شود خانواده ها از هم پاشیده و بیچاره می شوند.

چنانچه امام احمد ثعلبی ^(۲) و طبری ^(۳) در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند ^(۴) ذیل آیه متعه مسنداً نقل نموده اند از امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود:

لَوْ لَا أَنَّ عَمْرَ نَهَى عَنِ الْمَتْعَةِ مَا زَنَى الْإِسْفَى ^(۵).

و نیز ابن جریر و عمرو بن دینار از عبد الله بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت: ما كانت المتعه الاّ رحمة، رحم الله بها امه محمد، لو لا نهيه (ای عمر) عنها ما احتاج الى الزنى إلاّ شفى ^(۶).

پس بنا به فرموده اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل به متعه. پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند به وسیله پیغمبر عظیم الشان به جامعه ای ابلاغ گردیده، بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و می باشد - الی یوم القیمه.

حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی شمار، که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه، صحبت ما در این موضوع نبود، بلکه غرض دعاگو از نقل این

۱- لغت نامه دهخدا، ص ۳۴۳۴۶۶.

۲- تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۲۸۶.

۳- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۵.

۴- مسند احمد، ج ۲، ص ۹۵.

۵- اگر عمر متعه را نهی نمی نمود، زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قلیلی از مردم.

۶- متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اگر عمر منع و نهی از آن نمی کرد، محتاج به زنا نمی شدند، مگر قلیلی از مردم. و در بعض اخبار عوض شفی شقی ثبت شده؛ یعنی زنا نمی کردند مگر مردمان شقی.

حکم بنا بر تقاضای شما، شاهی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید: چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر ﷺ شایع و بعدها با حدیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید، همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که باتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء ﷺ تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده، بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریش، چنانچه جابر روایت می نماید، بیک جمله گفتار او، بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال میلیونها نفر از مسلمین بدون دلیل، روی عادت تبعاً لاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار می نمایند، با اینکه دلایل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله ﷺ هنوز موجود است!! مع ذلک، عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخ نیست، اهل بدعت و ضلالت می شمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابو طالب را هم که در زمان رسول اکرم ﷺ و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده، به جعل حدیث ضحضاح منعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید، بدون تحقیق، حق و حقیقت را زیر پا گذارده، محو نمایند.

بس است، بیش از این طول کلام ندهم. برای اهل بینش و دانش همین مقدار از ادله کافیهست و بر اهل بصیرت واضح است که دلایل بر ایمان آن جناب، بسی بسیار است که ما اختصاراً به همین جا مطلب را ختم می کنیم و الاّ خوارج و نواصب و امویها و پیروان آنها از جهت عداوت با امیر المؤمنین علیّ علیه السلام اگر جناب ابو طالب فرضاً زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند، باز تاویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر می نمایند.

هر یک از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید، مراجعه کنید به کتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابو القاسم بلخی و محمد بن اسحاق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقدی و امام موصلی و شوکانی و امام

تلمسانی و امام قرطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجمی و ابو جعفر اسکافی و غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عمّ و ابوبن رسول خدا ﷺ بوده و غالباً رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید، که از حیث نسب و نژاد پاک نورانی و جسمانی علی علیه السلام ممتاز و احدی از صحابه کبار به مقام مقدس آن حضرت نمی رسد.

لقد ظهرت فما تخفى على احد الا على اكمه لا يعرف القمر^(۱)

مولد علی علیه السلام در خانه کعبه بوده

و خصیصه دیگری که علی علیه السلام به آن ممتاز است، محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیای عظام و اوصیای گرام، تا امم صالحه آنها -من آدم إلى الخاتم- به این خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیّت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آن حضرت منفرد بوده است؛ چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است. موقع ولادت عیسی بن مریم -علی نبینا و آله و علیهم السلام - در بیت المقدس، ندای غیبی، مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که: اخرجی عن البیت فان هذہ بیت العبادہ لا بیت الولادة^(۲).

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی علیه السلام نزدیک شد، مادرش فاطمه بنت اسد را به داخل خانه کعبه دعوت نمودند. آن هم نه تصادفاً مثل زنی که در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش گردد، بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان می کنند فاطمه در مسجد بوده درد مخاض او را

۱- هرآینه بتحقیق ظاهر و آشکار است به طوری که بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست، مگر کور مادرزادی که نه ماه را می بیند و نه می شناسد. (اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۳).

۲- بیرون رو از خانه (بیت المقدس) زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زائیدن.

گرفته، نتوانسته خارج شود، ناچار در مسجد وضع حملش شده. در صورتی که این قسم نبوده، فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده، به مسجد الحرام رفته درد مخاض او را گرفته، در مستجار کعبه مشغول به دعا شده، به درگاه با عظمت پروردگار متعال نالید که خداوندا! به عزت و جلال خود این درد مخاض را بر من آسان گردان! یک مرتبه دیوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته درب او که مساوی با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده، مگر در موسم خاص باز می نمودند) شکافته و یا درب بسته باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندایی برخاست: یا فاطمه ادخلی البیت؛ فاطمه داخل شو در خانه. در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند، فاطمه داخل خانه شد در و دیوار به حالت اولیه برگشت موجب تعجب همه گردید. جناب عباس حاضر بود، وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابو طالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود، فوراً آمدند، آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهراً بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند. در تمام خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند. روز سوم همان محلی که داخل شده بود باز شد، فاطمه بیرون آمد. مردم هجوم آوردند، دیدند ماه پاره پسری روی دست او دیده ها را خیره نمود:

اسد اللّٰه در وجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی علیه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده، آن هم با دعوت مخصوصی که مادرش را به خانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) می باشد که قبلاً و بعداً احدی به چنین خصیصه نایل نگردیده؛ چنانچه حاکم در مستدرک^(۱) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۲) گویند:

و لم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه و هی فضیله خصه الله تعالی بها اجلالاً له

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۷۱.

و اعلاء لمرتبه و اظهارا لتکریمه^(۱).

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابو طالب

خصیصه دیگری که در این موضوع برای علی علیه السلام پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آن حضرت گردید، موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم.

شیخ: بیان غریبی فرمودید! مگر ابو طالب پیغمبر بوده که به او وحی شود، اسم بچه را علی بگذار. قطعاً این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الاّ راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید. علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و إرادۀ خود بر آن جناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارد.

داعی: در بیان داعی ابدأ امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردید. قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط به هم بیان نمودید، ناچارم جملات را از هم تفکیک نموده، جواب هر یک را علی حدّه عرض نمایم:

اولاً شما تصور می نمایید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه این طور نیست. در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی علیه السلام را به عنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند، چه آنکه نام محمد و علی علیه السلام را پروردگار متعال هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابو طالب ندارد.

شیخ: آیا این بیان شما غلوّ نیست که علی - کرم الله وجهه - را آن قدر بالا ببرید که نام او را توأم با نام پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از خلقت خلائق ثبت در ملکوت نمایید؟ و حال آنکه نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند وجودش ما فوق همه و قرینی برای او نمی باشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه به فتوای فقهای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیاورند.

۱- پیش از علی علیه السلام احدی در خانه کعبه متولد نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناء از جمیع افراد بشر اختصاص بآن حضرت داده است تا رتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند.

داعی: (با تبسم): خیر آقا، این بیان داعی ابداً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت نمودم که به داعی نسبت بدهید. بلکه خدای متعال امر بثبت نام آن حضرت توأم با نام خود و پیغمبرش ﷺ نموده؛ چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده.

شیخ: عجب است مرتبه غلو را بالاتر بردید که نام علی علیه السلام را قرین نام خداوند -جل و علا- قرار دادید! ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمایید!

نام علی علیه السلام بعد از نام خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عرش اعلا ثبت گردید

داعی: محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ^(۱) خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف گنجی شافعی، ضمن باب ۶۲ کفایة الطالب^(۲) و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء^(۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۴) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ نقلاً از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبد الله طبری شافعی همگی مسنداً از ابو هریره (به مختصر کم و زیادی در بعض کلمات و ألفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولی أیدته بعلی بن ابي طالب^(۵). و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری^(۶) و در تفسیر در المنثور^(۷) اوایل سوره بنی اسرائیل نقلاً از ابن عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است: لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أیدته بعلی.»

۱- تاریخ، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲- کفایة الطالب، ص ۲۳۴.

۳- حلیة الولیاء، ج ۷، ص ۲۵۶.

۴- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۴۷.

۵- بر ساق عرش این کلمات مقدسه نوشته شده که، نیست خدایی مگر ذات ذو الجلال. الله که یگانه ای است بلا شریک و محمد بنده و رسول من است که تأیید نمودم او را به علی بن ابي طالب علیه السلام.

۶- خصائص الکبری، ج ۱، ص ۱۰.

۷- در المنثور، ج ۳، ص ۱۹۹.

و نیز در ینابیع نقلاً از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره ملا آورده که رسول اکرم ﷺ فرمود: «در شب معراج که به ملکوت اعلا مرا بردند، نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوبا محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به.»^(۱)

و نیز در ینابیع^(۲) حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقلاً از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودة ششم از مودة القربی^(۳) دو حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب^(۴) و ابن شیرویه در فردوس^(۵) و ابن مغازلی شافعی در مناقب^(۶) همگی از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: مکتوب علی باب الجنه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات و الارض بألفی عام.^(۷)

حدیث زیبای دیگری به یاد آمد، مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی فقیه شافعی در مودة هشتم از مودة القربی^(۸) نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

در چهار محل اسم تو را با اسم خودم توأم دیدم:

۱. در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم، بر صخره آن یافتم: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره^(۹).

۲. به سدرة المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده: انی انا الله لا اله الا انا

۱- نظر نمودم به طرف راست ساق عرش، دیدم نوشته شده است: محمد ﷺ رسول خداست تأیید و یاری نمودیم او را به وجود علی علیه السلام. (ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۳۷).

۲- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳- مودة القربی، ص ۲۰.

۴- مناقب، ص ۱۴۴.

۵- فردوس الاخبار، ج ۴، ص ۴۱۰.

۶- مناقب شافعی، ص ۲۹۰.

۷- نوشته شده است بر در بهشت لا اله الا الله، محمد رسول ﷺ خدا علی علیه السلام ولی خدا و برادر رسول خدا ﷺ بوده، پیش از آنکه خلق کند آسمان ها و زمین را به دو هزار سال.

۸- لا اله الا الله محمد ﷺ رسول خداست. تأیید نمودم او را به علی علیه السلام وزیر او.

و حدی و محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلیّ وزیره و نصرته به ^(۱).

۳. وقتی به عرش رب العالمین رسیدم، دیدم بر قوائم آن نوشته شده است: انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلیّ وزیره و نصرته به ^(۲).

۴. وقتی به بهشت رسیدم، دیدم بر در بهشت نوشته شده: لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلیّ وزیره و نصرته به ^(۳).
امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینابیع الموده ^(۴) نقلاً از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمد بن جریر در تفسیر ^(۵) خود و ابن عساکر در تاریخ ^(۶) خود از ابن عباس (حبر امت) و ابو هریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره ۸ (انفال): ﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ﴾ ^(۷) درباره علی عليه السلام آمده. آنگاه گویند: رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: رایت مکتوباً علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته و نصرته بعلیّ بن ابی طالب ^(۸).

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان ^(۹) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینابیع از فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۰۷ سوره ۲ (بقره):

۱- به درستی که من خدائی هستم که غیر از من خدای یگانه ای نیست. محمد حبیب من است از میان خلق. تأیید و یاری نمودم او را به علی عليه السلام وزیر او.

۲- به درستی که من خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست. محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را به علی عليه السلام وزیر او.

۳- نیست خدایی مگر ذات یگانه من و محمد حبیب من است از میان خلق. تأیید و یاری نمودم او را به علی عليه السلام وزیر او.

۴- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۰.

۵- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۷۹.

۶- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶۰.

۷- خدای تعالی است که بنصرت خود و یاری مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید.

۸- دیدم بر عرش نوشته شده است نیست، خدایی مگر خدای یگانه ای که شریک ندارد و محمد بنده و رسول من است. تأیید و یاری نمودم او را بعلی بن ابی طالب عليه السلام.

۹- تفسیر کشف البیان، ج ۱، ص ۱۸۳.

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^(۱). از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت: «سؤال کردند از رسول اکرم ﷺ از آن کلماتی که آدم عليه السلام به آن تلقی نموده و سبب قبولی توبه اش گردید فرمود: سئله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين فتاب عليه و غفر له^(۲)». گمان می کنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما، به همین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علمای خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علمای شیعه) کافی باشد.

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابو طالب هم باز اشتباه نمودید؛ چه آنکه خود می دانید برای وحی و إلهام مراتبی می باشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمی باشد) که اختصاص به مقام نبوت تنها ندارد؛ زیرا که می توان گفت، وحی در لغت عبارت است از: آگهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد. چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته؛ مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران.

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند به او وحی نموده، به صراحت آیه ۶۸ سوره ۱۶ (نحل) که می فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾^(۳).

آیا تصور می نمائید نوحاخذ (یا به نظر صاحب تیسیر یوحاخذ) مادر حضرت موسی عليه السلام، پیغمبر بوده که در آیه ۷ سوره ۲۸ (قصص) صریحاً بطریق وحی دو امر و دو نهی باو می کند و دو خبر و دو بشارت می دهد که: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۴).

۱- پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن او گردید؛ زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۶).

۲- سؤال نمود خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام، پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۴).

۳- خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای بلند منزل گیرند.

۴- به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده؛ چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی، او را بدریا افکن و هرگز مترس و محزون مباش که ما او را بتو باز آوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم.

علاوه بر این معانی، دستور و امر پروردگار متعال برای راهنمایی بشر حتماً نباید به طریق وحی باشد (اگر هم باشد مانعی ندارد، چنانچه اشاره شد). بلکه گاهی بندایی راهنمایی می نماید بندگان خود را؛ چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴-۲۵-۲۶ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمایی به مریم می دهد که: ﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ ﴿۲۴﴾ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِهِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ﴿۲۵﴾ فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ ^(۱).

پس همان قسمی که به وسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوخایند مادر حضرت موسی علیه السلام و مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را که پیغمبر نبودند، راهنمایی نموده است، جناب ابو طالب را هم برای نام گذاری فرزندش راهنمایی نموده.

و احدی نگفته جناب ابو طالب پیغمبر بوده و یا بر او نزول وحی شد، بلکه به وسیله ندای آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولادة موجود بوده، راهنمایی شده؛ چنانچه اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند.

شیخ: در کجا علمای ما چنین خبری را داده اند؟

داعی: در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم.

نزول لوح بر ابو طالب جهت نامگذاری علی علیه السلام

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودّة هشتم از مودّة القربی ^(۲) نقلاً از عباس

۱- (روح القدس با فرزندش عیسی) از زیر درخت او را ندا کرد، غمگین مباش که خدای تو، از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کرد. ای مریم، شاخ درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد؛ پس از این رطب تناول کن و از این چشمه آب بیاشام و چشم خود به عیسی علیه السلام روشن دار و هر کس از مردمان ببینی (باشاره) به او بگو که من برای خدا نذر روزه سکوت کرده ام که با هیچ کس سخن نگویم.

۲- مودّة القربی، ص ۲۵.

بن عبد المطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در ینابیع المودة^(۱) آورده و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۲) به مختصر اختلافی در ألفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی عليه السلام از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه نام پدرش اسد را بر او گذارد. جناب ابو طالب از آن اسم راضی نبود. فرمود: «فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابو قبیس (بعضی گفتند: فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم، شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه.» چون شب شد، هر دو به کوه ابو قیس (یا مسجد الحرام) رفتند به دعا مشغول شدند. جناب ابو طالب دعای خود را به شعری انشاد نمود و گفت:

يا ربّ هذا (يا ذا) الغسق الدّجى و القمر (و الفلق) المبتلج المضى
 بين لنا من (عن) امرک الخفى (المضى) ما ذا ترى فى اسم ذا الصّبي
 لما تسمى لذاک الصّبي^(۳)

در آن حین صدایی از طرف آسمان بلند شد. ابو طالب سر بلند نمود، لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند. لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسباند. دید این اشعار ثبت است.

خصّصتما بالولد الزکى و الطاهر المنتخب الرضى
 و اسمه من قاهر العلى على اشقت من العلى^(۴)
 گنجی شافعی در کفایة الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابو طالب گفت:
 يا اهل بيت المصطفى النبى خصّصتم بالولد الزکى
 ان اسمه من شامخ العلى على اشقت من العلى^(۵)

۱- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۸۷۳.

۲- کفایة الطالب، ص ۴۰۶.

۳- ای پروردگار، ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده، آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم).

۴- اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم. و اسم او از جانب خدای علی، علی گذارده شده که مشتق از علی اعلا می باشد.

۵- ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده، مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه. به درستی که اسم او در گنجینه اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته.

«فسرّ ابو طالب سرورا عظیما و خرّ ساجدا لله تبارک و تعالی»^(۱).

آنگاه ده شتر به شکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجّاج با عبد الله زبیر مفقود شد. (این خبر هم مؤید خبرها و دلایل قبل است که جناب ابو طالب همیشه موحد بوده، فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم می نماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند، به خاک افتاده و خدا را سجده می نماید. آیا چنین شخصی را که به وصول نعمت تازه، به خاک افتاده و خدا را سجده می کند، می توان مشرک خواند؟ پناه بخدا می بریم از عناد و تعصب جاهلان!).

نام علی جزء اذان و اقامه نیست

و اما اینکه فرمودید بفتوای فقهاء شیعه نام علی علیه السلام و جوباً در اذان و اقامه وارد است، قطعاً عمداً سهو نمودید. خوب بود برای نمونه یک فتوا نشان دهید که نام آن حضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه به اتفاق تمام فقهای شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل عملیه بیان نموده اند، شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام جزء اذان نیست و به قصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت، مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن به قصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه به قصد جزء بودن، مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السلام را ببرند؛ چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السلام را برده؛ چنانچه عرض شد، پس آقایان بی جهت هو و جنجال می نمایند. بس است، برگردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بنگرید، خواهید دید که از جهت نژاد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند

۱- جناب ابو طالب که موفق بدرک سعادت این اشعار شد، از شدت خوش حالی و سرور بسجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگزار گردید.

امیر المؤمنین علی علیه السلام نبوده است.

در زهد و تقوای علی علیه السلام

و اما موضوع ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد، خصیصه ایست برای آن حضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید. چون به اجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازهد و اورع و اتقای از امیر المؤمنین علیه السلام دیده نشده؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل نقل می نمایند از عمر بن عبد العزیز اموی معروف که در تزهد سرآمد اهل زمان خود بوده که گفت: ما علمنا احدا كان في هذه الامه بعد النبي صلی الله علیه و آله و سلم ازهد من علی بن ابي طالب علیه السلام^(۲).

ملا علی قوشچی با تمام تعصبی که دارد، در غالب مندرجات کتابش گوید: «عقول عقلا درباره علی علیه السلام مبهوت است؛ زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان.» و در شرح تجرید گوید: «شنیدن حالات علی علیه السلام و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.»

خبر عبد الله رافع

از جمله عبد الله رافع نقل می نماید که گفت:

روزی رفتم بخانه امیر المؤمنین علیه السلام؛ وقت افطار بود. کیسه سر بمهری برای آن حضرت آوردند. وقتی باز نمود، دیدم در میان کیسه آرد پرسبوسی است که پوستهای آن را نگرفته بودند. سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود. عرض کردم: «یا ابا الحسن چرا سر آنبان را مهر نموده ای؟» فرمود: برای آنکه حسنین علیه السلام به من مهربانند، مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی علیه السلام از خوردنش

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶، اختلاف در الفاظ.

۲- ما نمی دانیم در این امت احدی را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که زاهدتر باشد از علی بن ابي طالب علیه السلام. (مناقب خوارزمی، ص ۱۱۷، ح ۱۲۸).

لذت ببرد.

(بدیهی است استرسال نفس در لذایذ مباحه دنیویه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و آدمی را از یاد خدا بازمی دارد).

به همین جهت علی علیه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه می گرفت تا مغلوب نفس نگردد.

خبر سوید بن غفله

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع^(۱) این خبر را از احنف بن قیس نقل نموده و نیز شیخ در ینابیع الموده و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۳) و طبری در تاریخ^(۴) خود از سوید بن غفله نقل نموده اند که گفت:

روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم. دیدم ظرف شیر ترشیده ای که بوی ترشیدگی او بمشام من میر سید در مقابل آن حضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پرسبوسی در دست مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمی شد؛ حضرت با زانوی مبارک آن را می شکست و در همان شیر ترشیده نرم می کرد و میل می فرمود. به من هم تعارف کرد، عرض کردم روزه هستم. فرمود: «شنیدم از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی به او بخوراند.»

سوید گوید:

دلم بحال علی علیه السلام سوخت. فضّه خادمه آن حضرت، نزدیک من بود، گفتم: «از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و نان می پزی!» گفت: «به خدا قسم! خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.»

حضرت فرمود: «به فضّه چه می گفتی؟» عرض کردم: «به او گفتم چرا سبوس آرد را نمی گیرد؟» فرمود: «پدر و مادرم فدای رسول الله باد که

۱- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۱۶.

۲- مطالب السؤل، ص ۱۴۶.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۱۸، ح ۱۳۰.

۴- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

سیوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من تأسی برسول خدا ﷺ نمودم).»

حلوا نخوردن علی علیه السلام

موفق بن احمد خوارزمی^(۱) و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب خود نقل می نمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری، برای علی علیه السلام حلوای شیرینی آوردند؛ با انگشت مبارک قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود. فرمود: «چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خبر ندارد» (کنایه از آنکه تا بحال حلوا نخورده ام). عرض کردند: «یا علی، مگر حلوا بر شما حرام است؟» فرمودند: «حلال خدا حرام نمی شود، ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتی که اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.»
أتیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حراء و کیف ارضی بانّ اسمی امیر المؤمنین و لا اشاركهم فی خشونه العسر و شدائد الضرّ و البلوی^(۱).

و نیز خوارزمی از عدیّ بن ثابت نقل می کند که روزی جهت آن حضرت فالوده آوردند. جلو نفس را گرفت و میل نفرمود.

اینها نمونه ای از طرز خوراک آن حضرت بود؛ گاهی سرکه و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل می نمود و هیچ گاه دو نوع خورشت در یک سفره نمی گذارد!
در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری که بدست عبد الرحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد، افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در سر سفره برای آن حضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند. با کمال

۱- مناقب (خوارزمی)، ص ۱۱۹، ح ۱۳۱.

۲- من با شکم سیر بخوابم و حال آنکه در اطراف حجاز شکمهای گرسنه و جگرهای گداخته باشد. چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در بلایا و شداید و سختیها شریک مؤمنین نباشم.

علاقه ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود: «ندیده بودم دختری بیدرش جفا کند مانند تو ام کلثوم!» عرض کرد: «بابا چه جفایی کرده ام؟» فرمود: «کدام وقت دیده ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد.» امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود، آنگاه فرمود: فی حلال الدنیا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب^(۱).

در لباس و پوشش علی علیه السلام

و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۳) و امام احمد بن حنبل در مسند^(۴) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۵) و دیگران از علمای خودتان نوشته اند: و کان علیه ازار غلیظ اشتراه بخرمه درهم^(۶). تا آنجا که ممکن بود، لباس را وصله می نمود؛ وصله ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آن حضرت از لیف خرما بود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۷) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۸) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته اند که حضرت علی علیه السلام آن قدر وصله به لباس زده بود که پسر عمش عبد الله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آن حضرت دلتنگ شد. حضرت فرمودند: لقد رقت مرقعه حتی استحييت من راقعها ما لعلی من زینه الدنیا کیف نفرح بلذه تفنی و نعیم لا یبقی^(۹).

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست، شما

۱- در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب می باشد.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

۳- مناقب، ص ۶۸.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹.

۵- تذکره الخواص، ص ۲۶.

۶- لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

۷- مطالب السؤل، ص ۱۸۰.

۸- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۴۷.

۹- آن قدر وصله روی وصله زدیم که از وصله زنده خجالت می کشیم. علی را با زینت دنیا چه کار؟ چگونه خوش حال شوم بلذتی که فانی

می شود و نعمتی که بقا ندارد؟ (شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۲۳).

جامه وصله دار می پوشید که مورد اهانت اعدای قرار گیرید. حضرت فرمودند: «این جامه ای است که دل را خاشع می گرداند و کبر را از انسان دور می نماید و مؤمن بآن اقتدا می کند.»

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل^(۱) و خوارزمی در مناقب^(۲) و ابن اثیر در کامل^(۳) و سلیمان بلخی در ینابیع المودة^(۴) آورده اند که لباس علی علیه السلام و غلامش یکسان بوده، هر جامه ای که می خرید، دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود؛ یکی را خود می پوشید و دیگری را بغلام خود قنبر می داد.

اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السلام که علمای خودتان هم ثبت نموده اند و داعی باقتضای وقت مجلس، به اختصار کوشیدم و الا شرح حالات آن حضرت محیر العقول می باشد. آن حضرت نان جو خشکیده می خورد، ولی نان گندم و شکر و عسل و خرما به فقرا و یتیمان و بینوایان می خورانید. خود لباس وصله دار می پوشید، ولی لباس های زیبا به یتیمان و بیوه زنان می پوشانید.

گفتار ضرار با معاویه

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی اعتنائی آن حضرت به دنیا! کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته، در خطاب بدنای دنی که اکابر علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۵) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۶) و شیخ عبد الله بن عامر شبرای شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف^(۷) و محمد بن طلحه در مطالب السؤل^(۸) و نور الدین بن صباغ مالکی در

۱- مطالب السؤل، ص ۱۵۵.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۰، ح ۱۳۴.

۳- تاریخ کامل، ج ۳، ص ۴۰۱.

۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۴۵.

۵- شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۳۳۰.

۶- حلیه الولیاء، ج ۱، ص ۸۵.

۷- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۵.

۸- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۸۰.

فصول المهمه^(۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع^(۲) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۳) آخر باب ۵ و دیگران از علما و مورخین شما نقل نموده اند، مذاکرات معاویه -علیه الهاویه- را با ضرار بن زمره که مفصل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علی در حضور معاویه گفت:

لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه قابضا علی لचितه یتلمل مل السلیم و بیکی بکاء الحزین و یقول یا دنیا غری غیری ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات طبقتک ثلاثا لا رجعه فیها فعمرک قصیر و خطرک کبیر و عیشک حقیر آه من فله الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق فبکی معاویه و قال رحم الله ابا الحسن لقد کان و الله کذلک^(۴).

در جای دیگر همین معاویه گفته است:

عقمت النساء ان تلدن مثل علی بن ابي طالب عليه السلام^(۲).

بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زهد را به علی عليه السلام

زهد امیر المؤمنین عليه السلام از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او بشارت داده؛ چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۶ کفایت الطالب مسنداً خبری از عمار یاسر نقل می نماید که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به علی عليه السلام فرمود:

۱- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۹۹.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۳۸.

۳- تذکرة الخواص، ص ۷۰.

۴- در شب تاری علی عليه السلام را دیدم محاسنش را به دست گرفته، مثل مار گزیده بخود می پیچید و با حالت حزنی می گریست و می گفت: «ای دنیا، غیر مرا مغرور نما و فریب ده که من فریب تو را نمی خورم. چقدر دور است؛ من تو را سه طلاق دادم. دیگر امید بازگشتی به تو نیست، برای آنکه عمر تو کوتاه است و خطر تو بسیار بزرگ و عیش تو بسیار کم، آه از کمی زاد و دوری سفر و وحشت راه!» معاویه (با آن قساوت قلب و عداوتی که با آن حضرت داشت، بعد از شنیدن کلمات ضرار در شرح حال علی عليه السلام) بی اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابو الحسن را (کنیه علی عليه السلام بود) هر آینه بتحقیق و الله همین قسم بود!»

۵- عقیمند زنان عالم بزایند مثل علی بن ابي طالب عليه السلام.

انّ الله قد زينك بزينة لم يتزين العباد بزينة احبّ الى الله منها الزهد في الدنيا و جعلك لا تنال من الدنيا شيئا و لا تنال الدنيا منك شيئا و وهب لك حبّ المساكين فرضوا بك اماما و رضيت بهم اتباعا فطوبى لمن احبّك و صدّق فيك و ويل لمن ابغضك و كذب عليك فاما الذين احبّوك و صدّقوا فيك جيرانك في دارك و رفقاؤك في قصرک و اما الذين ابغضوك و كذبوا عليك فحقّ على الله ان يوقّفهم موقف الكذّابين يوم القيمة^(۱).

آن قدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند و لقب امام المتقین را فقط مردم به آن حضرت ندادند، بلکه اول کسی که علی عليه السلام را باین لقب خواند و مکرر با این لقب آن حضرت را به جامعه معرفی نمود، شخص شخیص خاتم الانبياء صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون وقت ضیق است، مجال اخبار مفصله نیست، فقط برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا می کنم.

خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی عليه السلام را امام المتقین خواندند

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء^(۳) و میر سید علی همدانی در مودة القربی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایة الطالب^(۴) از انس بن مالک روایت می نمایند که گفت:

۱- به درستی که خداوند تو را در اثر زهد در دنیا به زینتی آرایش کرده است که هیچ فردی از بندگان به آن نوع زینت نشده؛ زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالی نیست؛ نه تو از لذائذ دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را استخدام نماید و خداوند تو را موفق بدوستی نیازمندان نموده که معتقد و راضی بامامت تو شدند و راضی شدم من از ایشان که از امامت تو پیروی نمودند خوشا به حال کسانی که تو را دوست داشته و تصدیق از تو نموده اند و وای بر حال دشمنان و تکذیب کنندگان تو! آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت همسایه های تو هستند و مصاحب تو می باشند در کاخ با عظمت و شکوه تو؛ آنان که تو را دشمن داشتند و یا تکذیب نمودند، بر خدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت بکیفر رساند. (کفایة الطالب، ص ۱۹۲)

۲- شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۴- کفایة الطالب، ص ۱۸۶.

روزی رسول اکرم ﷺ به من فرمودند: «یا انس، آب وضو برای من بیاور.» پس برخاستم آب وضو آوردم. پس از وضو گرفتن، دو رکعت نماز به جای آورد. آنگاه به من فرمود: یا انس اول من یدخل من هذا الباب هو امام المتّقین و سیّد المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین و قائد الغرّ المحجلین. اول کسی که از این در وارد می شود، او امام اهل تقوی و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان همچنان که بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یعسوب می گویند) و خاتم اوصیاء و کشاننده رو و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت. انس گوید:

من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم. ناگاه دیدم علی علیه السلام از درب در آمد. پیغمبر ﷺ فرمود: کیست؟ عرض کردم: علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس حضرت با حالتی شاد و خندان برخاست، علی علیه السلام را استقبال کرد و دست در گردن او نمود عرق رویش را پاک کرد. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امروز نسبت بمن کاری می کنی که پیشتر نمی کردی؟ حضرت فرمودند: چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنواید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱) و حافظ ابو نعیم در حلیه^(۲) نقل می نمایند که روزی علی علیه السلام وارد شد بر رسول اکرم ﷺ حضرت فرمودند: مرحبا بسید المسلمین و امام المتّقین. آنگاه فرمودند: «چگونه است شکر تو بر این نعمت؟» عرض کرد: «حمد می کنم خدا را بر آنچه به من داده و از او می خواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را به من انعام فرموده.»

و محمّد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب ۱ مطالب السؤل^(۳) همین

۱- شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۱۶.

۲- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶.

۳- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۷۰.

حدیث را نقل می کند و به همین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات می نماید برتری آن حضرت را بر اهل تقوا. و حاکم در مستدرک^(۱) و بخاری^(۲) و مسلم^(۳) در صحیحین خود نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «سه چیز درباره علی علیه السلام به من وحی شده که: آنه سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجلّین.»^(۴) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۵ کفایت الطالب^(۵) مسنداً از عبد الله بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت: رسول اکرم ﷺ فرمود:

شب معراج که مرا به آسمان بردند، وارد قصری نمودند از لؤلؤ، فرش او از طلای درخشانده بود. فاوحی الیّ و امرنی فی علیّ بثلاث خصال بانه سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجلّین.^(۶)

و امام احمد بن حنبل در مسند^(۷) نقل می نماید که روزی رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام خطاب نمود: یا علیّ النّظر علی وجهک عبادة، انک امام المتّقین و سیّد المؤمنین، من احبک فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله.^(۸)

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه،

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۶.

۴- به درستی که علی علیه السلام سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوای و کشاننده رو و دست سفیدان است (بسوی بهشت).

۵- کفایة الطالب، ص ۱۹۰.

۶- وحی نمود بسوی من و امر نمود مرا در علی علیه السلام به سه خصلت که او سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو و دست و پا سفیدان است (بسوی بهشت).

۷- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷-۱۴۶ با اختلاف الفاظ.

۸- یا علی علیه السلام! نظر کردن بر روی تو عبادت است. بدرستی که تویی امام و پیشوای اهل تقوا؛ سید و آقای مؤمنان؛ کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته و کسی که ترا دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

افرادی را در موقع مدح به لقب‌ها یا صفات یا ستایش‌های بی‌جا بخوانند؛ مانند آنچه غالباً درباره سلاطین و امرا و وزرا و خلفا گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت و ضبط نموده اند.

ولی از مثل رسول‌خدايي که مجسمه حق و حقیقت بوده، هیچ‌گاه شایسته نبوده کسی را بخواند به لقب و صفتی که خالی از معنا باشد. و البته آنچه بر لسان صاحب‌و‌حی جاری شود، عین حقیقت بلکه به مصداق آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾، وحی مطلق است. خاصه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی عليه السلام را امام‌المتقین بخوانم.

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیرالمؤمنین علی عليه السلام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بامر پروردگار آن حضرت را اختصاص داد بخصیصه‌ای که احدی از صحابه را بآن خصیصه مخصوص نگردانید و در میان تمام صحابه آن حضرت را امام‌المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام به تمام معنی متقی باید تا امام‌اهل تقوا گردد؛ چه آنکه تقوای امام باید سرمشق اهل تقوی باشد. اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوای علی عليه السلام را مشروحاً و مبسوطاً بیان نمایم، به مثل معروف، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شیخ: آنچه درباره سیدنا علی - کرم الله وجهه - فرمایید کم گفته‌اید و واقعاً هم همان است که معاویه گفته: «عقیمند زنان عالم بزایند مانند علی بن ابی طالب عليه السلام!»

داعی: پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی عليه السلام سرآمد اهل تقوا بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به امر و دستور خدای متعال او را امام‌المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرار داده است. پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده، از حیث تقوی هم حق تقدّم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه به یک مطلبی شدم، اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم؟

شیخ: خواهش می‌کنم بفرمایید.

داعی: آیا احتمال هواپرستی و حبّ جاه و دنیا طلبی بعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته می دهید؟.

شیخ: ابدأ ممکن نیست چنین خیالی درباره علی - کرم الله وجهه - برود؛ چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با ادای این جملات، بی اعتنایی خود را به دنیا ثابت نماید، چگونه میل بدنیا پیدا می کند؟

علاوه، مقام و مرتبه سیدنا علی - کرم الله وجهه - بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به آن جناب بدهیم، تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد به عمل آن.

داعی: پس قطعاً عملیات آن مجسمه تقوا تماماً برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق بر نداشته و هرکجا حقّی می دیده، بی اختیار استقبال می نموده.

شیخ: بدیهی است غیر از این از سیدنا علی - کرم الله وجهه - سراغ نداریم.

اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند

داعی: پس بفرمائید بعد از وفات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حسب الوصیة مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عدّه ای جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند، آنگاه آن حضرت را برای بیعت طلبیدند، به چه علت بیعت ننمود.

اگر طریقه خلافت ابی بکر حق و مسأله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقانیت بود علی القاعده نبایستی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با شدت تقوی و پرهیزکاری تعلل ورزد و روی گردان از حق شود زیرا هرکجا حق بود، مطابق فرموده پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوا این است که شخص متقی از حق روی گردان نشود و از جهت دیگر بنا به اخباری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش بعرضتان رسانیدم که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار؛ یعنی علی با حق و حق با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گردد؛ اگر آن قضایا حق و تعیین ابی بکر به مقام خلافت حق بود، بایستی

آن حضرت با میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید. پس لا بد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از دو حال خارج نبوده: یا علی علیه السلام بر خلاف حق رفتار کرده و متمرّد امر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر ننموده یا وضع خلافت و طریقه اجماع را ساختگی و سیاسی بر خلاف حق دانسته، لذا بیعت ننموده.

اما قسم اول نظر به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام می گردد و آن حضرت را امام المتّقین خوانده و قطعاً علی علیه السلام اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده، قطعاً منتفی است. پس لا بد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ: عجب فرمایشی می فرمائید که سیدنا علی - کرم الله وجهه - بیعت نکرده، در صورتی که تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی علیه السلام با ابی بکر - رضی الله عنه - بیعت نمود و تخلف از اجماع ننمود.

داعی: عجب از شما است که عرایض شب های قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند، بیعت علی علیه السلام به فوریت واقع نشد. عموم علمای خودتان معترفند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند و به مسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلاً عرض شد^(۱))، بیعت نکرده به منزل برگشت. و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آن حضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها السلام بوده؛ چنانچه مفصلاً در شبهای قبل به عرضتان رسانیدم). بر فرض تسلیم که بگوییم آن حضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود بلکه محاجّه هم نمود؟ و حال آنکه از مثل علی علیه السلام مجسمه حق و تقوی شایسته نبود و لو برای یک ساعت منحرف از حق گردد و حق را بعقب بیندازد.

شیخ: لا بدیک جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر می دانستند که چه

۱- رجوع شود به (جلسه هفتم) همین کتاب.

می کنند. اینک بر ما چه آمده که در امور بین بزرگان و اختلاف آنها بعد از ۱۳۰۰ سال دخالت نماییم؟! (خنده شدید حضار).

داعی: دعاگو هم بهمین مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمایید، لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب به قدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج به دلیل و برهان نیست.

و اما اینکه فرمودید: بر ما نیست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نماییم، البته تا جایی که آن امر تماس با ما ندارد، فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم. ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید؛ برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی؛ و راه تحقیق در دین همین است که وقتی ما در تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله ﷺ امت و صحابه کبار دو فرقه شدند، کنجکاوی نموده. ببینیم کدام یک از آن دو فرقه ذی حق بوده اند تا پیروی حق نماییم. نه آنکه کورکورانه به خیال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف براهی برویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم.

شیخ: لا بد می خواهید بگویید خلافت ابی بکر -رضی الله عنه- بر حق نبوده؛ اگر خلافت ابی بکر -رضی الله عنه- بر خلاف حق و علی -کرم الله وجهه- ذی حق در امر خلافت بوده، با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجرا حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند، چرا قیام به حق ننمود و به قول شما بعد از شش ماه بیعت نمود؟ حتی بنماز هم حاضر می شد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء -رضی الله عنهم- وارد و رأی های صائب هم می داد.

سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیا از میان امته بواسطه نداشتن یاور و غیره

داعی: اولاً انبیا و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل می نمودند و از خود اراده ای نداشتند. لذا نمی توان به آنها ایراد گرفت که چرا قیام بکنگ ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعدا فرار نمودند و یا پنهان گردیدند؟!

چنانچه اگر به تاریخ حالات هر یک از انبیای عظام و اوصیا کرام بنگرید، از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب می باشد؛ مخصوصاً قرآن مجید به بعض از آنها اشاره نموده که به واسطه نداشتن یار و همراه، سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنانچه در آیه ۱۰ سوره ۵۴ (قمر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر می دهد: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ﴾^(۱). و در آیه ۴۸ سوره ۱۹ (مریم) قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم -علیه و علی نبینا و آله السلام- را خبر می دهد که وقتی از عمّش آزر استمداد نمود و جواب یأس شنید فرمود: ﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي﴾.^(۲)

پس جایی که ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید، عزلت و گوشه گیری اختیار نماید، علی علیه السلام به طریق اولی بایستی بواسطه نبودن یار و یاور، عزلت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ: گمان می کنم مراد از این عزلت، عزلت قلبی باشد که قلباً از آنها دوری و بیزاری جست نه عزلت مکانی. داعی: اگر جناب عالی بتفاسیر فریقین مراجعه نمایید، می بینید که مراد از اعتزال عزلت مکانی بوده نه عزلت قلبی؛ بخاطر دارم که امام فخر رازی در تفسیر کبیر گوید: الاعتزال للشيء هو التباعده عنه والمراد اني افارقكم في المكان و افارقكم في طريقتكم.^(۳)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه، حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل به کوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می نمود. از خلق عزلت و کناره گرفت، بعد از آن به بابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست. او را گرفتند و در آتش انداختند، خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

۱- پس خدا را خواند و دعا کرد که بار الها! من سخت مغلوب قوم شده ام! تو(به لطف خود) مرا یاری فرما.

۲- من از شما و بتانی که بجای خدا می پرستید، دوری کرده و خدای یکتا رای می خوانم.

۳- اعتزال از چیزی به معنای دوری از آن می باشد و مراد ابراهیم علیه السلام از کلمه «أعتزلکم»، یعنی من از مکان و طریقه شما جدا می شوم و دوری می نمایم.(تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۲۲۹).

و در آیه ۲۱ سوره ۲۸ (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را با خوف و ترس نقل فرموده ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^(۱).

پس جایی که پیغمبر اولو العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید. آیا وصی رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قعود و عزلت و کناره گیری معذور نمی باشد؟!

و در سوره اعراف، قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به اغوای سامری و بازیگری های او و سکوت هارون را با آنکه خلیفه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده نقل نموده، تا در آیه ۱۵۰ فرماید: ﴿وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقتُلُونِي﴾^(۲)

شبهات علی با هارون در موضوع خلافت

پس طبق آیات قرآنی، حضرت هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ پیغمبر و خلیفه منصوص حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ جهت تنها بودن و اینکه امت او را خوار و زبون نمودند، در مقابل عمل شیخ سامری و شرک مسلم گوساله پرستی مردم، سکوت اختیار نمود و قیام به سیف نمود.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را شبیه هارون و صاحب منزله هارونی معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحا ذکر نمودیم).^(۳) اولاً و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آن طرف دید، مانند جناب هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا به روایات اکابر علمای خودتان که قبلاً عرض شد، وقتی آن حضرت را جبراً به مسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید، خود را بقبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هارون خبر می دهد که به موسی گفت: ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقتُلُونِي﴾؛ یعنی یا

۱- موسی از شهر با حال ترس و نگرانی از دشمن بیرون رفت و گفت: بار الها! مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.

۲- از فرط غضب سر بردارش (هارون) را به سوی خود کشید. (هارون) گفت: (ای جان برادر) ای فرزند مادرم (بر من خشمگین مباش که من با نهایت کوشش و فداکاری هدایت قوم کردم). آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند.

۳- رجوع شود به (جلسه چهارم و پنجم) همین کتاب.

رسول الله ﷺ به بین امت مرا تنها گذارده و ضعیفم نموده و می خواهند مرا بکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء ﷺ می باشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعت های قوم، سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نمود تا جایی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود؛ جز برای آن بود که چون یاور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار برقرار اختیار نمود که: الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین.^(۱) بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

شیخ: چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعتها را از میان بردارد.

داعی: حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین عایشه نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ به او فرمودند:

اگر این مردم قریب العهد بکفر و زمان جاهلیت نبودند و نمی ترسیدم که به قلب خود منکر آن شوند، امر می نمودم خانه کعبه را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند، داخل نموده و خانه را بزمین متصل می ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم علیہ السلام دو در برای آن قرار می دادم به سمت مشرق و مغرب و بنیاد آن را بپایه بنای حضرت ابراهیم علیہ السلام می رسانیدم.

آقایان از روی انصاف دقت کنید! جایی که رسول الله ﷺ با آن مقام و مرتبه عالی الهیه که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها مبعوث گردیده، از صحابه خود ملاحظه نماید (بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نوشته اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی علیہ السلام به کار رفته، نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبدا مسلمانان روی عادت عهد جاهلیت انکار آن نمایند، تصدیق نماید امیر المؤمنین علیہ السلام اولاً بود به عمل نمودن بآن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت می گشتند تا تلافی نموده و

ضربات

۱- کشف الخفاء، ج ۲، ص ۸۵، ح ۱۸۳۲.

خود را به آن حضرت بلکه به اصل دین وارد آورند.

چنانچه فقیه واسطی ابن مغزلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب^(۱) خود نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود:

امت از تو کینه ها در دل دارند و زود است عد از من با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند. من ترا امر می نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید!

علت قعود علی رضی الله عنه از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا

ثانیاً امیر المؤمنین رضی الله عنه یگانه راد مردی بود که در زندگی ابدأ خود را نمی دید و هرچه می دید، خدا می دید؛ یعنی به تمام معنی فانی فی الله بود. خود و بستگان خود و امامت و خلافت و ریاست را برای خدا و دین خدا می خواست. فلذا صبر و تحمل و سکوت و عدم قیام آن حضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود، برای خدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیفتد و مردم به کفر اولیه برگردند.

چنانچه موقعی که فاطمه مظلومه رضی الله عنها مأیوسانه بخانه برگشت در حالتی که حش را برده بودند خطاب نمود، به امیر المؤمنین رضی الله عنه و عرض کرد: اشتملت شمله الجنین و قعدت حجره الظنن نقضت قادمه الاجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه بیزنی نحله ابی و بلغه ابی الخ - لقد اجهر فی خصامی و الفتیه الدنی کلامی^(۲). مخاطبه اش طولانی است مولانا علی رضی الله عنه تمام کلمات و خطابات را گوش داد تا فاطمه رضی الله عنها ساکت شد آنگاه به مختصر جوابی بی بی را قانع نمود که از جمله فرمود:

۱- مناقب (خوارزمی)، ص ۳۰۲.

۲- مانند طفل در شکم مادر، برده نشین شدی و چون شخص متهم در کنج خانه پنهان گشته ای و بعد از آنکه شاه پره‌های بازها را در هم شکستی، اکنون از پره‌های مرغان ضعیف عاجز گردیده ای و توانایی بر آنها نداری اینک پسر ابو قحافه (ابی بکر) بستم و ظلم، عطاء و بخشیده پدرم را و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد با من آشکارا دشمنی می کند و در سخن گفتن بسختی با من مجادله می نماید. (نهج السعادة، ص ۶۴).

فاطمه عليها السلام، من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم. آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت إلى الأبد در مسجدها و مأذنه ها برده شود؟ گفت: «منتهای آمال و آرزویم همین است.» فرمود: «پس در این صورت باید صبر کنی؛ چه آنکه پدرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به من وصیت ها نموده. من می دانم باید صبر نمایم، و الا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقّت را بگیرم، ولی بدان که آن وقت دین از میان می رود. پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن؛ زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقّی که از تو غصب نمودند.»

به همین جهت صبر را پیشه خود قرار داد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد دودستگی نشود؛ چنانچه غالباً در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می نمود.

بیانات علی عليه السلام در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

از جمله ابراهیم بن محمد ثقفی که از ثقات علمای جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج ^(۱) و علی بن محمد همدانی نقل می نمایند که چون طلحه و زبیر بیعت را شکستند و به سمت بصره رفتند، حضرت امیر عليه السلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند. خطبه ادا نمود بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

فان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه و آله و سلم قلنا نحن اهل بیته و عصبته و ورثته و عترته و اولیائه و احق خلایق الله به لا ننازع حقه و سلطانه فبینما نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبینا منا و لوه غیرنا فبکت لذلك و الله العیون و القلوب منا جمیعا و خشتت و الله الصدور و ایم الله لو لا مخافه الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکنا قد غیرنا ذلک ما استطعنا و قد ولیّ ذلک و لاه و مضوا لسبیلهم و رد الله الامر الیّ و قد بایعانی و قد نهضنا الی البصره لیفرقا جماعتکم و یلقیا بأسکم بینکم ^(۲).

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- ما حصل معنی آنکه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم: ما اهل بیت و خویشان و وراث و عترت و اولیای آن حضرت و سزاوارترین خلایق به رتبه و مقام آن حضرت هستیم و منازعی برای حق و سلطه و سلطنت آن حضرت نداشتیم. گروهی از منافقین دست به دست هم داده، خلافت را از ما گرفته، به دیگری واگذار نمودند بخدا قسم برای این امر چشمها و دلهای ما گریان و آزرده گردیده و سینه ها از خشم و کینه پر گردیده به خدا قسم اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود که به قهقرا برگردید به کفر هرآینه تغییر می دادیم خلافت را (و لکن سکوت اختیار نمودم) و آنان بامر خلافت مشغول شدند تا روزی که مسلمانان با من بیعت نمودند. در آن هنگام طلحه و زبیر از کسانی بودند که نخست با من بیعت نموده و سپس به طرف بصره نهضت کردند به منظور آنکه اختلاف کلمه بین شما مسلمانان و ایجاد دودستگی را فراهم تا جنگ داخلی را برقرار نمایند.

و نیز ابن ابی الحدید و کلبی از علمای بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت بیصره آن حضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود:

ان الله تعالى لما قبض نبيه ﷺ استأثرت علينا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرايت ان الصبر على ذلك افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهدا بالاسلام و الدین^(۱).

پس سکوت و تسلیم شدن آن حضرت به مقام خلافت ابی بکر و عمر از جهت رضا نبوده، بلکه از یک طرف از تفرقه مسلمین و خونریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله بر خلاف و محاجّه با آنها که همه فهمیدند آن حضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی می باشد، آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله دودستگی ممکن بود از میان برود) بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نوشته اند، بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقه مساعدت بدین مقدّس اسلام بود نه رضایت و تصدیق به امر خلافت؛ چنانچه در نامه ای که برای اهل مصر به وسیله مالک اشتر فرستاد، همین معنی را متذکر شد و صریحاً نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده. این است عین عبارت نامه

۱- پس از وفات رسول اکرم ﷺ قریش جمعیت نموده خلافت حقی که از همه مردم ما سزاوارتر بودیم به آن، از ما گرفتند. من احساس نمودم که صبر در این مورد بهتر است از تفریق مسلمانان؛ زیرا اگر صبر نکرده بودم، اختلاف کلمه ایجاد و شکاف عمیقی بین صفوف مسلمین می شد و خونها ریخته می گردید. چون مسلمانان تازه عهد به اسلام و دین بود. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۶).

آن حضرت که ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه^(۱) نقل نموده است.

نامه علی علیه السلام به اهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نذیراً للعالمین و مهیماً علی المرسلین فلما مضى صلی الله علیه و آله و سلم تنازع المسلمون الامر من بعده فو، الله ما كان یلقى فی روعی و لا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه و آله و سلم عن أهل بیته و لا انهم منحوه عنی من بعده! فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه فامسکت بیدی حتی رایت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم فخشیت ان لم انصر الاسلام و أهله أن أری فیہ ثلماً أو هدماً تكون المصیبه به علی اعظم من فوت ولا یتکم التی انما هی متاع ایام قلائل یزول منها ما كان کما یزول السراب او کما یتقشع السحاب فنهضت فی تلك الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمأن الدین و تهنه^(۲).

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت محمد بن ابی بکر، امیر المؤمنین علیه السلام خطبه

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۰۷.

۲- خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر انگیخت برای ترسانیدن جهانیان و گواه بر پیغمبران؛ چون آن حضرت در گذشت، پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند. به خدا سوگند! دلم راه نمی داد و بخاطر نمی گذشت و باور نمی کردم که عرب پس از آن حضرت، خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند و نه آنکه پس از آن بزرگوار (با همه سفارشات و نصوص بارزه) آن را از من بازدارند! مرا برنج نیفکند مگر شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند. پس دست خود را (از بیعت) نگاه داشتم تا آنکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشتند و می خواستند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از بین ببرند. پس ترسیدم اگر بیاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد که کالای چند روزی است که آنچه از آن ملحق می شود، از دست می رود مانند آنکه سراب زایل می گردد یا چون ابر از هم پاشیده می شود! پس میان آن پیش آمدها و تباهاکاریها برخاسته تا آنکه جلو نادرستی و تباهاکاری گرفته شد از بین رفت و دین آرام گرفت و باز ایستاد

مفصلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار نارضایتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله ﷺ ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که می نویسد مردی گفت:

یا بن ابی طالب انک علی هذا الامر لحریص، فقلت انتم احرص منی و ابعده، اینا احرص؟ انا الذی طلبت میراثی و حتی الذی جعلنی الله و رسوله اولی به؟ ام انتم اذ تضربون وجهی دونه، و تحولون بینی و بینه فبهتوا و الله لا یهدی القوم الظالمین!^(۱)

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آن حضرت که وقت اجازه گفتارش را نمی دهد، معلوم می شود علت عدم قیام و تسلیم- و بیعت نمودن بعد از شش ماه (به عقیده علمای شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای به خلافت آنها؛ زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام به حق می کرد، محققاً جمعی هم اطراف آن حضرت را می گرفتند (چنانکه مکرر آن حضرت را ترغیب به قیام نمودند)، آنگاه جنگ داخلی شروع می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم تازه از دنیا رفته، مسلمانان هم قریب العهد به کفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملاً استقرار پیدا نموده بود. لذا وقت به دست بیگانگان و اعادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر منافقین می افتاد بساط عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان می رفت.

چون امیر المؤمنین علیه السلام عالم و دانای به حقایق بود، رسول خدا هم باو خبر داده بود، می دانست که اصل دین از میان نمی رود. مثل دین در میان مردم، مثل آفتاب است؛ ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد. (چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت.)

۱- ای پسر ابی طالب، در طلب خلافت چه قدر حریص می باشی؟ گفتم: «شما حریص تر از من و دورتر از آن مقام می باشید! کدام یک از ما حریص تر می باشیم؟ آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب می نمایم و اولی به آن هستم- یا شما که (بدون آنکه حقی داشته باشید) مرا از حق خویش بازداشتید و میان من و حق ثابت من حاجز و حایل شدید، پس مبهوت گشته و از جواب بازماندند - و خداوند متعال هرگز ظالمان را هدایت نکند». (شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۴۰).

پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دودستگی تشکیل شده، و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی به دست دشمن ها بدهد که اصل دین را از میان ببرند و لو رسول خدا خبر به بقای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها بعقب می افتاد. منتها برای اثبات حق خودش، شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضر با مناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم)، بیعت نکرد قیام به جنگ نمود، ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود.

خطبه شقشقیه

چنانچه در اول خطبه شقشقیه اشاره باین معانی نموده که فرمود:

اما و الله لقد تقمصها فلان (ابن ابی قحافه) و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوباً و طویت عنها کشحا و طفت ارتای بین ان اصول بید جزاء او اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلتی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (۱).

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آن حضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد مزاحمت دهم. به مقداری که اثبات مرام نماید و از

۱- سوگند بخداوند که پسر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانند پیراهن پوشیده، و حال آنکه می دانست مقام من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا می باشد. علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمی رسد. پس جامه خلافت را رها و پهلوی آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (یعنی بدون یار و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بمیرد دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود میراث خود را تاراج و غارت رفته می دیدم تا آنکه اولی (ابی بکر) راه خود را بانتهای رسانید و خلافت را به آغوش (عمر) بعد از خود انداخت.

تأثرات درونی آن حضرت خبر دهد گمان می کنم کافی باشد.

اشکال در خطبه ششقیه و جواب آن

شیخ: اولاً در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمی باشد.

ثانیاً این خطبه مربوط بآن حضرت نیست، بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق به خطبات آن حضرت نموده و الا آن جناب اصلاً از خلافت خلفاء - رضی الله عنهم - شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و بعمل کرد آنها هم راضی بوده.

داعی: این بیان شما مربوط بافراط در تعصب است، و الا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلتنگی های آن حضرت فقط اختصاص باین خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمایید.

و اما اشکال شما راجع به این خطبه که آن را از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار رضی الدین - رضوان الله علیه - به حساب آوردید، جسارت نمی کنم، که بگویم عناد ورزیدید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل، پیروی نمودید بعضی از متعصبین متأخرین اسلاف خود را.

فقط می گویم دقت در مطالعات نمی نمایید، و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید، می دانستید که نقل این خطبه از مولانا امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - محقق الوقوع است. به شهادت اکابر علمای خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید و شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدور این خطبه از آن حضرت نموده و آن را شرح نموده اند. فقط عده ای از متعصبین و متأخرین، روی عناد و لجاج دست و پایی زده، تولید شبهات نمودند و الاً زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنی که شرح بر نهج البلاغه، نوشته اند احدی از آنها تفوه بچنین عقیده ای ننموده.

اشاره به حالات سید رضی

علاوه، مقام ورع و تقوای عالم ربّانی سید جلیل القدر رضی الدین

-رضوان الله تعالى عليه- بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب بآن حضرت نموده باشد. به علاوه مطلعین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد دقت قرار داده، از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیّه مندرجه در آنها، پی برده اند که نه برای سید رضی، بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال بغیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخرین شیخ محمد عبده، مفتی دیار مصر اعتراف باین معنی نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت به کار رفته، ثابت می کند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا ﷺ دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می باشد.

کلمات و خطب و رسائل سید جلیل القدر رضی الدین -رضوان الله تعالى عليه- نظماً و نثراً در دفاتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم می گردد که بینهما بون بعید^(۱)

كجا صحبت خاک با عالم پاک كجا صحبت ذره با آفتاب

چنانچه ابن ابی الحدید^(۲) نقل می نماید که مصدق بن شیبب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت: «نه برای رضی و نه برای غیر رضی، ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع به کار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم؛ ابدأ طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمی باشد.»

خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده

گذشته از قواعد علمیه و موازین عقلیه، جمع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین و پدر مرحومش ابو احمد نقیب الطالبیین این خطبه را روایت نموده اند؛ چنانچه

۱- بین آن دو فاصله بسیاری وجود دارد

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۸.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

این خطبه شریفه را زیاد دیدم در تصانیف شیخ خود ابو القاسم بلخی، امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسی که قبل از ولادت سید رضی به مدت طولانی ثبت گردیده و نیز زیاد دیدم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامذه شیخ ابو القاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سید رضی وفات نمود.

و نیز نقل نموده از شیخ ابی عبد الله بن احمد معروف باین خشاب که گفته:

این خطبه را در کتبی دیدم که دو بیست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند، بلکه این خطبه را به خطوط علمایی دیدم از اهل ادب که قبل از ولادت والد رضی ابو احمد نقیب الطالبین نوشته شده است.

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم، در شرح نهج البلاغه نوشته است که من یافتم این خطبه را در دو جا یکی بخط وزیر بن فرات که زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین - رضوان الله علیه - نوشته بودند. دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی، یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلایل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پاهای بی جایی که متعصبین از متأخرین علمای شما نموده اند.

گذشته از همه دلایل و شواهد، وقتی فرضیه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح می بود که سایر خطب و حکایات و درد دل‌های آن حضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که به بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود مگر نه ابن ابی الحدید در شرح نهج خطبه آن حضرت را مفصلاً نقل نموده که می فرماید: «من از اول امر با رسول خدا ﷺ بودم تا دم مرگ که در سینه من جان داد، به کمک ملائکه او را غسل دادم؛ بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم. پس از من اولی و احق بآن حضرت کسی نبود» تا آخر خطبه که به حال خود و مخالفین اشاره نموده تا آنجا که فرمود: فوالذی لا اله الا هو انی لعلی جاده الحق و انهم

لعلى مزله الباطل^(۱).

باز هم می فرمایید: علی علیه السلام مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دل‌تنگ نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده!!

جناب شیخ عزیز، حق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت؛ چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) که می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^(۲) تصدیق خواهید نمود.

چراغی را که ایزد بر فرورد
گر ابله پف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد
شیخ: چون خیلی از وقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی صحبت می فرمایید، مقتضی است مجلس ختم شود. بقیه مطالب و جواب جنابعالی بماند فردا شب به امید خدا.

۱- قسم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست! بدرستی که من در جاده و شاهراه حقم و مخالفین من بر مزله باطل هستند؛ یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب می باشند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۹۰).

۲- می خواهند اعادی که خاموش کنند نور خدا را به دهن های خود (یعنی به تهمت ها و بدها و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند کافران.

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

(اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشریف آوردند. به مناسبت شب عید سعید میلاد سعادت بنیاد حضرت ابا عبد الله الحسین - ارواحنا فداه و علیه الصلاه و السلام - شربت و شیرینی مفصلی صرف شد. خواستیم وارد مذاکره شویم. آقای نواب عبد القیوم خان تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و چای بیانی نمودند)

نواب: قبله صاحب! خیلی عذر می خواهم از جسارتی که می نمایم؛ چون موضوعی پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد. چنانچه اجازه فرمایید، قبل از رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را به عرض رسانم.

داعی: البته، خواهش می کنم بفرمایید، برای استماع حاضریم.

سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن

نواب: امروز صبح جمعی در منزل بنده بودند. تمام مجلس ذکر خیر جنابعالی بود. در اطراف مذاکرات شبها گفتگو می شد؛ روزنامه ها و مجلات خوانده می شد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم، یکی از بنده زاده ها (عبد العزیز) که در کالج و اسکول^(۱) اسلامی تحصیل می نماید، به من گفت که چند

۱- کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید البناء فرهنگی است در خارج شهر پیشاور که در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شده و تأسیس آن بهمت والای نواب صاحب زاده عبد القیوم خان که از محترمین رجال اهل تسنن بوده، ساخته شده است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک صد هزار روپیه باشد) خرج آن بنای عالی شده است و فقط اختصاص به دانش آموزان شب خواب دارد. متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدایی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیلند، مخصوصاً علوم عالییه دکترا و فلسفه در آنجا تدریس می شود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم محصلین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای یومیه را در آن مسجد بجماعت اداء نمایند. و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی حتما در آن سالن سخنرانی می شود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش ببالا دارای هر دین و مذهبی هستند =

روز قبل در کلاس درس، استاد معظم ما ضمن گفتار خود به مناسبتی گفتند:

یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره، خلیفه ثانی عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ابی طالب -کرم الله وجهه- و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم -رضی الله عنهم- خلیفه عمر -رضی الله عنه- برجسته تر واقف از همه بوده حتی علی بن ابی طالب -کرم الله وجهه- که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده، گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل می ماند، به خلیفه ثانی عمر رضی الله عنه مراجعه می کرد و استمداد از فطانت و علم و دانش خلیفه می نمود. خلیفه هم حل مشکلات علمیه و مسائل فقهیه علی را می نمود!!!

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقاً همین قسم بوده زیرا علمای ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده.

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم، سکوت اختیار نمودم. بالاخره به آقایان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع به صحبت این موضوع را مطرح می کنم؛ چون علمای فریقین حاضرند، لا بد حل این مطلب بزرگ می شود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود. لذا

= بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخن سخن رانی گردند چنانچه از داعی هم تقاضا نمودند روزی که برای بازدید آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم قریب یک ساعت در حضور قریب چهار صد محصل و اساتید و معلمین دانشمند و کارکنان آن دستگاه با عظمت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نمودیم و در دفتر یادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شرحی نوشته و از خود بیادگار گذاردیم

جسارت ورزیده، متمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی به ارزش علمی هر یک از صحابه ببریم و بدانیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته اند. بنده زاده و دوستان هم برای اخذ نتیجه شرفیابند. امید است ما را مستفیض فرمایید که مخصوصاً بنده زاده اگر متزلزل است ثابت گردد.

داعی: (رو به جناب یوسف علی شاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده، سؤال نمودم: آیا چنین است؟ ایشان فرمودند: نمی دانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است).

داعی: خیلی محل تعجب است از گوینده این حرف هر که بوده که از کجا این حرفها را آورده، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بی علم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعایی ننموده اند و اگر نفرات متعصبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری به کار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتی نموده، موضوع فطانت و هوش و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابدأ بحث و بیانی نشده. علی القاعده ابوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند، بایستی بابی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمدها، دست به دامان علی علیه السلام و عبد الله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه می شده است. مخصوصاً ابن ابی الحدید آورده که عبد الله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبد الله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمدها و

۱- تعریفی که صاحبش از آن راضی نیست.

سؤال های فقهی که از او می نمایند، عبد الله جواب بدهد.

شیخ: (با رنگ پریده و عصبانی): در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر -رضی الله عنه- از علم فقه و مسائل شرعی که اساس دین است بی بهره بوده؟

داعی: اولاً تمنا می نمایم ملایم باشید. عصبانی و تند نشوید! ده شب هر نوع سخنی گفتید، صراحتاً و کنایتاً اهانت ها نمودید؛ مشرک و کافر و اهل بدعت به ما گفتید. ابدأ از جا در نرفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان، اهانت های شما را برگرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم. شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمایید. هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند، بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود؛ چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان می گردد.

ثانیاً مغلطه فرمودید. داعی نگفتم خلیفه بی بهره بوده، بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته؛ این هم فقط ادعا نیست، بلکه می گویم و می آیمش از عهده برون.

شیخ: دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر -رضی الله عنه- در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده؟
داعی: دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند؛ به علاوه، اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است.

شیخ: اگر از آن اخبار در نظر دارید، برای روشن شدن مطلب بیان فرمایید؟

داعی: چند خبری که الحال در نظر دارم، به عرضتان می رسانم. قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم می گذارم.

مجاب نمودن زنی عمر را در یک مسئله شرعی

اکابر علمای خودتان مانند، جلال الدین سیوطی در درالمنثور^(۱) و ابن کثیر در

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۲۳۷.

تفسیر^(۱) و جار الله زمخشری در تفسیر کشاف^(۲) و فاضل نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن^(۳) ضمن سوره (نساء) و قرطبی در تفسیر^(۴) و ابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن^(۵) و سندی در حاشیه سنن^(۶) و بیهقی در سنن^(۷) و قسطلانی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری^(۸) و متقی هندی در کنز العمال^(۹) و حاکم نیشابوری در مستدرک^(۱۰) و ابو بکر باقلانی در تمهید^(۱۱) و عجلونی در کشف الخفاء^(۱۲) و قاضی شوکانی در فتح القدر^(۱۳) و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱۴) و حمیدی در جمع بین الصحیحین^(۱۵) و فقیه واسطی ابن مغزلی شافعی در مناقب^(۱۶) و ابن اثیر در نهایت^(۱۷) بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهارصد درهم زیادتز نماید او را حد می زنم و آن زیادتی مهر را از او می گیرم و داخل در بیت المال

-
- | | |
|----------------------------------|---|
| ۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۵۶. | ۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۵۸. |
| ۳- غرائب القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰. | ۴- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۸۷. |
| ۵- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۸۳. | ۶- حاشیه سنن ابن ماجه (سندی)، ج ۱، ص ۵۸۴. |
| ۷- سنن کبری (بیهقی)، ج ۷، ص ۲۳۳. | ۸- ارشاد الساری، ج ۸، ص ۵۷. |
| ۹- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۳۷. | ۱۰- مستدرک، ج ۲، ص ۱۷۷. |
| ۱۱- تمهید، ص ۱۹۹. | ۱۲- کشف الخلفاء، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ج ۲، ص ۱۱۸. |
| ۱۳- فتح القدر، ج ۱، ص ۴۳۴. | ۱۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۲. |
| ۱۵- جمع الصحیحین، ص ۳۴۸. | ۱۶- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۳۵. |
| ۱۷- نهایت، ج ۴، ص ۱۱۳. | |

مسلمین می نمایم!!

زنی از میان جمعیت صدا زد: «عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام الله تعالی؟» عمر گفت: (البته کلام الله تعالی). زن گفت: «مگر نه آن است که خداوند در آیه ۲۰ سوره ۴ (نساء) می فرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾»^(۱).

عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت: کلکم اققه من عمر حتی المخدرات فی الرجال^(۲).

آنگاه برگشت بالای منبر و گفت:

اگر چه شما را منع کردم از اینکه زیاده از چهارصد درهم مهر و صداق برای زنها قرار ندهید. اینک بشما اجازه می دهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطا نمایید، مانعی ندارد. از این خیر استفاده می شود که خلیفه عمر، احاطه ای بر قرآن و احکام فقهیه نداشته و الا چنین بیانی نمی نمود که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید: امرأه اصابت و رجل أخطأ!.

شیخ: خیر این طور نیست؛ مقصود خلیفه آن بود که مردم را به پیروی سنت، وادار کند در کمی مهر، اگر چه بحسب شرع جایز است مهر بسیار قرار دادن اما ترکش اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره؛ فلذا گفت: «بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید.»

داعی: این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الا اظهار عجز و اقرار به خطاء نمی نمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه تر هستید، حتی زنان در حجله ها بلکه در جواب آن زن همین بیان شما را می نمود.

علاوه، هر عاقلی می داند برای امر سنت، مرتکب فعل حرام نباید شد؛ زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی را که به حکم قرآن بعنوان مهر مالک شده و داخل در

۱- اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر بجای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید، البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید.

۲- تمام شما فقیه تر و داناترید از عمر حتی زنان مخدره در حجله ها.

بیت المال نمودن ابدأ مشروع نمی باشد.

از همه اینها گذشته، اجرای حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده، عمل بیجایی است در فقه اسلامی، همچو محلی در باب حدود سراغ نداریم؛ اگر شما سراغ دارید بیان نمایید و اگر در باب حدود همچو حدی وجود ندارد، تصدیق فرمایید ادعای معلم بیجا بوده.

اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر ﷺ که آن حضرت نمرده

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر می شد، از روی عصبانیت برای مرعوب نمودن طرف می گفت: «حد می زنم»؛ چنانچه امام احمد حنبل در مسند^(۱) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ^(۲) و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، عمر نزد ابی بکر رفت و گفت: می ترسم محمد ﷺ نمرده باشد و حيله کرده (یعنی خود را به مردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا اینکه چون موسی غایب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده به سیاست رساند. پس هر کس گوید رسول خدا مرده، من او را حد می زنم.

ابی بکر چون این جملات را شنید، او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتارها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد. چون این خبر را به علی عَلِيٍّ دادند، با عجله و شتاب خود را به جمعیت رسانید فرمود: ای قوم، این چه هیاهوی بی دانشی است که برپا نموده اید؟ مگر فراموش نموده اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله باو اعلام داشت ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ یعنی تو می میری و امت تو هم می میرند. پس بحکم این آیه شریفه، رسول خدا ﷺ از دنیا رفت.

این استدلال علی عَلِيٍّ مورد قبول امت واقع شد و یقین بموت آن حضرت

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۴.

۳- سوره زمر، آیه ۳۰.

نمودند، عمر گفت: «گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!!!»

ابن اثیر در کامل^(۱) و نهاییه^(۲) و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل^(۳) و عده ای دیگر از علما می نویسند: که چون عمر فریاد می زد هرگز پیغمبر نمرده است، ابی بکر خود را به او رسانید و گفت: مگر نه این است که خداوند می فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ و نیز فرموده: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۴).

آنگاه عمر ساکت شد و گفت: «گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم، حالا یقین کردم که وفات نموده.» شما را به خدا تصدیق می نمایم که معلم متعصب بی علم ادعای بی جا نموده.

امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی علیه السلام او را باشتباه در حکم

از جمله دلایل آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می نماید که در زمان خلافت عمر، پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند. فوری عمر امر برجم مردان داد. در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید. به عمر فرمود: «حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی!» عمر گفت: «یا علی علیه السلام زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است.» حضرت فرمودند: «حکم زنا نسبت به مراتب، اختلاف پیدا می کند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد.» عمر گفت: «آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما، چه آنکه مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: علی اعلمکم و افضاکم؛ یعنی علی داناتر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما می باشد.»

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲- البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۶۲.

۳- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵.

۴- اگر او نیز به مرگ یا قتل و شهادت در گذشت، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود؟ آیه ۱۳۷ سوره ۳ (آل عمران).

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند. اولی را حاضر نمودند، امر بضرع عنقه و امر برجم الثانی و قدم الثالث فضربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسين جلدة فقدم الخامس فعززه^(۱).

عمر متعجب و متحیر شد گفت: کیف ذلك یا ابا الحسن؛ چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی؟ حضرت فرمود: فاما الاول فكان ذمیّا زنی بمسلمة فخرج عن ذمّته و الثانی محصن فرجمناه و اما الثالث فغير محصن فضربناه و الرابع عبد فحدّه نصف و اما الخامس فمغلوب علی عقله فغررناه. فقال عمر: لولا علیّ لهلك عمر لا عشت فی امّه لست فیها یا ابا الحسن^(۲).

امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی او را

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام^(۳) و امام احمد بن حنبل در مسند^(۴) و بخاری در صحیح^(۵) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۶) از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در اربعین^(۷) و محب الدین طبری در

۱- امر فرمود اولی را گردن زدند و دومی را سنگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد زنا زدند، چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا باو زدند پنجمی را ۲۵ تازیانه حد تعزیر زدند.

۲- اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با زن مسلمانی زنا کرده بود، از ذمه بیرون رفته، حکم او کشتن و گردن زدن بود و دومی مرد زن داری بوده که زنا کرده، سنگسارش نمودم و سیمی مرد بی زن بود که زنا نموده، صد تازیانه حد زنا زدم؛ چهارمی غلامی بود که زنا کرده، حدش نصف حد آزاد بود پنجاه تازیانه زدم و پنجمی ابله و کم عقل بود، لذا تعزیرش نمودم به ۲۵ تازیانه. پس عمر گفت: «اگر علی علیه السلام (در این واقعه نبود خطای حکم من سبب هلاکت من) شده بود. خدا نکند یک روزی در امتی باشم که تو یا علی علیه السلام در آنجا نباشی!»

۳- کفایة الطالب، ص ۱۰۵، باب ۵۸.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۳.

۵- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۱.

۶- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۷، باب ۱۴.

۷- الاربعین (فخر رازی)، ص ۴۶۶.

ریاض النضرة^(۱) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۲) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۳) و امام الحرم در ذخایر العقبی^(۴) نقل می نماید: اتی عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه امرأه حامله فسئلها فاعترفت بالفجور فامر بها بالرجم فقال علیّ لعمر سلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها و قال عجزت النساء ان یلدن علیّا و لو لا علیّ لهلک عمر و قال اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها علیّ حیّا^(۵).

امر نمودن عمر برجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام

و نیز امام احمد حنبل در مسند^(۶) و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخایر العقبی^(۷) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۸) از حسن بصری و ابن حجر در فتح الباری^(۹) و ابی داود در سنن^(۱۰) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۱۱) و ابن ماجه در سنن^(۱۲) و مناوی در فیض التقدير^(۱۳) و حاکم نیشابوری

۱- ریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- مناقب(خوارزمی)، ص ۸۱، ح ۶۵.

۳- مطالب السؤل، ص ۱۳.

۴- ذخائر العقبی، ص ۸۰.

۵- زن حامله را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند. پس از او سؤال نموده اعتراف کرد به زنا. امر داد رجم و سنگسارش نمایند. پس علی علیه السلام به خلیفه فرمود: «حکم تو درباره او مجری است، ولی بر طفلی که در رحم دارد تو را تسلطی نمی باشد؛ (زیرا آن بچه بی گناه است، قتلش جایز نیست) زن را رها کردند به راه خود رفت. آنگاه عمر گفت: «عاجزند زنان عالم که بزایند مثل و مانند علی علیه السلام. اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود» و نیز گفت: «خدایا مرا مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی علیه السلام زنده نباشد در آن امر!»

۶- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۵۴.

۷- ذخائر العقبی، ص ۸۱.

۸- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۲۶.

۹- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

۱۰- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۲۷.

۱۱- تذکرة الخواص، ص ۵۷.

۱۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۷۷.

۱۳- فیض التقدير، ج ۴، ص ۳۵۷.

در مستدرک^(۱) و قسطلانی در ارشاد الساری^(۲) و بیهقی در سنن^(۳) و محب الدین طبری در ریاض النضرة^(۴) و بخاری در صحیح^(۵) باب لا یرجم المجنون و المجنونه بالاخره اکابر علمای خودتان متکاثراً نقل نموده اند که روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده. بعد از اعتراف به زنا، خلیفه امر برجم و سنگسارش نمود. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود. فرمود: «خلیفه چه می کنی؟» سمعت رسول الله يقول رفع القلم عن ثلثه، عن النائم حتی یتقیظ و عن المجنون حتی یبرأ و یعقل و عن الطفل حتی یحتلم قال فخلا سبیلها^(۶).

و ابن السمان در کتاب الموافقه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعضی از کتب، قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم، از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده اند تصدیق می نمایید معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است، کاملاً بی اطلاع بوده و روی هوای نفس و تعصب بیان نموده، قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید). آنچه مسلم عند الفریقین است، در میان تمام اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعلم وافقه و اکمل از امیر المؤمنین علیه السلام وجود نداشته؛ چنانچه نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۷) در حالات آن حضرت نوشته:

۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۹؛ ج ۴، ص ۳۸۹.

۲- ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۹.

۳- سنن کبری (بیهقی)، ج ۴، ص ۳۲۳.

۴- ریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۶.

۵- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱.

۶- شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «قلم از سه کس برداشته شده: از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد و از بچه تا محتلم شود» (یعنی بسن رشد و تکلیف برسد). پس رها کردند آن زن دیوانه را به راه خود رفت.

۷- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۹۵.

بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السلام و نصب نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را به مقام قضاوت

فصل فی ذکر شیء من علومه، فمنها: علم الفقه الذی هو مرجع الانام و منیع الحلال و الحرام. فقد کان علی مطلعاً علی غوامض احکامه منقاداً له جامعاً بزماته مشهوداً له فیہ بعلو محله و مقامه، و لهذا خصه رسول الله صلی الله علیه و آله بعلم القضاء كما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی - رحمه الله علیه - فی کتابه المصابیح^(۱) مرویاً عن انس بن مالک ان رسول الله لما خصص جماعه من الصحابه کل واحد بفضیله خصص علیاً بعلم القضاء فقال صلی الله علیه و آله: و اقضاکم علی علیه السلام.^(۲)

و نیز همین حدیث علی اقضاکم را محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول^(۳) از قاضی بغوی نقل نموده. آنگاه گوید: و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول الله لعلی دون غیره؛ یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصاً برای علی علیه السلام، جهت آنکه حق قضاوت برای کسی است که احاطه بر جمیع علوم داشته باشد. به علاوه، کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت

۱- المصابیح، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲- ما حصل کلام این عالم منصف آنست که در این فصل اشاره بعلوم علی علیه السلام نموده و می گوید: «از جمله علومی که اختصاص به علی علیه السلام داشته، علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است.» پس بتحقیق علی علیه السلام مطلع بر غوامض احکام و آگاه بر حقایق اشیاء بوده و هر حکمی را در محل و مقام خود مشهوداً می دانست. به همین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان همه امت اختصاص داد علی را به علم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعی که هر یک از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین می نمود علی علیه السلام را اختصاص داد به قضاوت و فرمود: علی از همه شما (صحابه و امت) بقضاوت اولی می باشد.»

یعنی افقه از همه و احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است. به علاوه شرایط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته اند و تمامی آنها باتفاق موافق و مخالف در علی علیه السلام موجود بوده، لذا پیغمبر فرمود: «اقضاکم علی علیه السلام..»

۳- مطالب السؤل، ص ۱۳۰.

و زکات و دور بودن از سهو و غفلت و صیغه افعال التفضیل (در حدیث)، به تمام معنا اثبات این مرام می نماید. و بعد از آن با دلایل بسیاری مشروحاً بیان نموده که علی علیه السلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است - انتهی.

پس آقایان محترم، بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقت نمودن با بیانات محققین از اکابر علمای خودتان و گفتار غلط این معلم بی علم، تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جایی نموده؛ زیرا مقام مقدس علی علیه السلام بالاتر از آنست که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد. این آقای معلم کاسه از آتش گرم تر است؛ زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السلام اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علمای خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است: لو لا علیّ لهلک عمر، هرگز راضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را به او بدهند. واقعاً این نوع از تمجیدها تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد. (مراجعه شود به (جلسه دهم) همین کتاب).

بر خلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراطی، امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در مسند^(۱) و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی^(۲) بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده^(۳) و محب الدین طبری در ریاض النضرة^(۴) از قول معاویه نقل نموده اند که می گفت: ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علیّ علیه السلام.^(۵) حتی ابو الحجاج بلوی در کتاب خود (الف باء) نقل می نماید که وقتی خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید گفت: لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابي طالب؛^(۶) یعنی فقه و علم بمردن علی علیه السلام از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل می نماید که می گفت: کان عمر -رضی الله عنه- یتعوذ

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۶۷۵.

۲- ذخائر العقبی، ص ۷۹.

۳- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۷۲.

۴- ریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۶.

۵- هر زمانی که امری بر عمر بن الخطاب مشکل می شد، مراجعه می نمود به علی علیه السلام و از او اخذ می کرد و حل مشکل می نمود.

۶- (هر آینه که فقه و علم و دانش به واسطه در گذشت علی بن ابی طالب علیه السلام از بین رفت).

من معضله ليس لها ابو الحسن^(۱).

و ابو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي در شرح رساله (فتح المبين) گوید:

كانت الصحابه -رضي الله عنهم- يرجعون اليه في احكام الكتاب و يأخذون عنه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب -رضي الله عنه- في عدة مواطن لو لا علي لهلك عمر و قال عليه السلام اعلم امتي علي بن ابي طالب^(۲).

آنچه از سير در كتب اخبار و تواريخ به دست مي آيد، معلوم مي گردد كه خليفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده كه غالباً در احكام و مسائل ما به الاحتياج^(۳) عمومی چنان اشتباه واضحی می کرده كه هر يك از صحابه حاضر بودند او را متنبه و متوجه با اشتباه می ساختند.

شيخ: خیلی بی لطفی می فرمائيد كه چنین نسبتی به خليفه می دهيد! آیا ممكنست كه خليفه -رضي الله عنه- در احكام و مسائل دين اشتباه نموده باشد؟

داعی: این بی لطفی را داعی ننمودم بلکه اكابر علمای خودتان كشف حقيقت نموده و در كتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شيخ: ممكن است از آن اشتباهات با ذكر اسناد بيان فرمائيد تا صدق و كذب معلوم و مفتری رسوا گردد؟

داعی: اشتباهات ایشان بسیار و قريب صد اشتباه ثبت نموده اند، ولی از آنچه الحال در نظر دارم، باقتضای وقت مجلس بيکی از آنها اشاره می نمايم.

اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر عليه السلام و حكم اشتباهی دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح^(۴) و حمیدی در جمع بين الصحيحين و امام

۱- پیوسته عمر پناه می برد بخدا از امر پیچیده ای كه علی عليه السلام در او نباشد. (الف باء، ج ۱، ص ۲۲۲).

۲- صحابه پیغمبر در احكام قرآن مراجعه به علی عليه السلام می نمودند و فتاوی از او می گرفتند؛ كما آنكه عمر در مواطن متعدده گفت: «اگر

علی نبود عمر هلاک شده بود» و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «داناترین امت من علی بن ابي طالب می باشد.» (شرح رساله (فتح المبين)،).

۳- احكام عمومی مثل روزه، نماز، تیمم و غیره...

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۳.

احمد حنبل در مسند^(۱) و بیهقی در سنن^(۲) و ابی داود در سنن^(۳) و ابن ماجه در سنن^(۴) و امام نسائی در سنن^(۵) و دیگران از اکابر علمای خودتان به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت: «من جنب شده ام و آبی نیافته ام که غسل نمایم، نمی دانم چه کنم؟» خلیفه گفت: «هرگاه آب نیافتی نماز مکن تا آب به دستت بیاید و غسل نمایی!» عمار یاسر از صحابه، حاضر بود گفت:

ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا نمودیم. چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را به زمین بمالم. لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم. چون خدمت پیغمبر ﷺ شرف یاب شدیم، حضرت تبسمی نموده فرمودند: «در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بزمین زده و بعد هر دو کف را با هم پیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.»

پس چرا اینک خلیفه می گویی نماز نخواند؟

عمر چون جوابی نداشت، گفت: «ای عمار از خدا بترس!!»

عمار گفت: «آیا اجازه می دهی که این حدیث را نقل نمایم؟» گفت: **نولیک ما تولیت**؛ یعنی تو را واگذار کردم بآنچه می خواهی.

اینک آقایان محترم، اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علمای خودتان نقل گردیده، قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم، خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهای بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده.

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۵.

۲- سنن کبری، بیهقی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۷.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸۸.

۵- سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۶- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۵.

چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز حضراً و سفرأً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است، علاوه صریحاً در آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) خوانده است که می فرماید ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾^(۱) آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید به مرد مسلمانی، بگوید: «اگر آب نیافتی نماز نخوان.» در صورتی که قرآن مجید فرماید: آب نیافتی با زمین پاک تیمم نما؟

اتفاقاً مسأله تیمم میان مسلمانان رایج و ما به الابتلاء عمومی است که مانند وضو و غسل، هر مسلمان عامی آن را می داند، تا چه رسد بفرد صحابی و خلیفه پیغمبر ﷺ که گذشته از آنکه باید بمردم تعلیم نماید، برای عمل کرد خود حتماً باید بداند.

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالمأً عامداً عوضی گفته و یا غرضش اخلال در دین بوده، ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته، به همین جهت بوده که علمای خودتان نوشته اند، به عبد الله بن مسعود فقیه صحابی می گفت: «از من جدا مباش که هرگاه از من سؤالی می نمایند تو جواب آن را بدهی!!»

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمایید، چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در اخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده، با آن کسی که احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل علمیه و عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است!

شیخ: غیر از رسول خدا ﷺ چه کسی می توانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد. داعی: بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته. مگر باب علم آن حضرت، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که خود آن حضرت فرمود: «علی اعلم از شما می باشد.»

۱- پس اگر آب نیابید، با خاک پاک تیمم نمایید. (سوره نساء، آیه ۴۳).

تمام علوم در نزد علی علیه السلام مانند کف دست حاضر بوده

چنانچه ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب^(۱) خود نقل می نماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد: «چگونه است هر حکمی از احکام یا مسأله ای از مسائل از تو پرسش می کنند، بدون معطلی جواب می دهی؟» حضرت در جواب عمر، کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد فرمود: «چند انگشت در دست من است.» فوری گفت: پنج انگشت. حضرت فرمود: «چرا تأمل نکردی و فکر نمودی؟» گفت: «محتاج به فکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود.» حضرت فرمود: «تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است. لذا در جواب سؤالات فوری بی تأمل و تفکر جواب می دهم.»

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حبّ و بغض و تعصّب آقای معلم بی انصاف افراطی در یک همچو اسکول با عظمتی، حرف پوچ بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه می نموده و سبب حیرت جوانان بی خبر گردد؟!!

دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام

اینک خبری بیادم آمد که برای ثبوت مرام بعرض آقایان می رسانم:

ابن حجر مکی متعصّب در صواعق^(۲) ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میر سید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) نقل نموده اند که مردی از معاویه سؤالی نمود. گفت: «آن را از علی علیه السلام بپرس که داناتر است.» عرب گفت: «جواب تو را خوش تر دارم از جواب علی علیه السلام.» معاویه گفت: بد سخنی گفتمی: کرهت رجلا کان رسول الله یغره بالعلم غرا و لقد قال له انت منی

۱- مناقب (خوارزمی)، ص ۹۴.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۷۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى و كان عمر اذا اشكل عليه شيء اخذ منه ^(١).
به مقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء ^(٢).

کفایت می کند شهادت معاویه اعدا عدو، علی عليه السلام به مقام آن حضرت! بس است برای اثبات این معنا، آنچه را که اکابر علمای شما عموماً مانند نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه ^(٣) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل ^(٤) و امام احمد بن حنبل در مسند ^(٥) و خطیب خوارزمی در مناقب ^(٦) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة ^(٧) و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت: لو لا علیّ لهلك عمر. بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد، کار مشکل می شود و اگر علی عليه السلام نبود، عمر هلاک شده بود. (مراجعه شود به جلسه ششم همین کتاب).

اقرار نمودن عمر به عجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف به اینکه اگر علی نبود کار مشکل می شد

از جمله نور الدین مالکی در فصول المهمه ^(٨) فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند که در حضور جمعی از او پرسیدند: کیف اصبحت؛ چگونه صبح کردی؟ گفت:
اصبحت احبّ الفتنه و اكره الحقّ و اصدق اليهود و النصارى و اؤمن بما لم اره و اقر بما لم يخلق ^(٩).

۱- کراهت داری از کسی که پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم او را تلقین علم می کرد. هر آینه به تحقیق به او فرمود: «تواز من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نباشد» و هر وقت بر عمر امری مشکل و پیچیده می شد، از علی عليه السلام سؤال می کرد و رأی او را می گرفت.

۲- فضیلت آنست که دشمنان شهادت و گواهی به آن دهند.

۳- فصول المهمه، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- مطالب السؤل، ص ۱۳.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۸۱، ح ۶۵.

۷- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

۸- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۹۹.

۹- صبح کرده ام در حالتی که فتنه را دوست می دارم و اکره دارم حق را، و تصدیق می نمایم یهود و نصاری را و ایمان دارم بچیزی که ندیده ام او را و اقرار می کنم بچیزی که خلق نشده.

عمر امر کرد بروند علی علیه السلام را بیاورند. وقتی امیر المؤمنین علیه السلام آمد، قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند. فرمود:

صحیح گفته؛ اینکه گفته فتنه را دوست می دارم، مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرموده: ﴿أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَهُ﴾^(۱).

و اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده، مرادش مرگ است؛ چنانچه در قرآن فرماید: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ﴾^(۲).

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق می نمایم، مرادش قول خدای تعالی است که می فرماید: ﴿قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾؛ یعنی یهود گفتند: نصارا بر حق نیستند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب می نمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق می کنم، یعنی هر دو فرقه را تکذیب می نمایم.

و اما اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که ندیده ام؛ یعنی ایمان به خدای لا یری دارم و اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که خلق نشده؛ یعنی موجود نشده مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده. عمر گفت: اعوذ بالله من معضله لا علی لها!^(۳)

همین قضیه را بعضی مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۴) بطریق دیگر مبسوطتر از حدیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانده و علی علیه السلام در مقام جواب برآمده؛ مخصوصاً علمای یهود و نصاری و ارباب مادّه و طبیعت وقتی می آمدند و مسائل مشکله سؤال می کردند، فقط علی علیه السلام بود که جواب معضلات آنها را می داد.

۱- این است و جز این نیست که اولاد و اموال شما فتنه و اسباب امتحانند. آیه-۲۸ سوره ۸ (انفال).

۲- و هرآینه بی هوشی و سختی مرگ بحق و حقیقت فرا رسید. آیه ۱۸ سوره ۵۰ (ق).

۳- پناه می برم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی علیه السلام در او نباشد! (فصول مهمه، ج ۱، ص ۱۹۹)

۴- کفایة الطالب، ص ۲۱۹، باب ۵۷.

فلذا با قرار اکابر علمای خودتان از قبیل بخاری^(۱) و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری در تفسیر^(۲) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۳) و محمد بن طلحه در مطالب السؤل^(۴) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در فصول المهمه^(۵) و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ در تهذیب التهذیب^(۶) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ریاض النضرة^(۷) و ابن اثیر جزری متوفای ۳۶۰ در اسد الغابه^(۸) و ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ در تأویل مختلف الحدیث^(۹) و ابن عبد البر قرطبی متوفای ۴۶۳ در استیعاب^(۱۰) و ابن کثیر در تاریخ^(۱۱) خود و محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ در باب کفایت الطالب^(۱۲) و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۱۳) و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۱۴) و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدين و حاج احمد افندی در هداية المرتاب^(۱۵) و محمد بن علی الصبان در اسعاف الراغبین^(۱۶) و

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------|
| ۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲، ج ۱، ص ۲۱۱. | ۲- تفسیر نیشابوری، ج ۶، ص ۱۲۰. |
| ۳- مناقب (ابن مغازلی)، ص ۱۱۸. | ۴- مطالب السؤل، ص ۷۷. |
| ۵- فصول المهمه، ج ۱، ص ۳۵-۱۹۹. | ۶- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۸۷. |
| ۷- ریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۱. | ۸- اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲. |
| ۹- تأویل المختلف الحدیث، ص ۲۰۲. | ۱۰- استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲-۱۱۰۳. |
| ۱۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۹. | ۱۲- کفایة الطالب، ص ۲۷۷. |
| ۱۳- تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱. | ۱۴- نور الابصار، ص ۱۶۱-۱۶۴. |
| ۱۵- هداية المرتاب، ص ۱۴۶، ۱۵۲. | ۱۶- اسعاف الراغبین، ص ۱۵۲. |

یوسف سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۱) باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵ در شرح نهج البلاغه^(۲) و مولی علی قوشچی در شرح تجرید^(۳) و اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب^(۴) حتی ابن حجر مکی متعصب متوفای ۹۷۳ در صواعق محرقة^(۵) و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۶) و علامه ابن قیم جوزیه در طرق الحکمیة^(۷) قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصاً مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی علیه السلام نموده. بالاخره نزدیک به تواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه السلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده، گاهی گفته: اعوذ بالله من معضله لیس فیها ابو الحسن و بعضی اوقات می گفت: لو لا علی لهلک عمر و در بعض مواقع می گفت: کاد یهلک ابن الخطاب لو لا علی بن ابي طالب علیه السلام^(۸).

بر خلاف گفته این معلم بی علم افراطی، ابن مغزالی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین می نویسند: خلفا در تمام مراحل با علی علیه السلام شور می کردند و در امور دین و دنیا مرکز فتوی علی علیه السلام بوده و کاملاً خلفا گوش به کلمات و دستورات او می دادند و عمل می کردند و بهره می بردند؛ کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده، همین قضایای منقوله و احکام مترادفه ای که از آن حضرت صادر می گردید، خود دلیل کامل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

۱- تذکرة الخواص، ص ۱۴۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸-۱۴۱؛ ج ۲، ص ۱۷۹-۲۰۵.

۳- شرح تجرید، ص ۳۷۳.

۴- مناقب خوارزمی، ص ۸۱.

۵- صواعق المحرقة، ص ۱۲۷.

۶- اصابة، ج ۴، ص ۴۶۷.

۷- طرق الحکمیة، ص ۴۷.

۸- پناه می برم به خدا از امر پیچیده و مشکلی که علی علیه السلام در او نباشد! اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود! نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابي طالب علیه السلام نبود!

علی علیه السلام اولی و احق به مقام خلافت بوده

زیرا اعلیّت، خود بزرگترین برهان اولویت است؛ خصوصاً که توأم با سایر صفات کمالیه گردد؛ چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً می فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^(۱).

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است، اولی می باشد که مطاع مردم واقع شود، تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمایی نماید؟

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل که قاعده عقلائی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامّه دینیّه و دنیویّه و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ چنانچه در آیه ۹ سوره ۳۹ (زمر) به طریق استفهام تقریری و انکاری می فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۲).

قضاوت منصفانه لازم است

آقایان، شما را به خدا عادت و تعصّب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید! آیا انصاف بود چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علمای فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده از کار بر کنار نمایند؟! آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی به کار نرفته و سیاستی در کار نبوده؟!

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را پیدا می کنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المسلمین به فرموده آن حضرت باشد، او را مقدم دارید در امر خلافت؟ و اگر پیدا نکردید این صفات عالیّه را در احدی که أعلم و اورع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر علی بن ابی طالب علیه السلام. پس به حکم عقل تصدیق نمایید که علی علیه السلام امام برحق و خلیفه

۱- آیا آن کسی که خلق را بسوی حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است، یا آن که هدایت نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؟ پس شما چگونه حکم می کنید!

۲- آیا اهل علم و دانش (مانند علی علیه السلام) با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند).

و وصی رسول الله ﷺ و الیق از همه امت به این امر بزرگ بوده و می باشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد، مگر با دسائس سیاسی که به کار رفت.

شیخ: بیانات جناب عالی در فضایل و مناقب علمی و عملی، سیدنا علی - کرم الله وجهه - مورد اتفاق است و احدی انکار این معنا را ننموده، مگر عده ای لجوج عنود متعصب جاهل خارجی. ولی آنچه مسلم است؛ سیدنا علی علیه السلام خود بالطّوع و الرغبه خلافت خلفا - رضی الله عنهم - را پذیرفت و به مقام برتری و حق تقدّم آنها تسلیم شد. ما را چه رسیده به فرموده شما کاسه از آتش گرم تر باشیم، بعد از ۱۳۰۰ سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمان - رضی الله عنهم - را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند؟!

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم، هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ابی بکر و عمر و عثمان - رضی الله عنهم - هر یک بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند، ما هم با هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی - کرم الله وجهه - و قرابت او به رسول الله ﷺ تشریک مساعی نماییم، همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند، مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی برآیند.

البته ما منکر مقام علم و عمل سیدنا علی - کرم الله وجهه - نیستیم، ولی خودتان تصدیق نمایید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ابی بکر - رضی الله عنه - مقدم بوده و به همین جهت به اجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد!! چه آنکه علی - کرم الله وجهه - جوان نارس، قدرت و توانایی خلافت نداشت؛ چنانچه بعد از ۲۵ سال هم که به خلافت رسید، به واسطه عدم سیاست آن همه خونریزیها و انقلابات برپا شد.

داعی: چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر یک را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم.

مثل دزد و زور

اولاً فرمودید: مولانا امیر المؤمنین علیه السلام به میل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و

راضی به خلافت خلفای قبل از خود شد، مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم، در زمان سابق که نادر اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات به زحمت ایاب و ذهاب می نمودند، قافله ای از زائرین در مراجعت، گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم می نمودند در بین اموال، قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوآر به دست پیر مردی از دزدان افتاد، گفت: «آقایان زوآر، این کفن مال کیست؟» زائری گفت: «مال من است.»

دزد گفت: «چون من کفن ندارم، این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد.» گفت: «تمام اموال من مال شما کفن را به من بدهید، چون آخر عمر من است و این لباس آخر را به زحمتی تهیه دیده ام، مایه امیدواری من است.» دزد هرچه اصرار نمود زائر گفت حقم را به کسی نمی دهم. آقای دزد شلاق را کشید به سرو صورت زائر بنای زدن را گذارد. گفت: «آن قدر می زنم تا ببخشی و بگویی حلال باشد.» قدری که تازیانه زد، زائر پیرمرد بیچاره شد فریاد زد: «آقا حلال حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد» (خنده حضار).

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست، مثل برای تقریب اذهان و فهم مطلب است. آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شب های قبل را که با دلایل قاطعه تاریخیه به عرض رسانیدم که به شهادت اکابر علمای خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی ردا جبراً کشیدند و به مسجد بردند. شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند: «بیعت کن و الا گردنت را می زنیم!»

شما را به خدا قضاوت منصفانه نمایید! آیا معنای رضا و رغبت همین است، اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و به ضرب و زور شمشیر و تهدید به قتل بیعت گرفتن بیعت به میل و رضا می باشد، پس بیعت به جبر و اکراه کدام است.

ان شاء الله، به منزل که تشریف بردید، اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخوانید و دو مرتبه به دلایل ما که در شبهای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید، قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده، مگر آنکه مانند آن

دزد بیابانی بر سر ما بزنید تا مجبوراً بگوییم راضی بوده.

ثانیاً فرمودید: ما چرا بعد از ۱۳۰۰ سال باید در این کار دقت کنیم و بجان هم بیفتیم.

اولاً ما به جان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد. بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم. آقایان اهل سنت هستند که به جان شیعیان افتاده، جان و مال آنها را مباح می دانند. وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی می نمایند، ما اگرهاً مقابله نموده و اثبات می نمائیم مشرک و کافر نیستیم، بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاک می نماییم.

قبول دیانت باید کورکورانه نباشد

ثالثاً شبهای قبل عرض نمودم، عقاید دینی تقلیدی نمی شود که چون جریان تاریخ نشان می دهد خلفای اربعه به طریقی که بیان نمودید، زمامدار شدند ما هم کورکورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلایل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی. تکراراً عرض می نمایم، پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول الله ﷺ دو دستگی در امت ایجاد شد، فرقه ای گفتند باید تبعیت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی علیه السلام است؛ باید به امر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی علیه السلام گرفت و فرمود: «اطاعت علی علیه السلام اطاعت من و مخالفت با علی علیه السلام مخالفت با من است»، تبعیت و اطاعت از علی علیه السلام نمود.

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده، هر طریقی را حق دیدیم، پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلایل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد.

داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم

شما خیال می فرمایید که داعی تقلید اسلاف و آبا و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کورکورانه قبول نموده ام. نه به خدا قسم! از آن روزی که

خود را شناختم، در جستجوی راه حق بودم. اول در معرفت ذات لا یزال پروردگار متعال، دقت ها نمودم. عقاید مادّیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بحمد الله موحد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیا و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم؛ علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقانیت دین مقدس اسلام بر داعی ثابت و جدّ امجد رسول الله محمد بن عبد الله ﷺ را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم.

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر ﷺ کورکورانه تحت تأثیر اسلاف و آبا قرار نگرفتم، بلکه دلایل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم. صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم. خدا را شاهد و گواه می گیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از میان اوراق کتابهای معتبره اکابر علمای سنی بدست آورم.

و در مقام امامت و خلافت می توانم بگویم، به قدری که دعاگو، کتب مهمه علمای جماعت را مطالعه نمودم، در این باب به کتب علمای شیعه دقت زیادی نمودم؛ زیرا دلایلی که در کتب علمای شیعه بر اثبات امامت آمده، در کتب اکابر علمای جماعت به نحو اتم و اکمل موجود است. منتها شما آقایان آن دلایل را از آیات و اخبار، سطحی مطالعه می کنید، ولی ما عمیقانه می نگریم. علمای شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام، تأویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی می نمایند؛ و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علمای جماعت را مطالعه نماید، بی اختیار مانند ما خواهد گفت: اشهد انّ علیّاً ولیّ الله و خلیفه رسوله و حجّته علی خلقه.

ثالثاً فرمودید: خوب است پیروی از گفتار مورخین نمایم ابی بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السلام به شمار آریم، این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است؛ برای آنکه فرق انسان از حیوان به قوه عقل و علم و فکر است. کورکورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد.

مثلاً اگر فقیهی بمیرد، یک عده بازیگر جمع شوند یک فرد عامی محض یا مسأله گویی را بجای آن فقیه به نام فقاقت معرفی نمایند. آیا بر مردم است تقلید از

آن عامی فقیه نما یا مسأله گو بنمایند، مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسندنشین فقاقت از علم فقاقت بهره ای ندارد؟! قطعاً به حکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است؛ چه آنکه با بودن عالم، حق تقدم بر جاهل جایز نیست.

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علمای خودتان، حق علمی علی عليه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد، حق تقدم در امر خلافت برای آن حضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل می باشد. و انحراف از آن حضرت که باب علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بوده است، عقلاً و نقلاً مذموم می باشد.

و اما از جهت وقایع تاریخی، البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم آبی بکر مدت دو سال و سه ماه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دوازده سال مسندنشین خلافت شدند و هر یک به نوبه خود خدماتی نمودند، ولی تمام این امور جلوگیری از عقل و نقل و برهان نمی نماید که ما بتوانیم علی عليه السلام باب علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم؛ زیرا اکابر علمای خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۱) ذیل آیه ۲۴ سوره ۳۷ (صافات) که می فرماید: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾،^(۲) از فردوس دیلمی و از ابو نعیم اصفهانی^(۳) و از محمد بن اسحاق مطلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم^(۴) و از حموی^(۵) و از خطیب خوارزمی^(۶) و از ابن مغزلی^(۷) جمیعاً بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل نموده اند: انهم مسئولون عن ولایه علی بن ابی طالب؛ یعنی آنها سؤال کرده می شوند از ولایت علی عليه السلام.

۱- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۳۴، باب ۳۷.

۲- در موقف حساب نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند (که ولایت علی عليه السلام باشد).

۳- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۴- مستدرک، ج ۴، ص ۴۹۷.

۵- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۹.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۸۵.

۷- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۹.

و نیز سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۱) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۲) از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می باشد.

امر نمودن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اطاعت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

علاوه بر همه اینها، به حکم آیه ۷ از سوره ۵۹ (حشر) که می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۳) مسلمانان مجبورند آنچه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر فرموده، اطاعت نمایند. فلذا وقتی به فرمایشات آن حضرت مراجعه می نماییم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده)، می بینم که آن حضرت در میان تمام امت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده. چنانچه امام احمد حنبل در مسند^(۴) و امام الحرم در ذخائر العقبی^(۵) و خوارزمی در مناقب^(۶) و دیگران نوشته اند؛ چنانچه سلیمان حنفی در ینابیع المودة^(۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۸) نقل نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

يا معشر الانصار الا ادلكم على ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى ابدًا قالوا بلى قال هذا على فاحبوه و اكرموه و اتبعوه انه مع القرآن و القرآن معه انه يهديكم الى الهدى و لا يدلکم على الردى فان جبرائيل اخبرني بالذی قلته^(۹).

۱- تذکرة الخواص، ص ۲۶.

۲- کفایة الطالب، ص ۲۴۷، باب ۶۲.

۳- آنچه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شما داد، فراگیرید و آنچه شما را از آن نهی نمود، پس بازایستید.

۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲.

۵- ذخائر العقبی، ص ۷۰.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۲۷۵.

۷- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۶۲.

۸- کفایة الطالب، ص ۲۱۰.

۹- ای جماعت انصار! آیا دلالت نکنم شما را بچیزی که اگر باو متمسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من، عرض کردند: بلی، فرمود: «این است علی عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ پس او را دوست بدارید و اکرامش کنید و متابعتش نمایید. به درستی که او با قرآن و قرآن با او است و او شما را هدایت می کند به طریق هدایت و دلالت نمی کند بر خلاف. و آنچه گفتم به شما جبرئیل بمن خبر داده.»

و نیز اکابر علمای شما به ما رسانیدند، چنانچه شبهای گذشته با اسنادش به عرض رسانیدم که رسول اکرم ﷺ به عمّار یاسر فرمود:

ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس.^(۱)

و نیز مکرر در مکرر در امکانه مختلفه و ازمنه متفاوته فرمود: من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله،^(۲) که در لیالی ماضیه مفصلاً و مسنداً شرح دادم.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و به حد تواتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود: «پیرو علی باشید؛ راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید.»

ولی بر عکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم ﷺ فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی بکر و یا عمر و یا عثمان می باشد. اگر شما دیده اید اخباری که موضوع و یک طرفه و جعل از طرف بکریون و امویون نباشد، ارائه دهید، کمال امتنان را خواهم داشت.

با این حال شما می گوئید: علی ع باب علم رسول الله ص و راه هدایت و وصی و خلیفه به لسان آن حضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آن همه تأکیداتی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آن حضرت از طرف رسول الله شده و در کتب شما پر است، چشم پوشی نموده، کورکورانه پی عمل کرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آن حضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده. آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسؤل عند الله نخواهیم بود؟!

آیا اگر در پی گفتار شما برویم، مخالفت رسول الله ص و اوامر آن حضرت را ننموده ایم؟! قضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آقایان محترم می گذاریم.

علمای اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند

رابعاً فرمودید: مانند مذاهب اربعه (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) با هم

۱- اگر همه به راهی بروند و علی ع به راهی دیگر برود، تو از مسیر علی ع پیروی نما و مردم را رها کن.

۲- هر کس که از علی ع پیروی کند، همانا که از من پیروی نموده، و هر کس که از من پیروی نماید حقیقتاً که از خدا پیروی نموده.

همکاری کنیم. این هم نشدنی است. برای اینکه شماها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با افترا و تهمت، رافضی و مشرک و کافر می خوانید! بدیهی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد، و الا در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی، ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم، بشرطی که در برابر حقایق و عقاید مذهبی استدلالاً همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم.

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی ها، مالکی ها، حنبلی ها و شافعیها) آزادی در عمل دارند، اتباع عترت طاهره پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جعفری ها هم آزاد در اعمال خود باشند.

ولی وقتی می بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است، حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق می نمایند، مع ذلک شما همه را مسلمان و بآنها آزادی در عمل می دهید، ولی شیعیان بیچاره را مشرک و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب می نمایید، چگونه امید اتحاد و همکاری می رود؟

اختلاف در سجده بر تربت

شما برای سجده کردن بر تربت ببینید چه انقلابی برپا می کنید. خاک و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست می خوانید!! و حال آنکه ما به امر و اجازه خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سجده به خاک می نماییم. زیرا که در آیات قرآن مجید امر به سجده شده و شما خود می دانید که سجده، یعنی صورت روی زمین گذاردن، منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ: چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمایید تا اختلاف واقع نشود و این بدبینی ها از میان برود؟
داعی: اولاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آن قدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر

یکدیگر می گردد خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمایند تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ: فتاوی فقها اختلاف دارد. هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از فقیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل -رضی الله عنهم- بنمایند مثاب و مأجور می باشند.

ابراز حقیقت توأم با تاثر

داعی: شما را به خدا قسم انصاف دهید! تبعیت از فقهای اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از اوامر (بی برس) (بنابر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است) در دست نیست، ثواب و اجر دارد (و لو هرچند اختلاف کلمه در اصول و فروع با هم داشته باشند)، ولی تبعیت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت علیهم السلام که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوای آنها که اکابر علمای خودتان به اعلمیت و افقیّت آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است!!!

پس تصدیق نمایید که بدبینها مربوط به اختلاف کلمه نیست، بلکه ناظر به حبّ و بغض عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام می باشد که هرگز از میان نخواهد رفت، مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصفی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الاّ این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات، بین مذاهب اربعه شما بسیار است. با آنکه غالب فتاوی ائمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید است، مع ذلک شماها درباره مفتی و عاملین بآن فتاوا هیچ نظر بد ندارید ولی جامعه شیعیان را که به حکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک می نمایند، مشرک و کافر و بت پرست می خوانید.

شیخ: در کجا ائمه اربعه و فقهای جماعت -رضی الله عنهم- بر خلاف کلام مجید فتوی داده اند، خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمایید.

داعی: در بسیاری از احکام بر خلاف نصّ صریح، بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم. گذشته از اینکه اکابر فقهای خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده اند، خوب است مراجعه نمایید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق، شیخ الطائفه الامامیه، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، قدس سره القدوسی، که جمیع اختلافات فقهای اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی، از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند^(۱) که نقل تمام آنها غیر ممکن می باشد ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم، بیک موضوع مختصراً اشاره می نمایم که بدانید در همین یک موضوع فتاوی صریح بر خلاف نص کلام الله مجید داده شده است!!

شیخ: بفرمایید کدام موضوع است که در آن فتاوی بر خلاف داده شده است؟

در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود

داعی: آقایان خود می دانید که یکی از اعمال مسلمّه در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق می باشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب می گردد؛ چنانچه در آیه ۶ سوره (مائده) می فرماید: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾^(۲).

باید وضو را با آب قراح و پاک انجام دهند و هر جا نیابند، به حکم آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) که می فرماید: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾^(۳)، بایستی با خاک پاک تیمم بنمایید، غیر از این دو شق، دستور دیگری داده نشده؛ در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنمایند - خواه در سفر یا در حضر - و در این

۱- حسب الامر حضرت آیت الله العظمی زعیم الشیعه و فقیه اهل البیت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی بروجردی - ادام الله تعالی ظله علی رؤس الانام. در سال ۱۳۷۰ قمری در عاصمه طهران بچاپ رسید.

۲- زمانی که برخاستید برای نماز، پس بشوئید رویها و دستهایتان را تا مرفق ها.

۳- اگر آب نیابید، پس تیمم کنید به خاک پاک، پس بکشید به روی ها و دست های خود.

حکم جمهور فقهای مسلمین از جامعه امامیه اثناعشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند.

فتوای ابو حنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نیبذ انجام دهند

و لکن امام اعظم شما ابو حنیفه (که غالب فتاوایش روی قیاس است؛ یعنی بی سوادی) حکم می کند که در سفر اگر آب نیابند، با نیبذ تمر، عمل غسل و وضو را انجام دهند! و حال آنکه همه می دانید نیبذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر باینکه قرآن مجید برای ادای نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قرار داده، چون امام اعظم ابو حنیفه فتوی به غسل و وضوی با نیبذ داده، مخالفتی است با حکم صریح و نصّ بین قرآن مجید!!

و حال آنکه بخاری در صحیح خود بابتی دارد به عنوان لا یجوز الوضوء بالنیبذ و لا المسکر^(۱). حافظ: با اینکه حقیر در مذهب امام شافعی -رضی الله عنه- هستم و با بیان شما کاملاً موافقم که اگر آب نباشد، تیمم باید نمود و به مذهب ما تطهیر با نیبذ جایز نیست، ولی گمان می کنم در فتوای امام ابو حنیفه -رضی الله عنه- شهرتی بیش نباشد.

داعی: قطعاً جناب عالی با علم به حقیقت مطلب دفاع بما لا یرضی صاحبه نمودید و الاً نقل این فتوی از امام ابو حنیفه از متواترات منقوله می باشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم، امام فخر رازی در مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سوره مائده در مسئله پنجم گوید: قال الشافعی رحمه الله لا یجوز الوضوء بنیبذ التمر و قال ابو حنیفه رحمه الله یجوز ذلك فی السفر^(۲).

۱- جائز نیست وضو گرفتن به نیبذ و نه بمسکر و مست کننده. (صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۶).

۲- شافعی گفته است: «جایز نیست وضو بنیبذ خرما» و ابو حنیفه گفته است: «جایز است وضو به نیبذ در سفر.»

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در *بداية المجتهد*^(۱) نقل حکم و فتوای ابو حنیفه را می نماید.
شیخ: چگونه شما می فرمایید بر خلاف نص فتوی داده اند و حال آنکه اخباری صراحتاً عمل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را باین معنی می رساند.

داعی: ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمایید؟

شیخ: از جمله آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حریث از عبد الله بن مسعود نقل می نماید که: ان رسول الله قال له في ليلة الجن عندك طهور قال لا الا شيء من نبذ في اداهه قال تمره طيبه و ماء طهور فتوضاً
(۲).

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمد طاهری دمشقی از عبد الله بن لهیعه از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبد الله بن عباس از عبد الله بن مسعود که گفت: ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال له ليلة الجن معك ماء قال لا الا نبذاً في سطيحه قال رسول الله تمره طيبه و ماء طهور صب على قال فصبت عليه فتوضاً به (۲).

بدیهی است عمل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ما حجت است. کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آن جناب می باشد. فلذا امامنا الاعظم، روی عمل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فتوا به جواز داده اند.

داعی: گمان می کنم اگر سکوت می فرمودید بهتر از این بیان شما بود. گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند.

خوب است قبلاً در اطراف روات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل

۱- *بداية المجتهد*، ج ۱، ص ۳۰.

۲- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در لیلۃ الجن به او فرمود: «نزد تو می باشد آبی؟» عرض کرد: «نمی باشد مگر چیزی از نبذ در مطهره.» آب فرمود: خرما پاکیزه و آب پاک پس وضو گرفت.

۳- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در لیلۃ الجن به او فرمود: «با تو می باشد آب؟» عرض کرد: «نمی باشد مگر نبذ در توشه دان.» فرمود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خرما پاکیزه در آب پاک بریز بر من، پس ریختم بر او وضو گرفت به آن آب.

موضوع شویم.

اولاً ابی زید مولى عمرو بن حرث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود می باشد؛ چنانچه ترمذی^(۱) و غیره نقل نموده اند، مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال^(۲) گوید: «این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبد الله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد» و حاکم گوید: «از این آدم مجهول، غیر از این حدیث نقل نگردیده» و بخاری^(۳) او را از ضعفاً به شمار آورده بهمین جهت اکابر علمای خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب لا يجوز الوضوء بالنیذ و لا المسکر حکم به تضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم به جهاتی مردود است؛

اولاً آنکه این حدیث را غیر از ابن ماجه قزوینی باین طریق احدی از علما نقل ننموده اند.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علما در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایات در این حدیث است؛ چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال^(۴) نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمی باشد. فلذا جهابذه ارباب جرح و تعدیل او را ترک نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری از گمراهان مرجئه بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند^(۵) و همچنین عبد الله بن لهیعه را نیز اکابر علمای جرح و تعدیل تضعیف نموده اند.

پس وقتی در سلسله روایات حدیثی آن قدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علمای خودتان گردد قطعاً به خودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط می شود.

۱- سنن ترمذی، ج ۱، ص ۵۹.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۳۶.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۶.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸۶.

۵- همان، ج ۴، ص ۹۳.

ثالثاً بنابر اخباری که علمای خودتان از عبد الله بن مسعود نقل نموده اند در لیلۃ الجن احدی با آن حضرت نبوده؛ چنانچه ابی داود در سنن خود^(۱) (باب الوضوء) و ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبد الله بن مسعود سؤال نمودند: من کان منکم مع رسول الله ﷺ لیلۃ الجن فقال ما کان معه احد منّا^(۲).

رابعاً لیلۃ الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم باتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده، پس این حکم قطعاً ناسخ ما قبل بوده و به همین جهت فقهای بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بر جواز ندادند.

به علاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضراً و سفرأً حتماً باید تیمم بنمایند. پس از نزول این آیه در مدینه و حکم بتیمم در فقد آب، فتوا دادن به وضو با نبیذ باستناد حدیثی مجعول با سلسله روایات مجهول الحال ضعیف، خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نصّ در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحّه بر اجتهاد ابو حنیفه، مقابل نصّ کلام الله مجید می گذارند!

نواب: قبله صاحب! مراد از نبیذ تمر، همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن؟

داعی: نبیذ بر دو قسم است: قسمی حلال است که سکرآورنده نیست و آن عبارت است از آبی که در آن خرما می ریزند تا خوش طعم گردد. وقتی ته نشین شد، آب صافی بر روی آن می ماند که تقریباً آب مضافی است به نام نبیذ؛ یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر می باشد. موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابو حنیفه به جواز می باشد، نبیذ غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضو به مسکرات ابدأً خلافی نیست؛ چنانچه قبلاً عرض نمودم که بخاری

۱- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۷.

۲- آیا در لیلۃ الجن کسی از شما با رسول خدا ﷺ بود؟ گفت: «احدی از ما با آن حضرت نبوده.»

در صحیح خود بابی دارد به عنوان لا يجوز الوضوء بالنبيذ و لا المسكر^(۱).

فتوا دادن اهل سنت بشستن پاها در وضو بر خلاف نص صریح قرآن

از جمله موارد مسلمه در دستور وضو به حکم آیه ای که قبلاً قرائت نمودیم، بعد از شستن صورت و دست ها، مسح نمودن سر و پاها است تا بکعبین که بلندی پشت پا باشد؛ چنانچه در آیه صراحت دارد ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ (۲).

ولی جمهور فقهای شما بر خلاف این نص صریح فتوا می دهند به شستن پاها، و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است.

شیخ: اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی: اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الاً اگر اخبار مخالف نص باشد، قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه به خبر واحد ابدأ جایز نیست.

و نص صریح آیه شریفه، حکم بر مسح می نماید نه غسل، و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد؛ چه آنکه در اول آیه می فرماید: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ یعنی بشوید صورتها و دستهای خود را پس همان طوری که به واسطه او عاطفه در ایدیکم حکم می کنید بر اینکه بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد، هم چنین در حکم ثانی می فرماید: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ﴾، ارجلکم را برؤسکم معطوف می دارد؛ یعنی بعد از مسح سر بایستی پاها را هم مسح نمایید و قطعاً غسل جای مسح را نمی گیرد.

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست، سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود، نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند او عاطفه بی معنا می گردد.

۱- جایز نیست وضو به نبیذ و نه به مست کننده.

۲- مسح نمائید سرها و پاها را تا بلندی پشت پا. (سوره مائده، آیه ۶).

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده، مشقت و سختی در احکام او راه ندارد. بدیهی است هر عاقلی می فهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست. پس قطعاً چون عمل به مسح سهل تر است، حکم شریعت روی آن جاری گردیده؛ چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا می نماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است، ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه، که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمی دهد. شما خود مراجعه فرمایید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

فتوا دادن اهل سنت بر مسح به چکمه و جوراب بر خلاف نص صریح قرآن

و اعجب از فتوای بشستن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید، حکم به جواز مسح بر چکمه و جوراب است سفرّاً و یا حضراً یا سفرّاً دون الحضّر، با اختلاف بسیاری که بین فقهای شما می باشد!!

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده اند؛ (زیرا قرآن حکم بمسح برپا می نماید نه چکمه و جوراب) این حکم بر خلاف حکم اول می باشد که شستن پا باشد. اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند پا را، چگونه در اینجا حکم را تنزل داده اند که به جای شستن، حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده اند و هر عاقلی می داند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پا نمی باشد ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^(۱)

شیخ: اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول الله ﷺ مسح بر خفین نموده است، لذا فقها همان عمل را دلیل بر جواز دانسته اند.

داعی: مکرر باین معنا اشاره نموده ام که بنا به فرموده رسول اکرم ﷺ هر خبری که از آن حضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید ننماید، مردود است؛ چه آنکه شیادها و بازیگرها برای اخلال در دین، جعل اخبار از قول آن حضرت بسیار نموده اند. فلذا علمای بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که به نام آن حضرت

۱- پس ای صاحبان چشم، عبرت بگیرید. (سوره حشر، آیه ۲).

نقل شده، چون بر خلاف موازین آمده رد نموده اند.

علاوه بر آنکه اخبار منقوله در ترخیص بر خلاف نص صریح قرآن مجید می باشد، بین آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است؛ چنانچه اکابر علمای خودتان اقرار به این معنی نموده اند؛ مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در *بدایة المجتهد و نهایة المقتصد* در اختلاف گوید: سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک و نیز گوید: و السبب فی اختلافهم الآثار فی ذلک.^(۱) پس استدلال و استناد به اخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد، عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول می باشد؛ چه آنکه خود بهتر می دانید که در اخبار متعارضه، آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن نداشته، بلکه مخالف نص صریح باشد، همگی ساقط می گردند.

فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن

و نیز در همین آیه شریفه صریحاً می فرماید: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ (بعد از شستن صورت و دستها) سرها را مسح نمایید. روی همین اصل قرآن کریم فقهای امامیه تبعاً للأئمة العترة الطاهرین و همچنین فقهای شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد. ولی امام احمد بن حنبل و اسحاق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که جایز است مسح بر عمامه؛ چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است. و حال آنکه هر عاقلی می داند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر می باشد. سر عبارت است از: گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل به آن، ولی عمامه پارچه های بافته ایست که بر روی سر گذارده اند - بینهما بون بعید.

توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تا دیات که بین فقها و ائمه اربعه

۱- سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب؛ و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب. (بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۱۶-

شما اختلاف بسیار می باشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآن است. مع ذلک بهم بدبین نیستید و هر یک در اعمالتان آزادی مطلق دارید. ابو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی بطهارت و وضو با آب نیبذ می دهند و هم چنین فتاوی سایر فقها را که مخالف با هم بر خلاف نصوص قرآن مجید می دهند، مردود نمی دارید!!! ولی به اعمال شیعیان که از عترت طاهره آل محمد ﷺ صادر گردیده، خورده گیری نموده و اعتراض می نمایید. بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآن اند رافضی و مشرک و کافر می خوانید!

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید: اعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها می باشد. الحال هم می فرمایید، چرا مانند مسلمانان نماز نمی خوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز می باشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شریک در عملیم. منتها در فروع اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست. همان قسمی که بین ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً اختلاف می باشد و هم چنین فقهای اربعه شما (ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد) و سایر فقهای بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند. بیانات ائمه از عترت طاهره ﷺ هم با بیانات فقهای شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آرا و فتاوی فقها باید مورد اعتراض قرار گیرد، چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمی گردد؟!

با اینکه غالباً فتوا بر خلاف نص صریح قرآن می دهند و نصوص واضحه را تأویلات بارده می نمایند و دیگران از فقها بر خلاف آنها رأی می دهند، آن فتوی و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنها نمی دانید که نمونه ای از آنها را به عرضتان رساندم. ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رأی و فتوا می باشد، این همه هیاهو و جار و جنجال راه می اندازید که شیعیان مشرک و بت پرست اند ولی فتوی بسجده کردن بعذرہ یابسه را ندیده گرفته و اعتنا نمی کنید!!! با اینکه اگر با دیده انصاف و تعمق بنگرید؛ فتوای فقهای

امامیه تبعاً للائمة الطاهرة عليها السلام به نص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهای شما. مثلاً فقهای شما فرشهای بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و چرم و مشمع و غیره را که روی زمین افتاده، جز زمین می دانند و بر آنها سجده می نمایند و فتوا به آن می دهند. و حال آنکه اگر از جمیع علما و عقلای ارباب ملل و نحل سؤال کنید، آیا فرش های بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می شود، جواب منفی می دهند بلکه بر فهم گویندگان می خندند.

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للائمة العتره الطاهره عليها السلام می گویند: لا يجوز السجود الاعلى الارض او ما انبتته الارض مما لا يؤكل و لا يلبس^(۱)، مورد حمله قرار داده، مشرک می خوانید!!! ولی سجده بنجاست خشکیده را شرک نمی خوانید؟! بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فروش از هم جدا می باشد.

شیخ: شما اختصاص می دهید سجده را به قطعاتی از خاک کربلا و الواحی از آن خاک مانند بتنهائی ساخته و در بغلها نگاه می دارید و واجب می دانید سجده بر آن را؛ این عمل صریحاً بر خلاف دستور و رویه مسلمین است. داعی: قطعاً این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و به آن خو گرفته اید - تبعاً للأسلاف - بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را تعبیر به بت بنمایید. قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موحدین خداپرست را مشرک و بت پرست بخوانید!!

آقای من، نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا؛ اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم می باشد مطالعه نمایید، جواب خود را درک نموده، دیگر چنین اعتراضاتی نمی کنید و بی خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدبین نمی نمایید.

۱- جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روییده می شود از زمین که خوردنی و پوشیدنی نباشد.

شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمی دانند

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه یک خبر و یا یک فتوی آوردید که فقهای امامیه -رضوان الله علیهم اجمعین- امر وجوبی بسجده بر خاک کربلا داده باشند، ما به تمام بیانات شما تسلیم می شویم. آقای من، در تمام کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه، دستورات جمیع فقهای امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد، از خاک و سنگ و ریگ و شن و رمل به شرطی که از معادن نباشد؛ یا بر آنچه از زمین می روید به شرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد، بر دیگری سجده نمایند. شیخ: پس چرا قطعاتی از خاک کربلا به صورت الواح حتماً با خود بر می دارید و در موقع نماز بر آن سجده می نمایید؟!

علت برداشتن شیعیان مهرهایی با خود برای سجده

داعی: علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آن است که چون امر وجوبی است سجده بر زمین پاک بنماییم و غالباً در منازل و خانه ها نماز ادا می شود و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمدها و غیره -از پشم و ابریشم و نخ و آنها مانع از سجده بر زمین می شود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از گچ و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره می باشد و سجده بر آنها جائز نیست، لذا قطعات خاک پاکی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نماییم و غالباً با زمین های ناپاک تلاقی می نماییم، فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر می داریم که هرکجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم. شیخ: ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا، الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب می دانند که بر آنها سجده نمایند.

علت سجده نمودن بر خاک کربلا

داعی: صحیح است سجده؛ بر خاک پاک کربلا می نماییم، ولی نه به طریق

و جوب؛ چنانچه قبلاً عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب فقهیه داده شده، سجده بر مطلق زمین پاک را واجب می دانیم. ولی بنابر اخباری که از اهل بیت طهارت علیهم السلام که آگاه بر خواص اشیاء بودند رسیده، سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه به طور و جوب. ولی متأسفانه جمعی بازیگران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و می دهند که شیعیان حسین علیه السلام پرست اند و دلیل بر آن این است که سجده بر خاک قبر مطهر او می نمایند!!

و حال آنکه این جملات در نزد ما کفر است؛ ما ابدأ حسین پرست که نیستیم، بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر می دانیم). فقط خدا پرست می باشیم و سجده نمی نماییم مگر بر خاک پاک طبق دستور قرآن مجید، سجده هم برای حسین علیه السلام نیست، بلکه بر خاک پاک کربلا که به فرموده ائمه از عترت طاهره علیهم السلام باعث زیادتی ثواب و موجب فضیلت می گردد آن هم نه به طریق و جوب می باشد. شیخ: از کجا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی می باشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند.

خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

داعی: اولاً در اختلاف اشیا حتی خاک ها و اینکه برای هر خاکی آثار و خصائصی است محل شک و شبهه نمی باشد. منتها متخصصین فن به آن خصائص پی می برند نه عموم مردم.

ثانیاً خاک کربلا از زمان ائمه طاهرین علیهم السلام بعد تنها مورد توجه نبوده، بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مورد توجه آن حضرت بوده؛ چنانچه در کتب معتبره اکابر علمای خودتان ثبت است؛ مانند خصایص الکبری^(۱) تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدرآباد دکن، سال ۱۳۲۰ قمری، اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی^(۲) و حاکم^(۳) و دیگران از امّ المؤمنین

۱- خصایص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- دلائل البیهقی، ج ۶، ص ۴۸.

۳- مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۶.

ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده اند که از جمله راوی گوید: «دیدم حسین علیه السلام در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده می بوسید و می گریست. پرسیدم این خاک چیست؟» فرمود: «جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده. فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم.» آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود: «چون دیدی این خاک مبدل به خون شد، بدان حسینم کشته گردید.» فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاهداری می نمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید، دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردیده.

و در کتب معتبره اکابر علما و فقهای شیعه به نحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه از عترت طاهره علیهم السلام آن حضرت که عدیل القرآنند بوده و اول کسی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن خاک پاک برداشته و به آن تبرک جست، حضرت سید الساجدین زین العابدین، امام چهارم علی ابن الحسین علیه السلام بوده که آن خاک پاک را در کیسه ای نموده و بر آن سجده می نمود و سبحة از آن ساخته و با آن ذکر می گفت.

و بعد از آن حضرت تمام ائمه طاهرین علیهم السلام به آن خاک تبرک جست و سبحة و سجاده از آن ساخته و بر آن سجده می نمودند و شیعیان را دعوت باین عمل برای وصول به کمال اجور می نمودند نه به قصد وجوب؛ و مؤکداً دستور می دادند که سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین پاک باشد، ولی بر تربت حضرت سید الشهداء - ارواحنا فداء - افضل و باعث زیادتی ثواب می گردد؛ چنانچه شیخ الطائفه الامامیه، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی - رضوان الله علیه - در مصباح المتهجد^(۱) روایت می نماید که حضرت امام صادق علیه السلام مقداری از تربت امام حسین علیه السلام را بر پارچه زردی ریخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده می نمود و تا مدتی شیعیان باین طریق خاک را با خود نگاه می داشتند. بعدها برای

۱- مصباح المجهّد، ص ۵۱۰.

آن که تفریط نگردهد با آب ممزوج نموده بصورت الواح و قطعاتی که امروز به نام مهر نامیده می شود جهت تبرک و تیمن با خود نگاه می دارند و در موقع نماز بر آن سجده می نمایند، از جهت زیادتی فضیلت نه از جهت وجوب. و الا بسیاری از اوقات که مهر از آن خاک پاک همراه ما نبوده، بر خاک یا سنگ پاک سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده ایم^(۱).

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب باین سادگی آن قدر جار و جنجال راه بیندازید تا آنجا که ما را مشرک و کافر و بت پرست بخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمایید؟! همان قسمی که شماها به فتاوی (غالباً خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت آیات قرآن) ائمه و فقهای خود عمل می نمایید قول و فعل آنها را حجّت و مورد عمل قرار می دهید، ما هم به دستورات و اوامر ائمه از عترت

۱- در سال ۱۳۷۴ که توفیق تشرف بیت الله الحرام نصیب داعی گردید، یک ساعت بغروب مانده که از طیاره بیروت در مدینه فرود آمدیم و وقت تنگ بود. در همان صحرا به نماز ایستادم. جمعیت کثیری از مأمورین و غیره اطراف داعی اجتماع نموده و مراقب حالت سجده بودند، چون دیدند مهری همراه ندارم، بلکه بر زمین سجده می نمایم تعجب نمودند. بعد از سلام شیوخ و بزرگان آنها اطراف داعی جمع شده سؤال می نمودند، مگر شما از بت پرستان شیعیان نیستید؟ جواب دادم: افتخار شیع دارم ولی ما هرگز بت پرست نیستیم، بلکه موحد و خداپرست هستیم و این کلام شما تهمت بشیعیان است چه آنکه آنها موحدین پاک دل می باشند. گفتند: غالباً ما بت ها را از بغل آنها همین جا در آورده و شکسته ایم. چگونه شما شیعه هستید که بت همراه ندارید. گفتم: این کلمات اشتباه و تهمت بزرگ است؛ شیعیان از بت و بت پرستی بیزارند ولی چون به حکم قرآن ما مأموریم سجده بزمین پاک نماییم فلذا قطعاتی از خاک پاک با خود بر می داریم که اگر در جایی که دست رسی بزمین پاک نداشته باشیم، بر آن خاک پاک سجده نماییم. به همین جهت الحال که در این صحرا تمام زمین پاک است احتیاجی به آن خاک پاک نداریم، چنانچه دیدید حقیر به همین زمین سجده نمودم، این قبیل تهمت ها قرن ها است از حلقوم خوارج و نواصب که مایل به تفرقه مسلمین می باشند بیرون آمده تا امروز که بر شما برادران اهل تسنن مشتبه نموده اند که برادران شیعی خود را مشرک و بت پرست بخوانید. بالاخره تا غروب به قسمی با آن جمعیت بسیار که غالباً وهابی بودند، صحبت نمودم که همگی را متأثر ساخته و استغفار نمودند و با حقیر مصافحه و معانقه نموده از هم جدا شدیم. ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾

طاهره عليها السلام عمل می نمایم. با یک فرق که شما از پیغمبر و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستوری در دست ندارید که حتماً به دستورات و فتاوی نعمان یا محمد یا احمد یا مالک عمل نمایید، مگر آنکه آنها را فقهی از فقها دانسته تبعیت از آنها می نمایید. ولی ما به دستور خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که مکرر فرمود: «ائمہ از عترت من، عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطه اند؛ تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و ترمذ و دوری از آنها موجب هلاکت است»، عمل می نمایم؛ چنانچه به بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم. پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آن حضرت برای ما حجت است. به همین جهت پیروی از دستور آنها نموده استحباً عمل می نمایم.

عمل علمای اهل سنت موجب تعجب است

ولی تعجب از علمای شماس است که به فتاوی نادره عجیبه فقهاء اربعه و دیگران ابدأ اعتراض ندارند؛ یعنی اگر امام اعظم بگوید در فقد آب باید با نیبذ وضو گرفت، آقایان شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها اعتراض ندارند و یا اگر امام احمد معتقد به رؤیت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جایز بداند، دیگران بر او خورده نگیرند و همچنین سایر فتاوی عجیبه نادره از قبیل نکاح أما رد در سفر و یا سجده بر عذره یابسه و یا با لفافه نکاح امهات نمودن و امثال اینها که بسیار است، مورد قرح هیچ فرقه ای قرار نگیرد! ولی وقتی بگویند ائمه از عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سجده بر خاک پاک کربلا افضل از سایر خاکها می باشد و مزید بر ثواب و مستحب است، آقایان داد و فریاد برپا کرده جار و جنجال می نمایند که شیعیان مشرک و بت پرست می باشند و موجب نفاق داخلی شده جنگ برادرکشی را برپا می کنید و جاده را برای غلبه بیگانگان باز می نمایید!!

درد دل بسیار است، بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب اول و به جواب شما بپردازیم، ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اثر خواهد داد.

خامساً راجع به کبر سن و اجماع بیانی فرمودید که از حیث کبر سن حق تقدم با ابی بکر بوده. خیلی بی لطفی فرمودید. بعد از ده شب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را، تازه تجدید مرام نموده و تکرار

مطلب می نمایید و می خواهید وقت مجلس را به تکرار مطالب بگیرید، با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای کافی داده ایم ولی اینک هم شما را بلاجواب نمی گذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابی بکر قرار دادید، عرض می کنم چگونه مردم پی به این معنا بردند که برای کار بزرگ، پیرمرد سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی بکر پیر مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سوره برائت معزول و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جوان را منصوب نمودند!!

نواب: قبله صاحب! ببخشید که در میان صحبت شما وارد می شوم. این قضیه را مبهم نگذارید. یک شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفه ابی بکر -رضی الله عنه- را عزل و علی -کرم الله وجهه- را نصب نمودند. چون ما از آقایان (اشاره به علمای خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده. متمنی است واضح بفرمائید تا حلّ معما گردد.

عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه

داعی: جمهور امت و جمیع علمای و مورّخین فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات اول سوره برائت که نهمین سوره قرآن مجید است در مذمت مشرکین نازل شد، خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابی بکر را طلبیده، ده آیه از اول سوره برائت را به او داد ببرد در مکه معظمه موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید. چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله انّ الله تعالی یقرئک السلام و یقول لا یؤدّی عنک الا انت او رجل منک ^(۱). لذا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را طلبید و مأمور به این امر بزرگ نمود. فرمود: «می روی هرکجا بابی بکر رسیدی، آیات برائت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن.» به فوریت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت کرد، در ذی الحلیفه بابی بکر رسید، ابلاغ پیام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نمود آیات را گرفت، رفت در مکه

۱- ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانا که خداوند متعال به تو سلام میرساند و می گوید: ادا و ابلاغ رسالت از تو احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد.

در حضور عامه مردم ابلاغ رسالت رسول الله ﷺ را نمود. آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود، برگشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب: آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است؟

داعی: عرض کردم اجماع امت است و جمهور علما و مورخین اسلام از شیعه و سنی متفقاً ثبت نموده اند که قضیه همین قسم واقع گردیده. ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمی بوده.

بخاری در صحیح^(۱) و عبدی در جمع بین الصحاح الستة و بیهقی در سنن و ترمذی در جامع^(۲) و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب^(۳) و شوکانی در تفسیر^(۴) و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضایل^(۵) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۷) به طرق مختلفه از روات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ریاض النضرة^(۸) و ذخائر العقبی^(۹) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۱۰) و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در خصائص العلوی^(۱۱) شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در تاریخ کبیر^(۱۲) و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۱۳) و جلال الدین سیوطی در

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۸؛ ج ۶، ص ۶۴.

۳- مناقب (خوارزمی)، ص ۹۹.

۵- فضایل ابن مغازلی، ج ۲، ص ۶۴۰.

۷- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۳، باب ۱۸.

۹- ذخائر العقبی، ص ۶۹.

۱۱- خصائص العلوی، ص ۹۱-۹۲.

۱۳- اصابه، ج ۲، ص ۵۰۹.

۲- جامع (ترمذی)، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴- تفسیر (شوکانی)، ج ۲، ص ۶۴۰.

۶- مطالب السؤل، ص ۵۹.

۸- ریاض النضرة، ج ۴، ص ۱۱۴.

۱۰- تذکرة الخواص، ص ۳۷.

۱۲- تاریخ کبیر، ج ۷، ص ۳۵۷.

در المنثور^(۱) در تفسیر آیه اول سوره براءت و طبری در جامع البیان^(۲) در تفسیر آیه مذکوره و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در تفسیر^(۳) و آلوسی در روح المعانی^(۴) و ابن حجر مکی متعصب در صواعق^(۵) و هیثمی در مجمع الزوائد^(۶) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۷) ضمن باب ۶۲ مسنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم به طرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در مسند^(۸) و حاکم در مستدرک^(۹) کتاب مغازی و در همان کتاب و مولا علی متقی در کنز العمال^(۱۰) و در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده و عموماً تصدیق به صحت آن نموده اند.

سید عبد الحی: پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست، چرا از اول این مأموریت را به علی - کرم الله وجهه - نداد و ابی بکر - رضی الله عنه - را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی علیه السلام برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگرداند.

علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام ظاهراً

داعی: در علت اصلی چون بیانی در کتب ما و شما نقل نگردیده، ما وارد نیستیم، ولی به نظر داعی روی استحسان فکری گمان می کنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از ۱۳۴۰ سال تقریباً امشب جواب شما

۱- در المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹.

۲- جامع البیان، ج ۶، ص ۳۰۷، ح ۱۶۳۹۰.

۳- تفسیر (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۳۴۶.

۴- روح المعانی، ج ۳، ص ۲۶۸.

۵- صواعق المحرقة، ص ۱۰۳.

۶- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ ج ۳، ص ۵۳۵.

۷- کفایة الطالب، ص ۲۵۵.

۸- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸۳؛ ج ۱، ص ۱۵۱.

۹- مستدرک، ج ۳، ص ۵۱.

۱۰- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۶.

حاضر باشد که نگویید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق تقدم در خلافت داشته. اگر از ابتدا این مأموریت را به علی علیه السلام می دادند، این امر عادی بنظر می آمد و ممکن نبود ظاهراً فضل و کرامتی برای علی علیه السلام به این حدیث برای شما ثابت نمائیم؛ زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید، تأویلات بارده نمائید و لو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد. لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را بابتی بکر می دهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور می نماید با توضیح به اینکه جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر به این کار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده: *لن يؤدّی عنک الا انت او رجل منک* ^(۱).

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه، دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران می باشد که می رساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت، ربطی بپیری و جوانی ندارد؛ هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می باشد.

سید: در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی - کرم الله وجهه - مأمور گردید که با ابی بکر - رضی الله عنه - توأماً به مکه بروند، ابی بکر مناسک حج را به مردم ارائه دهد و علی علیه السلام آیات سوره براءت را قرائت نماید پس به این جهت هر دو با هم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی: اولاً این خبر از مخترعات بکریون است؛ چه آنکه دیگران نقل نمودند.

ثانیاً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی علیه السلام برای ابلاغ رسالت منفرداً به مکه، مجمع علیه امت است و در صحاح مسانید ملل مؤلف و مخالف با اسانید مستفیضه به حد تواتر ثابت می باشد.

۱- ادا و ابلاغ رسالت از تو احدی هرگز نمی نماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

بدیهی است تمسک به صحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید، متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد، خود بهتر می دانید که بقاعده محدثین و اصولیین ترک و طرح آن واجب می باشد، اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد، مضمون است. پس ترک معلوم برای خبر مضمون جایز نیست. پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام و برگشتن ابی بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او دلداری دادن به او که امر خدا چنین بوده، از مسلمات خبریه می باشد.

و نیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست، بلکه با دلایل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوا است. هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوا برتری دارد، حق تقدم در جامعه برای اوست؛ زیرا که فرموده آن حضرت است: الناس موتی و اهل العلم احياء ^(۱). به همین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود: «علی باب علم من است» پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین می باشد. و لو آنکه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر یک که بر اطاعت آن حضرت ثابت قدم ماندند، فضایی داشتند. ما هم منکر فضایل صحابه نیستیم، ولی فضایل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی نماید؛ زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است. اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود، قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر می فرمود امت پیروی از او بنماید. بدیهی است این امری است الهی که ابدأً ربطی با پیری و جوانی ندارد، بلکه هر کس را پروردگار لایق و قابل این مقام بداند - خواه پیر یا جوان - امر باطاعت او می نماید.

به قضاوت فرستادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به یمن

چنانچه اکابر علمای شما عموماً شرح فرستادن علی علیه السلام را به یمن برای

۱- تمام مردم مردگانند مگر اهل علم که حیات و زندگانی مخصوص آنها است.

قضاوت و هدایت آنها نقل نموده اند؛ مخصوصاً امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته می باشد) در خصائص العلوی^(۱) شش حدیث در این باب آورده و نیز ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادباء^(۲) و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد این است که وقتی رسول اکرم ﷺ علی عليه السلام را مأمور نمود به یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد: «من جوانم؛ چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث می گردانی؟» حضرت فرمود: ان الله سيهدى قلبك و يثبت لسانك؛ یعنی زود است که خداوند راهنمایی می کند قلب تو را (به علم قضا) و ثابت می دارد زبان تو را.

اگر کبر سن شرط در تقدم بود، پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی مانند ابی بکر، علی عليه السلام را مأمور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود؟! پس معلوم می شود در هدایت و قضاوت بر خلق، کم و زیاد سن، پیری و جوانی مدخلیت ندارد، فقط علم و فضل و تقوی و نص بالخصوص لازم است.

علی عليه السلام بعد از پیغمبر ﷺ هادی امت بوده

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی عليه السلام نبوده؛ چنانچه صریحاً در آیه ۷ سوره ۱۳ (رعد) به پیغمبر خطاب می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ یعنی تو ترساننده و بیم کننده ای و برای هر قومی راهنمایی می باشد و آن راه نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر ﷺ علی و عترت طاهره عليهم السلام بودند؛ چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۳) و محمد بن جریر طبری در تفسیر^(۴) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایة الطالب^(۵) مسنداً از تاریخ ابن عساکر^(۶) و شیخ

۱- خصائص العلوی، ص ۷۱.

۲- محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳- کشف البیان، ج ۵، ص ۲۷۱.

۴- تفسیر طبری، ج ۷، ص ۳۴۴.

۵- کفایة الطالب، ص ۲۳۳، باب ۶۲.

۶- تاریخ (ابن عساکر)، ج ۴۲، ص ۳۵۹.

سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع الموده^(۱) از ثعلبی و حموی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی^(۲) و میر سید علی همدانی و مناقب خوارزمی^(۳) از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل می نمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها این است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست به سینه خود گذارد فرمود: انا المنذر. آنگاه دست به سینه علی عَلِيٌّ گذارد و فرمود: و انت الهادی و یک یهتدی المهتدون؛ یعنی تو هادی (در این امتی بعد از من) و به تو هدایت می شوند هدایت یافته گان. و اگر چنین نصی درباره دیگران آمده بود، قطعاً ما پیرو آنها می شدیم و چون اختصاص به علی عَلِيٌّ داده شده، ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم؛ نظری به پیری و جوانی نداریم.

دسایس اعادی در مقابل علی عَلِيٌّ و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمودید: علی عَلِيٌّ چون جوان و کم تجربه بود، قدرت و توانایی خلافت نداشت، چنانچه بعد از ۲۵ سال هم که به خلافت رسید، به واسطه عدم حسن سیاست آن جناب آن همه خونریزیها و انقلابات برپا شد، نمی دانم عمداً یا سهواً یا تبعاً للاسلاف این بیان را نمودید، و الا یک فرد عالم دقیق هرگز تفوه باین مقال نمی نماید. نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست؟ اگر مراد دروغ گفتن و حيله ورزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را ممزوج و نفاق نمودن است (که ابنا هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان به کار برده و می برند) تصدیق می کنم که علی عَلِيٌّ فاقد چنین سیاستی بوده و آن حضرت هرگز سیاستمدار باین معانی نبوده؛ چون این نوع اعمال، سیاست به معنای حقیقی نیست، بلکه شرارت و سرا پا مکر و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان

۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲- فصول المهمه، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳- مناقب، ص ۸۳، ح ۷۰.

جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود به کار می برند. سیاست حقیقی آن است که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید؛ چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا می شود که طالب جاه و مقام فانی نیستند، بلکه مایلند فقط اجرا حق بشود. فلذا آن حضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده، اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند، نبوده.

چنانچه قبلاً عرض کردم، وقتی به خلافت ظاهری رسید، فوری تمام حکام و مأمورینی که روی کار بودند، معزول نمود. عبد الله بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند: «خوب است قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات به مقام خلافت شما تسلیم گردند؛ آنگاه حکم عزل آنها را به تدریج ابلاغ فرمایید.» حضرت فرمودند:

«از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید، ولی هیچ می دانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم به بقای آنها - و لو موقت و ظاهری باشد - عند الله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم. قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را نمی نماید.»

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت، فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه - علیه الهاویه - و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و روی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ^(۱) خود و ابن عبد ربه در عقد الفرید^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) و دیگران نقل نموده اند که مکرر علی علیه السلام می فرمود: «اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود، من از تمام عرب زیرک تر و مکارتر و داهیه ام بیشتر بود.»

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۶.

۲- عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

آقایان محترم، اشتباه فرمودید و بدون تحقیق، تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آن حضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه این طور نبوده، بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمی توانم تمام علل را مبسوطاً ذکر نمایم، فقط برای رفع اشتباه شما به بعضی از آن علل اشاره می نمایم تا معماً حل گردد.

اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

اولاً در مدت ۲۵ سال، تقریباً مردم بکینه و عداوت و دشمنی آن حضرت تربیت شدند. بسیار مشکل بود دفعتاً همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آن حضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان از در مسجد وارد شد. آن حضرت را که روی منبر دید، بلند گفت: «کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر، علی علیه السلام را روی منبر ببیند!»

ثانیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آن حضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیر دوره زمام داری اموی ها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند). لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و به مقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند، همین که تقاضای حکومت از آن حضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد، فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه بتاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمایید، ببینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده؟ چه کسی مرد مرا تحریص و ترغیب به مخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خون های بسیار گردید؟

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده؟ آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنی، سوار شتر شد (و بر خلاف دستور خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امر نموده بودند در خانه بنشینند) به بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمین گردید؟!

پس عدم سیاستمداری آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد، بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان ۲۵ ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد. رابعاً راجع بجنگهای داخلی و خون ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده. این هم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولاً اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید، می بینید که مسبب جنگ های داخلی و خونریزی ها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر ﷺ جداً در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشه تمام جنگ ها و خونریزیها گردید؛ زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود، کسی جرأت نمی کرد در مقابل آن حضرت قیام نماید؛ چه آنکه رسول اکرم ﷺ صریحاً فرموده بود: «جنگ با علی علیه السلام جنگ با من است.» پس کسی که مردم را جرأت داد و به جنگ آن حضرت کشید، عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت بآن حضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

خبر دادن پیغمبر ﷺ از جنگ های بصره و صفین و نهروان

ثانیاً جنگ های آن حضرت با منافقین و مخالفین در بصره و صفین و نهروان مانند جنگهای رسول الله ﷺ با کفار بوده.

شیخ: چگونه جنگ های با مسلمین مانند جنگهای با مشرکین بوده است؟

داعی: چون رسول اکرم ﷺ بنا بر اخباری که اکابر علمای شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد ابن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب^(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۲) نقل نموده اند، خبر از جنگ های علی علیه السلام به عنوان ناکثین و قاسطین و

۱- کفایة الطالب، باب ۳۷، ص ۱۶۷-۱۷۴.

۲- شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۱۰.

مارقین داده که مراد از ناکثین، طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند؛ و مراد از قاسطین، معاویه و اتباع او؛ و مراد از مارقین، خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگ ها داده و امر به آن فرموده؛ چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایة الطالب مسنداً حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) -رضوان الله علیه- که رسول اکرم ﷺ با ام سلمه (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علی بن ابی طالب لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی. یا ام سلمه هذا علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و وعاء علمی و وصی و بابی الذی اوتی منه و هو اخی فی الدنیا و الآخرة و معی فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین^(۱).

آنگاه محمد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده، گوید:

این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم ﷺ وعده داد علی علیه السلام را بجهنگ آن سه طایفه و قطعاً فرموده آن حضرت حق و وعده ای که فرموده راست بوده و به تحقیق امر فرمود به علی علیه السلام جنگ کردن با آن سه طایفه را. چنانچه در خبر است مسنداً از مخنف بن سلیم که گفت: ابو ایوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله ﷺ بود) با لشکری آماده جنگ شد به او گفت: «کار تو ای ابا ایوب عجیب است. تو همان هستی که در رکاب رسول خدا ﷺ با مشرکین جنگ نمودی، اینک آماده جنگ با مسلمانان شده ای؟» در جواب گفت: ان رسول الله امرنی بقتال ثلاثه الناکثین و القاسطین و المارقین؛ رسول خدا مرا امر نموده بجهنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند.

و اما اینکه عرض کردم جنگهای امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بصره (جمل) و با معاویه (صفین) و با اهل نهروان مانند جنگ با کفار و مشرکین بوده، خبری است که

۱- این علی علیه السلام گوشتش گوشت من و خونسش خون من است و او از من بمنزله هارون است از موسی، الا آنکه پیغمبری بعد از من نمی باشد. ای ام سلمه، این علی، امیر المؤمنین و سید المسلمین و مخزن علم من و وصی من و باب علوم من است که می آیند از او و اوست برادر من در دنیا و آخرت و با من است در مقام اعلا و جهنگ می کند با ناکثین و قاسطین و مارقین.

اکابر علمای خودتان مانند امام ابو عبد الرحمن نسائی در **خصائص العلوی**^(۱) حدیث ۱۵۵ مسنداً از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در **ینابیع**^(۲) ضمن باب ۱۱ از **جمع الفوائد**^(۳) از ابی سعید نقل می نمایند که گفت: ما باصحابه نشستیم، منتظر رسول خدا ﷺ بودیم. پس آن حضرت بسوی ما آمد در حالتی که تسمه نعلین آن حضرت قطع شده بود. آن نعل را افکند بسمت علی ع و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد. آنگاه حضرت فرمود: ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر رضی الله عنه انا فقال ع لا و لکن خاصف النعل^(۴).

پس این حدیث نصّ صریح است بر اینکه جنگهای علی ع جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده؛ چنانکه جنگ های رسول الله ﷺ برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده. و آن سه جنگی که علی ع نمود، به حکم فرموده رسول اکرم ع جنگ با مسلمین نبوده؛ چون اگر جنگ با مسلمین بود، حتماً آن حضرت نهی از آن می نمود نه آنکه امر بآنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام ناکتین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده؛ چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند.

پس انقلابات و جنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده، بلکه روی نفاق و دوئیت و عدم توجه مخالفین به قواعد و قوانین و دستورات رسول الله ﷺ بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بی طرفانه به رویه و رفتار حکومت شرعی

۱- خصائص العلوی، ص ۴۰.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳- جمع الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۴.

۴- از شما کسی هست که جنگ می کند بر تأویل و معنای قرآن چنانچه من جنگ کردم با کفار و مشرکین بظاهر قرآن پس ابو بکر عرض کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمر گفت من هستم فرمود نه و لکن آن شخص دوزنده نعل من است(یعنی علی بن ابی طالب است).

کامل و خلافت پنج ساله آن حضرت و احکامی که بحکام ولایات و مأمورین لشکری و کشوری صادر می فرمود مراجعه نمایید (مانند دستوراتی که به مالک اشتر و محمد بن ابی بکر در حکومت مصر به عثمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و به قثم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمال خود در حین مأموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی عَلِيٌّ، چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد به این معنا می باشند؛ برای آنکه آن حضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده؛ در علم و دانش عالم بکتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن بعلاوه عالم بغیب و شهود بوده.

شیخ: معنای این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی - کرم الله وجهه - را عالم بغیب و شهود خواندید! معنای غیب و شهود را نفهمیدم؛ متمنی است واضح تر بیان فرمایید.

داعی: ابهامی در این معنای نبوده؛ علم به غیب، یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلاق که عالم به آن علم به افاضات غیب الغیوب جلّ و علا انبیا و اوصیا آنها بودند؛ البته هر یک به مقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوات آنها بوده، آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عالم به چنین علمی شخص امیر المؤمنین علی عَلِيٌّ بوده است.

شیخ: از جنابعالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها بیزاری می جوید) بیان نمایید. بدیهی است که این تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد؛ زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات باری تعالی می باشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی: این گفتار شما همان اشتباهی است که عمداً یا سهواً گذشتگان شما نموده اند. اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق، تبعاً لاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق می شدید، کشف حجب بر شما می شد و می دانستید که معتقد بودن به علم غیب از برای انبیای عظام و اوصیای کرام و برگزیدگان

حق تعالی، ابدأً ربطی به غلو ندارد، بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهت آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنا می باشد.

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند

شیخ: بی لطفی فرمودید که اشاره به قرآن نمودید، زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است.

داعی: خیلی ممنون می شوم آیات بر خلاف را که می فرمائید قرائت فرمایید.

شیخ: آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر می باشد.

اولاً در آیه ۵۹ سوره ۶ (انعام) صریحاً می فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^(۱).

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم به علم غیب نیست و هر کس علم به غیب را برای غیر خدا قائل شود، غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معرّی و مبرّای از شریک است ذاتاً و صفتاً و اینکه فرمودید: سیدنا علی -کرم الله وجهه- عالم به علم غیب بوده است، علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید، مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر ﷺ بزرگ برده اید؛ زیرا خود پیغمبر ﷺ مکرر می فرمود: من بشری هستم مانند شما و عالم به علم غیب خدا است و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه نموده اید که فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^(۲).

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود:

۱- کلید خزاین غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریاست، همه را می داند و هیچ برگه از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.

۲- (ای رسول) بگو به امت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق من با شما این است) که به من وحی می رسد. جز این نیست که خدای شما خدای یکتا است.

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۱).

و در آیه ۳۱ سوره ۱۱ (هود) فرموده: ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾^(۲).
و در آیه ۶۵ سوره ۲۷ (النمل) فرمود: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^(۳).

در صورتی که خود پیغمبر به صریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی می داند، شما چگونه چنین علمی را جهت علی عَلَيْهِ السَّلَام قائلید. پس این عقیده نیست، مگر آنکه مقام علی عَلَيْهِ السَّلَام بایستی از مقام پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالاتر باشد.

مگر نه این است که در آیه ۱۷۹ سوره ۳ (آل عمران) فرموده: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾^(۴).
پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل می شوید؟ اگر این عقیده غلو نیست که علی عَلَيْهِ السَّلَام را شریک خدا قرار دهید، پس غلو چه چیز است؟!
داعی: مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما می باشد ولی نتیجه ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا می باشد.

علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیا و اوصیا می شود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید: عالم به علم غیب ذات پروردگار است و

۱- (ای رسول) بگو به امت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم، مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه به وحی می دانم (یعنی بافاضه غیب الغیوب) آگاه بودم، بر خیر و نفع خود همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان.

۲- و نمی گویم من به شما که خزاین خدا نزد من است و نه مدعی ام که از علم غیب حق آگاهی دارم.

۳- (ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد.

۴- خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد.

کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال می باشد و نظر بآیه آخر سوره کهف رسول الله خاتم الانبیاء ﷺ و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه طاهرین علیهم السلام بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیاکلشان چیزی زیادتی ندارند و آنچه در هیاکل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز به کار رفته، ابدأ شک و شبهه ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط به حضرت نوح شیخ الانبیاء - علی نبینا و آله و علیهم السلام - می باشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره ۶ (انعام) می باشد که وقتی کفار و مشرکین از آن حضرت اقتراح آیات می کردند که چرا گنجی بر او فرود نمی آید و چرا غیب مستمر نمی داند در جواب آنها این آیه شریفه آمد: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ ^(۱).

و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد. و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم، شرکت در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پرده ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند. خوب است مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نماییم تا کشف حجب گردد و شیادها نسبت به عقاید شیعیان دخالت های بی جا ننمایند و تهمت ها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند، چون امامان خود را شریک در علم خدا می دانند.

علم بر دو قسم است: ذاتی و عرضی

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم، آن است که علم بر دو قسم است:

۱- بگو نمی گویم من به شما که خزاین خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمانم (دعوی من به شما تنها این است که) من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به من وحی می رسد.

ذاتی و عرضی.

علم ذاتی که ابدأً عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر به فرد اکمل است، مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم می باشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هرچه تعبیر و تقدیر نماییم، از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود.

و اما قسم دوم، علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت - امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمی باشند، بعدها به آنها افاضه می شود و این نوع از علم بر دو قسم است: تحصیلی و لدنی؛ و این هر دو قسم از افاضات فیض ربّانی حق تعالی است.

آن محصلی که تحصیل می نماید، تا افاضه حضرت یزدان نباشد، زحمات او به جایی نمی رسد؛ هرچند زحمت بکشد، عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی؛ منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که به مرور ایام به همان مقدار که زحمت کشیده، کسب فیض می نماید.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می گویند؛ یعنی بی واسطه کسب فیض می نماید، بدون تحصیل و تلقین حروف، افاضه مستقیم از مبدأ فیاض علی الاطلاق می شود و عالم می گردد؛ چنانچه در آیه ۶۵ سوره ۱۸ (کهف) فرموده: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^(۱).

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء نموده که علم به مغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است؛ یعنی ذاتاً پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امامها عالم به علم غیب بوده اند، همان قسمی که خدای متعال عالم است و اگر کسی چنین ادعایی نماید، قطعاً جزء غلات و کافر می باشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزار می جوییم. ولی آنچه ما می گوئیم و عقیده به آن داریم، این است که حضرت احدیت - جل و علا - مجبور و محدود نمی باشد، بلکه فعال ما یشاء و قادر بالاستقلال می باشد. در مواقعی که مشیّت او تعلق گیرد، به هر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بداند علم و قدرت بدهد، قادر و توانا می باشد. منتها گاهی به وسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه

۱- وی را از نزد خود علم لدنی (و اسرار غیبی) بیاموختیم.

افاضه فیض می نماید که از آن علم بی واسطه تعبیر به «علم لدنی» و «علم غیب» می نمایم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض می نماید. به قول شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

شیخ: بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی بچنین امر غیر طبیعی تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلّم و مدرس افاضه نماید.

داعی: اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قدری فکر نمی کنید. حتی بر خلاف عدّه بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت می فرمایید، و الا این مطلب به قدری ساده و واضح است که محتاج به بحث نمی باشد. در اینکه خداوند متعال به تمام انبیا و اوصیای آنها که برگزیده گان او هستند، به اندازه و مقداری که برای محیط هر یک لازم بوده است، افاضه غیبی نموده، شبهه ای نمی باشد.

شیخ: در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب را از افراد می نماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید؟

داعی: ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم؛ زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت به مقتضای حال بوده است. فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند: آیات القرآن یشدّد بعضها بعضاً^(۱).

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آن حضرت اقتراح آیات می کردند (که فی الحقیقه می خواستند مقام نبوت را بازبچه دست خود قرار دهند) آیات نفی نازل می شد. ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت گردد. و اما دلایل از قرآن مجید و اخبار صحیحه و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم می باشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند بسیار است.

دلایل از آیات قرآنیّه بر اینکه انبیا و اوصیای آنها عالم به غیب بودند

شیخ: خیلی عجیب است که می فرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است؛

۱- بعضی از آیات قرآن فهم برخی دیگر از آیات را مشکل می سازد.

متمنی است آن آیات را قرائت فرمایید.

داعی: تعجب نفرمایید! خودتان هم می دانید؛ منتها صلاحتان نیست تصدیق نمایید؛ زیرا در اثبات مقام خلافت به عقیده خودتان اسباب زحمت می شود یا متابعت از اسلاف شما را وادار به تعجب نموده است.

اولاً در آیه ۲۶ سوره ۷۲ (جن) صریحاً می فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ- مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ- كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^(۱).

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه برگزیدگان و پسندیدگان از رسل و فرستادگان حق تعالی، مستثنای در این علم (غیب) هستند که به آنها افاضه و ابلاغ می فرماید.

ثانیاً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، به اول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید. اینک دعاگو تمام آیه را قرائت می نمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثبوت مرام و گفتار ما که می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^(۲).

این دو آیه شریفه صریحاً می رساند که بعض افراد برگزیده که به عنوان رسالت از جانب حق تعالی برانگیخته شده اند، عالم به علم غیبند به اجازه و امر پروردگار متعال، و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الا) استثنایی معنی نداشت که بفرماید إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ. معلوم است که استثنایی در کار

۱- ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است، احدی رای بر علم غیب خود آگاه نمی کند، مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می فرستد (تا اسرار وحی او رای که غیب خداوندی است، شیاطین بسرقت گوش نربایند) تا بدانند که آن رسولان، پیغام های پروردگار خود رای به خلق کاملاً رسانیدند و خدا به آنچه نزد رسولان است، احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز در عالم به خوبی آگاه است.

۲- خدای متعال همه شما رای از سر غیب آگاه نسازد و لیکن برای این مقام از پیغمبران خود هر که رای مشیت او تعلق گرفت، برگزیند. پس شما بخدا و پیغمبرش بگروید که هرگاه ایمان آرید و پرهیزکار شوید اجر عظیم خواهید یافت.

هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او؛ یعنی انبیای عظام و اوصیای کرام بودند. چنانچه در آیه ۴۹ سوره ۱۱ (هود) می فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾^(۱).

و در آیه ۵۲ سوره ۴۲ (شوری) فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۲).

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیا چگونه از بواطن امور خبر می دادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند؟

مگر در آیه ۴۹ سوره ۳ (آل عمران) از قول حضرت عیسی -علی نبینا و آله و عَلَيْهِ السَّلَام - صریحاً نقل نمی نماید که به بنی اسرائیل می فرمود: ﴿وَ أَنْبَأَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^(۳).

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست؟ اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان می کنم کافی باشد.

شیخ: این نوع بیانات شما و هم عقیده های شما است که سبب پیدایش راه زنی ها شده؛ دسته های بازیگران و حقه بازها بعنوان رمال و جفّار و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده، جیب خود را پر کرده، به عنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده، باعث بدبختی ها می شوند و خلق را به گمراهی و خروج از حق و حقیقت می کشانند.

۱- (این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.

۲- و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد، ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدام است، و لیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم، به آن نور هدایت می کنیم.

۳- و به شما از غیب خبر دهم که در خانه هاتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.

مدعیان علم غیب به هر وسیله و اسباب کذابند

داعی: عقاید حق باعث بدبختی نمی شود؛ جهل و نادانی ملتها است که آنها را بدر هر خانه می کشاند، و الا اگر مسلمین دانا می شدند، مطابق با دستورات اکیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم می رفتند. مخصوصاً عارف به قرآن می شدند و از روز اول باب علم مسدود نمی شد در پی اشخاص مجهول و آیادی مرموز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمی شدند می دانستند که قرآن صریحاً می فرماید: ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ مخصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته؛ زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر اینکه عالم به علم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد، برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند.

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد، یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات به علم مخصوص خداوندی باشد، با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو می باشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمی دانند و بسوی آنها نمی روند و فریب آنها را نمی خورند؛ چون فهمیده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبیین قرآن که خاندان محمد و آل محمد - سلام الله علیهم اجمعین - باشند که عدیل القرآنند.

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیای طاهرین آن حضرت که برگزیدگان حق اند در این امت، هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر می دهم مسلماً کذاب و بازیگر است و لو بهر وسیله و اسباب باشد.

شیخ: انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند، (به قول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند - مگر سیدنا علی کرم الله وجهه - پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمایید!

انبیا و اوصیا عالم بغیب بودند

داعی: اولاً اینکه فرمودید (به قول شما): چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری

می نمایم، چرا نمی فرمایید بقول خداوند متعال که می فرمایید (به قول شما). داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعایی نمی کنم، جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم، به فرموده رسول خدا ﷺ که مبین قرآن بوده است.

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم به علم غیب اند و اکابر علمای خودتان تصدیق به این معنا نموده اند و به نقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته اند که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم ﷺ که به علی علیه السلام فرمود: ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین،^(۱) گوید:

این خبر از جمله دلایل نبوت آن حضرت است؛ برای آنکه در این حدیث اخبار صریح بغیب است که ابدأ احتمال تمویه و تدلیس در آن نمی رود؛ زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً (تقریباً بعد از سی سال) واقع شد چه آنکه فرمود: با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین، اهل جمل بودند به اغوای طلحه و زبیر و قیادت عایشه به جنگ با علی برخاستند و قاسطین، اهل صفین بودند؛ یعنی اتباع معاویه و مارقین، خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلاً مشروحاً عرض کردم).

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوای نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین علیهم السلام ننموده، بلکه رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک می دانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین به این عقیده را کافر می شناسیم.

ولی آن حضرت و یازده امام از نسل او را امامان بر حق و اوصیا و خلفای منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانیم که خداوند به وسیله و واسطه خود آن بزرگوار، آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود. ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در

۱- زود است که جنگ می نمایم بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۵).

این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آنها هم می باشد. ولی به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض می باشد، به مقداری که مقتضی بوده و صلاح می دانسته، پرده را از مقابل دیدگان آنها برداشته که پشت پرده را می دیدند. لذا از مغیبات خبر می دادند.

و هرگاه صلاح نبوده، پرده افتاده و بی خبر بودند (به همین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی می نمودند). فلذا می فرماید: ﴿لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾^(۱).

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم، مگر پرده بالا رود و افاضه فیض یزدانی گردد.

شیخ: کجا و چه جا پیغمبر ﷺ به آنها اطلاع داده که به وسیله پیغمبر ﷺ آگاه بر حقایق مستوره شدند؟ داعی: آیا بحکم آیات قرآنی که به بعضی از آنها اشاره نمودیم، شما رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی می دانید یا خیر؟

شیخ: سؤال عجیبی نمودید! بدیهی است که آن حضرت ﷺ مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی: پس بحکم آیه شریفه ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ پیغمبر خاتم، عالم به علم غیب بوده؛ چه آنکه در این آیه می فرماید: خدای عالم الغیب، از علم غیب خود بمرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه می فرماید.

شیخ: بر فرض که آن حضرت عالم به غیب بوده، چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی - کرم الله وجهه - هم بایستی عالم به غیب باشد؟

داعی: اگر آقایان محترم از جمودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبار صحیحه و حالات رسول الله ﷺ دقت نمایی، مطلب به خودی خود واضح و آشکار می گردد.

۱- اگر من (استقلالاً) علم غیب می دانستم، خوبی های خود را زیاد می نمودم. (سوره اعراف، آیه ۱۸۸).

شیخ: اگر ما فکرمان مقصور است، شما که بحمد الله فکرتان باز و طلیق اللسانید، بفرمایید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی - کرم الله وجهه - می نماید؟

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیا و خلفای رسول الله ﷺ باشد، استثنا معنا ندارد، حتماً باید خلفا بالاخص خلفای راشدین - رضوان الله علیهم اجمعین - عالم به غیب باشند، و حال آنکه می بینیم هیچ یک از خلفا چنین ادعایی نمودند، بلکه مانند خود پیغمبر ﷺ اظهار عجز می نمودند، چگونه سیدنا علی - کرم الله وجهه - را شما منحصرأ استثنا می نمائید!!!

داعی: اولاً جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم ﷺ دادم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده، بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب، آگاه بر حقایق بوده، آنجا که می فرماید: اگر غیب می دانستم بر خوبی های خود می افزودم، اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم، بلکه هرگاه افاضه می شد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر می داشت، حقایق مستوره بر او مکشوف می شد. فلذا خبرها از غیب می داد.

ائمه طاهرین خلقای بر حق عالم به غیب بودند

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در خلفا استثنا باشد، فرمایش صحیح و محکمی فرمودید. ما هم همین عقیده را داریم. اختلاف ما و شما از همین جا شروع می شود. ما هم می گوئیم که خلفای رسول الله ﷺ بایستی مانند خود آن حضرت عالم به ظواهر و بواطن امور باشند، بلکه به تمام معنا و در جمیع صفات به استثنای مقام نبوت و رسالت و شرایط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد)، باید خلفا و اوصیای آن حضرت مثل او باشند. منتها شما خلفای برگزیده خلق، یعنی کسانی را که عده ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند، و لو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول می خوانید، ولی ما می گوئیم که خلفا و اوصیای رسول الله ﷺ کسانی هستند که آن حضرت خود نصّ بر وجود آنها نموده، مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیای خود.

و البته آن خلفا و اوصیائی که رسول اکرم ﷺ نصّ بر آنها نموده، بدون استثنا

مظهر تام و تمام آن حضرت بودند؛ به همین جهت همگی آنها عالم بغیب و بواطن امور بودند. و آن خلفای بر حق و منصوص، دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعدد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از عترت و اهل بیت رسالت امیر المؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت بودند.

و دلیل بر اینکه دیگران خلفای منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبودند، همان فرموده شما است که جمیع اکابر علمای خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم می نمودند تا چه رسد به علم غیب بر بواطن امور.

ثالثاً فرمودید: به کدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیر المؤمنین علیه السلام می نمایم. احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکانه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و به نام حدیث مدینه، در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) می باشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصرأ و منفردأ باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود: **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب^(۱)**. شیخ: این حدیث در نزد علمای ما به ثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار می باشد!

در نقل روایات و ناقلین حدیث مدینه

داعی: بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار به حساب آوردید و حال آنکه اکابر علمای خودتان صحت آن را تصدیق نموده اند.

۱- من که (رسول الله هستم) شهرستان علمم و علی در و باب آن شهرستان علم است؛ هر کس اراده دارد علم مرا (یعنی می خواهد از علم من بهره بردارد) پس باید برود به باب (یعنی بسوی علی علیه السلام).

خوب است مراجعه نماید به کتب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الآثار^(۱) محمد بن جریر طبری و تذکرة الابرار سید محمد بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری^(۲) و نقد الصحیح فیروزآبادی و کنز العمال^(۳) متقی هندی و کفایة الطالب^(۴) گنجی شافعی و تذکرة الموضوعات^(۵) جمال الدین هندی که گوید: فمن حکم بکذبہ فقد أخطأ؛^(۶) و روضة النديه امیر محمد یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو محمد سمرقندی و مطالب السؤل^(۷) محمد بن طلحه شافعی و غیرهم که عموماً حکم به صحت این حدیث شریف نموده اند.

چه آنکه این حدیث با عظمت، به طرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیر المؤمنین علی عليه السلام و ابا محمد حسن بن علی عليه السلام (سبط اکبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) و امام المفسرین (حبر امت) عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام) و امام زین العابدین علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر عليه السلام و اصبع ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبد الله همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمة بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری المکی و عبد الرحمن ابن عثمان و عبد الله بن عسيلة المرادی ابو عبد الله صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المکی (از تابعین) و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین گرام خودتان (علاوه بر جمهور علمای شیعه) بسیارند که آنچه داعی دیده ام، گمان می کنم قریب دویست نفر از جهابذه بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و

۱- تهذیب الآثار، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۸.

۲- مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶.

۳- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ح ۳۶۴۶۴.

۴- کفایة الطالب، ص ۲۲۳، باب ۲۸.

۵- تذکرة الموضوعات، ص ۹۵.

۶- کسی که حکم به دروغ بودن این حدیث بنماید، به تحقیق خطا نموده است.

۷- مطالب السؤل، ص ۷۵.

آنچه الحال در نظر دارم، نقل قول بعض از آنها را بعرض می رسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند، بدانند روی عادت، تبعاً لاسلاف خدشه در سند حدیث نمودند، و الا عند العموم مطلب واضح و آشکار می باشد.

از جمله اکابر علمای شما

۱. محمد بن جریر طبری، مفسر و مورخ قرن سیم، متوفای ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار^(۱)؛
۲. حاکم نیشابوری، متوفای ۴۰۵ در مستدرک^(۲)؛
۳. ابو عیسی محمد ترمذی، متوفای ۲۸۹ در صحیح^(۳) خود؛
۴. جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۱۱ در جمع الجوامع؛ و در جامع الصغیر^(۴)؛
۵. ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، متوفای ۳۶۰ در کبیر^(۵) و اوسط؛
۶. حافظ ابو محمد حسن سمرقندی، متوفای ۴۹۱ در بحر الاسانید؛
۷. حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، متوفای ۴۳۰ در معرفة الصحابه؛
۸. حافظ ابو عمرو یوسف بن عبد الله بن عبد البر قرطبی، متوفای ۴۶۳ در استیعاب^(۶)؛
۹. ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلابی ابن مغزلی، متوفای ۴۸۳ در مناقب^(۷)؛
۱۰. ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی، متوفای ۵۰۹ در فردوس الاخبار^(۸)؛
۱۱. ابو المؤید خطیب خوارزمی متوفای ۵۶۸ در مناقب^(۹) و در مقتل الحسین^(۱۰)؛

-
- | | |
|------------------------------------|------------------------------|
| ۱- تهذیب الآثار، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۸. | ۲- مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۶. |
| ۳- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، ح ۳۷۲۳. | ۴- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵. |
| ۵- معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵. | ۶- استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲. |
| ۷- مناقب (ابن مغزلی)، ص ۸۵، ح ۱۰۶. | ۸- فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۷۶. |
| ۹- مناقب (خوارزمی)، ص ۸۳. | ۱۰- مقتل الحسین، ج ۱، ص ۸۶. |

۱۲. ابو القاسم ابن عساكر على بن حسن دمشقى، متوفى ۵۷۱ در تاريخ كبير^(۱)؛
۱۳. ابو الحجاج يوسف بن محمد آندلسى، متوفى ۶۰۵ در (الف باء)^(۲)؛
۱۴. ابو الحسن على بن محمد بن اثير جزرى، متوفى ۶۳۰ در اسد الغابه^(۳)؛
۱۵. محب الدين احمد بن عبد الله طبرى شافعى، متوفى ۶۹۴ در رياض النضرة^(۴) و ذخاير العقبي^(۵)؛
۱۶. شمس الدين محمد بن احمد ذهبى شافعى، متوفى ۷۴۸ در تذكرة الحافظ^(۶)؛
۱۷. بدر الدين محمد زركشى مصرى، متوفى ۷۴۹ در فيض التقدير^(۷)؛
۱۸. حافظ على بن ابى بكر هيثمى، متوفى ۸۰۷ در مجمع الزوائد^(۸)؛
۱۹. كمال الدين محمد بن موسى دميرى، متوفى ۸۰۸ در حيات الحيوان^(۹)؛
۲۰. شمس الدين محمد بن محمد جزرى متوفى ۸۳۳ در ص ۱۴ اسنى المطالب^(۱۰)؛
۲۱. شهاب الدين ابن حجر احمد بن على عسقلانى، متوفى ۸۵۲ در تهذيب التهذيب^(۱۱)؛
۲۲. بدر الدين محمود بن احمد عينى حنفى متوفى ۸۵۵ در عمدة القارى^(۱۲)؛

۱- تاريخ كبير، ج ۹، ص ۲۰.

۲- الف باء، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳- اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۲.

۴- رياض النضرة، ج ۲، ص ۲۵۵.

۵- ذخائر العقبي، ص ۷۷.

۶- تذكرة الحافظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱.

۷- فيض التقدير، ج ۴، ص ۳۵۶.

۸- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴.

۹- حيوه الحيوان، ج ۱، ص ۶۷.

۱۰- اسنى المطالب، ص ۷۰.

۱۱- تهذيب التهذيب، ج ۷۷، ص ۲۹۶.

۱۲- عمدة القارى، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

۲۳. علی بن حسام الدین متقی هندی، متوفای ۹۷۵ در کنز العمال^(۱)؛
۲۴. عبد الرؤف المناوی شافعی، متوفای ۱۰۳۱ در فیض القدير شرح جامع الصغير^(۲)؛
۲۵. حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی، متوفای ۱۰۷۰ در سراج المنیر شرح جامع الصغير؛
۲۶. محمد بن یوسف شامی، متوفای ۹۴۲ در سبل الهدی و الرشاد فی اسماء خیر العباد^(۳)؛
۲۷. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، متوفای ۸۱۷ در نقد الصحيح؛
۲۸. امام احمد بن حنبل، متوفای ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند^(۴)؛
۲۹. ابو سالم محمد بن طلحه شافعی، متوفای ۶۵۲ در مطالب السؤل^(۵)؛
۳۰. شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی، متوفای ۷۲۲ در فرائد السمطين^(۶)؛
۳۱. شهاب الدین دولت آبادی، متوفی ۸۴۹ در هدايت السعداء؛
۳۲. علامه سمهودی سید نور الدین شافعی، متوفای ۹۱۱ در جواهر العقدين؛
۳۳. قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل؛
۳۴. نور الدین بن صباغ مالکی، متوفای ۸۵۵ در فصول المهمه^(۷)؛
۳۵. شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود)، متوفای ۹۷۴ در صواعق^(۸)؛
۳۶. جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفای ۱۰۰۰ در اربعین.
۳۷. علی قاری هروی، متوفای ۱۰۱۴ در مرعاة شرح بر مشکاة؛

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ح ۳۶۴۶۴.

۲- فیض القدير، ج ۱، ص ۴۹.

۳- سبل الهدی و الرشاد فی اسماء خیر العباد، ج ۱، ص ۵۰۹.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۵۴؛ ج ۴، ص ۱۴۰ و ۱۵۴.

۵- مطالب السؤل، ص ۱۳.

۶- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۹۹، ح ۶۸.

۷- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۰۱.

۸- صواعق المحرقة، ص ۱۲۰.

۳۸. محمد بن علی الصبّان، متوفای ۱۲۰۵ در اسعاف الراغبین^(۱)؛
۳۹. قاضی محمد بن علی شوکانی، متوفای ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه؛
۴۰. شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی، متوفای ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی؛
۴۱. امام غزالی در إحياء العلوم؛
۴۲. میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی؛
۴۳. ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل أتى).
۴۴. شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی، متوفای ۹۰۲ در مقاصد الحسنه.
۴۵. سلیمان بلخی حنفی، متوفای ۱۲۹۳ در باب ۱۴ ینابیع الموده^(۲)؛
۴۶. یوسف سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۳)؛
۴۷. صدر الدین سید حسین فوزی هروی در نزهه الارواح؛
۴۸. کمال الدین حسین میبیدی در شرح دیوان؛
۴۹. حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، متوفای ۴۶۳ در تاریخ^(۴) خود.
- بالاخره بسیاری از اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود که بعضی از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق به صحت این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها.
۵۰. محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفای ۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایة الطالب^(۵) بعد از نقل سه خبر مسنداً از رسول اکرم ﷺ گوید:

فقد قال العلماء من الصحابة و التابعین و اهل بیته بتفضیل علیّ علیهما السلام و زیادة علمه

۱- اسعاف الراغبین، ص ۱۴۰.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۵.

۳- تذکرة الخواص، ص ۴۸.

۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ ج ۵، ص ۱۱۰؛ ج ۷، ص ۱۸۲.

۵- کفایة الطالب، ص ۲۲۳، باب ۵۸.

و غزارته و حدّه فهمه و وفور حکمته و حسن قضایاه و صحّه فتواه- و قد کان ابو بکر و عمر و عثمان و غیرهم من علماء الصحابة یشاورونه فی الاحکام و یأخذون بقوله فی النقض و الابرار اعترافا منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحه عقله و صحه حکمه- و لیس هذا الحدیث فی حقّه بکثیر لان رتبته عند الله و عند رسوله ﷺ و عند المؤمنین من عباده اجلّ و اعلا من ذلك.

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است به نام فتح الملك العلیّ بصرحة حدیث باب مدينة العلم علیّ عليه السلام (که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است).

اگر به همین مقدار قلبتان آرام نشد و بازهم میل دارید، حاضر مبعسوط تر به عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم.

سید عدیل اختر (از فضلا و ادبا و ائمه سنت و جماعت): چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر ﷺ فرموده: «نقل فضایل علی - کرم الله وجهه - عبادت است»؛ حتی دیدم عالم فاضل فقیه ادیب میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی نقل می نماید که پیغمبر ﷺ فرموده: «در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی عليه السلام شود، ملائکه آسمان ها به آن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از درگاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت می نمایند.» علاوه بر این معنا، نقل حدیث از رسول خدا ﷺ خود عبادت است، فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بنقل چند حدیث مبسوطتر از رسول خدا ﷺ.

در بیان حدیث انا دار الحکمة

داعی: از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است بحد تواتر رسیده باشد، زیرا که روایت فریقین (شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند^(۱) و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در کنز العمال^(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۵۴.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ ج ۱۳، ص ۱۴۷.

حلیة الاولیاء^(۱) و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین^(۲) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۳) و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر^(۴) و جمع الجوامع و لثالی المصنوعه^(۵) و ابو عیسی ترمذی در صحیح^(۶) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۷) و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۸) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۹) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه^(۱۰) و ابن حجر مکی در صواعق محرقة^(۱۱) و محب الدین طبری در ریاض النظره^(۱۲) و شیخ الاسلام حموی در فرائد السمطین^(۱۳) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۱۴) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۱۵) و بسیاری دیگر از اکابر علمای خودتان گذشته از عموم علمای شیعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: انا دار الحکمه و علی بابها - و من اراد الحکمه فلیأت الباب^(۱۶).

و محمد بن یوسف گنجی باب ۲۱ کفایة الطالب^(۱۷) را اختصاص به این حدیث

۱- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۲- اسعاف الراغبین، ص ۱۴۰.

۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۸۷، ح ۱۲۹.

۴- جامع الصغیر سیوطی؛ ج ۱، ص ۴۱۵.

۵- لثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۹.

۶- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹ - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱ - الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۳۲۹.

۷- مطالب السؤل، ص ۱۳۰.

۸- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ج ۲، ص ۹۰ و ۳۹۳.

۹- کفایة الطالب، ص ۱۱۹.

۱۰- تذکرة الخواص، ص ۴۸.

۱۱- صواعق محرقة، ص ۱۲۰.

۱۲- ریاض النظره، ج ۲، ص ۲۵۵.

۱۳- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۹.

۱۴- فصول المهمه، ج ۱، ص ۲۰۴.

۱۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۱۹.

۱۶- من خانه حکمت و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در و باب آن خانه می باشد، هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۷- کفایة الطالب، ص ۱۱۸.

شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن، اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید:

این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر ﷺ تعلیم نموده به علی علیه السلام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود: علی باب حکمت من است؛ به آن مراجعه نمایید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغزلی شافعی در مناقب^(۱) و ابن عساکر در تاریخ^(۲) خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب^(۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد^(۴) و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب^(۵) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودة^(۶) و بسیاری از اکابر علمای خودتان از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفت بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هذا امیر البرره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله فمدّ بها صوته ثم قال انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فیات الباب^(۷).

آنگاه در ذیل این حدیث گوید: مردم قصیر الفکر، مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند: این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی)، ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این

۱- مناقب ابن مغزلی، ص ۸۰ و ۸۴.

۲- تاریخ دمشق (ابن عساکر)، ج ۴۲، ص ۲۲۶ و ۳۸۳.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۷۷، ح ۲۱۵.

۴- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۱۱۹.

۵- کفایة الطالب، ص ۱۲۲.

۶- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۹.

۷- این (مرد علی بن ابی طالب علیه السلام) امیر و رئیس مردمان نیکوکار و قاتل کفار است. نصرت یابد یاری کننده او و خوار می شود خوارکننده او. بعد از آن صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من شهرستان علمم و علی علیه السلام دروازه آن است؛ پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد، پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام باشد). (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۹؛ صواعق محرقه، ص ۱۲۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱؛ ج ۴، ص ۴۴۱).

حرف ها را شنید گفت: ان الحديث صحيح؛^(۱) به درستی که این حدیث صحیح است - انتهى.
از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجلس بیش از این اجازه نقل آنها را نمی دهد.

توضیح در اطراف حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است؛ یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او می شود ظاهراً و باطناً، صورتاً و معنأً در نزد رسول خدا ﷺ بوده و باب تمام آن علوم علی عليه السلام بوده. مرحوم علامه الدقیق، میر سید حامد حسین دهلوی، صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی به قدر صحیح بخاری، بلکه بیشتر است، در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته. الحال نظر ندارم به چند سند فقط از طرف اکابر علمای سنت و جماعت اثبات این حدیث را به نحو تواتر ابراز داشته، خوب نظر دارم که وقتی می خواندم، پیوسته طلب رحمت برای روح پرفتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبخّر داشته. خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمایند تا مورد تصدیق قرار دهید که علی عليه السلام در صحابه رسول الله ﷺ منحصر بفرد بوده.

یکی از ادله ظاهره بر اثبات خلافت بلافصل علی عليه السلام همین حدیث شریف است از جهت آنکه به اتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت، علما بر جهال حق تقدم دارند. خاصه آنکه رسول اکرم ﷺ امر کند که هر کس می خواهد از علم من بهره بردارد، باید برود در خانه علی بن ابی طالب عليه السلام.

شما را به خدا انصاف دهید! آیا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود به روی امت گشاده، مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقد مراتب علمی باشد؟

شیخ: در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن

۱- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۹۳.

بحث بسیار شده، شبهه ای نیست. بعضی آن را ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی به حد تواتر آمده، ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی -کرم الله وجهه- عالم به علم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

علی علیه السلام عالم بغیب بوده

داعی: یا توجه به عرایض و دلایل داعی نمی نمائید، یا بی لطفی کامل نموده مغلطه می فرمایید. مگر قبلاً عرض نکردم که بتصدیق خودتان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق بوده است و به حکم آیه شریفه: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^(۱) خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آن حضرت برداشته و استثنائاً از علوم غیبیه به آن حضرت افاضه فرموده. پس از جمله علمی که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده، علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که به آن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آن حضرت حاضر بوده و به مقتضای بیان آن حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که بعضی از آنها اشاره نمودیم فرمود: **انا مدینه العلم و علی بابها**. از جمیع علمی که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود و به وسیله باب علم (علی علیه السلام) می توان استفاده از آن نمود، علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی علیه السلام عالم به اسرار و بواطن امور بوده؛ هم چنانی که آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است؛ چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده، آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بوده. چنانچه اکابر علمای خودتان تصدیق باین معنی دارند.

علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بوده

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء^(۲) و محمد بن یوسف گنجی

۱- دانای غیب اوست و هیچ کس را بر سر اسرار غیبش آگاه نمیسازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده. (سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷).

۲- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

شافعی در باب ۷۴ کفایت الطالب^(۱) و سلیمان بلخی در ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده^(۲) از فصل الخطاب مسنداً از عبد الله بن مسعود، کاتب الوحی، نقل نموده اند که گفت:

ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف إلاّ و له ظهر و بطن و انّ علی بن ابي طالب عنده علم الظاهر و الباطن^(۳).

پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی باز نمود

اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده، چون مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله آنها حجه الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را در دهان من گذارد، پس برای من از لعاب دهان آن حضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.»

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده از اصبع بن نباته نقل می کند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرمود:

ان رسول الله (ص) علمنی ألف باب و کل باب منها یفتح ألف باب فذلک ألف ألف باب حتی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القیمة و علم المنایا و البلیایا و فصل الخطاب^(۴).

و نیز در همان باب از ابن مغزالی، فقیه شافعی نقل می نماید به سند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: لما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئاً الاّ علمته علیاً فهو باب علمی^(۵).

۱- کفایة اطالب، باب ۷۴، ص ۲۹۲.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۷۴.

۳- قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن ابي طالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن می باشد. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۷۴).

۴- به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد داد بمن هزار باب که از هر بابی از آنها باز می شود هزار باب؛ پس این می شود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه می شود تا روز قیامت و دانستم علم بلایا و منایا و فصل الخطاب را. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۳۱).

۵- چون شب معراج بع مقام قرب حق رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوا نمود. پس آنچه یاد گرفتم، یاد دادم به علی علیه السلام پس علی علیه السلام است باب علم من. (مناقب ابن مغزالی، ص ۵۰، ح ۷۳).

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء به این طریق نقل می کند که آن حضرت فرمود: اتانی جبرئیل بدر نوک من الجنه فجلست علیه فلما صرت بین یدی ربی کلّمتی و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیا فهو باب علمی ثم دعاه الیه فقال یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی^(۳).

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علمای خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که به طرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود، در سینه علی علیه السلام به ودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و مولی علی متقی در کنز العمال^(۴) و ابو یعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حی بن عبد مغافری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبد الله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ در مرض موت خود فرمود:

ادعوا الیّ اخی فجاء ابو بکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الیّ اخی فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علی فستره بثوبه و اکبّ علیه فلما خرج من عنده قیل له ما قال لک قال علّمتی ألف باب کلّ باب یفتح ألف باب^(۵).

حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفای سال ۴۳۰ قمری در

۱- جبرئیل پیش من آمد با گلیمی از بساط های بهشت؛ پس من بر او نشستم تا رسیدم به خانه قرب حق. پس حقت عالی با من حرف زد و نجوی نمود آنچه از خدا گرفتم به علی علیه السلام یاد دادم. پس او است باب علم من. آنگاه علی علیه السلام را خواند و فرمود: «یا علی علیه السلام صلح و سلم با تو، صلح و سلم با تو صلح و سلم با من است و جنگ با تو، جنگ با من است و تویی علم بین من و بین امت من. (مناقب خوارزمی، ص ۵۰، ح ۷۳).

۲- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

۳- بخوانید برای من برادر را؛ پس ابو بکر آمد، حضرت روی از او گردانیده! باز فرمود: برادر را بخوانید؛ پس عثمان آمد، باز روی مبارک از او گردانید (در اخبار دیگر دارد که بعد از ابو بکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی علیه السلام را خواندند (همین که علی آمد)، حضرت او را به جامه خود پوشانیده و بر او خم شد. پس چون از نزد آن حضرت بیرون رفت گفتند: یا علی علیه السلام بیغمبر ﷺ با تو چه فرمود؟ گفت: مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود.

حلیة الاولیاء در فضایل علی علیه السلام و محمد جزری در *أسنی المطالب* و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۸ کفایت الطالب مسنداً از احمد بن عمران بن سلمة بن عبد الله نقل نموده اند که گفت:
نزد رسول خدا بودیم. پس سؤال شد از علی علیه السلام طالب حضرت فرمود: *قسّمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علیّ تسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً*^(۱).

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب^(۲) و متقی در *کنز العمال*^(۳) از بسیاری از اکابر علمای نقل نموده و ابن مغزلی فقیه شافعی در فضایل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ *ینابیع المودة*^(۴) با همین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در *مطالب السؤل*^(۵) نقلاً از حلیه از علقمة بن عبد الله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام سؤال شد؛ فرمود: *قسّمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علیّ تسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً و هو اعلم بالعشر الباقی*^(۶).

و نیز در *ینابیع المودة* در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبد الله بن عباس (امام المفسرین، خبر امت) نقل می نماید که العلم عشره اجزاء لعلیّ تسعة اجزاء و للناس عشر الباقی و هو اعلمهم به^(۷).

و متقی هندی در *کنز العمال*^(۸) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۹) و مقتل الحسین و

۱- حکمت به ده قسمت تقسیم گردید؛ نه جزء آن به علی علیه السلام عطاء شد و یک جزء دیگر به جمیع مردمان. (کفایة الطالب، ص ۱۹۷، باب ۴۸).

۲- مناقب خوارزمی، ص ۸۲-۶۸.

۳- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۵، ح ۳۲۹۸۲.

۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۲۶.

۵- مطالب السؤل، ص ۱۲۷.

۶- حکمت را به ده قسمت نمودند؛ نه جزء آن را اختصاصاً به علی علیه السلام عطاء نمودند و یک جزء را بتمام مردمان دادند و علی علیه السلام به آن یک جزء نیز اعلم می باشد.

۷- علم ده جزء است؛ نه جز آن اختصاص به علی علیه السلام دارد یک جزء برای همه مردم و علی علیه السلام به آن یک جزء از همه مردم دانانتر می باشد. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۲۶).

۸- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴، ح ۳۲۹۷۷.

۹- مناقب خوارزمی، ص ۸۲، ح ۶۷.

دیلمی در فردوس الاخبار^(۱) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده^(۲) نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب^(۳).

در طرق افاضه علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام

پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار است، ثابت می آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرتضای از خلق و عالم به غیب بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدأ فیاض درک نموده، به علی علیه السلام افاضه نموده است. ما نمی گوییم علی بن ابی طالب و ائمه احدی عشر از اولاد آن حضرت علیه السلام مانند یک پیغمبر طریق مستقیم و مستقلی با پروردگار متعال به طریق وحی داشتند. بلکه به طور قطع و یقین می دانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبدأ فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است. هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخص به ائمه اثنا عشر ما رسیده یا میر سید از جانب حق تعالی، بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است؛ منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل، گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی به آن حضرت ابلاغ می شد و آن حضرت بعضی را در همان ایام به علی علیه السلام می فرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود، در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود، به آن حضرت افاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علمای خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را به عرض رسانیدم.

حتی علمای خودتان، از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خواست و او را به سینه چسبانید و روپوش را به سر کشید، من سرم را نزدیک بردم، هرچه گوش دادم چیزی نفهمیدم. یک وقت علی علیه السلام سر را برداشت عرق از جبین مبارکش جاری بود، گفتند: یا علی علیه السلام

۱- فردوس الاخبار، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۴۷۹۱.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۱۵، باب ۱۴.

۳- داناترین امت من بعد از من، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

پیغمبر ﷺ در این مدت طولانی به توجه می گفت؟ فرمود: قد علمنی رسول الله ألف باب من العلم و من کلّ باب یفتح ألف باب^(۱).

از همان اول بعثت (که شرح مفصلش را در شبهای اول عرض کردم) که رسول اکرم ﷺ چهل نفر از اعمام و بنی اعمام و بزرگان قریش را در منزل عمّ اکرم خود جناب ابو طالب دعوت کرد و به آنها ابلاغ رسالت نمود، علی علیه السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود. پیغمبر ﷺ او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی علیه السلام افکند که علی علیه السلام فرمود: همان ساعت چشمه های علم بر سینه من گشوده شد (چنانچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جمّ. آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود: هذا سفظ العلم هذا لعاب رسول الله ﷺ هذا ما زقنی رسول الله زقاً زقاً^(۲)).

و پیوسته آن حضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی علیه السلام می نمود و آنچه از مبدأ فیاض غیب الغیوب می گرفت، در سینه علی علیه السلام قرار می داد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۳) گوید: «پیغمبر خاتم الانبیاء ﷺ از طفولیت علی را علماً و عملاً در آغوش محبت تربیت نمود.»

در جفر جامعه و چگونگی آن

از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم -جلّ و علا- به وسیله خاتم الانبیاء ﷺ افاضه فیض رحمانی بر علی علیه السلام شد، جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامه، به طریق

۱- به تحقیق رسول خدا ﷺ هزار باب از علم بمن تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

۲- سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید. جز این نیست که در سینه من علم فراوان است. این شکم من سقط پر از علم است. این لعاب رسول الله ﷺ می باشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است). این است آنچه رسول خدا ﷺ به من دانه های علم خورانیده است. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۸۲.

حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترف اند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده است. چنانچه حجه الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتّقین علی بن ابی طالب علیه السلام را کتابی است مسمّی به جفر جامع الدنيا و الآخرة و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقائق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات ما فی العالم و خواص اسماء و حروف که به غیر از آن حضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت و ولایت را منصوصاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارا بوده اند، احدی مطلع بر آن نیست، چون به وراثت بایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی در ینابیع الموده^(۱) شرح مبسوطی از در المنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر ۱۷۰۰ صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. لذا شاعر شهیر در مدح آن بزرگوار گفته:

من مثله کان ذا جفر و جامعه له تدوّن سر الغیب تدوینا^(۲)

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مواقف نقل می کند: انّ الجفر و الجامعه کتابان لعلیّ قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم و اولاده یحکمون بهما^(۳).

نواب: قبله صاحب! کتاب جفری که می فرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است؟
 متمنی است چنانچه مقتضی می دانید شرح آن را بیان فرمائید.

داعی: وقت تنگ است؛ از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

نواب: به هر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمایید.

داعی: سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع، جبرئیل آمد و به

۱- ینابیع الموده، باب ۱۴، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۱۱.

۲- کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است.

۳- به درستی که جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم به طریق علم حروف (یعنی به طریق رمز) ذکر شده و اولاد آن حضرت حکم می کنند به آن کتاب (یعنی مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی علیه السلام و اولاد او می باشد که از حوادث عالم خبر می دهند).

رسول اکرم ﷺ خبر مرگ داد که عمرت به آخر رسیده. آن حضرت دستهای مبارک بدرگاه حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد: اللهم وعدتک التی وعدتنی انک لا تخلف المیعاد؛^(۱) خدایا بمن وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی.

خطاب الهی رسید:

علی را بردار برو بالای کوه احد، پشت بقبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن، تو را اجابت می نمایند. در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است. به علی علیه السلام امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند. او را دباغی کرده، خواهی دید. آنگاه جبرئیل می آید و دوات و قلم و مرکب می آورد که از جنس مرکب زمین نمی باشد. هرچه جبرئیل می گوید، تو به علی علیه السلام بگو بنویسد. آن نوشته و پوست باقی می ماند و هرگز مندرس نمی شود و محفوظ خواهد ماند. هرگاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم ﷺ به همان دستور بالای کوه احد عمل نمود. جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد. حضرت امر فرمود به علی علیه السلام آماده کار شد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلاً و جزئاً پیغمبر ﷺ می گفت، پیغمبر هم به علی علیه السلام می فرمود بر آن پوست می نوشت تا آنکه پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب کَلِّمًا کَانَ و ما هو کائن الی یوم القیمه^(۲).

تمام را نوشتند، حتی اسامی اولادها و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید.

آنگاه رسول اکرم ﷺ آن جلد و جفره را به علی علیه السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت می سپارد. علی و یازده فرزندان آن حضرت و در آن همه چیز هست

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۰.

۲- هرچه بود و هرچه بعد خواهد شد تا روز قیامت.

من علم المنايا و البلايا و القضايا و فصل الخطاب^(۱).

نواب: چگونه ممکن است این همه وقایع و علوم تا روز قیامت در یک پوست بزغاله نوشته شده باشد.

داعی: اولاً از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیاً به طریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده، بلکه به طریق حروف رمز نوشته گردیده؛ چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلاً از شرح مواقف آورده که قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف.

آنگاه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ دادند، آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ائمه بعد از خود دادند. آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب می تواند استخراج اسرار و حوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز می ماند.

چنانچه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولات و حکام و امرا لشکر و فرماندهان سپاه که به ایالات و ولایات می فرستد کتاب رمزی قرار می دهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح به دست هر کس بیفتد چیزی درک نمی کند، همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیر المؤمنین علی و یازده امام فرزندان بعد از او عَلَيْهِمُ السَّلَام احدی از آن کتاب نمی تواند استخراج نماید؛ چنانچه روزی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در موقعی که فرزندانش همگی جمع بودند، آن جلده را به فرزندش محمد حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلده چیزی درک نماید.^(۲)

غالب قضايا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر می دادند از آن کتاب بود. از کلیات و جزئیات امور با خبر بودند. نوائب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و

۱- از علم منایا و بلايا و احکام و تمام لغت ها.

۲- چون مولانا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام با علم خدا داده می دانست که بعد از آن حضرت عده ای بازیگر به رهبری (کیسان مولی و آزاد کرده آن حضرت) قائل به امامت محمد بن الحنفیه فرزند آن حضرت می شوند، کانه در این امتحان خواست قبلاً ثابت نماید که محمد شایسته به مقام امامت نمی باشد، یعنی اگر مقام امامت داشت، بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد.

شیعیان را از همان کتاب استخراج می نمودند؛ چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است

خبر دادن حضرت رضا علیه السلام در عهدنامه مأمون از مرگ خود

از جمله در شرح مواقف قضیه عهدنامه مأمون الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن موسی علیه السلام را نوشته که بعد از اینکه مأمون حضرت رضا علیه السلام را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور به قبول ولایت عهد خود نمود، عهد نامه ای نوشتند، مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت منتقل شود به حضرت رضا علیه السلام.

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا علیه السلام امضا نماید، قبل از امضا شرحی باین عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضا نمودند که:

اقول و انا علی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عضده الله بالسداد و وقفه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره فوصل ارحاما قطعت و امن نفوسا فرعت بل احياها و قد تلفت اغناها اذا افترت مبتغيا رضى رب العالمين و سيجزى الله الشاكرين و لا يضيع اجر المحسنين و انه جعل الى عهده و الامرة الكبرى ان بقیت بعده.

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لکن الجفر و الجامعه يدلان علی ضد ذلك و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الا الله یقضى بالحق و هو خیر الفاصلین ^(۱).

۱- می گویم من که علی بن موسی بن جعفر علیه السلام هستم، خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را محکم و قوی نماید برای استحکامات شرع و موفق بدارد او را برای ارشاد و هدایت، حق ما را بخوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نمودند او وصل نمود و نفوسی را که دیگران تهدید به قتل نمودند، او ایمن ساخت، بلکه زنده نمود اشخاصی را که در پرتگاه فنا رسیده بودند. بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار. زود است که خداوند جزای شکرگزاران را بدهد و ضایع نمی کند اجر نیکوکاران را! به درستی که او مرا بولایت عهد و امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد، اگر من بعد از او زنده بمانم. و لکن جفر و جامعه دلالت بر خلاف این معنا دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند).

کلمات آن حضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که می خواهد در لفافه بفهماند مأمون حق تعیین نصب خلافت بعدی را ندارد؛ چه آنکه این امر مربوط به حق تعالی است و من به حکم خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه و جانشین آن حضرت و امام الاثمه می باشم. منتها به واسطه غلبه و استیلای مخالفین، تقیه مانع از گفتار صریح آن حضرت بوده. فلذا می فرماید: من نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می دانم) حکم با خداست که بحق بین افراد داوری خواهد نمود. (فصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۱).

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین به جمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آن حضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود؛ یعنی جفر جامعه نشان می دهد که مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند؛ چنانچه دیدیم شد آنچه شد. آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله ﷺ را به زهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آن حضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم به ظاهر و باطن امور دارند.

آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیر المؤمنین وصی رسول الله ﷺ

از جمله طرقی که بوسیله رسول اکرم ﷺ افاضه فیض بر علی علیه السلام شد، کتاب مهرشده ایست که جبرئیل برای آن حضرت آورده؛ چنانچه علامه محقق مورخ مقبول القول فریقین، ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه مفصلاً نقل می نماید که خلاصه اش این است: انزل الله جلّ و علا الیه ﷺ من السماء کتاباً مسجلاً نزل به جبرئیل مع امناء الملائکه؛ یعنی جبرئیل با امنای ملائکه کتاب مسجلی از جانب پروردگار -جل و علا- برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

فامر رسول الله من كان عنده في البيت بالخروج ما خلا امير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام فقال جبرئيل يا رسول الله ان الله يقرأ عليك السلام و يقول لك هذا كتاب بما كنت عهدت و شرطت عليك و اشهدت عليك ملائكتي و كفى بي شهيدا فارتعدت مفاصل سيدنا محمد ﷺ فقال هو السلام و منه السلام و اليه يعود السلام^(۱).

۱- پس امر فرمود رسول خدا ﷺ بحاضرین که همگی از حجره بیرون بروند به استثناء علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آنگاه جبرئیل عرض کرد: خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهد نامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائکه گواهی دادند. (کلام جبرئیل که به اینجا رسید) بدن آن حضرت بلرزه در آمد و فرمود: او است سلام و از او است سلام و به طرف او است برگشت سلام.

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت، داد به علی. بعد از قرائت فرمود: «این عهد پروردگار من است به سوی من و امانت اوست؛ به تحقیق که رسانیدم و اداء نمودم پیام حق را.»

امیر المؤمنین عرض کرد: «من هم شهادت می دهم، پدر و مادرم فدای تو باد! به تبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفתי و شهادت می دهد به این معنا، گوش و چشم و گوشت و خون من.»

آنگاه حضرت به علی علیه السلام فرمود: «بگیر، این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای به آن.» علی عرض کرد: «قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید.»

و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السلام که: الموالاه لأولیاء الله و المعاداه لأعداء الله و البراءه منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حقک منک و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لحيته من رأسک بدم عبيط فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الكتاب و هدمت الکعبة و خضبت لحيته من راسی صابرا محتسبا ^(۱).

آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت و به حسن و حسین و فاطمه علیها السلام رسانید. آنچه را به علی علیه السلام رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها. پس مهر نمود آن وصیت نامه را به مهرهای طلایی که آتش ندیده و آن را داد به علی علیه السلام.

۱- دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آنها برد باری بر جور و ستم و فرونشاندن آتش غیظ و غضب، وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خمس تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند. در پاسخ امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: «راضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند و سنت را تعطیل و احکام کتاب را پاره و کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند. صبر و بردباری و تحمل نمایم.» (الجواهر السنیه، ص ۳۵۹).

و فی الوصیة سنن الله جلّ و علا و سنن رسول الله و خلاف من یخالف و یغیّر و یدلّ و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله عز و جل و کل شیء احصیناه فی امام مبین - (۱) انتهى.

خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام از ذریه آن حضرت که عترت طاهره علیهم السلام بودند، آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند و تمام علوم آن حضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود، علی علیه السلام را باب علم خود معرفی نمی نمود و امر نمی فرمود، اگر می خواهید از علم من بهره بردارید، باید بروید در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام.

و اگر آن حضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت، در حضور دوست و دشمن ندای سلونی قبل ان تفقدونی نمی داد؛ چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آن حضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن، بازمانده و غیر از آن حضرت هر کس چنین ادعایی نموده، رسوا و مفتضح گردیده.

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب گوید: ان کلمه سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ابی طالب علیه السلام الا کان کاذبا (۲).

چنانچه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفیات و خطیب بغدادی در تاریخ خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده، بالای منبر در حضور عامه مردم گفت سلونی عمّا

۱- و از مندرجات آن وصیت نامه است، سنت های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مخالفت کردن با مخالفین و آنان که احکام را تغییر دهند و دستورات را تبدیل نمایند و بدون استثناء از هر امری از امور و تحولات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت است و همانست که در قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است - که هر امری از امور و هر علمی از علوم در نزد امام مبین (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام) افاضه شده و موجود است.

۲- کلمه سلونی را احدی غیر علی بن ابی طالب علیه السلام نگفته مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (به همان جهت رسوا و مفتضح گردیده).

دون العرش؟^(۱).

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عليه السلام عمل حج به جای آورد، در موقع تقصیر و حلق، رأس سرش را که تراشید؟ مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد. دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا به وسیله روده جذب می کند یا بوسیله دیگر؟ اگر بوسیله روده است، روده های او در کجای بدنش قرار گرفته. مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید. ناچار گفت: «خداوند این سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا گردم بسبب عجبی که در زیادتى علم پیدا کردم و از حدّ خود تجاوز نمودم.»

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهده هر جوابی برآید و بالقطع و یقین، واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام؛ چون باب علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بوده. فلذا مانند خود آن حضرت محیط بر ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و به همین جهت با قدرت تمام ندای سلونی می داد و در مقام جواب سؤالها هم بر می آمد که اینک وقت اجازه تمام آنها را نمی دهد

و احدی از صحابه چنان ندائی ندادند الا امیر المؤمنین علی عليه السلام؛ چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند^(۲) و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب^(۳) و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده^(۴) و بغوی در معجم و محب الدین طبری در ریاض النضره^(۵) و ابن حجر در صواعق^(۶) از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت: لم یکن من الصحابه یقول سلونی الا علی بن ابی طالب عليه السلام؛ یعنی احدی از صحابه نگفت سؤال کنید از من (به طور کلی) مگر علی بن ابی طالب عليه السلام.

۱- سؤال کنید از من از آنچه در زیر عرش است. (تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۵).

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۹۰، ح ۸۳.

۴- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۵۰.

۵- ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۸.

۶- صواعق المحرقة، ص ۱۲.

نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی عليه السلام

فلذا اکابر علمای خودتان از قبیل ابن کثیر در جلد چهارم تفسیر^(۱) و ابن عبد البر در استیعاب^(۲) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۳) و مؤید الدین خوارزمی در مناقب^(۴) و امام احمد در مسند^(۵) و حموینی در فرائد^(۶) و ابن طلحه در در المنظوم و میر سید علی شافعی در مودة القربی^(۷) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء^(۸) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۹) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱۰) و دیگران از محققین شما به عبارات و الفاظ مختلفه، در موارد متعدده نقل نموده اند از عامر بن واثله و ابن عباس و ابی سعید البحتری و انس بن مالک و عبد الله بن مسعود از امیر المؤمنین عليه السلام که بالای منبر فرمود: أیها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فانّ بین جوانحی لعلماء جمّاً سلونی فانّ عندی علم الاولین و الآخیرین^(۱۱).

و ابی داود در سنن و امام احمد حنبل در مسند^(۱۲) و بخاری در صحیح^(۱۳) نقل نموده اند مسنداً که علی عليه السلام فرمود: سلونی عما شئتم و لا تسئلونی عن شیء الا انبأتکم به^(۱۴).

-
- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۰۸. | ۲- استیعاب، ج ۳، ص ۸۸۹. |
| ۳- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۲۲. | ۴- مناقب، ص ۹۴، ج ۹۲. |
| ۵- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷۸. | ۶- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۵۶۵، ج ۲۸۱. |
| ۷- مودة القربی، ص ۳۸. | ۸- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵. |
| ۹- مطالب السؤل، ص ۹۲. | ۱۰- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰۲. |
| ۱۱- ای مردم، سؤال کنید از من (یعنی از آنچه می خواهید) قبل از آن که مرا نیابید. پس به درستی که در سینه من علم فراوانی است. سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین. | |
| ۱۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸. | ۱۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۲. |
| ۱۴- سؤال کنید مرا از هر چه می خواهید و سؤال نمی کنید مرا از چیزی مگر آنکه شما را خبر می دهم به آن. | |

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۱) از موفق بن احمد خوارزمی و شیخ الاسلام حموینی بسند خودشان از ابو سعید بحتری نقل نموده که گفت:

رایت علیاً رضی الله عنه علی منبر الکوفه و علیه مدرعه رسول الله ﷺ و سلم و هو متقلد بسیفه و متعمم بعمامته ﷺ فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه و قال سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم هذا سفظ العلم هذا لعاب رسول الله ﷺ و سلم هذا ما رزقنی رسول الله زقا زقا فوالله لو تئیت لی و ساده فجلست علیها لافتیت اهل التوریه بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریه و الانجیل فیقولان صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و انتم تتلون الکتاب أفلا تعقلون^(۲).

و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد^(۳) و مؤید الدین خوارزمی در مناقب^(۴) نقل می نمایند که در بالای منبر فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن آیه من کتاب الله الا حدتکم عنها متی نزلت بلیل او نهار فی مقام او مسیر فی سهل ام فی جبل و فی من نزلت فی مؤمن او منافق و ما عنی الله بها ام عام ام خاص^(۵).

۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۴، باب ۱۴.

۲- دیدم علی عاشق را بر منبر کوفه در حالتی که جامه پشمی پیغمبر را پوشیده و عمامه آن حضرت را بر سر و به شمشیر آن حضرت تکیه نموده، پس نشست بر روی منبر و شکم مبارک را باز نموده فرمود: «سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید (چون دعوی خود را مقید به مطلب خاصی نموده یعنی از هرچه می خواهید سؤال کنید) جز این نیست که در سینه من علم فراوان است. این شکم من سفظ علم است. این لعاب رسول خدا می باشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است). این است آنچه حضرت به من دانه علم را خورانیده؛ پس به خدا قسم، که اگر مسند برای من پهن شود و متکاء اختیار بر او گذارده گردد و در آنجا بنشینم، هرآینه فتوی می دهم اهل توریه را بتوریه آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا آنکه خداوند متعال آن کتابها را به نطق آورده، بگویند راست گفت علی؛ فتوا داد شما را به آنچه نازل شده در ما.»

۳- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۸۸، ح ۲۶۱.

۴- مناقب خوارزمی، ص ۸۱، ح ۶۶.

۵- سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید! قسم به آن خدایی که دانه را شکافته و بشر را آفریده، سؤال نمی کنید از من از آیه ای از کتاب خدا مگر خبر می دهم به شما از آنها که چه وقت نازل گردیده؛ شب یا روز؛ در مقام یا در راه؛ در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده؛ در مؤمن با منافق؛ عام است یا خاص.

ابن کَوّای خارجی برخاست و گفت:

اخبرنی عن قوله تعالى ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^(۱) فقال عليه السلام اولئك نحن و اتباعنا فى يوم القيمة غرباء محجلين رواء مرويين يعرفون بسماهم^(۲).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند^(۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۴) از ابن عباس نقل می نماید که علی در بالای منبر فرمود:

سلونى قبل ان تفقدونى سلونى عن كتاب الله و ما من آية الا و انا اعلم حيث انزلت بحضیض جبل او سهل ارض و سلونى عن الفتن فما من فتنه الا و قد علمت من كسبها و من يقتل فيها^(۵).

ابن سعد در طبقات^(۶) و ابی عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۷) که اختصاص به همین موضوع داده و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء^(۸) مسنداً از امیر المؤمنین عليه السلام نقل می نماید که فرمود: و الله ما نزلت آية الا و قد علمت فیمن نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربى وهب لى قلبا عقولا و لسانا طلقا (۱).

۱- سوره بینه، آیه ۷.

۲- خبر بده مرا از آیه ای که خدا می فرماید: «مؤمنینی که عمل صالح نمودند، آنها بهترین مردم اند.» فرمود: «آنها ما هستیم و اتباع ما که روز قیامت پیشانی سفیدانیم؛ شناخته می شوند آنها به صورتهایشان.»

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۴۹، باب ۱۴.

۵- سؤال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیابید. نیست آیه ای مگر آنکه من دانانترم چگونه نازل گردیده؛ در دامنه کوه یا زمین نرم و سؤال کنید از من از فتنه ها، پس نیست فتنه ای مگر آنکه من می دانم چگونه برپا شده و کی در او کشته می شود.

۶- طبقات، (ابن سعد)، ج ۲، ص ۳۳۸.

۷- کفایة الطالب، ص ۲۰۸، باب ۵۲.

۸- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۹- به خدا قسم نازل نگردید آیه ای مگر به تحقیق من می دانم در چه کس نازل گردیده و بر چه چیز نازل گردیده. خدای من افاضه فرمود به من قلبی و عقلی کامل و زبانی طلق و گویا و ناطق.

و نیز در همان کتاب ها نقل می نمایند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

سلونی عن کتاب اللّٰه فانه لیس من آیه الاّ و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار فی سهل ام فی جبل ^(۲).

و نیز در مناقب خوارزمی ^(۲) از اعمش از عبایة بن ربیع روایت نموده که گفت:

کان علیّ رضی اللّٰه عنه کثیرا یقول سلونی قبل ان تفقدونی فواللّٰه ما من ارض مخصبة و لا مجدبه و لا فئه تضل مائه او تهدی مائه الاّ و انا اعلم قائدها و سائقها و نائقها الی یوم القیمة ^(۳).

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء ^(۴) و بدر الدین حنفی در عمدة القاری ^(۵) و محب الدین طبری در ریاض النضرة ^(۶) و سیوطی در تفسیر اتقان ^(۷) و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ^(۸) و نیز در تهذیب التهذیب ^(۹) نقل می نمایند که علی علیه السلام فرمود:

سلونی و اللّٰه لا تسئلونی عن شیء یكون الی یوم القیمة الاّ اخبرتکم و سلونی عن کتاب اللّٰه فواللّٰه ما من آیه الاّ و انا اعلم أ بلیل نزلت ام بنهار فی سهل ام فی جبل ^(۱۰).

۱- سؤال کنید از من از کتاب خدا! پس بدرستی که نیست آیه ای مگر آنکه من می شناسم به شب نازل شده یا روز؛ در زمین نرم یا کوه سخت.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۹۴.

۳- علی علیه السلام بسیار می فرمود: «سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید. به خدا قسم نیست زمینی پرگیاه یا خشک بی گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر می دانم رئیس و قائد آنها را و خواننده آنها و راننده آنها را تا روز قیامت.»

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵.

۵- عمدة القاری، ج ۱۹، ص ۱۹۰.

۶- ریاض النضرة، ج ۲، ص ۳۱۹.

۷- تفسیر اتقان، ج ۲، ص ۳۱۹.

۸- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۱.

۹- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۷۷.

۱۰- سؤال کنید از من بخدا قسم سؤال نمی کنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر می دهم شما را (از آنها). سؤال کنید مرا از کتاب خدا به خدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من می دانم در شب نازل گردیده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

آیا این بیانات ادعای به غیب نیست و جز عالم به علم غیب، دیگری می تواند چنین ادعایی در مقابل دوست و دشمن بنماید. اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر انصاف بنگرید، خواهید دانست که آن حضرت عالم به علم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر می نموده و از مغیبات خبر می داده.

خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبرها را در شرح نهج البلاغه^(۱) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا که گوید شخصی از جا برخاست و گفت: اخبرنی بما فی راسی و لحتیتی من طاقه شعر؛ یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو می باشد. حضرت فرمودند:

خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داده که در پای هر مویی از سر تو ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر موئی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا می کند و در خانه ات گوساله ای داری که می کشد پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را. و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بچه ای بود که در خانه بازی می کرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام شد (بعضی گفتند سؤال کننده سعد بن ابی وقاص بود و پسر گوساله اش عمر - علیه اللعنة - بود که امیر لشکر و بریاکننده غائله کربلا شد. ممکن است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند).

حضرت به وسیله این اخبار می فهماند که علم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرچشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار

و نیز اکابر علما خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند^(۲) و ابن ابی الحدید در

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۸۷.

شرح نهج^(۱) نقل نموده اند که روزی در دوره خلافت ظاهری در مسجد کوفه نشستند و اصحاب در اطراف آن حضرت بودند. شخصی گفت: «خالد ابن عویطه در وادی القری از دنیا رفت.» حضرت فرمود: لم یمت و لا یموت حتی یقود جیش ضلاله و صاحب لوائه حبیب بن عمار.^(۲) جوانی از میان جمعیت عرض کرد: «منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم.» حضرت فرمودند:

دروغ نگفته ام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره به باب الفیل) وارد می شوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت. در دوره خلافت یزید پلید عبید الله ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی به جنگ حضرت سید الشهداء علیه السلام می فرستاد. بیشتر همان مردمی که از آن حضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند، روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش به مسجد ورود و خروج می نمودند). دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر به عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد، در حالتی که حبیب بن عمار علمدار او بود. موقع ورود به مسجد، پرده پرچم به در مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آن حضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار بغیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید؟

خبر دادن از مغیبات

اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آن حضرت است، دقیقانه مطالعه فرمایید، از خبرهای غیبی که آن حضرت داده بسیار می بینید از

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- نمرده و نخواهد مرد تا سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حبیب بن عمار خواهد بود. (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۴).

حوادث و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب زنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفای جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از شرح نهج البلاغه^(۱) ابن ابی الحدید را که مفصلاً بیان می کند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در ینابیع الموده^(۲) بعضی از آن خطب و خبرها استشهاد می نماید بکثرت علم آن حضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد

خبر دادن از غلبه معاویه و ظلم های آن ملعون

از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه - علیه الهاویه - بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آن حضرت، چنانچه بعدها تمام گفته های آن حضرت واقع شد؛ از جمله فرمود:

أما أنه سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البلعوم مندحق البطن يأكل ما يجد و يطلب ما لا يجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و أنه سيأمركم بسبى و البرائة منى فاما السب فسبوني فانه لى زكاه و لكم نجاه و اما البرائة فلا تتبرؤا منى فانى ولدت على الفطرة و سبقت الى الايمان و الهجرة^(۳).

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۲، ۲۵۲.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۱۱.

۳- زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو و بر آمده شکم که هرچه یابد بخورد و طلب نماید، هرچه را نیابد. پس بکشید او را و هرگز نمی کشید او را! بدانید که زود باشد آن مرد امر کند شما را به دشنام دادن به من و بیزارى جستن از من. اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه می دهم؛ زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از ضرر آن ملعون) و اما برائت و بیزارى (چون امر قلبی است) از من مجویید؛ زیرا که من متولد شده ام بر فطرت (توحید و اسلام)، (این جمله اشاره بآنست که ابوبین آن حضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام بایمان و هجرت با آن حضرت.

مراد آن حضرت از مرد پر خوار معاویه - علیه الهاویه - بوده، چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۳۳۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید: «مراد معاویه پر خوار است که در تاریخ به پر خوارى معروف است و کان يأكل فى اليوم سبع اكلات» (چنانچه زمخشرى در ربیع الابرار گفته) روزی هفت مرتبه غذا می خورد و هر مرتبه آن قدر می خورد که کنار سفره دراز می شد، صدا می زد: یا غلام، ارفع فو الله ما شبعت و لكن مللت؛ غلام بیا سفره را بردار. به خدا قسم (از بس خوردم) خسته شدم ولى سیر نشدم! آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا می شود که هرچه غذا از مری وارد معده گردد، مبدل به بخار گردیده نفع و ضرر او معلوم نگردد). =

ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱) و دیگران از اکابر علمای خودتان تصدیق دارند که آن لعین، معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید، امر کرد مردم را به سب و لعن و دشنام و تبری جستن از آن حضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آن حضرت را ظالمانه در منبر و محراب، حتی در خطبه نماز جمعه، سب و لعن می نمودند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اموی، خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه، سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبیح، منع نمود. وقوع این عمل شنیع قبیح را آن حضرت قبلاً خبر داده بود؛ پس تصدیق نمایید که آن حضرت عالم به غیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده بافاضا پروردگار خبر داشته. از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سال ها و قرن ها مردم وقوع آنها را دیدند.

خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع به جنگ

از جمله در جنگ نهروان قبل از وقوع جنگ، خبر قتل خوارج و (تزمه معروف

= پرخواری او ضرب المثل اعراب گردید هر آدم پرخواری را به او مثل می زدند. یکی از شعرا، رفیق پرخوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته:

و صاحب لیبی بطنه کالهاویه کان فی امعائه معاویه

یعنی رفیق و یار مصاحبی دارم که شکم او مثل هاویه است (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد؛ چنانچه در قرآن فرماید بجهنم گفته شود: (هَلْ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ)؛ یعنی سیر شدی؟ گوید: آیا باز زیادی هست. اشاره بآنکه هرگز از قبول کفار سیر نخواهم شد) مثل آنکه در امعا و روده های او معاویه قرار گرفته. (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۶).

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵.

به ذو التدییه^(۱) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند، به این عبارت که: لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة.

چنانچه ابن ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اند که آنچه خبر داده بود، بعدها تمام واقع شد. مخصوصاً ابن ابی الحدید در شرح نهج ذیل این خبر گوید: هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواترة لاشتهاره و نقل الناس كافة و هو من معجزاته^(۲).

آیا اینها اخبار به غیب و آگاه بودن به امور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و پی به مقام ولایت و حقیقت آن حضرت ببرید و منصفانه تصدیق نمایید که بین آن حضرت و سایر خلفا تفاوت آشکارا بوده است؟ اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال با ما وراء عالم طبیعت نداشته، چگونه از امور غیبیه خبر می داده که بعد از سالها و قرنهای واقع می گردید؟

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمّار به دست عبید الله بن زیاد و کشته شدن جویریّه و رشید هجری بدست زیاد و خبر حادثه و قتل عمر و بن حمق بدست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلبند خود حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام که مکرر معرفی قتل آن حضرت را می نمود؛ چنانچه قبلاً اشاره نمودم به خبر دادن از انس و عمر سعد قتل آن حضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحاً نقل نموده اند.

۱- به نظر بعضی ذو التدییه به فتح (ث) صاحب دست های کوچک است؛ (زیرا تدی بمعنی دست است و هاء در آخر تدی علامت تصغیر است؛ یعنی تزملة رییس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است، لذا ذو التدییه لقب او شده بود؛ و بعقیده ارباب لغت، تدی به معنای پستان است و چون حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج، پستانهای بزرگ داشت، لذا معروف شد به ذو التدییه.

۲- این خبر از اخبار نزدیک به تواتر است از جهت شهرتی که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود از معجزات آن حضرت می باشد. (شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵).

خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است، درحالی که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهراً به آن حضرت می نمود؛ چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه^(۱) و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرف یاب شد، در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و گفت:

انت المهیمن و المهذب ذو الندی و ابن الضراغم فی الطراز الاول
الله خصک یا وصی محمد و حباک فضلاً فی الکتاب المنزل^(۲)
إلی آخر الایات.

جمیع اصحاب از طلاق لسان و کثرت علاقه او بآن حضرت تعجب نمودند. حضرت در جواب فرمود:

انا انصحک منی بالوداد مکاشفه و انت من الاعادی^(۳)
و نیز ابن حجر در صواعق^(۴) گوید، حضرت در جواب او فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی غدیرک من خلیل من مرادی
عبد الرحمن عرض کرد: «گویا اسم مرا شنیده اید، از نام من بدتان آمده است.» فرمود: «نه چنین است، بلکه واضح و آشکار می دانم تو قاتل منی و به همین زودی این محاسن سفید مرا به خون سرم خضاب می نمایی.»
عرض کرد: «اگر چنین است امر کن مرا به قتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند.» حضرت فرمود:

۱- اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۳۴.

۲- خداوند ترا بامامت قائم بر خلق نموده است. تو خالص از هر عیب و ربیبی و صاحب جود و سخایی. نسبت به دوست و دشمن، تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که به فنون نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای.

ای وصی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار عالمیان تو را به این منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گونه فضل و کرامتهای خود را در قرآن مجید بر تو افاضه و مقرر داشته.

۳- من تو را نصیحت می نمایم که از دوستان من باشی علنی و بر ملا. و حال آنکه تو از دشمنان من هستی.

و عجب آنکه من حیات و زندگانی او را می خواهم و او مرگ و کشته شدن مرا طالب است و این غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است.

۴- صواعق المحرقة، ص ۱۳۵.

«این امری است محال؛ یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمی دهد قصاص قبل از جنایت را. علم من حکم می کند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط به اعمال ظاهر است، هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده، شرعاً نمی توانم حکمی بر تو جاری نمایم.»

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید:

کشته شد علی بن ابی طالب علیه السلام به عدالت خود؛ یعنی اگر عدالت نمی کرد و قصاص قبل از جنایت می کرد، قطعاً بدنش به سلامت می ماند. چنانچه سلاطین عالم به مجردی که سوء ظن به کسی پیدا می کردند و لو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود، فوری معدومشان می نمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذارد در عین آنکه قاتل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او به عمل نیامده قصاص نکرد، بلکه کمال رأفت و محبت را درباره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آن حضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم به غیب جز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام که معصوم از خطایا می باشند، دیگری نخواهد بود؛ چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش به حقایق امور فسادها خواهد نمود. ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام چون دارای عصمتند (مانند امیر المؤمنین علیه السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود پا از دایره شرع انور بیرون نگذارد قصاص قبل از جنایت ننمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با یک عالم مسرت از در و داد و محبت دست ببوسد و مدیحه بخواند، حضرت بفرماید تو قاتل منی؟ به خدا اگر قدری انصاف باشد، تصدیق می شود که آن حضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

اشاره به اعلمیّت و افضلیّت علی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول ینابیع الموده^(۱) از در المنظم ابن طلحه شافعی

۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۰۵.

نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

لقد حزت علم الاولین و اننی
و کاشف اسرار الغیوب باسرها
و اننی لقیوم علی کل قیّم
ظنّین بعلم الآخِرین کتوم
و عندی حدیث حادث و قدیم
محیط بکلّ العالمین علیهم^(۱)

و بعد از آن فرمود آن حضرت: لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا قال النبی صلی الله علیه و آله انا مدینة العلم و علی بابها قال الله تعالی ﴿وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ فمن اراد العلم فعلیه بالباب^(۲).

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلا فصل و تقدم آن حضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلایل از حد احصا خارج است، از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع؛ چنانچه در شبهای گذشته به مختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل، یکی مقام اعلیّت و افضلیت آن حضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلیّت و افضلیت آن حضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است، حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید: قدّم المفضول علی الافضل. این عبارت اقرار و اعتراف به افضلیت آن حضرت است، منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد. و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلا و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که

۱- هر آینه به تحقیق، دانا و ماهرم بعلم اولین و دانا و عالم به علوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیبم و هر داستانی از سابق و لاحق در سینه من است و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من احاطه به جمیع موجودات دارد.
۲- اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را بار خواهم نمود و مؤید بیان من فرموده پیغمبر است که فرمود: «من شهرستان علمم و علی علیه السلام در آن می باشد.» و تأیید فرموده پیغمبر، آیه شریفه است که می فرماید: وارد خانه ها شوید از در آنها. پس کسی که اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بایی که پیغمبر معرفی فرمود وارد گردد (سوره بقره، آیه ۱۸۹).

بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل، اظهار عقیده نموده و این نسبت بی جایی است بذات اقدس پروردگار اعظم؛ چه آنکه خدای حکیم علیم، هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق نمی نماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمی دارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره ای از علم و منطق برده، حاضر نمی شود به تقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد به مفضول بر افضل. چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۹ سوره ۳۹ (زمر) به طریق استفهام انکاری می فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۱). و نیز در آیه ۳۵ سوره ۱۰ (یونس) فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى﴾^(۲).

پس از جهت اعلیت و افضلیت، حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم ﷺ با امیر المؤمنین علی عليه السلام بوده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج صریحاً اقرار به این معنا نموده، آنجا که گوید: انه عليه السلام افضل البشر بعد رسول الله ﷺ و احق بالخلافه من جميع المسلمين^(۳).

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است، فرموده های رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ است، مخصوصاً که در آخر همین حدیث می فرماید: من ارد العلم فلیأت الباب^(۴).

شما را به خدا انصاف دهید! آیا آن کسی که پیغمبر امر می کند درب خانه او بروید، اولی به اطاعت است یا آن کسی که مردم برای خود بعنوان خلافت معین نمایند؟

۱- آیا آنان که (مانند علی عليه السلام) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (یعنی هرگز یکسان نیستند). (شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۱).

۲- آیا آنکه خلق را براه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه رهبری نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؟

۳- به درستی که علی عليه السلام بعد از رسول خدا ﷺ افضل بشر و احق و اولی بامر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.

۴- هر کس اراده دارد علم را پس باید برود بدر و باب علم (یعنی علی بن ابی طالب عليه السلام).

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود، علت و جهت حق تقدم را معین می نماید که همان جهت عقلانی است که اعلیّت باشد.

شیخ: اگر از جهت اعلیّت و افضلیّت حق تقدم برای سیدنا علی - کرم الله وجهه - بود، می بایستی رسول خدا ﷺ نصی بر آن جناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آنکه به چنین نصی ما برنخورده ایم. داعی: این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی می شود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد. آقای عزیز، ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان اقامه برهان نموده و نصوص وارده را به عرض مجلس رسانیده، به شهادت اهل مجلس و جراید و مجلات، تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته می فرماید نصی ندیده اید؛ در حالی که کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیّه و خفیّه، مع ذلک از همه چشم پوشیده. یک سؤال از شما می نمایم که آیا امت احتیاج به علم و سیره رسول اکرم ﷺ دارند یا نه؟ شیخ: بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت به علوم عالیّه و سیره متعالیه رسول خدا ﷺ می باشد.

داعی: احسن الله لكم الاجر!^(۱) اگر هیچ نص صریحی از آن حضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده: **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الباب**،^(۲) کافی برای اثبات مرام بود.

به فرموده پیغمبر ﷺ **علی باب العلم** آمده است

کدام نص، صریح و واضح تر از این حدیث است که می فرماید: «هرکس می خواهد از علم من بهره بردارد، باید برود در خانه علی که باب علم من است.» الان وقت سحر است؛ تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این

۱- خداوند پاداش شما را نیکو گراند.

۲- (من رسول خدا ﷺ) شهرستان علم می باشم و علی باب آن می باشد؛ هرکس اراده دارد علم (مرا) پس باید برود به در و باب علم (علی) ﷺ).

موضوع صحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم، الحال آقا مرا سرد نمودید. مثل اینکه آقایان مانند اسلافتان نمی خواهید روی عادت گوش به حرف حساب بدهید تمام بیانات ما را نشنیده گرفته و انکار نصّ می نمایید. کدام نصّ بالاتر از نصّ علمی است؟ کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفته که با بود عالم و اعلم، مردم زیر بار جاهل بروند؟ اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شده، داعی تسلیم به منطق شما می شوم. و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم، مردم تبعیت و پیروی از جاهل بنمایند، شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلم امت بوده باید به حکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمایید.

چنانچه قبلاً عرض کردم که اکابر علمای خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند^(۱) و ابو المؤید خوارزمی در مناقب^(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی^(۳) و خواجه کلان بلخی در ینابیع^(۴) و میر سید علی همدانی در مودة القربی^(۵) حتی ابن حجر مکی در صواعق^(۶) نقل می کنند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مکرر می فرمود: اعلم امتی علی بن ابی طالب^(۷).

احدی از صحابه بیایه علم آن حضرت نمی رسند؛ چنانچه ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السؤل^(۸) و حموینی در فرائد^(۹) و شیخ

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۸۲، ح ۶۷.

۳- نزول القرآن فی علی، ص ۸۵.

۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۶.

۵- مودة القربی، ص ۱۸.

۶- صواعق المحرقة، ص ۱۲۵.

۷- داناترین افراد امت من علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

۸- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۶۹.

۹- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۹۷.

سليمان حنفي در ينابيع^(۱) از كلبي نقل مي كنند كه عبد الله بن عباس (حبر امت) گفت: علم النبي ﷺ من علم الله و علم علي من علم النبي ﷺ و علمي من علم علي و ما علمي و علم الصحابه في علي الا كقطره بحر في سبعة ابحر^(۲).

در آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه است كه مولانا امير المؤمنين عليه السلام فرموده:
نحن شجره النبوه و محطّ الرساله و مختلف الملائكه و معادن العلم و ينابيع الحكم^(۳).
ابن ابى الحديد هم در شرح نهج^(۴) (چاپ مصر) در شرح اين خطبه گويد:
اين امر در آن حضرت ظاهر است جدا؛ زيرا رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:
أنا مدينه العلم و علي بابها و من اراد المدينه فليأت الباب^(۵).

و نيز فرمود: افضاكم علي. قضا امري است كه مستلزم علوم بسياري مي باشد بالجمله. فحاله في العلم حال رفيعه جدا لم يلحقه احد فيها و لا قار به و حق له ان يصف نفسه بأنه معادن العلم و ينابيع الحكم فلا احد احق به منها بعد رسول الله - ^(۶) انتهى.

۱- ينابيع الموده، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲- علم پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم از علم خدای تعالی است و علم علي عليه السلام از علم پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم می باشد و علم من از علم علي عليه السلام است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علي عليه السلام، مانند قطره آبی در هفت دریا می باشد.

۳- ما (ائمه اثنا عشر عليهم السلام) از شجره نبوت هستيم و از خاندانی می باشيم كه رسالت و پيغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما كان های معرفت و دانش و چشمه های حكمت می باشيم.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۲۰.

۵- من شهرستان علم و علي عليه السلام باب آن می باشد. هر كس اراده دارد از شهرستان علم من بهره بردارد پس بايد برود به باب علم (علي عليه السلام).

۶- مقام علمی آن حضرت بسيار بلند است كه از حد بيان خارج و دست تصور هيچ كس به او نخواهد رسيد، بلكه به او نزديك هم نخواهد شد و سزاوار است كه به خود نسبت دهد و بفرمايد: معدن علم منم كه چشمه های حكمت از اقيانوس علوم من جاری می باشد. پس در نتيجه ثابت است كه احدی از بشر سزاوارتر از علي عليه السلام به رفعت علم بعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نيست. (شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۲۰).

ابن عبد البر در استیعاب^(۱) و محمد بن طلحه در مطالب السؤل^(۲) و قاضی ایجی در مواقف^(۳) آورده اند که رسول اکرم فرمود افضاکم علی علیه السلام.

چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۴) و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء^(۵) و محمد جزری در اسنی المطالب^(۶) و محمد بن سعد در طبقات^(۷) و ابن کثیر در تاریخ کبیر و ابن عبد البر در استیعاب^(۸) از خلیفه عمر بن الخطاب نقل نموده اند که می گفت: علی افضانا؛ یعنی علی علیه السلام در امر قضاوت (که احاطه بر جمیع امور است) از همه ما اولاً و مقدم بود.

و نیز در ینابیع المودة^(۹) نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید: اعلم ان جمیع اسرار الکتب السماویة فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی البسمة و جمیع ما فی البسمة فی باء البسمة و جمیع ما فی باء البسمة فی النقطة الّتی هی تحت الباء قال الامام علی کرم الله وجهه انا النقطة الّتی تحت الباء^(۱۰).

و نیز سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقل می نماید از ابن عباس که گفت: اخذ بیدی الامام علی علیه السلام فی لیلة مقمرة فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت بسم الله

۱- استیعاب، ج ۲، ص ۴۶۱.

۳- مواقف، ج ۳، ص ۶۲۷ و ۶۳۶.

۵- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۷- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹.

۹- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲- مطالب السؤل، ص ۲۳.

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۰ و ۲۲۳.

۶- اسنی المطالب، ص ۸، ح ۲۷.

۸- استیعاب، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۳، ص ۱۱۰۲.

۱۰- بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هرچه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه زیر باء است و علی -کرم الله وجهه- فرموده: «من آن نقطه زیر باء هستم.»

چه خوش سراید شاعر،

توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایـدیهم که در وقت تنزل تحت بسم الله را بانی

الرحمن الرحيم فتكلم لي في اسرار الباء الى بزوغ الفجر^(۱).

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علی علیه السلام منحصر به فرد بوده در اینکه عالم به اسرار غیبیه و وارث علوم انبیا بوده است؛ چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۳) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع^(۴) از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین^(۵).

و نیز امام احمد حنبل در مسند^(۶) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۷) و سلیمان بلخی در ینابیع^(۸) نقل می نماید که ان حضرت در بالا منبر می فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی سلونی! عن طریق السموات فانی اعلم بهما من طرق الارض^(۹).

این ادعا از آن حضرت در آن زمانی که وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده، بزرگترین دلیل بر آگاه بودن به مغیبات است. فلذا مکرر سؤال می نمودند و آن حضرت از آسمان ها و کرات جوّیه خبر می دادند. به علاوه در دوره ای که هیئت بطلمیوس مصری دایر بوده، جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

۱- در شب ماه تابی، علی علیه السلام دست مرا گرفت برد به سوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود: بخوان. من بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت نمودم. آنگاه از اسرار باء بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ج ۳، ص ۲۱۱).

۲- مطالب السؤل، ص ۲۶.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۹۰، ح ۸۰.

۴- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ج ۳، ص ۲۱۱.

۵- سؤال کنید از من از اسرار غیبیه! پس به درستی که من وارث علوم انبیا و مرسلینم.

۶- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۳.

۷- شرح نهج ابلاغه، ج ۲، ص ۲۸۶ و ج ۶؛ ص ۱۳۶ و ج ۷؛ ص ۴۶ و ۵۷.

۸- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۴ و ۳۱۰؛ ج ۳، ص ۲۰۸، ۲۲۳ و ۴۵۲.

۹- سؤال کنید از من از راه های آسمان ها! پس به درستی که من عالم ترم به راه های آسمانها از راه های زمین.

خبر دادن علی از کرات جوّیه طبق هیئت جدید

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل ثقه، علی بن ابراهیم قمی - قدس سره القدوسی - که در قرن سیم هجری ریاست علمی او محرز بوده، در تفسیر سوره و الصّافات^(۱) و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته، فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین^(۲) که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغه کوکب و علامه شهیر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الانوار «السماء و العالم»،^(۳) از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده اند که فرمود: هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض^(۴).

شما را به خدا انصاف دهید! آیا در یک دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک بودند کواکب و ستارگان را انوار مزیئه و میخهای آسمان می دانستند تلسکوپها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند، اگر فردی از افراد بشر، از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد، آن هم مطابق با علم هیئتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علما قرار گیرد، شما چنین خبردهنده ای را عالم بغیب نمی دانید و این خبر را در شمار اخبار غیب به حساب نمی آورید؟

اگر بخواهید بفرمایید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علما از ائمه اطهار رسیده علم به غیب نیست، کمال بی لطفی را فرمودید و تعصّب خود را ظاهر نمودید؛ زیرا خود خبر دلالت بر این امر بزرگ دارد. و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوّیه که چگونگی آنها از نظرها ناپدید بوده است (حتی امروزه هم که تلسکوپ های قوی موجود است، با چشم غیر مسلّح دیده نمی شود) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و ۱۳۰۰ سال قبل را می نماید، پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲- مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۶۲، ماده «مکب».

۳- بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۹۱.

۴- این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین

فرمایید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام عالم به غیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده، با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده. قطعاً هر انسان دقیقی به محض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم می کند که خبر دهنده عالم به غیب بوده.

گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی

مناسب است به اقتضای مقام، با اجازه آقایان، اشاره نمایم به مطلب مهمی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده، موقعی که از بصره (آخرین شهر سر حدی عراق عرب) سوار کشتی شدیم، در اطاق درجه اول کشتی (وارایلا) بودیم که دارای سه تخت خواب بود اتفاقاً یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی به نام (مسیو ژوئن) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب. با آنکه از نژاد فرانسه بود، زبان عربی و فارسی را بسیار خوب می دانست، فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبت های علمی و دینی سرگرم بودیم. البته داعی سعی کامل داشتم که به وظیفه خود عمل نموده، آن مرد محترم را به حقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم.

در یکی از روزها ضمن صحبت، ایشان گفتند:

تصدیق می نمایم که در دیانت اسلام مزایائی هست که در سایر ادیان نمی باشد؛ چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپایی ها که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح علیه السلام هستند، گوی سبقت و مسابقت را ربوده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده اند.

داعی در اینکه غریبها و دیگران هم سعی و جدیت بلیغی در کشفیات علمیه نموده اند حرفی نیست، بلکه مورد تصدیق همه می باشد، ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند؛ استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده اند. البته چون خود شما از علما و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده اید تصدیق می نمایم که سرچشمه علوم و فنون غریبها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح علیه السلام؛ چه آن که

غربی‌ها تا قرن هشتم میلادی به شهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند؛ چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نورمال آلمانی و غیره اقرار به این معنا دارند.

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم، شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنا دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق عرب هستند، صحبت از اقرار و اعتراف اروپایی‌ها به تمدن اسلام به میان آمد. ایشان فرمودند: اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی به زبان اردو ترجمه شده. برای من یک جلد آورده‌اند، بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید علی بلگرامی ترجمه نموده‌اند. نام این کتاب (تمدن العرب^(۱)) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل می‌باشد تألیف دانشمند معروف غرب، دکتر در طب و حقوق و اقتصاد (گوستاو لوبون) که با دلایل محسوسه و منقوله بسیار قوی، توأم با چهار صد گراور ثابت می‌نماید که آنچه غربیها از علم و تمدن و حرف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند، از تعالیم عالیه عرب است. (بدیهی است مراد از عرب که در السنه و افواه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده، اعراب مسلمین اند و الا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند).

مسیو ژوئن بلی آن کتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاو لوبون در پاریس به من دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته‌اند.

داعی آن کتاب را از جناب نواب برسم امانت گرفتم، چون زبان اردو نمی‌دانستم (اینک که به هندوستان آمده ام به قدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا

۱- اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی که یکی از فضلاء و دانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو به فارسی ترجمه و چاپ نموده؛ الحق خدمت بزرگی بمعارف اسلامی نموده‌اند. ای کاش فضلاء و نویسندگان ما از ایشان سرمشق می‌گرفتند عوض ترجمه رمانها و کتابهای مضر الاخلاق و العقائد اروپائی و مصری و غیره این قبیل ترجمه‌های سودمند می‌نمودند.

نمودم). در مدت ده روز که در آن بلده طیبیه توقف داشتم، جناب دوست دانشمند نواب صادق خان قزلباش، ساکن کاظمین و بغداد ملاطفت فرموده، قسمت هایی که مورد توجه دعاگو بود ترجمه می نمودند داعی هم یادداشت می نمودم مخصوصاً فصل دوم از ۱۰ (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و بداعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم^(۱).

آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم، ملاحظه فرمایید؛ این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل و دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را می نمایید، در این فصل اقرار به این معنا نموده چنین گوید.

گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده، در مغرب نیز همان قدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده. این تمدن تأثیری که به مغرب بخشیده اگر بخواهیم میزان آن را بدست بیاوریم، باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپاییان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی؛ یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را پیموده در تمام مغرب، زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت، مگر کلیساها که به دست رهبانان جاهل که خود را عالم می دانستند، اداره می شد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت می دادند!

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند، پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین، که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه می دانستند و در مدارس آندلس می رفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا می شدند.

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی به ما

۱- اخیراً در تهران با ترجمه آقای فخر داعی هم مطابقت نموده و تصحیح نمودم.

غربی‌ها دارند و بایستی تمدن مغرب را «تمدن العرب» نامید- انتهی.

داعی: اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودتان می‌نویسد جناب عالی مانند همه غربی‌ها به علم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا می‌بالید، ولی خوب است نظری به ازمه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجهی به اوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریت بود، سرچشمه‌های علم و تمدن و هنر از شبه جزیره العرب توسط اعراب مسلمین به راه‌نمایی قائد عظیم الشان اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا پخش می‌گردید لازم دانستم پرده‌ای از گذشته بردارم تا شما را به تمدن اعراب مسلمین و اروپایی‌ها توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان

خودتان می‌دانید که قرن هفتم و هشتم میلادی به واسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراتور مقتدر فرانسه، اروپا سر و صورتی به خود گرفت. مع ذلک در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود، تحف و هدایایی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد؛ من جمله از تحف و هدایایی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد، علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه‌های بافت مسلمین عرب و قیل بزرگی که اروپا ندیده بود، و ساعت بزرگی بود که فرانسوی‌ها بر سر در عمارت سلطنتی خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عرب‌های مسلمین بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگ‌ها، که با افتادن دانه‌های فلزی در جام بزرگ زرین، معین می‌نمود.

دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان، بلکه تمام اهالی پاریس (پایتخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند؛ چنانچه گوستاو لوبون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده‌اند.

اگر بخواهید بهتر بمیزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی

ببرید، تاریخ زمان شارلمان و قضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمایید تا کشف حقایق بشود؛ که می نویسند: وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذاردند و روپوش از بالای آن برداشتند، مردم پاریس حرکت عقربه های ساعت را دیدند با چوب و چماق و انواع حربه ها به طرف عمارت سلطنتی حمله نمودند. خبر بشارلمان دادند که ملت با عصیانیت تمام حمله به عمارات سلطنتی نمودند. درهای عمارات را بسته، وزرا و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفت و گوی بسیار، معلوم شد نظر بدی به مقام سلطنت ندارند، بلکه می گویند سالها کشیشها به ما گفتند: از شیطان، دشمن بزرگ بشریت باید دوری نمایید. ما پیوسته عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا باو دست پیدا کنیم و خود را از شر او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده، می بینیم شیطان در داخل برج حرکاتی می کند که ما را اغوا نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده ایم!! ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را بیلای برج برده، وضع ساعت و هنرنمایی مسلمین را به آنها ارائه دادند. آنها برای ملت تشریح نمودند. آنگاه ملت با عذر خواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمایید مسلمانان از اروپائیها عقب بودند؛ خیر، عقب نبودند، بلکه عقب ماندند. از همان روزی که غریبها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند، در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان، مغرور تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده، عقب ماندند تا به این روز رسیدند که می بینیم. و الا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم؛ به قول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
از اینها گذشته، ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط به حضرت عیسی علیه السلام نمی باشد بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح علیه السلام (به عقیده شما) آن هم از برکات مسلمین عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم باین جا که گفتیم: فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا این است که اینها با اسباب کشفیات می کنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خبر از ائمه طاهریین علیهم السلام راجع به حیوانات ذره بینی خواندم که در زمانی که ذره بین ها و میکروسکپ ها در عالم وجود نداشت (یعنی در ۱۳۰۰ سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه از عترت پیغمبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله ما با چشم غیر مسلح به آلات و ادوات ظاهریه، حیوانات ذره بینی را دیده و به ما معرفی و امر به احتراز از آنها نمودند.

شماها امروزه مباحثات می نمایید که به وسیله تلسکوپ ها و دوربین های قوی از کرات جوّیه و موجودات هوایی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید. ولی در ۱۳۰۰ سال قبل، پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدون اسباب و وجود تلسکوپ و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده. آنگاه همین خبری که امشب به عرضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آن حضرت فرمود: هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض.^(۱)

مسیو ژوئن (بعد از قدری سکوت و تفکر) خبر را یادداشت نموده و گفتند: «خواهش می کنم نام کتاب هایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند، به من بدهید.» گفتم و نوشتند. آنگاه گفتند:

در لندن و پاریس، بزرگترین کتاب خانه های مهم دنیا موجود است. حتی نسخه های خطی هر کتابی در آنجا هست. من اول بلندن می روم و بعد پاریس در کتابخانه ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر می گیریم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار می دهیم. اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهایی که شما ذکر نمودید، قبل از پیدایش تلسکوپ ها و دوربین های آسمانی بوده، به شما قول شرف می دهم و خدای عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن، مطلب مسلمان

۱- این ستارگان که در آسمانند، شهر هایی هستند مانند شهرهای روی زمین.

می شوم. زیرا قطعاً گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل، چشم دنیایی نداشته و حتماً چشم ملکوتی داشته، دارای قوه الهی بوده. پس دین اسلام با چنین پیشوایی حتماً دین حق آسمانی می باشد که خلیفه و جانشین پیغمبر ﷺ اسلام دارای چنین قوه و علمی ما فوق قوای بشریت بوده - انتهی^(۱).

آقایان محترم، جایی که بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حبّ و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیت نمایند، ما و شما باید به طریق اولی این راه را بیماییم و روی همین دو قاعده، هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنماییم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر ﷺ که اگر با دیده انصاف و بصیرت بنگریم و از غرض رانی و تعصّب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم، می فهمیم بعد از رسول خدا ﷺ در میان صحابه احدی لیاقت این معنا را نداشته که ازهد و اعلم و افضل به علاوه اعلا نسبتاً از مولا امیر المؤمنین علیّ باشد.

جمع علوم منتهی به علیّ می شود

چه آنکه آن حضرت بعد از رسول اکرم ﷺ جامع جمیع فضایل و کمالات بوده، علوم اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علوم که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر، تمام به آن حضرت منتهی می شود.

در جمیع این علوم، یا آن حضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آن کلام را مصدر قرار داده و بعدها هرچه در آن فن گفتگو کرده اند، شرح بر کلام آن حضرت بوده است؛ مانند آنچه به ابو الاسود دثلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است و نیز باب إنّ و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم اعراب برفع و نصب و جرّ و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط، از طرف

۱- بعد از مراجعت از سفر، نامه ای از ایشان رسید با تصدیق به مراتب فوق و حقیقت خبر، اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف به حقیقت اسلام نموده بودند.

آن حضرت صادر گردیده است.

اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی علیه السلام

اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید، خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق به تمام این معانی نموده و مقام علمی آن حضرت را ستوده، صریحاً در گفته: و ما اقول فی رجل تعزى اليه كل فضيلة و تنتهى اليه كل فرقة و تتجاذبه كل طائفة فهو و رئیس الفضائل و ينبوعها و ابو عذرها و سابق مضاهاها و مجلى حلتها كل من بزغ فيها بعده فمنه اخذ و له اقتفى و علی مثاله احتذى ^(۱). علم فقهای اربعه ابو حنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام حنبل را از آن حضرت می داند و گوید: «فقهای صحابه فقه را از علی علیه السلام آموختند.»

چون امشب مجلس ما خیلی به طول انجامیده، بیش از این مقتضی نیست که به نقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم. لازم است مراجعه نمایید به دیباچه شرح نهج البلاغه آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت شوید از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم مورخ منصف از جماعت خودتان که گوید: «امر علی علیه السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لا ادری بر زبان او جاری نشده پیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده»، تا آخر جملات که گوید: و هذا یکاد یلحق بالمعجزات لان القوه البشریه لا تفي بهذا الحصر و لا تنهض بهذا الاستنباط ^(۲).

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سال ها بلکه

۱- چه بگویم و چگونه معرفی نمایم شخصی را که ابواب فضایل تماماً به او منسوب و فضل هر گروهی از فضلاء به او منتهی می گردد و هر طایفه فضل خود را از او گرفته و جذب نموده اند. او است رییس فضل و فضلا؛ زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته حجج و براهین فضل از آن جناب ترشح نموده است. او است برنده مسابقه در میدان سباق، او است کاشف نتایج فضل و هر بابی از فضل که بعد از آن جناب هویدا گردیده باز ارتباط به او دارد؛ بایستی به او اکتفا به فضیلت نمود و به مثل او اقتدا کرد. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۱).

۲- چنین امری البته ملحق به معجزات است؛ زیرا از قوه بشری خارج است که بتواند چنین قواعدی را احصا یا به این مرتبه از استنباط نایل گردد. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰).

قرن ها وقوع یافته و اکابر علمای خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق به آن معانی نموده اند، اشاره نمایم، صبح طالع می گردد؛ در حالتی که به عشری از اعشار نقل حقایق نرسیده ایم، بیش از این مزاحم نمی شوم. «در خانه اگر کس است یک حرف بس است.»

برای نمونه و روشن شدن اذهان، گمان می کنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه ما می گوئیم با دلیل و برهان می باشد.

از جمله روزهایی که پرده از علم آن حضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضرت عالم به مغیبات است، مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه و مشهوره، روز ولادت با سعادت ریحانه رسول الله ابا عبد الله الحسین - ارواحنا فداه - بوده است.

خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ان الناس دخلوا على النبي صلی الله علیه و آله و سلم و هیتوه بمولوده الحسین علیه السلام؛ مردم داخل می شدند برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تهنیت می گفتند آن حضرت را به مولود حضرت حسین علیه السلام. شخصی از میان جمعیت عرض کرد: بابی انت و امی یا رسول الله؛ پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم. فرمود: «چه دیدید؟» عرض کرد:

چون ما برای تهنیت آمدیم، ما را از ورود بر شما منع نمود، به عذر اینکه ۱۲۰ هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. ما تعجب نمودیم که علی علیه السلام از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد. آیا شما به او خبر دادید؟

حضرت تبسمی نمود و به علی فرمود: «از کجا دانستی آن قدر ملک در نزد من آمده اند؟» عرض کرد: بابی انت و امی! ملائکه ای که بر شما نازل و سلام می نمودند، هر یک به لغتی با شما حرف می زدند. من شماره کردم دیدم ۱۲۰ هزار لغت با شما حرف

زدند، فهمیدم ۱۲۰ هزار ملک خدمت شما آمده اند.

حضرت فرمودند: زادک الله علما و حلما یا ابا الحسن؛ خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود).

آنگاه رو به امت نموده فرمود:

انا مدینه العلم و علیّ بابها ما لله نبأ اعظم منه و ما لله آية اكبر منه هو امام البرية و خير الخليفة امين الله و خازن علم الله و هو الراسخ في العلم و هو اهل الذكر الذي قال الله تعالى ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾. انا خزانه العلم و علیّ مفتاحها فمن اراد الخزانه فلیأت المفتاح ^(۱).

قضاوت منصفانه

آقایان محترم! اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمایید، بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق می نماید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم امر فرموده، به در خانه او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و نژاد برجسته خلق و اعلای از همه بوده، به قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را امام المتقین و سید المسلمین خوانده که به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم. اولی و احق به مقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه، و لو صحابه هم هر یک دارای فضایی بوده اند، ولی صحبت ما در افضل و اکمل است که اولویت و حق تقدم بر دیگران دارد، اگر شما در میان تمام صحابه و اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فردی را معرفی نمودید که به فضایل و کمالات و صفات ظاهر و باطن

۱- من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه او است؛ نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی علیه السلام؛ اوست امام خلق و بهترین مردم؛ امین خدا و نگهدار علم او؛ اوست اهل ذکری که خدا فرموده: سؤال کنید از اهل ذکر، اگر شما علم ندارید. من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است. هر کس خزانه را می خواهد پس باید کلید را بیابد. (مناقب ابن ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱، مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۱۲۳).

برابری با آن حضرت نماید، ما تسلیم می شویم؛ و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمایید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آن حضرت در میان صحابه وجود نداشته) حَقاً باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمایید.

(دست های خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم:) خدایا تو را شاهد و گواه می گیرم ادای حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمت های دشمنان ظاهر ساختم. عوض و پشتیبانی را از خودت می خواهم و بس!

بیانات نواب در قبول تشیع

نواب: قبله صاحب! ده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضاءه از انوار مقدسه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیّه نموده و دلایل طرفین را استماع نمودیم. چند نفر هستیم که تمام شب ها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبت ها نموده و مطالب را حلاجی کامل نمودیم. شکر می کنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را به وسیله شما فراهم آورده و مستبصر به حق شدیم و دلایل نشنیده شنیدیم. کاملاً صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعه امامیه اثناعشریه علیه السلام مذهب حق و طریقه حقیقت است، بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را به ما مشرک و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند، بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند، نه ما عده حاضر.

بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در پی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و پی بردن به دلایل طرفین مستبصر بحق شده اند. منتها بعضیها توانایی تظاهر ندارند، به واسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین، ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیع نموده اند؛ چون شما راه ابهامی باقی نگذارید و با بیان ساده نزدیک به فهم همه ما، کشف حقایق نمودید. ولی ما عده حاضر، چون از کسی باک نداریم، با قوت قلب آماده تظاهر هستیم. چند شب است که می خواهیم پرده را برداشته و خود

را

معرفی نماییم، فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلایل محکم تری شنیده و بر عقیده خود راسخ و ثابت تر شدیم.

برای آن که وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته آقاری ما را بشنوید و بما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی و ائمه هدایت اثنا عشر علیهم السلام ثبت و ضبط نمایید و بجامعه شیعیان هم اعلام فرمائید که ما را به برادری خود بپذیرند و در روز قیامت در محکمه عدل الهی و حضور جد بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان به ولایت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و اوصیا و خلفای رسول خدا دستور آورده ایم.

داعی: بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای با دیده بصیرت و گوش حقیقت توجه به حقایق نموده حق را به روشنایی نور عقل به دست آورده، به راه راست و صراط مستقیم وارد شدند؛ همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده؛ چنانچه اکابر علمای سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند^(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۲) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۳) و ابن مغزلی در فضایل و خوارزمی در مناقب^(۴) و سلیمان حنفی در ینابیع الموده^(۵) و دیگران نقل نموده اند که آن حضرت فرمود: صراط علی علیه السلام حق نمسکه؛ یعنی راه علی علیه السلام حق است؛ می چسبیم او را.

امیدوارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصّب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگانشان برداشته، حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب: قبله صاحب! با تشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید، اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است؛ تمنا داریم آن را هم حل نمایید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد.

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۱۸.

۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷.

۵- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۷۳.

داعی: خواهش می‌کنم بفرمایید اشکال در چه چیز است تا جواب آن را عرض نمایم؟
نواب: اشکال ما راجع به امامت ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام و اسامی آنها می‌باشد؛ چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته، شخصیت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام بود. متمنی است برای ما شرح دهید که:
اولاً در قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت به امامت ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام بنماید یا خیر؟
ثانیاً در کتابهای ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یا خیر؟ چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید.

داعی: فرمایش شما بسیار به جا و سؤال بموقع نمودید و جواب آن هم حاضر است، ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد، چنانچه موافقت فرمایید یا فردا شب تشریف می‌آورید و جواب عرض می‌نمایم یا فردا صبح بعرض جواب مبادرت ورزم.
چون فردا روز عید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت امام ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام است، از طرف برادران قزلباش ما جشن مفصلی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است، ممکن است در آنجا به عنوان عیدی این جواب را عرض نموده، و حل اشکال نمایم - ان شاء الله تعالی.
نواب: با کمال افتخار موافقیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی‌شویم. پس الحال اجازه فرمایید آقایان محترمی را که از انوار مضيئه این مجلس نورانی استضاءه نموده اند، به حضور مبارک معرفی نمایم.
داعی: با یک عالم میل و مسرت آماده ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت بپذیریم.

تشییع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن

نواب: آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوای لا اله الا الله محمد رسول الله اقرار به خلافت و امامت علی و یازده نفر امامان از فرزندان آن حضرت بنمایند.

۱. حقیر مخلص شما عبد القیوم؛ ۲. سید احمد علی شاه؛ ۳. غلام امامین

(از تجار محترم) ۴. غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی) ۵. عبد الاحد خان (از تجار محترم پنجاب) ۶. عبد الصمد خان (از رجال و ملاکین معروف).

(آقایان رو به داعی آمدند، داعی هم از جا برخاسته، تمام اهل مجلس همه برخاستند هر یک را در آغوش محبت گرفته، بوسیدم. بعد تمام اهل مجلس با آنها معانقه نمودند. چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند، برای دل جوایی آنها گفتم: شب عید است؛ مطابق دستورات اسلامی، مسلمین بایستی با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند که موجب ثواب فراوان است، فلذا خوب است همگی با هم مصافحه و معانقه نماییم. اول دست بگردن جناب حافظ و شیخ عبد السلام و بعد با سایرین معانقه نموده و پیشانی همگی را بوسیده، آنگاه شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند و با صحبت های شیرین مجلس را مسرتی تازه دادیم و کدورت های ظاهری را که در وجنات آنها بود، بر طرف نمودیم).

حافظ: صاحب! ما از دیدار شما در این شبها بهره کافی بردیم که تا آخر عمر لذت آن فراموش شدنی نیست. مخصوصاً بر شخص بنده منت بزرگی دارید جد بزرگوارتان به شما عوض بدهد؛ زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید. چنانچه شب های قبل هم عرض شد که حقیر را بیدار نمودید، قطعاً من آن آدم شب اول نیستم، یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلایل خالی از شائبه شما را بشنود، قطعاً بیدار و هشیار می شود؛ مانند این بنده حقیر که امیدوارم به طریقه ولایت عترت و اهل بیت رسالت علیهم السلام از این عالم بروم و در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مانوس باشم، ولی چون وقت ما تنگ گردیده و کارهای شخصی بسیار داریم، ما به خیال دو روزه آمدیم تصادفاً خیلی طولانی شده، امشب را با اجازه آقایان لیلۃ الوداع قرار می دهیم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت نماییم و از شما دعوت می کنیم که به محل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره های خصوصی برداریم.

داعی: آقایان تصدیق فرمایید از شب اول که بزیارتتان نائل آمدم الی الحال با و داد و صمیمیت بدون عناد و تعصب، سرگرم مهر و محبت بودم و به آقایان انس و علاقه مخصوصی پیدا نمودم. هیچ گاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده، ولی الحال که می شنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود

مشاهده می نمایم.

یکی از عرفای شامخین گوید: «من با انس و وصال (بر خلاف عموم) مخالفم، برای آنکه در عقب وصال فراق می آید» و در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود:

يقولون ان الموت صعب على الفتى مفارقه الاحباب و الله اصعب^(۱)

الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جنابعالی خصوصاً توشه بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود. و لو در این ده شب به مناسبت الکلام یجرّ الکلام، رشته سخن بسیار طولانی شد و هر شبی بدون اراده زیاده از -شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلسای محترم را گرفتم، ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه قرآنی و نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب بر کنار بودیم، خود عبادتی از عبادات را انجام دادیم.

ولی نظر به آنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است، چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمدتاً) اسائه ادب یا اطاله کلام روی داده یا بنظر آقایان محترم بد آمده، عفو و اغماض فرمایند و در مظان استجابت دعوات، داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ: از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما از شما رنجشی ندارد که پوزش می طلبید؛ چه آنکه حسن اخلاق و ادب جناب عالی به قدری زیاد است که ما را مفتون و مجذوب خود نموده و از طول کلمات هم ابدأ افسردگی نداریم، بلکه طلاق لسان و حسن بیان شما باندازه ای قوی است که گمان نمی کنیم هر قدر طولانی شود ملال آور باشد.

داعی: با تشکر از مراحم آقایان در خاتمه عرایض می خواهم مطلبی به عرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امام باره (حسینیّه) رسالدار برقرار است، و آقایان محترم از شخص جنابعالی و آقایان حاضر به توسط شما از جمیع برادران اهل تسنن صمیمانه

۱- می گویند مرگ بر جوان سخت است و حال آنکه مفارقت دوستان به خدا قسم سخت تر است.

دعوت می نمایم نظر به علاقه مخصوصی که به رسول اکرم ﷺ دارید، برای خرسندی روح پرفتوح آن حضرت، فردا صبح را با اجتماع مهمی از برادران اهل سنت و جماعت به آن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس جشن شیعیان علاوه بر اینکه عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود، با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعادی اسلام را (که خواهان تفرقه و جدایی مسلمانان اند) در حیرت و عبرت بگذاریم.

قد فرغت من الكتابة فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ و انا العبد الفانی محمد الموسوی (سلطان الواعظین الشیرازی)

عید میلاد حسینی

فدت شهر شعبانها الاشهر
 طوی الهیّم عنّا و زال العنا
 لثالثه فی رقاب الانام
 فصبح الـولاء بمیلاد سبط
 و باب النجاه الامام الّذی
 و غصن الامامه فیـه سما
 و روض النبوه من نوره
 لمـتـهن بمیلاده شـیـعه

فمن بینها یمنه الا شهر
 و بشر الهنا بیننا ینشر
 ایـاد لعمـری لا تنکر
 هادی الانام به مسفر
 ذنوب العباد به تغفر
 جنی هـدایتها یشمر
 سنی و من نوره مزهر
 لهم طاب فی حبّه عنصر^(۱)

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا و مولی الكونین، امام سیم حضرت ابا عبد الله الحسین - علیه و علی جده و ابيه و امه و اخیه و تسعه المعصومین من ذریته الصلاة و السلام بود طالع - مجلس جشن با شکوهی از طرف آقایان محترم قزلباش در امام باره (حسینیّه) رسالدار منعقد و بر قرار شد. از اول صبح عموم طبقات مختلفه به آن مجلس با شکوه هجوم آورده، چهار ساعت به ظهر مانده داعی باتفاق جمع کثیری از علما و رجال شیعه که به منزل آمده بودند جهت شرکت در جشن به امام باره رفتیم. الحق مجلس با شکوهی

۱- از بین جمیع دوازده ماهه، سال شهر شعبان که مشهور به یمن و خیریت است، صدای خود را به بشارت از میلاد آن حضرت بلند نمود هر گونه هم و غم را از ما زائل و صدای تبریک از هر طرفی برخاست باینکه در سیم ماه شعبان حسین بن علی علیه السلام متولد گردید و لذا صبح ولایت بمیلاد پسر پیغمبر خدا روشن و منور گردید که او کسی است که باب نجات و سبب آمرزش خلایق است. شاخه درخت امامت از او بلند و میوه های درخشنده ولایت نه امام، بعد از او هستند. باغ نبوت از نور او روشن و پر از گل و میوه است. تهنیت بگو بمیلاد آن بزرگوار گروه شیعیان را؛ یعنی آن گروهی که از عیب و ریب به سبب محبت او خالص اند.

بوده. هزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفه شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام باره با آن عظمت و تمام اطاقهای بزرگ دو طبقه اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامها را پر نموده بودند.

آقایان محترمین علمای عامه و اهل تسنن به اتفاق جناب حافظ محمد رشید و شیخ عبد السلام هم تشریف فرما بودند. از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس برپا شد. با اینکه برای جلوس داعی جایگاه مجللی معین نموده بودند، مع ذلک بیاس احترام علمای بزرگ عامه از جایگاه خود صرف نظر نموده، یک سر خدمت ایشان رفتم. بسیار از این عمل داعی که احترام به مقام آنها و دال بر خفض جناح و بی غرضی داعی بود، خوش حال شدند.

بعد از معانقه و جلوس، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آوردند. بعد از صرف شربت و شیرینی، دو نفر مداح، مدیحه سرایی قابل تمجید به لسان اردو و پارسی نمودند. آن گاه جناب سردار عبد الصمد خان که از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی درخواست منبر نمودند که چون روز عید است، جماعت حاضرین به انتظار عیدی از شما آماده اند که از بیانات منبری خود به آنها عیدی بدهید.

هرچند داعی امتناع نمودم، بر اصرار آنها افزوده شد. عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند: «چون امروز آخر توقف ما است، میل داریم از منبر شما یادگاری با خود ببریم.» چون به ایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم. لذا بیاس احترام ایشان منبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم و بعد از خاتمه منبر و اداء نماز جماعت باتفاق عده ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی به افتخار ورود شش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان به عموم داده شد.

اینک متن منبر داعی را هم که مخبرین جراید و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود، بلکه می توان گفت متمم و مکمل بیانات ده شب مناظرات ما بود، لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم.

منبر

آغاز منبر

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي* يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾.

الحمد لله الأوّل قبل أوّلية الأوّلين و الباقي بعد فناء الخلق اجمعين و الصلاة و السّلام على سرّ الوجود و اوّل كلّ موجود و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحقّ بالحقّ و الدافع جيشات الاباطيل و الدامغ صولات الاضاليل النّبىّ الامّى و الرسول المكيّ المدنيّ القرشيّ الهاشميّ الابطحيّ سيّد الأوّلين و الآخريين حبيب اله العالمين ابى القاسم محمّد بن عبد الله خاتم الانبياء و المرسلين و على آله الطاهرين و اوصيائه المعصومين شمس سماء العلم و الهدايه و ينابيع الحكمة نواميس الكبرياء و آيات الله العظمى و لعنه الله على اعدائهم و مبغضيههم و منكرى فضائلهم من الأوّلين و الآخريين من الان الى يوم الدين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الحكيم فى كتابه الكريم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^(۱).

آزادى مجاز و حقيقت

يکى از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان (نقل هر مجلس) عموم گردیده و هر فرقه و قومى براى پيشرفت مرام و مقصد خود اتکای به آن مى نمايند، موضوع حرّيت و آزادى است که اخيراً دست آویز دسته اى از مردمان قصير الفكر و کوتاه نظر گردیده که روى همين اصل حرّيت و آزادى از زير فرمان قضای جريان انبيای عظام بيرون رفته و از حوزه متدينين خارج گرديدند و حال آنکه نفهميدند حرّيت و آزادى از عبوديت پروردگار عالميان و قيود شرايع حقّه و قوانين مقدسه،

۱- اى اهل ايمان فرمان خدا و رسول ﷺ و فرمان داران (از طرف خدا و رسول ﷺ) را اطاعت كنيد و چون در چيزى كارتان به گفت و گو و نزاع كشييد، به حكم خدا و رسول ﷺ بازگرديد اگر به خدا و روز قيامت ايمان داريد. اين كار (رجوع به حكم خدا و رسول ﷺ) براى شما از هرچه تصور كنيد بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود. (سوره نساء، آيه ۵۹).

مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریت و آزادی، مغلّ آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبیعی و مردود و مبعوض محققین علما و عقلا می باشد.

البته آن حریت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از: آزادی از عبودیت مخلوق و تعظیم و پرستش آبنای بشر و اطاعت کورکورانه هم جنسان مانند. خود چنین آزادی از لوازم انسانیت است؛ چه آنکه انسان فهمیده که به نور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت می باشد، بایستی از عبودیت و بندگی مانند خود بر کنار باشد؛ کورکورانه مطیع صرف احدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد.

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت به جایی فرود آورد که قابل و لایق و دلایل عقل و نقل بر او قائم باشد.

بدیهی است ستایش و بندگی منحصرأ اختصاص دارد بذات بی زوال حضرت احدیت -جلّ و علا- که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلایل عقلیه، ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر، آن هم خالقی که ایجاد همه چیز برای او نموده، بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد.

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جایز نیست، مگر آن کسی را که خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمانبرداری اشخاص قرآن مجید است. وقتی مراجعه به قرآن مجید و این سند محکم آسمانی می نماییم، می بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً به ما داده که روی قواعد عقلانی، اطاعت از چه اشخاصی بنماییم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم.

اطاعت خدا و پیغمبر ﷺ و اولی الامر واجب است

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض داعی است صریحاً فرموده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیغمبر ﷺ و صاحبان امر را. پس به حکم این آیه شریفه، بعد از اطاعت خداوند متعال، از جنس بشر،

اطاعت پیغمبر ﷺ و صاحبان امر واجب است. در اطاعت اوامر پیغمبر خاتم ﷺ عموم جامعه مسلمین متفقند و احدی انکار این معنا ندارد. فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده.

عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر

برادران عامه و اهل تسنن را عقیده بر آن است که مراد از اولی الامر در آیه، امرا و فرمانفرمایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) می باشد. فلذا آقایان اهل تسنن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب می دانند (هرچند متجاهر بفسق و فجور و ظلم باشند!) به دلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند، پس اطاعتشان واجب است!! و حال آنکه چنین عقیده ای با دلایل عقل و نقل، باطل است که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه نمی دهد که به تمام دلایل بر بطلان عقیده آنها استشهاد نمایم. اقلأً یک ماه وقت می خواهد تا به تفصیل پردازیم، ولی من باب ما لا یدرک کله لا یترک کله؛^(۱)

آب دریا را اگر نتوان کشید لیک بهر تشنگی باید چشید
با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصراً در اطراف این موضوع بحث می نمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد.

صاحبان امر بر سه قسمند

بدیهی است امرا و سلاطین که در جامعه فرمان روایی می نمایند، از سه حال بیرون نیستند: یا منصوب بالاجماع یا غالب بالقدرة یا منصوب من جانب الله اند.
اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و او را بامارت بر قرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر ﷺ واجب باشد، دلیل مثبت عقلانی ندارد که مسلمانان بتوانند عموماً اتفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی و او را به

۱- تگر نمی توانی تمام چیزی را به دست آوری، همه آن را رها مکن (آن چه را که میتوانی به دست آور).

امارت بر قرار نمایند؛ برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند، به ظواهر حالات می نگرند و از بواطن اشخاص که در چه عقیده هستند، بی خبرند.

بنی اسرائیل منتخب جناب موسی عليه السلام فاسد در آمدند

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند، در امر انتخابات قطعاً روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم الله - علی نبینا و آله و عليه السلام - که از انبیاء اولو العزم است، عالم تر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود. حضرت موسی از میان هزاران عقلا و دانشمندان بنی اسرائیل، هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون انبیا مأمور به ظواهر بودند، به بواطن اشخاص نظر نمی کردند. همان حسن ظواهر را مدار اعتبار قرار می دادند) و به طور سینا برد. در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند. منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند، آشکار شد؛ چنانچه قرآن مجید اشاره به این معنا نموده در آیه ۱۵۵ از سوره ۷ (اعراف).

بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید

پس جایی که منتخبین کلیم الله، پیغمبر خدا، فاسد و کافر از جلد درآیند و به وسیله صاعقه به عذاب حق تعالی معذب گردند، سایر افراد بشر به طریق اولاً قدرت بر انتخاب امرای صالح کامل ندارند؛ چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهراً سالوسی نموده بعد از جلوس بر اریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصلاحی را انداخته، بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجرا نمایند، چنانچه در بسیاری از سلاطین و امرا (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود.

سلاطین و امرا اولی الامر نمی باشند

هرگز عقل باور نمی کند که خداوند متعال اطاعت امر سلاطین و صاحبان امر ظالم و فاسق فاجری را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد. پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است.

و علاوه اگر این حق اجماع امت، شرعی باشد، اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص به ملتی دون ملت دیگر نداشته باشد. این حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم، فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رأی بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند؛ نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رأی بدهند رأی آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد برجسته مسلمین مجبوراً تسلیم گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفی داشته باشد، آنها را رافضی و مشرک خوانند و قتلشان را واجب بدانند.

چنان چه صفحات تاریخ ۱۳۰۰ ساله اسلام را مطالعه نماییم، می بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعاً رأی داده باشند. پس عقیده به اجماع در هیچ دوره ای لباس عمل نپوشیده و نخواهد پوشید؛ مخصوصاً امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه و ممالک اسلامی متعدد و هر یک امیر و پادشاهی دارند.

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب نمایند، گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ یک از ممالک زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت؛ چنانچه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائره حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلامتکلیف خواهند بود؛ چه آنکه هر دو دسته از مسلمانان اطاعة لامر اولی الامر خود، ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان خود را بکشند. آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادرکشی مثاب، و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود؟!

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده! هرگز اسلام دین جامع

کامل عقل پسند، امر به چیزی نمی کند که مورد انکار عقلا و قابل عمل و اجرا نباشد، به علاوه سبب ایجاد تفرقه و جدایی مسلمانان گردد.

پس اولی الامری که خداوند امر به اطاعت آنها نموده، منسوب به اجماع نخواهند بود؛ چنانچه در لیالی ماضیه، در مجلس بحث خصوصی با حضور علما و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلاً و نقلاً ثابت نمودیم که در صفحات جراید و مجلات درج گردیده؛ لابد به نظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند، رسیده است.

هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد

و اما قسم دوم که منسوب بالقدرة است؛ یعنی هر امیر و سلطان و خلیفه سفاک خونخوار فاجری که بقهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم مسلط و صاحب امر نافذ باشد، اطاعتش واجب گردد. چگونه عقل زیر بار رود و تسلیم به این عقیده بی معنا گردد که اطاعت امرا و سلاطین و یا خلفای سفاک بی باک و فاسق فاجر، مانند اطاعت خدا و پیغمبر ﷺ واجب باشد؟!

اگر امر چنین است، چگونه علما و مورخین و منقدین از اکابر علمای عامه خلفا و امرای سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقبیح می نمایند؛ مانند معاویه و یزید پلید سفاک و زیاد بن ابیه و عبید الله و حجاج و ابو سلمه و ابو مسلم و غیر آنها.

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید: اطاعت این قبیل اشخاص وقتی آمر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعضی از علمای عامه گفته اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نص صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی می باشد؛ زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید، کفار و فسّاق و ظالمین را مورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده. پس چگونه در این آیه شریفه امر می کند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند!!

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار، از اقبیح قبایح

می باشد و حال آنکه فخر رازی^(۱) که از اکابر علمای عامه است، در تفسیر این آیه شریفه صریحاً گوید: «قطعاً بایستی اولی الامر، معصوم از گناه باشد و الا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر ﷺ خاتم قرار نمی داد.»

پس وقتی با همین مختصر دلایل، بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدرة باشد، ثابت می ماند قسم سیم که حتماً بایستی اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد - فثبت المطلوب.

اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد

همین است عقیده شیعه امامیه اثناعشریه که می گویند: چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر ﷺ مذهب و منزله از جمیع صفات رذیله و اخلاق فاسده، و معصوم از تمام کبایر و صغایر ظاهراً و باطناً باشند و چون علم به بواطن امور هم احدی جز خدای تعالی ذاتاً و استقلالاً ندارد، پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید. همان خدایی که رسول را از میان خلق برگزیده و به رسالت می فرستد، اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او - جل و علا - انتخاب نموده و به مردم معرفی نماید.

علاوه بر این قبیل دلایل که از خارج اثبات مرام می نماید، صراحت ظاهر خود آیه حکم می کند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله ﷺ باشد، الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم به جمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست، پس حق انتخاب مخصوص به ذات او - جل و علا - می باشد. فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو اطیعوا آورده که می فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ خدا را اطاعت کنید به نحوی که او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صفات دارد، از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او می باشد؛ و اطاعت کنید پیغمبر ﷺ را به نحوی که او را ممکن الوجود و

۱- تفسیر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

عبد صالح و واجد جميع صفات حميده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افاضه شده است.

ولی وقتی به معرفی اولی الامر می رسد کلمه اطیعوا نمی آورد، فقط با یک واو عاطفه اولی الامر را معرفی می نماید و در این واو، لطیفه ای است که می خواهد بمردمان منور الفکر روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر آن کس است که واجد باشد هرچه را رسول خدا ﷺ واجد بوده است، مگر آنچه به دلیل فاقد است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم ﷺ داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت، پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله ﷺ می باشد. فقط شأن اولی الامر این است که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین ﷺ باشد. فلذا جامعه شیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر علیهم السلام از نسل پیغمبر ﷺ و عترت طاهره آن حضرت می باشند که آنها امیر المؤمنین علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگتر دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشد. علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما می باشد که هر یک به جهتی از جهات اثبات مرام می نماید، از قبیل آیه ۱۲۴ سوره ۲ (بقره) ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱). و آیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾^(۲).

۱- خدای تعالی (به ابراهیم علیه السلام) فرمود: «من تو را امام و پیشوای خلق قرار دادم.» ابراهیم علیه السلام عرض کرد: این امامت و پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: «آری اگر صالح و شایسته آن باشند؛ که عهد من (امامت) هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.»

۲- پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اولاً و سزاوارتر بمؤمنان است از خود آنها، و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (در اطاعت و عطف و حرمت نکاح) به حکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.

و آیه ۱۱۹ سوره ۹ (توبه) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱).

و آیه ۷ سوره ۱۳ (رعد) ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(۲).

و آیه ۱۵۳ سوره ۶ (انعام) ﴿وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾^(۳).

و آیه ۱۸۱ سوره ۷ (اعراف) ﴿وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّهٔ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾^(۴).

و آیه ۱۰۳ سوره ۳ (آل عمران) ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾^(۵).

و آیه ۴۳ سوره ۱۶ (نحل) ﴿فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۶).

و آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا﴾^(۷).

و آیه ۳۳ و ۳۴ سوره ۳ (آل عمران) ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ﴾^(۸).

و آیه ۳۲ سوره ۳۵ (فاطر) ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۹).

-
- ۱- ای اهل ایمان، خدا ترس باشید و به مردان راست گو ببینید و پیرو آنها باشید.
 - ۲- جز این نیست که وظیفه تو انذار و ترسانیدن (از نافرمانی خدا است) و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است.
 - ۳- این است راه راست که راه من است؛ پس پیروی کنید آن را و از راههای دیگر که موجب تفرقه شما است، جز از راه خدا متابعت نکنید.
 - ۴- و از خلقی که آفریده ایم فرقه ای بحق هدایت می یابند و از باطل همیشه بحق باز میگردند (که مراد پیشوایان دین و ائمه معصومین اند).
 - ۵- همگی به رشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زده، به راه های متفرق نروید.
 - ۶- از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام اجمعین اند) بپرسید، اگر شما نمی دانید.
 - ۷- جز این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته که رجس هر آرایش را از شما خانواده نبوت ببرد شما را از هر عیب، پاک و منزّه گرداند.
 - ۸- به حقیقت خدا برگزید آدم علیه السلام و نوح علیه السلام و خانواده ابراهیم علیه السلام و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعض از آنها را بر بعض دیگر.
 - ۹- پس (از آن پیغمبران سلف) ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (یعنی محمد و عترت طاهره او علیهم السلام) وارث علم قرآن گردانیدیم.

آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۱).

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد، تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب^(۲) و امام احمد در مسند^(۳) و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی أمير المؤمنين^(۴) آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده.» و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و احمد حنبل در مسند^(۵) و واحدی در اسباب النزول^(۶) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۷) و ابن عساکر^(۸) و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین عليه السلام^(۹) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۱۰) و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۱۱) از طبرانی نقل می نمایند از ابن عباس (حبر امت) که فرمود: نزلت فی علی اکثر من ثلاثمائة آية فی مدحه^(۱۲).

۱- خدا نور (وجود بخش) آسمان ها و زمین است. داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تالو آن گویی ستاره ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست، شرق و غرب جهان بدان فروزانست و بی آنکه آتشی زیت آن را برافروزد، خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود (و اشراقات وحی خویش) هدایت کند.

- ۲- مناقب خوارزمی، ص ۹۹.
 ۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۱.
 ۴- نزول القرآن فی امیر المؤمنین، ص.
 ۵- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۱.
 ۶- اسباب النزول، ص ۱۹۸، ۲۴۷.
 ۷- مطالب السؤل، ج، ص ۱۱۲.
 ۸- تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۶۴.
 ۹- نزول القرآن فی علی، ص ۲۱۷.
 ۱۰- کفایة الطالب. ۲۱۳، با ۶۲.
 ۱۱- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۷؛ ج ۲، ص ۴۰۶.
 ۱۲- زیاده از سیصد آیه در مدح علی عليه السلام نازل گردیده.

و البته در اطراف هر یک از این آیات، اقلاباً بایستی چند ساعتی صحبت نمود که به واسطه نبودن وقت، فقط به طور فهرست بعضی از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن به کتب اکابر علمای عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام ثعلبی و زمخشری و جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی و کتابهای فرائد السمطين حموی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شرف المصطفیٰ خرگوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم و استیعاب ابن عبد البر و سقیفه جوهری و ینابیع الموده خواجه کلان حنفی و مودة القربی همدانی و ما نزل من القرآن فی علی، اصفهانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و نهایة ابن اثیر و کفایة الطالب گنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابو بکر شیرازی و رشفه الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیر آنها را مراجعه و با دیده تحقیق بنگرند تا حقیقت بر آنها کشف گردد.

خلاصه خوب است اطاله کلام ندهم و آیه اول مجلس را که ادلّ دلایل آوردیم ذکر نماییم: که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه این است که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلایل عقلیه و براهین نقلیه ائمه اثنی عشر علیهم السلام اند.

اما دلایل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی به حکم قرینه ثابت است اولی الامر که اطاعتش توأم با اطاعت خدا و پیغمبر است، بایستی معصوم از خطاء باشد؛ چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار به این معنا نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست، اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محال است ^(۱).

و دیگر آنکه اولی الامر باید اعلم و افضل و اورع و اتقی و اکمل من فی الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گردیده اطاعتش از هر حیث واجب آید.

این صفات در میان امت جز درباره ائمه اثنی عشر علیهم السلام (به تصدیق اکابر علمای عامه) گفته نشده. مقام عصمتشان طوری است که خداوند در آیه تطهیر شهادت

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

به این معنا داده است.

و اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه،
بچند خبری از اکابر علمای اهل تسنن تبرک می جویم.

اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس
روایت نموده اند که گفت: سمعت رسول الله ﷺ يقول انا و علی و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين
مطهرون معصومون^(۱).

و از سلمان فارسی نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ دست بر کتف حسین علیه السلام گذارد و فرمود: انه الامام
بن الامام تسعه من صلبه ائمه ابرار امناء معصومون^(۲).

و از زید بن ثابت روایت نموده که آن حضرت فرمود: و انه ليخرج من صلب الحسين ائمة ابرار امناء معصومون
قوامون بالقسط^(۳).

و از عمر بن حصین نقل می کند که گفت از رسول اکرم ﷺ شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: انت وارث علمی
و انت الامام و الخليفة بعدی تعلم الناس ما لا يعلمون و انت ابو سبطی و زوج ابنتی و من ذريتكم العتره الائمة
المعصومين^(۴).

از این قبیل اخبار از طرق اکابر علمای عامه بسیار رسیده که برای نمونه در این

۱- شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین علیه السلام همگی پاک و پاکیزه و معصوم (از
جميع صغائر و کبائر و اخلاق رذيله) می باشیم. (ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۹۱۰، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۵۶۳).

۲- به درستی که او امام پسر امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکوکاران امنای با عصمت اند. (کفایة الاثر، ص ۴۵؛ عنه بحار الانوار، ج ۳۶،
ص ۳۰۴؛ فضایل امیر المومنین علیه السلام (ابن عقده)، ص ۱۵۵).

۳- هر آینه بیرون می آید از صلب حسین امامان نیکوکار، امنای با عصمت کارگذاران به عدل و داد. (کفایة الاثر، ص ۹۵).

۴- تو وارث علم منی و تویی امام و خلیفه بعد از من. یاد می دهی ب مردم چیزی که نمی دانند و تویی پدر دو دختر زاده من و شوهر دختر
من و ذریه شما است عترت پاک و امامان با عصمت. (کفایة الاقر، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۰).

وقت مختصر کفایت می کند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصل نمودیم. لا بد بنظر محترم آقایان در جراید و مجلات رسیده. امروز هم برای نمونه به نقل چند خبر اکتفا می کنیم.

اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت عليهم السلام

ابو اسحاق شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطين^(۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) از ابن عباس روایت می نمایند که فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «عترت من از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت فرموده؛ وای بر کسی که ایشان را تکذیب نماید!»
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۴) و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفه بن اسید روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ادای خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی ان تمسکتکم بهما فقد نجوتم. طبرانی با این زیادتى نقل می نماید که فرمود: فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم^(۵).

به روایت دیگر از حذیفه بن اسید نیز نقل می کند که آن حضرت فرمود: الائمة بعدی من عترتی عدد نباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین اعطاهم الله علمی و فهمی

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۸.

۲- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۰.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۷۵- المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶ و ج ۵، ص ۱۶۷.

۵- دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این دو چیز تمسک جویند نجات یابید: یکی قرآن مجید و دیگری عترت منند. آنگاه فرمود: «امت بر ایشان سبقت نجویند و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک خواهید شد. به ایشان یاد ندهید و تعلیم ننمایید که ایشان از شما داناترند.» (معجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۷).

فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم اتبعوهم فانهم مع الحق و الحق معهم^(۱).

اینها مختصری از دلایلی است که اکابر علمای عامه و اهل تسنن بر اثبات علم و عصمت ائمه اثنا عشر ما نقل نموده اند که تقویت می کند دلایل عقلیه را.

اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه علیهم السلام در قرآن نیامده

بعضی بازیگران یا اشکال تراشها ایجاد شبهه نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر ائمه اثنا عشر شیعیان بر حقند، چرا اسامی آنها در قرآن مجید که سند محکم دیانت است، ذکر نگردیده دیشب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب را موکول به امروز نمودم. اینک که به اصرار آقایان منبر آمدم و مقتضی موجود گردیده، با توجهات خاصه پروردگار رفع اشکال می نمایم. مقدمه عرض می کنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان می کنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است، بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده. فقط متعرض کلیات امور است، ولی جزئیات امور را موکول به بیان مبین که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است نموده؛ چنانچه در آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر) می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۲).

فلذا وقتی به احکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات می نگریم، می بینیم که در قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده.

۱- امامان بعد از من از عترت من به عدد نقبای بنی اسرائیلند (یعنی دوازده نفر)، نه نفر از صلب حسین اند اعطاء نموده است خداوند به آنها علم و فهم مرا. پس به آنها یاد ندهید و تعلیم ننمایید. به درستی که آنها اعلم از شما می باشند. متابعت کنید آنها را پس بدرستی که آنها با حق و حق با آنها می باشد. (غایة المرام، ج ۲، ص ۳۲۱).

۲- آنچه رسول حق به شما دستور دهد (و عطا کند) بگیریید و هرچه نهی کند شما را از آن، واگذارید.

جواب از اشکال

اولاً آقایانی که اشکال تراشی می کنند و می گویند چون اسامی و عدد امامان اثنا عشر علیهم السلام در قرآن مجید نیست، ما قبول نداریم و اطاعت نمی کنیم چیزی را که در قرآن نمی باشد، باید به آنها گفت که اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد، پس آقایان باید ترک نمایند تبعیت و پیروی از خلفای راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیرهم را، چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره به مقام خلافت خلفای راشدین (غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام) و خلفای اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده، پس روی چه اصل و قاعده تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها را رافضی و مشرک و کافر می خوانند؟!

و از اینها گذشته، اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها نشده بایستی متروک گردد، قطعاً آقایان باید تارک جمیع عبادات و احکام گردند؛ زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

عدد رکعات و اجزای نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که باتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تأکیدات بلیغه در آن باب نموده تا آنجا که فرموده: *الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها* ^(۱). مورد مطالعه قرار داده، می بینیم در قرآن مجید ابدأً ذکر از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر و تشهد نشده. پس بایستی نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکر از اجزاء آن نیامده!!

و حال آنکه این طور نیست. در قرآن مجید فقط کلمه صلات مجماً آمده *اقم الصلاة، اقام الصلاة، اقيموا الصلاة* ولی تعیین عدد رکعات و سایر ارکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبین است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد.

۱- نماز ستون و نگهبان دین است؛ اگر نماز قبول شد، ما سوی آن قبول و اگر نماز رد شد، ما سوی آن هرچه هست رد می گردد.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد.

پس همان قسمی که کلمه صلات موجزاً در قرآن آمده ولی تشریح معنای صلاه و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظف عمل به آن دستورات هستیم، همین قسم راجع به امامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم در قرآن مجید موجزاً و مجملاً فرموده **﴿أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**؛ یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطاعت کنید صاحبان امر را.

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه و سنی، از پیش خود نمی توانند اولی الامر را معنا کنند؛ چنانچه کلمه صلات را نمی توانند به میل و اراده خود معنا کنند؛ زیرا در حدیث روات فریقین است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **من فسّر القرآن برأيه فمقعده في النار^(۱)**.

البته هر مسلمان عاقلی باید مراجعه کند به بیان مبین قرآن، ببیند آیا از مبین قرآن مجید خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در معنای اولی الامر خبری رسیده؛ از آن حضرت سؤالی شده یا نه. اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبین قرآن مجید است، جوابی داده، بر جامعه امت واجب است ترک عادت و تعصب نموده، تبعیت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آن حضرت را.

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملاً مطالعه نمودم، به حدیثی که دلالت کند بر اینکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطین اند بر نخوردم. ولی بر عکس، اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معنای اولی الامر را سؤال نمودند، آن حضرت جواب های کافی داده و فرمودند: مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت اند.

الحال چند خبری به مقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض می کنم، البته متوجه باشید باخبار متواتری که از طرق اکابر علمای شیعه از طریق عترت

۱- هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، پس نشیمن گاه او آتش خواهد بود. (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۵؛ تفسیر رازی، ج ۷، ص ۱۹۱).

طاهره عليها السلام و صحابه خاص رسیده، ابدأً استشهاد نمی‌نمایم. فقط به ذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده، اکتفا نموده و قضاوت را به ضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف وامی‌گذارم.

مراد از اولی الامر علی عليه السلام و ائمه از عترت طاهره عليهم السلام هستند

۱. ابو اسحاق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمد در فرائد السمطين گوید:

آنچه از رسول خدا صلى الله عليه وآله به ما رسیده مراد از اولی الامر در آیه شریفه علی بن ابی طالب عليه السلام و اهل بیت رسول خدا عليهم السلام هستند.

۲. عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی عليه السلام روایت کرده که رسول

اکرم صلى الله عليه وآله فرمود:

شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان **﴿أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** تنزیل فرموده. باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمانبردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و اوامر ایشان نمائید-من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانیند فرمود یا علی انت اولهم.

۳. محمد بن مؤمن شیرازی که از اعظم علمای عامه و اهل تسنن بوده است، در رساله اعتقادات روایت می

کند که وقتی رسول اکرم صلى الله عليه وآله امیر المؤمنین علی عليه السلام را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه **﴿أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** نازل گردید در شان علی بن ابی طالب عليه السلام.

۴. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ ینابیع الموده که مخصوص همین آیه قرار داده، از مناقب

نقل می‌نماید که در تفسیر مجاهد است که: ان هذه الآیه نزلت فی امیر المؤمنین علی عليه السلام حین خلفه رسول الله صلى الله عليه وآله بالمدينه؛^(۲) یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی عليه السلام زمانی که خلیفه قرار داد او را پیغمبر

در صلى الله عليه وآله

۱- ای علی عليه السلام! تو اولین آن‌هایی. (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹).

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۴۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۵، ص ۱۳.

مدینه. عرض کرد: «یا رسول الله، مرا خلیفه قرار می دهی بر زنها و بچه ها؟» حضرت فرمود: «اما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی؛ آیا راضی نیستی که تو از من بمنزله هارون باشی از موسی؟ یعنی همان قسمی که هارون علیه السلام را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد.

۵. و از شیخ الاسلام حموینی نقل می کند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت:

در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل می کنند و علی علیه السلام در میان آنها ساکت نشسته بود. عرض کردند: «یا علی علیه السلام شما هم حرف بزنید.» حضرت فرمودند: «آیا این فضایی که نقل می کنید، خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا به وسیله غیر؟» عرض کردند: «خدا منت بر ما گذارده بوجود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم» فرمود: «آیا نمی دانید که پیغمبر فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی می نمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را به چهارده هزار سال. پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمین آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش؛ همین قسم از اصلاب پاک به رحم های پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها از حرام نبودند.» سابقین از اهل بدر و احد گفتند: بلی ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جملات را» فرمود: «شما را به خدا قسم! می دانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نگرفته است احدی بر من در اسلام؟» گفتند: بلی. فرمود: «قسم می دهم شما را به خدا! آیا می دانید وقتی نازل شد آیه شریفه **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾** ^(۱) سؤال کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از سابقین و اینکه این آیه در چه چیز نازل گردیده، فرمود: انزلها الله عز و جل فی الانبیاء و اوصیائهم فانا افضل الانبیاء و رسله و علی و صبی افضل الاوصیاء؛ نازل گردانید خدای عز و جل این آیه را در حق انبیا

۱- آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند (در اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مقام تقدم یافتند) به حقیقت مقربان درگاهند. آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۵۶ (واقعه).

و اوصیای آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی علیه السلام وصی من بهترین اوصیاء می باشد.» آنگاه فرمود:
 «شما را به خدا قسم! آیا می دانید وقتی نازل شد آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) و آیه ﴿إِنَّمَا
 وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^(۲) و آیه ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ
 اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةٍ﴾^(۳)، خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر
 آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکاه و حج را؟» پس نصب نمود مرا بر مردم در غدیر خم و فرمود:
 ایها الناس بدرستی که خداوند جل جلاله مرا به رسالت فرستاد. تنگ شد سینه من گمان کردم مرا تکذیب می نمایند. آنگاه
 فرمود: ا تعلمون ان الله عز و جل مولاى و انا مولى المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم؛ آیا می دانید که خدای عز و جل مولای
 من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی به تصرف هستم به آنها از نفس های آنها؟
 عرض کردند: «بلی یا رسول الله». پس دست مرا گرفت و فرمود:

من كنت مولاہ فعلى مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ یعنی هر کس را من مولی و اولی به تصرف به او هستم، پس
 علی علیه السلام مولی و اولی به تصرف در او می باشد. خدایا دوست به دار کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار کسی
 که علی علیه السلام را دشمن بدارد.

(این خبر نیز مؤید اخباری است که قبلاً در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم کلمه مولا به معنای
 اولاد به تصرف می باشد). سلمان برخاست عرض کرد: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولایت علی علیه السلام چگونه است؟»
 فرمود: ولایة علی کولائی من كنت

۱- اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول را) که صاحبان امرند. آیه ۵۹ سوره ۴ (نساء).

۲- جز این نیست که اولی به تصرف در امور شما خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن مؤمنانی هستند که نماز بیاداشته و در حال رکوع زکاه می
 دهند (که به اتفاق مفسرین خاصه و عامه اتفاق کننده در حال رکوع علی علیه السلام بوده). آیه ۵۵ سوره ۵ (مائده).

۳- و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولش و نه مؤمنین دوست پنهانی. آیه ۱۶ سوره ۹ (توبه).

اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه؛ یعنی ولایت علی مثل ولایت من است؛ هر کس را من اولاً به تصرف هستم به او از نفس او، پس علی علیه السلام اولاً به تصرف است به او از نفس او. پس نازل شد آیه ولایت ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱) پس پیغمبر فرمود: الله اکبر با کمال الدین و اتمام النعمة و رضاء ربی برسالتی و ولایة علیّ بعدی؛ یعنی بزرگ است خدای تعالی که دین را کامل و نعمت را تمام نمود و رضا داد رسالت را برای من و ولایت را برای علی علیه السلام بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است که در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم که کلمه مولی به معنی اولاً به تصرف می باشد).

عرض کردند: «بیان نما برای ما اوصیای خودت را.» فرمود: علیّ اخی و وارثی و وصیی و ولیّ کلّ مؤمن من بعدی ثمّ ابنی الحسن ثمّ الحسین ثمّ التسعة من ولد الحسین القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض؛ یعنی اوصیای من عبارتند از: علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد، از من پس فرزندان من حسن و حسین علیهما السلام پس از آن نه نفر از اولاد حسینند؛ قرآن با آنهاست و آنها با قرآن اند از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (یعنی در قیامت) بر من وارد شوند.^(۲)

و بعد از این خبر مفصل که قسمتی از آن را به اقتضای وقت مجلس عرض نمودم، سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس^(۳) و عیسی بن السری^(۴) و ابن معاویه^(۵) نقل می کند که مراد از اولی الامر، ائمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند.

گمان می کنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری که ذکر نمودیم کافی باشد. و اما راجع به عدد و شماره و اسامی مقدسه ائمه طاهرین علیهم السلام هم فقط بچند خبری که از طرق علمای بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده، استشهاد می نمایم و از

۱- سوره مائده، آیه ۳؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتیم.

۲- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۴۱-۴۳۹.

۳- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۰۱.

۴- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۵.

۵- همان، ج ۱، ص ۳۵۱، ح ۶.

اخبار متکاتره متواتره ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام رسیده صرف نظر می نمایم.

در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر علیهم السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ ینابیع الموده از فرائد السمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می نماید که مرد یهودی نعتل نام، مشرف شد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسائل چندی از توحید سؤال نمود. حضرت هم جوابها ی دادند (که به مناسبت ضیق وقت از نقل آنها خودداری می نمایم) آنگاه نعتل به شرف اسلام مشرف گردید. بعد عرض کرد: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السلام بیوشع بن نون وصیت نموده. ما را خبر ده که وصی شما کیست؟» حضرت فرمود: ان وصی علی بن اَبی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه ائمة من صلب الحسین؛ یعنی وصی من علی بن اَبی طالب علیه السلام است و بعد از او دو دخترزاده من حسن و حسین علیهم السلام و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السلام می باشند. نعتل عرض کرد: «تمنا دارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمایی.» حضرت فرمود: اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجة محمد المهدی فهؤلاء اثنا عشر. پس از ذکر اسامی امامان نه گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت، پسرش به جای پدر امام است تا امام دوازدهم که به نام محمد مهدی معرفی فرموده، ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر یک را سؤال نموده و حضرت جواب داده، آنگاه نعتل گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک؛ یعنی شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت می دهم که آن دوازده نفر اوصیای بعد از شما می باشند. هرآینه به تحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیای پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است.

آن گاه حضرت فرمودند: طوبی لمن احبهم و اتبعهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم! یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آن کس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند. آنگاه نعتل در حضور آن حضرت

اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی اللہ ذو العلی علیک یا خیر البشر
بکم ہدانا ربنا و فیک نرجوا ما امر
حباہم رب العلی ثم اصطفاہم من کدر
آخرہم یسقی الظما و هو الامام المنتظر
انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر
و معشر سمیتہم ائمہ اثنی عشر
قد فاز من والاہم و خاب من عادی الزہر
و عترتک الاخیار لی و التابعین ما امر

من کان عنہم معرضا فسوف تصلاہ سقر^(۱)

۶. و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع از مناقب خوارزمی از واثلہ بن اسقع ابن قرخاب از جابر بن عبد اللہ انصاری و ابو المفضل شیبانی از محمد بن عبد اللہ بن ابراہیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (کہ از صحابہ خاص رسول اللہ ﷺ) بode است نقل می نماید کہ گفت:

مردی از یہود بہ نام جندل بن جنادہ بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء ﷺ مشرف شد. بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جواب های کافی، شہادتین بر زبان جاری و مسلمان شد. آنگاہ عرض کرد: شب گذشتہ در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم بہ من فرمود کہ: اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیائہ من بعدہ؛ یعنی اسلام بیاور بر دست محمد خاتم الانبیاء ﷺ و متمسک شو بہ اوصیاء بعد از او.

حمد خدا را کہ مرا مشرف بہ دین اسلام فرمود. اینک بفرما اوصیای شما کیانند کہ بہ آنها متمسک گردم. حضرت فرمودند: اوصیای من دوازده نفرند. عرض کرد چنین است: من ہم ہمین قسم در توراہ یافتہ ام. ممکن است

۱- درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی کہ بہترین افراد بشری! تو پیغمبر بر گزیدہ ہاشمی نسبی و بہ آن مفتخری؛ بہ سبب شما ہدایت شدیم و بہ وسیلہ تو امید رہایی از آتش دوزخ داریم و جمعیت خلفای شما نامیدہ شدند اثنا عشر؛ زیرا خدای بزرگ ایشان را بلند رتبہ و پاک و پاکیزہ از ہر عیب و ریب نمودہ است. نجات می یابد آن کس کہ بایشان تمسک جوید، ہر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها کہ امام منتظر است بہ ظہور خود شیعیان تشنہ دیدار را سیراب می نماید و خاندان شما آن برگزیدگانی ہستند کہ ما مأمور متابعت از ایشانیم و کسی کہ از ایشان اعراض کند، در آتش دوزخ جاوید خواہد ماند. (ینابیع المودہ، ج ۳، ص ۲۸۱. ۲۸۳؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۴۳۱).

اسامی آنها را برای من بیان فرمایی.

حضرت فرمودند: اولهم سیّد الاوصیاء ابو الائمه علیّ ثم ابنه الحسن و الحسین؛ اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان، علی علیه السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و حسین اند علیهم السلام. تو این سه نفر را ملاقات می کنی؛ آنگاه عمرت به آخر می رسد. در وقتی که زین العابدین متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا یک شربت شیر خواهد بود. پس متمسک باش به ایشان مبدا جهل جهّال ترا مغرور نماید.

عرض کرد من در توریه و کتب انبیا اسم علی و حسن و حسین علیهم السلام را به نام ایلیا و شبر و شبیر دیده ام؛ تمنا دارم اسامی بعد از حسین را بیان فرمایی. حضرت فرمودند: اذا انقضت مدّة الحسین فالامام ابنه علی یلقّب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقّب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدّعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدّعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدّعی بالرضا فبعده ابنه محمّد یدّعی بالتقیّ و الزکیّ فبعده ابنه علی یدّعی بالتقی و الهادی فبعده ابنه الحسن یدّعی بالعسکری فبعده ابنه محمّد یدّعی بالمهدی و القائم و الحجه فیغیب ثم یرج فاذا خرج یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

پس از اینکه اسامی نه نفر امامان بعد از ابا عبد الله الحسین را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود: نهی آنها محمّد مهدی قائم و حجّه غایب می شود. پس از آن خروج می نماید و زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

طوبی للصابرین فی غیبتہ! طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه و قال ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الذِّينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ثم قال تعالی ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آن حضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است. آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده، که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت می نماید)

۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸۳.

کسانی هستند که ایمان به غیب می آورند (که مراد غیبت آن حضرت است) و آنها هستند حزب الله که در قرآن می فرماید:
بدانید که حزب خدا غالب اند.

۷- ابو المؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب بسند خود نقل می نماید از ابو سلیمان راعی رسول خدا ﷺ که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:

در شب معراج خدای متعال به من وحی فرمود که یا محمد ﷺ! نظر کردم به سوی اهل زمین و تو را از میان ایشان برگزیدم و نامی از نام های خود برای تو جدا کردم. یاد نشوم در جایی مگر آنکه تو با من یاد شوی. من محمودم و تو محمد ﷺ بعد از تو علی ﷺ را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نام های خود برای او جدا کردم. منم اعلی و او است علی ﷺ. یا محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین ﷺ را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمان ها و زمین ها عرض کردم. پس هر کس قبول کرد، از مؤمنان است و هر کس انکار کرد، از کافران است. یا محمد، ﷺ می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی، خطاب فرمود:

انظر الی یمین العرش فنظرت فاذا علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد المهدی ابن الحسن کانه کوكب درّی بینهم؛ یعنی نظر کن بطرف راست عرش، چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیای خود را) و اسمهای آنها را یک یک بیان نمود تا آن که فرمود: محمد مهدی -عجل الله تعالی فرجه- فرزند حسن ﷺ در میان آنها مانند کوكب درّی و ستاره درخشان بود. آنگاه خطاب الهی رسید: یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی و هم اوصیاءک؛^(۱) یعنی اینها حجّت های منند بر بندگان من و اوصیای تو هستند.

گمان می کنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند: اعداد

۱- مقتل الحسین خوارزمی، ص ۹۵، ح ۲۰۳؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۸۰؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۵۷۱.

و اسامی ائمه اثنا عشر از رسول خدا ﷺ نرسیده همین سه خبر من باب نمونه از طرف روای معتبره اکابر علمای سنت و جماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد.

و اگر کسی طالب بیش از اینهاست، مراجعه کند به مناقب خوارزمی و ینابیع المودة سلیمان بلخی حنفی و فرائد السمطين حموینی و مناقب محدث فقیه ابن مغازلی شافعی و مودة القربی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علما، که همگی از افاضل و اکابر علمای عامه و أهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفا و ائمه اثنا عشر بعد از رسول اکرم ﷺ رسیده، به استثنای اخبار شیعه که لا تعد و لا تحصی است.

عدد خلفای بعد از پیغمبر ﷺ دوازده است

میر سید علی همدانی شافعی در مودة دوازدهم از مودة القربی نقل می نماید از عمر بن قیس که گفت: ما در حلقه ای که عبد الله بن مسعود در او بود نشستیم. اعرابی آمد سؤال نمود: «کدام یک از شما عبد الله هستید؟» عبد الله گفت: «من هستم.» گفت: «یا عبد الله، آیا پیغمبر ﷺ از خلفای بعد از خود به شما خبر داد؟» در جواب گفت: «بلی، پیغمبر فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل؛ یعنی خلفای بعد از من دوازده می باشند به عدد نقبای بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).^(۱)

و نیز از شعبی از مسروق از عبد الله شبیه این خبر را نقل نموده.^(۲) و نیز از جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود و از عبد الله بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم ﷺ و سلم نقل نموده اند که فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل؛ و در خبر عبد الملک است که فرمود: کلهم من

۱- مودة القربی، ص ۲۸، ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲- مودة القربی، ص ۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۱، ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۱۵.

بنی هاشم؛^(۱) یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که به عدد نقبای بنی اسرائیلند تمام از بنی هاشم اند. علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم، سایر علمای مهم اهل تسنن در کتابهای خود متفرقاً به اقتضای هر محلی، اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواجه کلام، سلیمان بلخی، حنفی باب ۷۷ ینابیع المودة را اختصاص به این موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود، و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.^(۲)

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از بیست طریق نقل نموده که ان الخلفاء بعد النبی ﷺ اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش؛^(۳) یعنی خلفای بعد از پیغمبر ﷺ دوازده خلیفه می باشند که تمامشان از قریش اند. و بخاری از سه طریق و مسلم از نه طریق و ابی داود از سه طریق و ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «خلفا و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریشند.» و در بعضی از آن اخبار است که کلهم من بنی هاشم.^(۴) تا آنجا که در گوید:

بعضی از محققین علما (یعنی علمای عامه و اهل تسنن) گفته اند: احادیث دالّه بر اثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا ﷺ دوازده نفر به طرق بسیاری مشهور است که آدمی می داند مراد رسول الله ﷺ از تعیین عدد خلفای بعد از خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش می باشد^(۵) و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفا از صحابه بعد از آن حضرت؛ چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده (و آنها چهار بودند).

۱- مودة القربی، ص ۲۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲.

۲- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۱۴؛ مودة العاشرة.

۳- ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۸۹؛ عمده ابن به طریق، ص ۴۱۶؛ سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۰۹؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۴.

۴- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ - سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۰۹ - صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰.

۵- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۱۵.

و نیز حمل نمی شود بر سلاطین بنی امیه برای آنکه از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند). علاوه بر آنکه همگی ظالم بودند به استثنای عمر بن عبد العزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافیسست در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت علیه السلام) و از بنی هاشم هم نبودند، نظر به فرموده آن حضرت که کلهم من بنی هاشم.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمی شود، برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (۳۵ نفر بودند) و ابداً هم رعایت نمودند توصیه خداوند متعال را درباره عترت که در آیه ۲۳ سوره ۴۲ (شوری) فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ و حدیث کساء.

پس لابد باید حمل شود این همه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم ﷺ بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر ﷺ (به عقیده امامیه اثنا عشریه): لآنهم كانوا اعلم اهل زمانهم و اجلهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسبا و اکرمهم عند الله و كان علومهم عن آبائهم متصلا بجدّهم و بالوراثه و اللدنیّه کذا عرفهم اهل العلم و التحقيق و اهل الکشف و التوفیق؛ یعنی برای آنکه آنها أعلم و اجلا و اورع و اتقیای اهل زمانشان بودند و بالاتر از آنها، از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی ترین آنها نزد پروردگارانند و علوم آنها إرثاً (و موهوباً) از طریق پدرانشان متصل برسول الله ﷺ بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را باین قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید می کند این عقاید را که مراد پیغمبر ﷺ از تعیین خلفای بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او می باشند حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی به حد تواتر رسیده) که آن حضرت فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدها ابدا^(۱).

۱- به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز نفیس بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. اگر چنگ بزنید به این دو، هرگز گمراه نمی شوید بعدها ابداً. (مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳).

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده، مؤید این معنی می باشد.

انتهی کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو می کنند. بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند، نتیجه همین نظرهای پاک می باشد - خواه شیعه باشد یا سنی.

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند در اثبات مقام امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نظریات پاک آنها راهنمای شما می باشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند، به حکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرمه فقط در اخبار شیعیان متواتر نرسیده، بلکه در کتب معتبره علمای بزرگ عامه متفرقاً بسیار ذکر گردیده.

عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول به حقیقت است

فرق ما با علمای عامه آن است که آنها نقل اخبار می کنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازل در حق آن خاندان جلیل را می نویسند و اظهار نظر هم می نمایند، ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود، بدون برهان و دلیل می باشند و بعضی را هم تعصب مانع است که به زبان تصدیق نمایند. پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقا در وجود این افراد بکلی بی اثر مانده، هوا و عادت بر قوه عاقله غالب آمده!! بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

تأویلات بارده ای می نمایند که از برودت یخ به مراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق می گردد.

بیان جاحظ در وصول الی الحق

اگر از روی واقع و حقیقت، پرده تعصّب و عناد را بر کنار زنند، به راهنمایی علم و عقل و انصاف (در عین تعصّب) حق را واضح و آشکار می بینند؛ چنانکه ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علمای محققین و اعیان متعصّبین متقدمین عامه می باشد صاحب کتاب البیان و التبیین، متوفای سال ۲۵۵ هجری اشاره به این حقایق دارد. و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده بعضی از کلمات او را ثبت نموده که گوید: ان الخصومات نقصت العقول السلیمه و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعه فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الاساتید و الآباء^(۱).

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده بزیر قلمشان جاری می گردد مع ذلک عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و بر خلاف حقیقت، تبعاً لاسلاف راه پیما شده و موجب تأثر عقلاء گردیده اند در تحت تأثیر عادت و تعصّب، به مخاصمه و منازعه برخاسته، روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته، نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده، تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده؛ مثلاً از روی جهالت و تعصب ابو حنیفه یا مالک یا دیگران از فقهای و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی بهره بوده اند، پیروی می کنند. ولی به فقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام توجهی نمی نمایند و حال آنکه اکابر علمای خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباچه شرح نهج البلاغه می نویسد: «آنان خوشه چین خرمن علم و

۱- به درستی که خصومات باعث نقصان عقول سلیمه و فساد اخلاق حسنه می باشد از نزاع نمودن در فضل اهل بیت علیهم السلام بر غیر آنها. پس واجب است بر ما طلب حق و تبعیت از آن و طلب نمودن مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوای نفس و دور انداختن تقلید گذشتگان از اساتید و پدران خود و اثبات نمودن مقام فضل اهل بیت و عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگران. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۵۷).

دانش، خاندان جلیل عصمت و طهارت علیهم السلام و نمایندگان خاصّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند»^(۱) (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردید).

اقرار منصفانه شیعیان

ولی ما شیعیان چون از خدای قادر متعال می ترسیم و به روز بازپسین و یوم الجزا معتقدیم، وقتی همین دلایل و براهینی را که اکابر علمای سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم، بر عادت و تعصب غالب آمده، اقرار و اعتراف می نماییم قلباً و لساناً به آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی می نمائیم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که آن حضرت به ما سپرده و امیدواریم به سعادت ابدی نایل آییم؛ چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سعادت و نجات ابدی را به محبت و متابعت آن خاندان جلیل قرار داده؛ چنانکه حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوفی همدانی که از علمای عامه است نقل می نماید از علما و مشایخ خودشان از عبد القیس که گفت:

در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم، تا آنجا که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته به علی و نصرته،^(۲) به سپس نوشته شده بود: الحسن و الحسین و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن و الحجّة. عرض کردم: الهی ایشان کیانند؟ وحی شد: اینها اوصیای تو هستند بعد از تو؛ فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم! یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان می باشد.^(۳)

(آنگاه خطاب به آقای نوّاب نموده گفتم جناب نوّاب، آیا جواب اشکال

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳.

۲- حقیقتاً که جز الله، خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول فرستاده اوست، و همانا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به وسیله علی علیه السلام تأیید و یاری نمودم. (المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۰۰؛ نظم در السمطین، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۶۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۸).

۳- کفایة الاثر، ص ۱۱۸ - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۲۵.

دیشب شما داده شد و قانع شدید یا باز اضافه نمایم؟)

نواب: کمال تشکر را داریم؛ به نحو اتم و اکمل مستفیض شدیم؛ دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده. خداوند به شما و ما جزای خیر مرحمت نماید!

(همگی آمین گفتند. خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم. چون امید عوض و جزائی جز از خدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بما نظر لطف و عنایت فرماید. کما اینکه تا امروز فرموده. امید است تا روز آخر هم مشمول مرحام و الطاف بلا انتهای او باشیم).

تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی

داعی: خیلی معذرت می خواهم از آقایان محترمین اهل مجلس، خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن، مهمانان محترم که رشته سخن اجباراً طولانی شد. ولی در خاتمه عرایض ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم و این بیان داعی، پیامی است از ما به تمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیت مورد عمل قرار دهند:

اولاً بدانید که غرض از ذکر آیات و اخبار و اقامه دلایل و براهین منطقیه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آییم؛ چون ما خصمی در مقابل خود نمی بینیم، بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ایم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند، ولی القای شبهات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بیت طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها می دانم. فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت، با مروحه برهان و منطق، گرد و غبار کدورت و کدورت را از روی قلوب صافیه آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و القای شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنماییم.

اگر به ما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده اند و اکابر علمای خودشان به ما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای من به مقام ولایت گردیده) همصدا شدند، کمال مسرت و امتنان حاصل می شود؛ چنانچه خمود در عادت و تعصب مانع از همصدا شدن گردد، بازهم آنها

را برادران خود دانسته، بدون کینه و عداوت، برادرانه تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته، در اعلا کلمه توحید دست اتحاد و اتفاق به هم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیایند؛ چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج بات حاد و اتفاق داریم؛ زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما می گردد، نفاق و دوییت ما است.

مگر نه این است که پیغمبر عظیم الشان ما خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بدأ الاسلام غريبا سيعود غريبا؛ یعنی اسلام در روز اول ظهور، غریب بود؛ زود است عود می کند به حالت غربت. ممکن است زمانی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده، همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است.

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیره العرب شد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای هدایت خلق مبعوث به رسالت گردید، عالم توحید در محاصره کفر قرار گرفته، آعادی دین زحمات انبیا را ناچیز کرده، یهود و نصارا و اهل ماده و طبیعت و بت پرستها و کوچک ابدالها و دست نشاندگان آنها به تمام معنا در دنیای آن روز، حکم فرمایی می نمودند و قلیلی از اهل توحید که بودند، در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند. پیغمبر توحید، خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفق به اعلا کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

علم و پرچم توحید را در عالم بلند کرد. بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر، ایجاد توحید و وحدت خالص بود که با ندای لطیف قولوا لا اله الا الله تفلحوا افراد متفرق و متشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آن حضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بی قوه و قدرت صدر اسلام، با مجهز نبودن بقوای جنگی آن روز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران و روم) مجهز بودند، با قلت عدد، حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس و مشرکین به اقالیم ثلاثه و اشیاع آنها نمودند، در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا به اهتزاز در

آوردند.

اگر به دیده بصیرت بنگرید، معنای سيعود غربيا را امروز در عالم اسلام مشاهده می کنید. عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در عالم انسانیت فقط مسلمینند)، لذا تمام حملات اعادی به ما مسلمین است. از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذیمقراطیس و مرمند و مزدک و داروین و بخنر و کوچک ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالک اسلامی، و از طرف دیگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خود خواه جاه طلب واتیکان پاپ، مسلمین موحد جهان را محاصره نموده اند و برای فنا و نابودی ما منتهای سعی و کوشش را می نمایند.

و بزرگترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما، تولید اختلاف و نفاق است و با تمام قوا جدیت می نمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته، در اثر دوئیت و نفاق و بدبینی مسلمانان بیکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند: «نفاق بینداز و حکومت بنما!»)

ایضاً مواظب مشفقانه به برادران شیعه و سنی

آقایان محترم برادران شیعه و سنی! روز غربت اسلام است. همان قسمی که پیغمبر بزرگ ما در ۱۳۵۰ سال قبل با متحد نمودن اعراب پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعادی با قدرت غالب آمد، امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است. به قول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسنّت به اتفاق ملاححت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت

از قدرت اعادی نترسید. فقط کاری که می کنید خودتان را مجهز نمایید؛ نه فقط به تجهیزات مادی بلکه هر اندازه آنها مجهز به تجهیزات مادی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و هواپیما و گازهای کشنده می شوند، شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت می باشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۰ سوره انفال می فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾، خلاصه معنا آنکه

می فرماید: «و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها (یعنی با دشمنان) خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (به اقتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گروه دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است، نیز مهیا باشید.» سعی و کوشش کنید به تجهیزات معنویه؛ یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمایید. دلها را پاک کنید؛ بدینی و دوییت را از خود دور و افراد مسلمین را به نام شیعه و سنی و صوفی و شیخی و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید و صفها در مقابل هم بنام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدد و متقدم قرار دادید، قطع بدانید که آبروی شما می رود؛ زیرا منازعه و اختلاف آبروها را می برد؛ چنانچه در آیه ۴۶ سوره ۸ (انفال) می فرماید: ﴿وَلَا تَنَارِعُوا فَتَنَسَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾؛ یعنی نراع و خلاف مکنید به اختلاف آرا؛ پس بد دل شوید و آبروی شما برود.

و در آیه ۱۵۳ سوره ۶ (انعام) فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾؛ خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راه های پراکنده را پس متفرق سازد آن طرق و راه ها، شما را از راه حق.

و نیز در آیه ۱۰۳ سوره ۳ (آل عمران) صریحاً فرموده: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ بچسبید به حبل متین و ریسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفرق نباشید؛ یعنی متحد و متفق باشید. خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را بدست آورید و سیادت اولیه نایل آید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقایی جهان بودید) باید مجهز شوید به تجهیزات توحیدیه.

در آیه ۱۳۹ سوره ۳ (آل عمران) فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید. (خلاصه مأیوس و ناامید نباشید از قدرت دیگران و ضعف خودتان). شما پیوسته فاتح و ما فوق همه هستید؛ به شرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمایید.

سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظن‌ها را از میان بردارید نسبت بیکدیگر بدین نباشید حفظ الغیب بیکدیگر را بنمایید؛ چه آنکه سوء ظن و غیبت کردن، تخم تفرقه و جدایی و مقدمه دوییت و نفاق و بدبینی بیکدیگر است. فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحاً منع از سوء ظن و غیبت می کند و در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ خلاصه، ای جماعت مؤمنین، دور شوید و اجتناب نمایید از گمان بد در حق برادر مؤمن خود، به درستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس مکنید چیزهایی را که بر شما مخفی باشد از بدی ها و عیوب مؤمنین؛ و بعد از نهی کردن از کنجکاوی و تجسس، سدّ باب غیبت نموده، می فرماید: باید غیبت نکنید بیکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما به یک دیگر و مقدمه جدایی می باشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ایاکم و الغیبه فان الغیبه اشد من الزنا؛ یعنی بر شما باد که پرهیزید و اجتناب کنید از غیبت! پس به درستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا. یک علت آنکه غیبت کردن را شدیدتر از زنا قرار داده، آن است که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی؛ تا آنجا که فرماید: زناکننده اگر توبه کند، بدون شرط پذیرفته و آمرزیده می شود، ولی غیبت کننده تا کسی را که غیبت نموده، راضی ننماید، توبه اش قبول نمی شود با شرایطی که در کتب مبسوطه درج گردیده است.

یکی از وسایل و اسباب بدبینی مسلمانان به بیکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها، غیبت کردن و بدبینی و نَمّی نمودن است. پس غیبت را ترک کنید تا دوییت و بدبینی از میان شما بر طرف شود. از گمان بد ببردان دینی اجتناب نمایید نَمّی نکنید که مغضوب خدا و خلق خواهید شد. نَمّ ها و سخن چینان را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خبرآوری می کنند، از خود و جمعیتان دور کنید تا تولید دوئیت و بدبینی در میان شما نمایند؛ چون ممکن است که آنها از ایادی مرموز بیگانگان باشند. چون در میان این قبیل اشخاص غالباً

جاسوسان بیگانه پیدا می شوند به لباس مسلمانان و برادران دینی که به وسیله تفتین و خبرآوری، تولید اختلاف و نفاق می کنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیا می نمایند؛ بعضی با بیانات خود و برخی با قلم های شکسته خود به نام تألیف و تصنیف، ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت علیهم السلام نوشتن، ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان می نمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور می نمایند.

آقایان محترم! توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بدبینی نماید. اگر در دل و معنی هر عقیده ای داریم همه گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله می باشیم. همگی یک کتاب و یک قبله داریم؛ باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم، و لو ظاهر مجاز است ولی به مقتضای المجاز قنطره الحقیقه،^(۱) ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد. پس باید با هم برادر باشیم فرصت به دست اعادی و دشمنان توحید ندهیم که به این وسیله بر ما غالب آیند. شیعه و سنی نبایستی بیکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند، بلکه باید خوش رویی و خوش بینی را نسبت به یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک تر از همه مسلمین هستم و به نام واعظ و مبلغ دینی شناخته شده ام، از بالای این منبر اعلام می دارم که از حول و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم، اگر نسبت به یک برادر سنی عالم یا جاهل، حیاً و میتاً کینه و عداوت و بدبینی داشته باشم. هرگاه در هر کجای عالم، فردی از افراد سنی را دیده ام، مانند یک برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شریک خود دانستم، مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب می باشند و بلباس اهل تسنن بیرون آمده؛ آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوییت بین مسلمین به نام شیعه و سنی می اندازند کتاب ها بر ردّ شیعه و کفر آنها انتشار می دهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عام های شیعیان و فتوی به کشتن اکابر علمای شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هرگز از آنها پاک نمی شود؛ چه آنکه آنها هستند که

آلت دست کفار و بیگانگان هستند و به دستور آنها وسیله تفرقه و جدایی مسلمانان را فراهم می نمایند. ندای اتحاد می دهند، ولی در زیر پرده، هدفشان نفاق و دوییت و ایجاد تفرقه و جدایی بین مسلمانان می باشد. بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلا عمل یا جاهل متهتک در هر مرتبه و مقام باشند، از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل به اتحاد گردد.

این قبیل افراد اتباع و پیروان همانهایی هستند که اطراف خلیفه سیم عثمان بن عفان را گرفتند و بنام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار به نوشتن نامه ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده، عاقبت به قتل خلیفه عثمان (با آن طرز فجیع) خاتمه پیدا نمود و لطمه بزرگی به اسلام وارد آمد که گفتند: مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه به کشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته، تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند! و الحال هم هرکجا قدرتی به دست آوردند، سعی می کنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جراید و مجلات، آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده، مرکب سواری بیگانگان گردند.

آقایان محترم! قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده به عنوان اسیر و غلامی بدستگاه معاویه - علیه الهاویه - وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار می گرفت و رأی او را مورد عمل قرار می دادند؛ چنانچه معاویه به یزید پلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام ابا عبد الله الحسین علیه السلام یزید با او مشورت کرد. رأی داد که عبیدالله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند. مطابق دستور او عبیدالله را حاکم کوفه نمود تا فتنه کربلا برپا و سبب قتل عام عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اسارت دختران آن حضرت گردید. پس همیشه بیگانگان به لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاه های مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای بیگانگان فراهم می نمایند.

پس آقایان حاضرین، برادران عزیز! عرایض داعی را یادداشت کنید و به غایبین مسلمین از شیعه و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام نمایید علی رغم بیگانگان و ایادی مرموز و بازیگران آنها (گرگان ملبس به لباس میش) از خوارج و نواصب، دست اتحاد بهم دهید در مساجد و مجامع یکدیگر، با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید. برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمایید. خدا را گواه می گیرم در تمام ده شبی که با آقایان علما و فضلا و سایر برادران اهل تسنن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم، کوچک ترین سوء نظری به آنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و به این همه جمعیت از برادران سنی خود می نگرم، وجوهی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و صمیمانه اشتغال به امور مذهبی داشته باشیم.

آقایان محترم! بزرگان دین و پیشوایان مذهب و عترت و اهل بیت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما غیر از این رفتاری که مسلمین امروز دارند، دستور داده اند و خود عمل می کردند.

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد

مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: «من از مساجد مخالفین بدم می آید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم. آیا این عمل من بد است یا نیک؟» حضرت فرمودند: «مساجد بیوت الله اند؛ مگر نمی دانی ما من مسجد الا و قد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعہ قطرہ من دمہ فاحب الله ان یذکر فیها الفرائض و اکثروا فیها من النوافل؛ یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد شیعه یا سنی) مگر به تحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته گردیده، پس در این بقعه قطرہ از خون آن نبی یا وصی رسیده. پس به سبب آن خون، خدای تعالی دوست داشته اینکه یاد شود در آن بقاع و مساجد، پس ادا نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.»

و فقهای بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالی نمودند که نزدیک

ظهر است وقت بیش از این اجازه گفتار نمی دهد. عالم علیم و فقیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم
-قدس الله تربته- در منظومه فقهیه فرموده:

و السرفی فی فضل صلاه المسجد قبر لمعصوم به مستشهد
برشسه من دمه المطهره طهره الله لعبده ذکوره

خلاصه، بزرگان دین و اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت می کردند. ره چنان
رو که رهروان رفتند.

آقایان محترم! موقع ادای فرایض و نوافل، به هر یک از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید به یکدیگر توهین
نکنید و بدبین نباشید. ایادی مرموز و بازیگران بیگانه پرست، اختلاف مسائل فقهیه را از قبیل سجده به تربت و
خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات فقها را مستمسک قرار داده،
شما را به جان هم انداخته، ایجاد دوییت و نفاق و بدبینی می نمایند. شما هم علی رغم انف آنها، توجهی به
اختلافات مسائل فقهیه، ننموده هر یک راه خود را بروید، ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید.
برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته، با مهر و بی مهر نماز بگذارید، در مساجد و
مجامع یکدیگر شرکت کنید، همان قسمی که حنفی ها و شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها با اختلافات بسیاری
که در اصول و فروع احکام دارند، برادرانه زندگی می نمایند، برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود
گرفته، آزادانه عبادات و عقاید خود را انجام دهید به یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت به یکدیگر
ننگرید.

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبس به لباس روحانیت یا غیر آن، شما برادران شیعه و سنی را بر خلاف این
عرایض حقیر تحریک می نمایند، قطع بدانید که از ایادی مرموز بیگانگان اند که می خواهند به وسیله ایجاد نفاق و
دوییت و برادرکشی، زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند. جداً آنها را طرد و از خود دور

۱- سبب برتری خواندن نماز در مسجد، این است که بنای آن بر روی مزار معصومی قرار گرفته که در آن جا به شهادت رسیده، و به واطه
چکیدن خون آن شخص مطهر در آن مکان است که بنده گنه کار پس از عبادت و ذکر خداوند در مسجد آمرزیده میشود.

گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمایید.

سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن ابی طالب علیه السلام است

آقایان محترم، برادران شیعه و سنی! بهترین راه برای جلوگیری از نفاق و دویبت و تفرقه، پیروی نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. هر یک عقاید عقلانی را محکم نگاه دارید و با هم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا شق عصای مسلمین نگردد؛ چنانچه مولای همه ما امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه خود را احق به مقام خلافت می دانست؛ چنانچه در اول خطبه شششقیه فرموده: اما و الله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح - الخ،^(۱) ولی وقتی از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب وصیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آن وقت فارغ شد، از فتنه سقیفه با خبر و خود را در مقابل فرقه ای از مخالفین مشاهده نمود، همین که آن دسته بندی های (سیاسی) را دید، با آنکه احدی در امت نصوص وارده از رسول خدا را جلیلاً و خفیباً مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند، بنی امیه هم به قیادت ابی سفیان (برای رسیدن به مقاصد خودشان) آن حضرت را تحریک به قیام می نمودند، ولی چون منبع قوه عاقله بود، تأمل و تفکر نمود که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت خود برآید، قطعاً دودستگی در اسلام پدید آید و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین، اعادی اسلام که سال هاست عقب فرصت می گردند، غالب آمده و اصل دین از میان می رود و مسلمانان قریب العهد، به کفر از اسلام منحرف گردند. لذا صلاح را در صبر و تحمل و شکیبایی دید؛ با تمام سختی ها ساخت و بردباری نمود؛ چنانچه فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی، با مخالفین خود مبارزه نمود، چون دید اول اسلام است، جنگ داخلی تولید تفرقه می نماید و

۱- اما به خدا سوگند! که آن شخص (ابوبکر بن ابی قحافه) رخت خلافت را به تن نمود، در حالی که مسلماً از این مسأله آگاه بود که جایگاه من نسبت به آن (خلافت) مانند محور آسیاب بود نسبت به سنگ آسیاب. (نهج البلاغه، خطبه سوم).

تفرقه باعث محو اسلام می گردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطاً ذکر ادله نمودیم).

فعلها با مخالفین خود مماشات نمود. با آنکه بر عقیده خود ثابت بود، ولی برای استحکام اساس اسلام به مسجد و نماز جماعت حاضر می شد تا فرصت به دست اعادی منتظر الفرصه ندهد و جلوگیری از تفرقه نماید؛ چنانکه مکرر می فرمود: و ایم الله لو لا مخافه الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قد غیرنا ذلک ما استطعنا؛^(۱) و در جای دیگر می فرمود: فرأیت ان الصبر علی ذلک أفضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم؛^(۲) یعنی به خدا قسم! اگر نمی ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر گردند به سوی کفر و دین اسلام محو گردد، هرآینه قیام به حق می نمودم و این اوضاع را تغییر می دادم، و لکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها، لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم).

به همین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت ننمایند. فقط همان روز اول، مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند، ولی بعدها از جهت احتراز از دوئیت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفا، از طرف آن حضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفا، واقع نشد. برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدایی بین مسلمانان نیفتد کاملاً مماشات نمودند. جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است، باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند. در عین آنکه حقانیت ما با دلایل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است؛ چنانچه در لیالی ماضیه به بعض از آن دلایل اشاره نمودیم. ولی نمی توانیم انکار نماییم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر، ابی بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین، مسندنشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی به اسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان به اهتزاز در آمد.

۱- الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۶؛ امالی شیخ مفید، ص ۱۵۵؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ عنه بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۳۳.

همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام با آنکه دلایل حقانیت خود را پیوسته بیان می فرمود و خود را اولی و احق به مقام خلافت می دانست، برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت، به مسجد و نماز و شور و مشورت و حلّ معضلات حاضر می شد فرزندان و شیعیان را به کار و خدمت می گماشت، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نماییم ایادی مرموز و فتنه جوها و دو به هم زنها را که میکرب های خانه خراب کن جامعه می باشند، از خود دور نموده تا فرصت به دست اعادی و بیگانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را زبون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلایل را نتوان دلیل بر مخاصمه قرار داد. ما ده شب با دلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم، باز هم می نماییم. ولی الحال هم بالای منبر می گویم، چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت، برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه، صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد، ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم، با اقرار به آنچه تاریخ به ما نشان می دهد که ابی بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر یک بعد از دیگری ظاهراً (و لو بهر طریقی بوده) مسند نشین خلافت بودند، با یکدیگر ائتلاف نموده، آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و ایادی مرموز بیگانگان و مفتنین و دو به هم زنها به مساجد و امام باره های شیعیان، و شیعیان به مساجد و مجامع آنها بروید، تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت به هم ننگرید. برادرانه طرق و راه های اعادی را مسدود نمایید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده، رخنه در اتحادیه شماها بنمایند.

تا به وسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده، تقویت گردد. در مرتبه اول علما و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنی، باید از خودگذشتگی به خرج داده مسئولیت این امر بزرگ را بر عهده گرفته و پراکندگی را بر طرف کنند.

امروز روز بزرگی است. عید سعید میلاد سر سلسله مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی تشکیل داد که با ۷۲ یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرای

نمود (و لو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شجاعت و از خودگذشتگی ۷۲ نفر انصار اللّٰه به پیشوایی سبط اعظم رسول اللّٰه ﷺ و امام سیم، حضرت ابا عبد اللّٰه الحسین - ارواحنا فداه - سبب اعلاّی کلمه توحید و ریشه کن شدن اعادی دین مبین گردید.

آقایان محترم، برادران عزیز! از قراری که می شنوم، مجالس مباحثات علمی و مذاکرات مذهبی بین دو دسته برادران مسلمان، وقت به دست اعادی داده، برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی می نمایند. ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصّب ما اثرات نامطلوبی بخشد و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد. پس بیدار شوید فریب نخورید! بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان به یکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین می گردد.

در خاتمه عرایضم، اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا می کنم علی رغم اعادی، چون روز عید است، از منبر که به زیر آمدم، برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرع انور، مصافحه و معانقه نمایید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمایید؛ چنانچه خدای نکرده در دل کدورتی از هم دارید، برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمایید. خود داعی هم در خدمتگزاری همگی به جان و دل حاضر می باشم.

ثالثاً موقع ظهر است. تا به مسجد برویم، فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود؛ مقتضی است در همین امام باره نماز جماعت بر قرار نمایید.

بحمد اللّٰه علمای فریقین (شیعه و سنی) حاضرند. هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم داشتید، داعی هم اقتدا می کنم تا در کمک کردن به عالم اتحاد و اسلام در نزد خداوند متعال و صاحب شریعت جدّ بزرگوارم مأجور باشیم؛ و نیز دشمنان بفهمند بین برادران شیعه و سنی ابداً نفاق و دوییت و بدبینی نمی باشد همگی متفقاً برای مقابله با کفار، حاضر به جان بازی هستیم.

ثالثاً چون اخوان معظمّ ما، دو فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمّد رشید و شیخ عبد السّلام مهمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند، داعی هم حاضر و عازم حرکت به سمت ارض اقدس و مشهد مقدس مولانا

ابو الحسن علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه و علی آباءه و اولاده ائمه الهدی - می باشم، از جمیع برادران عزیز محترم مخصوصاً آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را ابراز نمودند، تودیع نموده، سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از خداوند متعال به وسیله عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام خواهانم.

فهرست منابع و مآخذ

۱. الاتقان، سيوطي، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ، دار الفكر، بيروت.
۲. احتجاج طبرسي، طبرسي، ۱۳۸۶هـ، دار النعمان، نجف اشرف.
۳. احياء العلوم، ابو حامد الغزالي، طبعة مصر.
۴. اسباب النزول، الواحد النيشابوري، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ، دار الفكر، بيروت.
۵. استيعاب، ابن عبد البر، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ، دار الجيل، بيروت.
۶. اسد الغابه، ابن الأثير، دار الكتاب العربي، بيروت.
۷. اسنى المطالب، محمد بن درويش الحوت البيروتي، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ، دار الفكر، بيروت.
۸. اصابه، ابن حجر عسقلاني، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
۹. اعيان الشيعة، سيد محسن الامين، دار التعاريف للمطبوعات، بيروت.
۱۰. الامامة و السياسة، ابن قتيبه الدينوري، مؤسسه الحلبي وشركاء، بيروت.
۱۱. بحار الانوار، علامه مجلسي، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ، مؤسسه الوفاء، بيروت.
۱۲. البداية و النهاية، ابن كثير، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۱۳. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، چاپ چهارم، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۱۴. تاريخ الخلفاء، ابى بكر السيوطي، منشورات الشريف، قم.
۱۵. تاريخ الكبير، ابراهيم الجعفي البخاري، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
۱۶. تاريخ المدينة، ابن بشير المنيري، ۱۴۱۰هـ، دارالفكر، قم.
۱۷. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، ۱۴۱۷هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.

١٨. تاريخ دمشق، ابن عساکر، ١٤١٥هـ، دار الفكر، بيروت.
١٩. تاريخ طبري، محمد بن جرير گالطبري، چاپ چهارم، ١٤٠٣هـ، مؤسسه الاعلمي، بيروت.
٢٠. تاريخ يعقوبي، يعقوبي، دار صادر، بيروت.
٢١. تذكرة الخواص، سبط ابن جوزي، ١٤١٨هـ، منشورات الرضى، قم.
٢٢. تفسير ابن ابي حاتم، ابن ابي حاتم الرازي، المكتبة المصرية، مصر.
٢٣. تفسير ابن عربي، ابن عربي، چاپ اول، ١٤٢٢هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٤. تفسير ابن كثير، اسماعيل ابن كثير الدمشقي، ١٤١٢هـ، دار المعرفة، بيروت.
٢٥. تفسير ثعالبی، ثعالبی، چاپ اول، ١٤١٨هـ، دار احیاء التراث العربی، بيروت.
٢٦. تفسير روح المعانی، سيد محمود آلوسی، چاپ اول، ١٤٢٤هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٧. تفسير صافی، فيض كاشانی، چاپ دوم، ١٤١٦هـ، مكتبة الصدر، تهران.
٢٨. تفسير طبري، ابن جرير الطبري، ١٤١٥هـ، دار الفكر، بيروت.
٢٩. تفسير قرطبي، قرطبي، دار احیاء التراث العربی، بيروت.
٣٠. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، چاپ اول، ١٤٠٤هـ، دار الفكر، بيروت.
٣١. جامع الاصول، ابن الأثير، الجزري، چاپ دوم، ١٤٠٣هـ، المكتبة التجارية المكرمة.
٣٢. جامع الصغير، جلال الدين السيوطي، چاپ اول، ١٤٠١هـ، دار الفكر، بيروت.
٣٣. الجواهر السنية، الحر العاملي، ١٣٨٤هـ، دار النعمان، النجف الاشرف.
٣٤. حلية الاولياء، حافظ ابو نعيم اصفهانی، طبع مصر.
٣٥. حياة الحيوان، شيخ كمال الدين الدميري، چاپ اول، ١٤٢٥هـ، دار الفكر، بيروت.
٣٦. خصائص العلوي، نسايي، مكتبة نينوى الحديثة، تهران.
٣٧. در المنثور، جلال الدين سيوطي، دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت.
٣٨. الدر النظيم، ابن حاتم العاملي، مؤسسه النشر الاسلامي لجماعة المدرسين، قم.
٣٩. دلائل الامامة، محمد بن جرير الطبري، چاپ اول، ١٤١٣هـ، مؤسسه البعثة، تهران.

٤٠. دلائل النبوة، اسماعيل اصفهاني، دار العاصمة للنشر و التوزيع.
٤١. ديوان سيد الحميري، محمد بن يزيد بن ربيعة، چاپ اول، ١٤٢٠هـ، مؤسسه الاعلمي، بيروت.
٤٢. ديوان فرزدق، فرزدق، چاپ اول، ١٤١٦هـ، مؤسسه الاعلمي، بيروت.
٤٣. ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله الطبري، ١٣٥٦هـ، مكتبة القدسي، القاهرة.
٤٤. ربيع الابرار، زمخشري، احياء التراث الاسلامي.
٤٥. رشفة الصادى، ابوبكر بن شهاب الدين الحضري، چاپ اول، دار الكتب العلميه، بيروت.
٤٦. رياض النضرة، محب الدين الطبري، ١٤٠٥هـ.ق، چاپ مصر.
٤٧. سرّ العالمين، ابى حمد غزالي، دار الكتب العلميه، بيروت.
٤٨. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، دار الفكر، بيروت.
٤٩. سنن الترمذى، محمد بن عيسى الترمذى، چاپ دوم، ١٤٠٣هـ، دار الفكر، بيروت.
٥٠. سنن الكبرى، بيهقي، دار الفكر، بيروت.
٥١. سنن سجستاني، ابن الأشعث السجستاني، چاپ اول، ١٤١٠هـ، دار الفكر، بيروت.
٥٢. سنن نسايى، نسايى، چاپ اول، ١٤١١هـ، دار الكتب العلميه، بيروت.
٥٣. سيرة الحليه، حليى، ١٤٠٠هـ، دار المعرفة، بيروت.
٥٤. شرح مواقف، القاضى الجرجاني، چاپ اول، ١٣٢٥هـ، مطبعة السعادة، مصر.
٥٥. شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، چاپ اول، ١٣٧٨هـ، دار احياء الكتب العربيه، بيروت.
٥٦. شواهد التنزيل، الحكام، الحسكاني، چاپ اول، ١٤١١هـ، احياء الثقافة الاسلاميه، بيروت.
٥٧. صحيح ابن حنان، ابن حنان، چاپ دوم، ١٤١٤هـ، مؤسسة الرسالة.
٥٨. صحيح بخارى، بخارى، دار الفكر، بيروت.

٥٩. صحيح مسلم، مسلم النيشابوري، دار الفكر، بيروت.
٦٠. صواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمي الملكي، مكتبة القاهرة.
٦١. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، دار صادر، بيروت.
٦٢. عقد الفريد، ابن عبد ربه الاندلسي، چاپ اول، ١٤٢٦هـ، دار صادر، بيروت.
٦٣. علل الشرايع، شيخ صدوق، ١٣٨٥هـ، المكتبة الحيدرة، نجف الاشرف.
٦٤. عمدة القارى، العينى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٦٥. عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، ١٤٠٤هـ، مؤسسه الاعلمى، بيروت.
٦٦. غرائب القرآن، فخر الدين طريحي، ١٠٨٥هـ، انتشارات زاهدى، قم.
٦٧. الغيبة، شيخ طوسى، چاپ اول، ١٤١١هـ، مؤسسه المعارف الاسلامى، قم.
٦٨. فتح البارى، ابن حجر عسقلانى، چاپ دوم، دار المعرفة، بيروت.
٦٩. فتوح البلدان، البلاذرى، ١٩٥٦م، مكتبة النهضة المرصيه، القاهرة.
٧٠. فرائد السمطين، ابراهيم الجوينى الخراسانى، چاپ اول، ١٤٢٨هـ.
٧١. فصول المهمه، على بن محمد مالكى، چاپ اول، ١٤١٥هـ، دار الكتب العلميه، بيروت.
٧٢. فيض التقدير فى شرح جامع الصغير، المناوى، چاپ اول، ١٤١٥هـ، دار الكتب العلميه، بيروت.
٧٣. كافى، ثقة الاسلام ابى جعفر محمد بن يعقوب الكلينى الرازى، چاپ پنجم، ١٣٦٣ش، دار الكتب الاسلاميه، تهران.
٧٤. الكامل فى التاريخ، ابن ابى الفتح الاربلى، چاپ دوم، ١٤٠٥هـ، دار الاضواء، بيروت.
٧٥. كشف الغمه، ابن ابى الفتح الاربلى، چاپ دوم، ١٤٠٥هـ، دار الاضواء، بيروت.
٧٦. كفاية الاثر، الخزاز قمى، ١٤٠١هـ، انتشارات بيدار، تهران.
٧٧. كفاية الطالب، گنجى شافعى، چاپ دوم، ١٤٠٤هـ، دار احياء التراث اهل البيت عليه السلام، تهران.
٧٨. كنز العمال، المتقى الهندى، ١٤٠٩هـ، مؤسسه الرساله، بيروت.
٧٩. لسان الميزان، ابن حجر، چاپ دوم، ١٣٩٠هـ، مؤسسه الاعلمى، بيروت.

٨٠. ما نزل القرآن فى على عليه السلام، ابى بكر احمد بن موسى ابن مردويه الاصفهاني، چاپ دوم، ١٤٢٤هـ، دار الحديث، قم.
٨١. المسبوط، شيخ طوسى، ١٣٨٧ش، المكتبة المرتضويه لا حياء آثار الجعفرية.
٨٢. مجمع البحرين، شيخ الطريحي، چاپ دوم، ١٤٠٨هـ، مكتبة النشر الثقافة الاسلاميه.
٨٣. مجمع الزوائد، الهيثمى، ١٤٠٨هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨٤. مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، چاپ اول، ١٤١٣هـ، مؤسسه المعارف، قم.
٨٥. مروج الذهب، حسين مسعودى، ١٤٢٥هـ، دار الفكر، بيروت.
٨٦. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.
٨٧. مصباح المتجهد، شيخ طوسى، چاپ اول، ١٤١١هـ، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت.
٨٨. مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعى، چاپ اول، ١٤٢٠هـ، مؤسسه ام القرى، بيروت.
٨٩. المعجم الاوسط، احمد الطبراني، ١٤١٥هـ، دار الحرمين للطباعة و النشر.
٩٠. المعجم الكبير، سليمان احمد الطبراني، چاپ دوم، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٩١. مقاتل الطالبين، ابو الفرج الاصفهاني، چاپ دوم، ١٣٨٥هـ، المكتبة الحيدريه، نجف الاشرف.
٩٢. مقتل الحسين، ابو مخنف الازدى، مطبعة العملية، قم.
٩٣. الملل و النحل، محمد بن عبد الكريم الشهرستاني، دار المعرفة، بيروت.
٩٤. مناقب خوارزمى، الموفق بن احمد المكي الخوارزمى، چاپ دوم، ١٤١٤هـ، مؤسسه النشر الاسلامى، قم.
٩٥. من لا يحضر الفقيه، شيخ صدوق، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامى، قم.
٩٦. مودة القربى، علامه سيد على الشافعى الهمداني، طبع لاهور.
٩٧. الموضوعات، ابن الجوزى، چاپ اول، ١٣٨٦هـ، المكتبة السلفيه، مدينه المنوره.

٩٨. ميزان الاعتدال، ابي عبد الله محمد بن احمد الذهبي، چاپ اول، ١٣٨٢هـ، دار المعرفه، بيروت.
٩٩. نور الابصار، الشيخ مؤمن الشبلنجي، منشورات الرضى، قم.
١٠٠. نهاية في غريب الحديث، ابن الأثير، چاپ چهارم، ١٣٤٦ش، مؤسسه اسماعيليان، قم.
١٠١. نهج السعادة، شيخ محمد باقر محمودي، مؤسسة الاعلمي، بيروت.
١٠٢. الوافي بالوفيات، الصفدي، ١٤٢٠هـ، دار احياء التراث، بيروت.
١٠٣. وسائل الشيعه، حر عاملي، چاپ دوم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، قم.
١٠٤. وفيات الاعيان، ابن خلكان، دار الثقافه، بيروت.
١٠٥. ينابيع الموده، شيخ سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، چاپ اول، ١٤١٦هـ، دار الاسوه، قم.

فهرست مطالب

- ۵ ليله يكم شعبان المعظم ۴۵ جلسه هشتم
- ۸ در فرق بين اسلام و ايمان
- ۱۰ در مراتب ايمان
- ۱۲ اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شيعيان را طرد مي کنند
- ۱۳ علت پیروی شیعه از علی عليه السلام و اهل بیت: و تقلید نکردن از امامان چهارگانه
- ۱۸ تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست
- ۲۰ آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد
- ۲۱ عدد خلفا را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده معرفی نموده
- ۲۳ اشاره به مقامات امام جعفر صادق عليه السلام
- ۲۶ ظهور مذهب جعفری
- ۲۷ درد دل بزرگ و بی اعتنائی به عترت
- ۲۸ تأثر فوق تأثر
- ۳۰ چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول الله می زند
- ۳۱ طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود
- ۳۶ اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده
- ۳۷ جواب از بیعت الرضوان
- ۳۹ جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید
- ۴۰ داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۱ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر به پیروی از دروغگویان ننموده
- ۴۲ مخالفت اصحاب در سقیفه
- ۴۲ مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر

- ۴۲ قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره
- ۴۳ معاویه و عمرو بن عاص علی علیه السلام را سب می نمودند
- ۴۴ اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است
- ۴۵ صحابه معصوم نبودند
- ۴۶ شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری
- ۴۸ در نقض عهد نمودن صحابه
- ۴۹ محمد و علی علیه السلام صادقین در قرآنند
- ۵۱ در حدیث غدیر و چگونگی آن
- ۵۶ طبری و ابن عقده و ابن حدّاد
- ۵۷ نصیحت جبرئیل عمر را
- ۵۹ حدیث اقتداء بأصحاب مخدوش است
- ۵۹ بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند
- ۶۰ قول غزالی در نقض عهد صحابه
- ۶۲ سر العالمین کتاب غزالی است
- ۶۲ اشاره به حال ابن عقده
- ۶۳ اشاره به مرگ طبری
- ۶۳ کشته شدن نسائی
- ۶۴ اشکال در کلمه مولا
- ۶۷ نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم
- ۷۱ نظر سبط ابن جوزی در معنای مولا
- ۷۱ نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولا
- ۷۳ احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه
- ۷۵ قرینه چهارم ((ألست اولی بکم من انفسکم))

- ۷۸ أشعار حسان در حضور رسول اکرم ﷺ
- ۸۰ در عهدشکنی صحابه
- ۸۱ نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه
- ۸۱ قضاوت منصفانه باید کرد
- ۸۳ فرار صحابه در حدیبیه
- ۸۵ خدا می داند که من اهل جدل نیستم
- ۸۷ در حقیقت فدک و غصب آن
- ۸۷ نزول آیه ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾
- ۸۹ استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن
- ۹۱ دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث
- ۹۳ احتجاج علی با ابی بکر
- ۹۴ کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهما السلام
- ۹۵ قضاوت منصفانه لازم است
- ۹۶ تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابی بکر
- ۹۷ آزار به علی علیه السلام آزار به پیغمبر ﷺ است
- ۹۸ دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است
- ۹۹ علی باب علم و حکمت است
- ۱۰۱ نقل اخبار در وصایت
- ۱۰۵ در وقت وفات سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام بود
- ۱۰۷ تحقیق در امر وصایت
- ۱۰۷ اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت
- ۱۰۸ اشاره به دستور وصیت
- ۱۱۰ اطاعت امر پیغمبر واجب است

- ۱۱۱ منع نمودن پیغمبر را از وصیت.....
- ۱۱۲ گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از وصیت.....
- ۱۱۳ در منابع حدیث منع وصیت.....
- ۱۱۵ تعصب آدمی را کور و کر می کند.....
- ۱۱۶ اعتراف علمای عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته.....
- ۱۱۶ اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.....
- ۱۱۹ عذر بدتر از گناه.....
- ۱۲۲ اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر.....
- ۱۲۳ مانع نشدن از عهدنامه ابی بکر در وقت مردن.....
- ۱۲۳ مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت.....
- ۱۲۷ حکم علی عَلَيْهِ السَّلَام درباره زنی که بچه شش ماهه زایید.....
- ۱۲۸ رد نمودن ابی بکر فدک را به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و مانع شدن عمر.....
- ۱۲۹ رد نمودن خلفا فدک را با اولادهای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام).....
- ۱۳۰ واگذار نمودن عمر بن عبد العزیز فدک را.....
- ۱۳۰ رد نمودن عبد الله و مهدی و مأمون عباسی فدک را به ورثه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام).....
- ۱۳۱ در اثبات نحلّه بودن فدک.....
- ۱۳۲ در قول مخالفین که ابی بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن.....
- ۱۳۳ شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است.....
- ۱۳۳ خزیمه ذو الشهادتین.....
- ۱۳۴ رد نمودن شهود فاطمه را.....
- ۱۳۵ مراد از صادقین در آیه محمد و علی (عَلَيْهِمَا السَّلَام) هستند.....
- ۱۳۷ علی افضل صدیقین است.....
- ۱۳۹ علی (عَلَيْهِ السَّلَام) با حق و قرآن می گردد.....

- ۱۴۱ اطاعت علی علیه السلام اطاعت خدا و پیغمبر است
- ۱۴۲ منصفانه قضاوت عادلانه کنید
- ۱۴۳ قضیه جابر و اعطای مال باو موجب عبرت عقلا می باشد
- ۱۴۵ اشکال در نزول آیه تطهیر
- ۱۴۶ جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست
- ۱۴۷ زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند
- ۱۴۷ اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت آمده
- ۱۴۹ حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمه علیها السلام و نزول آیه تطهیر
- ۱۵۱ منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۱۵۳ خدا علی علیه السلام را شاهد پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده
- ۱۵۵ درد دل‌های علی علیه السلام
- ۱۵۶ اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السلام
- ۱۵۸ تا دم مرگ فاطمه علیها السلام از ابی بکر و عمر راضی نبود
- ۱۵۹ اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است
- ۱۶۲ جواب از خطبه نمودن علی علیه السلام دختر ابی جهل را
- ۱۶۳ بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه
- ۱۶۵ اشکال در اینکه غضب فاطمه علیها السلام دینی نبوده و جواب آن
- ۱۶۶ قلب و جوارح فاطمه علیها السلام مملو از ایمان بود
- ۱۶۷ غضب فاطمه علیها السلام دینی بوده
- ۱۶۸ سکوت فاطمه علیها السلام موجب رضا نبوده
- ۱۶۸ علی علیه السلام در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته
- ۱۶۹ در نماز تراویح
- ۱۷۱ عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السلام

- فاطمه را شب دفن نمودند..... ۱۷۳
- دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثرآور است ۱۷۳
- جلسه نهم..... ۱۷۷
- لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵..... ۱۷۷
- اشکال به شیعیان که به عایشه نسبت خبث و فحش می دهند و جواب آن ۱۷۹
- اشاره به قضیه افک و میرا بودن عایشه از خبث و فحش و قذف..... ۱۸۰
- زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند..... ۱۸۱
- زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود ۱۸۱
- در چگونگی خیانت زهای نوح و لوط ۱۸۳
- معنای آیه شریفه..... ۱۸۴
- اشاره به حالات عایشه ۱۸۴
- آزار دادن عایشه پیغمبر ﷺ را..... ۱۸۶
- گفتار سوده زوجه رسول الله ۱۸۷
- مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام ۱۸۸
- فضایل علی علیه السلام قابل شماره نیست ۱۸۹
- اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام ۱۹۰
- دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد..... ۱۹۱
- کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه ۱۹۷
- ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر..... ۱۹۸
- سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام ۲۰۰
- کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان..... ۲۰۱
- نصایح ام سلمه به عایشه ۲۰۴
- یادآوری نمودن ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه ۲۰۴

- ۲۰۶ اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است
- ۲۰۷ دلایل دیگر بر بطلان اجماع
- ۲۰۸ اعتراض بر مجلس شورا
- ۲۰۹ اعتراض بر حکمیت عبد الرحمن بن عوف
- ۲۱۱ ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۱۲ خلافت علی علیه السلام منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده
- ۲۱۳ خلافت علی علیه السلام به اجماع نزدیک تر بود
- ۲۱۴ علی علیه السلام متمایز از سایر خلفا بوده
- ۲۱۶ اشاره به رؤوس فضایل و کمالات
- ۲۱۶ در نسب پاک علی علیه السلام
- ۲۱۸ در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۲۰ در نسب جسمانی علی علیه السلام
- ۲۲۱ اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام که آزر بوده و جواب آن
- ۲۲۳ در اباء و امهات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشرک نبوده بلکه همگی مؤمن بالله بودند
- ۲۲۶ اختلاف در ایمان ابی طالب
- ۲۲۶ اجماع شیعه بر ایمان ابو طالب
- ۲۲۸ در حدیث ضحاح و جواب آن
- ۲۲۸ مجعول بودن حدیث ضحاح
- ۲۲۹ دلایل بر ایمان ابو طالب
- ۲۳۰ اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابو طالب
- ۲۳۱ اشعار ابو طالب دلیل بر اسلام او می باشد
- ۲۳۴ اقرار ابو طالب دم مرگ به لا اله الا الله
- ۲۳۵ گفتگوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابو طالب در ابتدای بعثت

- ۲۳۵ ابتدای بعثت ابراهیم علیه السلام و گفتگو با عمش آزر
- ۲۳۸ چون محمد بن ابی بکر پیرو علی علیه السلام بوده، لذا او را خال المؤمنین خواندند
- ۲۴۰ معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود
- ۲۴۱ دلایل بر کفر و لعن معاویه
- ۲۴۱ آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید
- ۲۴۳ کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره
- ۲۴۵ کشتار بسر بن ارطاة سی هزار مسلمان مؤمن را به امر معاویه
- ۲۴۶ امر نمودن معاویه بسبب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار
- ۲۴۹ دشمن علی کافر است
- ۲۵۱ در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند
- ۲۵۷ ایضا دلایل بر ایمان ابی طالب علیه السلام
- ۲۵۸ ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر
- ۲۶۲ اسلام عباس پنهانی بوده
- ۲۶۲ علت پنهان داشتن ابو طالب ایمان خود را
- ۲۶۴ موضوع رافضی و سنی در حقیقت سنی ها رافضی و شیعه ها سنی می باشند
- ۲۶۶ دلایل بر حلیت متعه
- ۲۶۸ اخبار از طرق اهل تسنن بر حلیت متعه
- ۲۷۱ اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم بعدم نسخ متعه نموده اند
- ۲۷۲ تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است
- ۲۷۳ دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۷۷ مجتهد می تواند تغییر احکام دهد
- ۲۷۹ منع متعه سبب شیوع فحشا و زنا گردیده
- ۲۸۲ مولد علی علیه السلام در خانه کعبه بوده

- ۲۸۴ نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابو طالب
- ۲۸۵ نام علی علیه السلام بعد از نام خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرش اعلا ثبت گردید
- ۲۸۹ نزول لوح بر ابو طالب جهت نامگذاری علی علیه السلام
- ۲۹۱ نام علی جزء اذان و اقامه نیست
- ۲۹۲ در زهد و تقوای علی علیه السلام
- ۲۹۲ خبر عبد الله رافع
- ۲۹۳ خبر سوید بن غفله
- ۲۹۴ حلوا نخوردن علی علیه السلام
- ۲۹۵ در لباس و پوشش علی علیه السلام
- ۲۹۶ گفتار ضرار با معاویه
- ۲۹۷ بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله زهد را به علی علیه السلام
- ۲۹۸ خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را امام المتقین خواندند
- ۳۰۲ اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند
- ۳۰۴ سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیا از میان امتهما بواسطه نداشتن یاور و غیره
- ۳۰۶ شباهت علی با هارون در موضوع خلافت
- ۳۰۸ علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا
- ۳۰۹ بیانات علی علیه السلام در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۱۱ نامه علی علیه السلام به اهل مصر
- ۳۱۱ خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر
- ۳۱۳ خطبه شششقیه
- ۳۱۴ اشکال در خطبه شششقیه و جواب آن
- ۳۱۴ اشاره به حالات سید رضی
- ۳۱۵ خطبه شششقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده

- جلسه دهم..... ۳۱۹
- لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵..... ۳۱۹
- سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن..... ۳۲۰
- مجاب نمودن زنی عمر را در یک مسئله شرعی..... ۳۲۳
- اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر ﷺ که آن حضرت نمرده..... ۳۲۶
- امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی ع او را باشتباه در حکم..... ۳۲۷
- امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی او را..... ۳۲۸
- امر نمودن عمر برجم زن دیوانه و مانع شدن علی ع..... ۳۲۹
- بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی ع و نصب نمودن پیغمبر ﷺ آن حضرت را به مقام قضاوت..... ۳۳۱
- اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر ﷺ و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت..... ۳۳۳
- تمام علوم در نزد علی ع مانند کف دست حاضر بوده..... ۳۳۶
- دفاع نمودن معاویه از مقام علی ع..... ۳۳۶
- اقرار نمودن عمر به عجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف به اینکه اگر علی نبود کار مشکل می شد..... ۳۳۷
- علی ع اولی و احق به مقام خلافت بوده..... ۳۴۱
- قضاوت منصفانه لازم است..... ۳۴۱
- مثل دزد و زورآر..... ۳۴۲
- قبول دیانت باید کورکورانه نباشد..... ۳۴۴
- داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم..... ۳۴۴
- امر نمودن پیغمبر ﷺ به اطاعت علی ع..... ۳۴۷
- علمای اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند..... ۳۴۸
- اختلاف در سجده بر تربت..... ۳۴۹
- ابراز حقیقت توأم با تاجر..... ۳۵۰
- در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود..... ۳۵۱

- ۳۵۲ فتوای ابو حنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نیت انجام دهند
- ۳۵۶ فتوا دادن اهل سنت بشستن پاها در وضو بر خلاف نص صریح قرآن
- ۳۵۷ فتوا دادن اهل سنت بر مسح به چکمه و جوراب بر خلاف نص صریح قرآن
- ۳۵۸ فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن
- ۳۵۸ توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است
- ۳۶۱ شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمی دانند
- ۳۶۱ علت برداشتن شیعیان مهرهایی با خود برای سجده
- ۳۶۱ علت سجده نمودن بر خاک کربلا
- ۳۶۲ خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله ﷺ
- ۳۶۵ عمل علمای اهل سنت موجب تعجب است
- ۳۶۶ عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه
- ۳۶۸ علت عزل ابی بکر و نصب علی ع ظاهراً
- ۳۷۰ به قضاوت فرستادن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی ع را به یمن
- ۳۷۱ علی ع بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هادی امت بوده
- ۳۷۲ دسایس اعادی در مقابل علی ع و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت
- ۳۷۴ اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین ع
- ۳۷۵ خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنگ های بصره و صفین و نهروان
- ۳۷۹ علم غیب را غیر از خدا احدی نداند
- ۳۸۰ علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیا و اوصیا می شود
- ۳۸۱ علم بر دو قسم است: ذاتی و عرضی
- ۳۸۳ دلایل از آیات قرآنی بر اینکه انبیا و اوصیای آنها عالم به غیب بودند
- ۳۸۶ مدعیان علم غیب به هر وسیله و اسباب کذابند
- ۳۸۶ انبیا و اوصیا عالم بغیب بودند

- ۳۸۹ ائمه طاهرین خلقای بر حق عالم به غیب بودند
- ۳۹۰ در نقل روایت و ناقلین حدیث مدینه
- ۳۹۲ از جمله اکابر علمای شما
- ۳۹۶ در بیان حدیث انا دار الحکمة
- ۳۹۹ توضیح در اطراف حدیث
- ۴۰۰ علی علیه السلام عالم بغیب بوده
- ۴۰۰ علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بوده
- ۴۰۱ پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی باز نمود
- ۴۰۴ در طرق افاضه علم رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام
- ۴۰۵ در جفر جامعه و چگونگی آن
- ۴۰۹ خبر دادن حضرت رضا علیه السلام در عهدنامه مأمون از مرگ خود
- ۴۱۰ آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۴۱۴ نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی علیه السلام
- ۴۱۸ خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید
- ۴۱۸ خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار
- ۴۱۹ خبر دادن از مغیبات
- ۴۲۰ خبر دادن از غلبه معاویه و ظلم های آن ملعون
- ۴۲۱ خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع به جنگ
- ۴۲۳ خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را
- ۴۲۴ اشاره به اعلمیّت و افضلیّت علی علیه السلام
- ۴۲۷ به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام اعلم امت بوده
- ۴۳۲ خبر دادن علی از کرات جوّیه طبق هیئت جدید
- ۴۳۳ گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی

- گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب ۴۳۵
- هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان ۴۳۶
- جمع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود ۴۳۹
- اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی علیه السلام ۴۴۰
- خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۴۱
- قضاوت منصفانه ۴۴۲
- بیانات نواب در قبول تشیع ۴۴۳
- تشیع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن ۴۴۵
- عید میلاد حسینی ۴۴۹
- منبر ۴۵۱
- آغاز منبر ۴۵۲
- آزادی مجاز و حقیقت ۴۵۳
- اطاعت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اولی الامر واجب است ۴۵۴
- عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر ۴۵۵
- صاحبان امر بر سه قسمند ۴۵۵
- بنی اسرائیل منتخب جناب موسی علیه السلام فاسد در آمدند ۴۵۶
- بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید ۴۵۶
- سلاطین و امرا اولی الامر نمی باشند ۴۵۷
- هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد ۴۵۸
- اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد ۴۵۹
- اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه ۴۶۴
- اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام ۴۶۵
- اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه علیهم السلام در قرآن نیامده ۴۶۶

- جواب از اشکال ۴۶۷
- عدد رکعات و اجزای نماز در قرآن نیامده ۴۶۷
- مراد از اولی الامر علی علیه السلام و ائمه از عترت طاهره علیهم السلام هستند ۴۶۹
- در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر علیهم السلام ۴۷۳
- عدد خلفای بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده است ۴۷۷
- عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول به حقیقت است ۴۸۰
- بیان جا حظ در وصول الی الحق ۴۸۱
- اقرار منصفانه شیعیان ۴۸۲
- تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی ۴۸۳
- اتحاد و اتفاق موجب سیادت است ۴۸۴
- ایضاً مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی ۴۸۵
- سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد ۴۸۷
- فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد ۴۹۰
- سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن ابی طالب علیه السلام است ۴۹۲
- فهرست منابع و مآخذ ۴۹۷

دستاور های علمی

مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام

- ۱- فقه الامام جعفر الصادق عليه السلام: تأليف علامه محمد جواد مغنیه، مؤسسه سبطين عليه السلام، چاپ سوم، (۶جلدی).
- ۲- قصص القرآن الكريم دلائلاً و جمالياً: تأليف دكتور محمود البستاني چاپ دوم (۲ جلدی)
- ۳- محضرات امام الخوئی فی المواريث: به قلم سيد محمد علی خراسان.
- ۴- أدب الشرعية الاسلامية: تأليف دكتور محمود البستاني.
- ۵- بضعة المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم: تأليف سيد مرتضى الرضوى، تحقيق ويرايش مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۶- التحميات من علائم الظهور: تأليف سيد فاروق بياتى موسوى، چاپ سوم تحقيق و ويرايش مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۷- المولى فى الغدير: تأليف گروه پژوهش ها و مطالعات مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۸- عقيلة قريش آمنة بنت الحسين: تأليف سيد محمد علی الحلو، چاپ دوم تصحيح مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۹- أنصار الحسين الثورة و الثوار: تأليف سيد محمد علی الحلو، چاپ دوم تصحيح مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۱۰- هوية التشيع: دكتور شيخ أحمد الوائلى، چاپ سوم تحقيق مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۱۱- معالم العقيدة الاسلاميه: گروه پژوهش و مطالعات مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۱۲- التحريف و المحرفون: تأليف سيد محمد علی الحلو، تصحيح مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۱۳- الحسن بن علی عليه السلام: تأليف سيد محمد علی الحلو، تصحيح مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۱۴- الشيعة و فنون الاسلام: تأليف مرجع بزرگ شيعة سيد حسن صدر، تصحيح مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.
- ۱۵- نحن الشيعة الامامية و هذه عقائدنا: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانی سبطين عليه السلام.

- ۱۶- لماذا اخترنا مذهب الشيعة الامامية: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۱۷- المثل الاعلى: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۱۸- عصر الغيبة وظائف و الواجبات: تأليف شيخ على شطرى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۱۹- بحوص عقائدية فى ضوء مدرسة أهل البيت عليه السلام: كزیده ای از مباحث آیت الله العظمى خوئى.
- ۲۰- العروة الوثقى و التعليقات عليها: (گردآورى و تدوين ۴۱ تعلبقة بر كتاب العروة الوثقى توسط مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام ... الإمامة المبكرة: تأليف سيد محمد على الحلو، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام).
- ۲۱- الإمام الجواد عليه السلام ... الإمامة المبكرة: تأليف سيد محمد على الحلو، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۲- تفسير القرآن للشريف المرتضى (جلد اول): كزیده آراى تفسيرى سيد المرتضى علم الهدى، گردآورى وسام الخطاوى، خزعل غازى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۳- مع السنة أتباع المذاهب الأربعة: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى (معاصر)، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۴- لكل شىء عل امة يعرف بها: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۵- أفضل كل شىء و أحسنه: تأليف سيد محمد الرضى الرضوى، تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۶- هدية الزائرين و بهجة الناظرين (فارسى): تأليف مرحوم شيخ عباس قمى، تحقيق و تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۷- اطيب البيان فى التفسير القرآن، (فارسى، يك دوره جند جلدى در دست تحقيق و تصحيح): تأليف آيت الله سيد عبد الحسين طيب، تحقيق و تصحيح مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.
- ۲۸- مهربان ترين نامه (شرح خطبه ۳۱ نهج البلاغة): تأليف سيد علاء الدين موسى اصفهانى.
- ۲۹- قطره ای از دريای غدیر: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسى، مؤسسه جهانى سبطين عليه السلام.

۳۰- پرسش ها و پاسخ های اعتقادی: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطين

علیه السلام .

۳۱- غربت یاس: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۲- روز شمار تاریخ اسلام: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۳- حجاب، حریم پاکی ها: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۴- سکینه (س)، پرده نشین قریش: تألیف سید محمد علی الحلو، بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۵- فاطمة بنت اسد، حجر النبوة و الإمامة: گروه پژوهش و مطالعات مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۶- بیعت غدیر (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۷- گلستان حدیث (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۸- ریحانه نبی (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۳۹- دردانه نبی (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۰- پیامبر رحمت (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۱- بانوی بخشنده (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۲- امیر یتیم نواز (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۳- قطره ای از دریای غدیر (اردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۴- شهادت حضرت فاطمه علیه السلام (اردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۵- مهربان ترین نامه (مشفقانه وصیت نامه) (اردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۶- سکینه (س)، پرده نشین قریش (انگلیسی): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۷- شهادت حضرت فاطمه علیه السلام (انگلیسی): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .

۴۸- مباحثی پیرامون امامت (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه

جهانی سبطين علیه السلام .

۴۹- مفاهیم قرآنی (انگلیسی): گروه پژوهش‌ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

۵۰- علوم قرآنی (انگلیسی): گروه پژوهش‌ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطین

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

۵۱- مباحثی پیرامون نبوت (انگلیسی): گروه پژوهش‌ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه

جهانی سبطین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .